


کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران
کتاب	ملفوظات	
مؤلف		شماره ثبت کتاب
سید جلال الدین حسینی		۲۰۸۹۷۶
مترجم	شماره قفسه	
۱۷۸۱۱		

۱۷۸۱۱
۲۰۸۹۷۶

ملفوظات حضرت سید جمال الدین
مخدوم جہانیاں قدس سرہ



الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَحِمَ النَّبِيَّ مُحَمَّدًا

۱۴۱۷

بارگاه در مجلس می نشست و پانزدهم در حجره می آمدیم می
 نشستیم و چند وصایا بنهشتم باید که آنرا رعایت کنند
و صفت اول آنکه هر که ازین موقوفه چیزی مشکل افتد
 و حال آن نداند باید که کلبه این فقیر حواری محمد جامع
 دعیای قدیم است از فرشتان بنجد غفور پیر ایشان
 در حال خواهی نمود تا آن مشکل ازین فقر حل شود اگر حیات
 اقی باشد والا خدای تعالی آن مشکل را حل کند بفضله و کمال
و صفت دوم آنکه هر که این موقوفه را مطالعه کند باید که
 با طهارت باشد و تدبر و تفکر و حضوری دل لازم شود
 تا از هر کلمه ازین کلمات نیایح و فوائد کثیر بدید آید
 و ذوق آن عبادی در یابد پس چنان باشد که بصفت
 صاحب موقوفه **مخدوم دایمیت** بر کاتبه بوده باشد
و صفت سوم آنکه در شب و روز مطالعه کند و غافلانی
 خود را و آیندگان را ازین نصیحت کند و بیاکاند و اگر
 سالک نباشد باید که پیش سالک بنمواند و هر عابد و متعبدا
 سالک نشمرد که مرتبه اول سالک قطع علایق است
 هر عملی که باشد که چون ختم تقابل و در پس در پس است
 مساجد و کتابت مکان
 مساجد و کتابت مکان
 مساجد و کتابت مکان

و اجارت و آنچه بدین ماند که همه را تعلق گیرند موافق مملوک اند
چنانکه بعضی شایخ گفته اند که **الساکن هو المتوکل علی الله**
و المستغرق به بصفته اصحاب صفه قولان و احسن
نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغیاة و العیسی
یرتدون و جهة ای دانه زهی عالی است که او را برای
ذات او طاعت کنند نه طبع همت و نه خوف دوزخ **قولان**
و تحسونه و لا تحسونه احلا الله لنا گوید بیت
چون کلشن هشت نیاید چنانکه در درون مملکت دنیا در آید
و قول علی السلام فی صفة اصحاب صفه صلا الی میخ و لالی ز صبح
یعنی اصحاب صف را شیر آورند و می بینی نه کا و نه کوسند
و نه کشت و نه زراعت کردند و هر وقت مستغرق بودند
و صیت چهارم آنکه در شبان روزی مطالبه کند و با خود دارد
و یا یک وقت کند در شبان روزی که در آن این را مطالبه
کند خاصه هر کسی را که فرزند مخدوم باشد و باید که خانه بخانه
و محلت محلت و هر که بطلبد برای این نسیم بدهد و تقصیر
نکند که غریب و محراب بسیار است تا ایش را نیز فواید
حاصل آید که **اخیل الخیر الخیر المقدر** که بهترین خیر خیر
است که هر یک یاری برساند نسیمی بین فحش بگذرانند
برای آنکه

میفون

آنچه تو با حضرت حق میکنی و حاضران را فرمودند بنویسید
و یاد گیرید چند کثرت تکرار کردند شاهزاده ظریفان
بخدمت حاضران و او نیز بنیشت و این فیه در دل بنیشت
بعد از آن روی مبارک برنگیند آوردند بر سریدند که فرزند
نه چیزی بخوانی عرضه کردم و در آن ایام این فیه علم صرف
و نحو اشغال وقت همان عرضه افتاد شد و گفتند
فیه بخوانی و ترتیب آن بود که وقت خفتن دو آیت
آخر سوره بقره یعنی آمن الرسول بعد از آن سه بار
استغفار بر بدن منوات بخوانی **استغفر الله الذی لا اله الا الله**
هو الی الیقوم و التوب الیه که حدیث صحاح است
قال علی السلام من قرأ قبل ان ینام آیتین من اخر سوره
البقره و قلت مراته استغفر الله الذی لا اله الا الله و الی الیقوم
الیه حفظ من الافات و البلیات و آخر شب را زنده دارد
و تجمید بکزارید و از ده رکعت است که سنت است و رسول عم
فریضه بود **قال الله تعالی فی تجرید نافلة** که ای زانده لک علی
خمس صلوات یعنی خطا است یا محمد که محمد بکزار و یعنی تجمیر
هو العیام بعد المناجح **توارة فی وصف الشجیدین** سجای
جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا و طمعا ای بختی در
معنی تجمیر آنست که بر خایستن بعد خواب که زیاد است
بر پنج نماز بعد از آن این فیه تدبیر که دو برادر در مولا مار

علم

میخا

بود الدین فیروز در آن روز باران بسیار بود بارید
 و بر ما وجه چیزی نبود جانب خانه روان کردیم و نوبت
 نماز دیگر نیز دند نماز دیگر در بند چیدن دریا که دین
 از آنجا روان شدیم بیکاه شده بود می رسیدیم بنیاد دروازه
 شهر بندند در دل این فوج باعث شد که میکنیم ولایت
 محمود و دامت برکاته زمین بر ما کوتاه شود تا زودتر دروازه
 برسم الفرض واقعه حال همین بود بفضل حق جل و علا و برکت
 محمود و وقت منوب بدروازه رسیدیم بیکاه شده بود
 در آخر وقت نماز مغرب را اگر دم برادریم مولانا بدین
 گفت که آهسته رویم اکنون در شهر رسیدیم چنانکه
 وقت خرب نوبت خفتن بخانه رسیدیم و آنچه محمود
 فرموده بودند از احوال از امت میگردیم یعنی وصیت
 مذکور و این فوج در علم شروع کرد برکت نفس مبارک
 محمود این فوج عالم شد الحمد لله علی ذلک بعد ارا دت بندی
 محمود و دامت برکاته هم در سال مذکور ماه صفر بمذمت
 شیخ بزرگوار شیخ خضر خورشید جمعه رفتیم نماز پنج
 جماعت گزاردم و ذکر بلند در حلقه پیاوران گفتیم هفت
 بار در آن روز خانه بلندی سرخ بود پس دو کانه گزارد
 و استقبال قبله شد و این دعا که در حدیث مذکور است
 بخواند پس وحی کرد خدای تعالی بیوی آدم که بدرستی

و راستی یا مرزیدم ترا و بنا شد یکی از فرزندان تو که
 بخواند ترا بمثل آنکه بخواندی مرا یعنی این نماز و دعا
 نکواند دور کنم اندوهها را و غمهای او برون آرد بخانه
 از پیش دو چشم او و باز رکان گردانم او را و رای همه
 باز رکان و بیاید او را دنیا و حال آن باشد که این دنیا
 را غیب باو باشد و اگر نخواهد او دنیا را این چهار چیز او را
 کرامت شود و این نیز معمول محمود است **و ایضا**
 فرمودند که هر شب صد بار **یا باقی گوید و توسل کند**
 برین سوال الهی توسلنا بحضرة الاسم الاعظم ان تحول
 مقوله اول و آخر در و گوید جمله اعمال روزینه و شبانه
 او قبول افتد و این نیز معمول محمود است و بیشتر
 احوال بعد عشا می گفتند **و ایضا نماز با کلاه او میکردند**
 غیری از حاضران پرسید القلنسوة لیست بعمامة یعنی
 کلاه دستار نیست بر لفظ مبارک را اندند که شیخ
 مکرم عبدالله یافعی قدس الله روحه و همه وقت کلاه
 پوشیدی و نماز با کلاه گزاردی از و پرسیدند القلنسوة
 لیست بعمامة قال القمارة للرجال و لیست برجل او گفت
 دستار خاصه مردانست و من مردنه ام یکی از حاضران
 پرسید که او را و اصدان بود این سخن چیست فرمودند
 تواضع و انکسار میگردن کیست که از مردان باشم

و دیگر آنکه وصال را حدی و نهایی نیست و چون که مرود
 پشت است پس بضرورت چنین گوید شروع فرمودند
شور لاشی عندی کل من طلب الدنيا والآخره من نفسه ابطال
 اللطالین تشابه برجالهم والواصلون الی الجیب رجال
 یعنی قایل میگویند نیست شیئی نزد من هر که طالب دنیا است
 و شکندگان نفسهای خود شیر مردانند ابطال
 جمع باطله بطل است ای تشبیه و مرطالین حضرت
 قدسی را شبیهت مردان است و رسیدگان بسوی دوست
 مردانند **بیت** طلبی مضرب فانی نمکند صاحب عقل
 عاقل آنست که اندیشه کند یا **بقارح بیت هفتم**
 ماه مذکور روز جمعه خان جهان قدسوس گردید و گفتند
 کار با بر عدل و احسان کنی بموافقت شریعت نه بر عکس
 این که و مال دارد او باز گشت سخن در مشغول بود فرمودند
 سالک را باید چنان مشغول باشد که هیچ نوعی وظیفه
 او ترک نشود در خلا و ملا در جمع و تنهایی خلق را جماع
 داند چنانکه جمادات را دینی نیست ایشانرا نیز نیست
 نفع و مضرت نتوانند در ساندن مکر بارادت
 حق قیاس بعد از آن فرمودند از جهت خلق ترک
 عمل وظیفه نباید کردن قال بعض المشایخ الصوفیه
 ترک العمل لاجل الناس ریا و یعنی کدایشن عمل از بهر

مردمان ریاست از آنکه ایشانرا ایمان می بیند
 و این شرک خفی است و بعضی روتدگان راه خدا نشند
 غلط میکنند و از جهت خلق ترک عمل میکنند سالک
 باید که چنان مشغول باشد که غیر حق در دل نکند برود
 و این مجاهدتها نیست راجحه قلب المؤمن حرم الله
 حرام علی حرم الله ان یلج فی غیر الله یعنی دل میریزد
 محرم الله را الهی است پس حرام است بر حرم خدای
 که در آید در آن حرم خدای غیر خدای غرض **مصرع**
 یا خانه جای رخت بود یا خیال دوست خدا زان
 بر لطف سالک را اندک این مرتبه کی حاصل شود چنانکه
 مشایخ صوفیه گفته اند **الطهارة فی القلب والصلوة**
و الصلوة من لم یصل فی الطهارة عن الکونین لم یصل
فی الصلوة الی صاحب الکونین یعنی طهارت و وضو کردن
 جدا شد نیست از حدث و نجاست و نماز بیوسستن
 با حضرت صمدیت پس هر که خدا نشود در وقت وضو
 کردن از دنیا و آخرت یعنی در خاطر نکند و در سر
 در وقت نماز سری صاحب دنیا و آخرت
 یعنی او را هیچ حضور نباشد با خدای غرض و درین
 باب حدیث است **قوله لعل الله لا یصلو الا یحضره**
القلب و هر که خواهد که از او صمدان گردد این وصیت

نگاه دارد و بر دوام خدای عزوجل را بر خود مطلع دانزد و این
 مجامعه متباینست بعد از آن فرمودند **كُلُّ عَمَلٍ لَا تُخْتَصِرُ فِي الدِّينِ**
فَلَا حَظَّ لَكَ فِي اللَّهِ یعنی هر عملی که هست چون در دنیا میوه نهد
 پس هیچ نصیب نیست بخیر ثواب آن در عقیبت نباشد
 و میوه اینست که ترا حظ باشد و این آیه بر خوانند **قُلْ هَؤُلَاءِ**
أَنْ أَوْفَوْا بِعَهْدِي **وَأَلْفَوْا كِتَابِي** یعنی بدرستی
 که نماز باز حیدار داز حرام و مکروه و فی فرائی بعد از آن
 فرمودند که در رفتن و رفتن ویدی ام برین عبارت
 گویم هر عملی که هست چون قطره است از گردن تو کم که قبول
 افتاد و تراجم برای قبولیت شرط تقوی است
 و شرط تقوی عظیمه و این آیه خوانند **قُلْ هَؤُلَاءِ**
أَنْ أَوْفَوْا بِعَهْدِي **وَأَلْفَوْا كِتَابِي** **فَإِنْ تَقِ**
الْعَهْدَ الَّذِي لَكَ اللَّهُ مِنَ الْعَقْدِ **فَتَقْبَلِ اللَّهُ مِنْكَ**
الْعَقْدَ الَّذِي لَكَ اللَّهُ مِنَ الْعَقْدِ **فَتَقْبَلِ اللَّهُ مِنْكَ**
 تن درون نماز دل بیرون کشته میزند بهمان
 اینچنین حالتی برایش آید **شهر** باید نماز میخوانی
 بود از آن بنده التماس کرد که چهار عورت بندگی مخدوم
 خاندان شیخ کبیر تعلق میکنند فرمودند کدام کدام
 بنده گفت والده و دو خواهر و زن برادر فرمودند والده
 شمارانخواهری قبول کردم و این هر سه را که خوردند خستری
 قبول کردم حسن خادم را گفتند چهار دینی چهار کان کن

بیار خادم میوزد و بر کتف مبارک خود انداختند
 استعمال کردند بعد زمانی بنده را بردند گفتند ترا وکیل
 کردم از جهت من سه بار استغفار تلقین کن و در این
 پیششان قبول کردم **بتاریخ چهارم ماه جماد الاول**
 روز جمعه بر کاب سعادت نماز جمعه در گوشک شکار
 گزارده شد و این فیروز در عقب مخدوم بود بعد فراغ
 مذکور بر منبر برآمد و تذکیر میکرد و موعزی این آیه
 میخواند **وَأَنْتُمْ كُنْتُمْ مِنَ السَّامِعِينَ** **مَذْكُورِ** گفت باران از ابر است
 تقبیر باسمان چیست گفت در عرب حوجه بلند باشد
 انوار آسمان گویند بر لفظ مبارک رانند و روی مبارک
 برین فقیه آوردند در مستخلص است این لغت
 السامع آسمان و این مذکور از منبر فرو آمد و قد بوس کرد
 از آنجا باز گشتند بنده نیز بر کاب باز گشت
 در آخر شب جمعه بنده بخد مت حاضر بود غریزی
 از قرابان مولانا ضیاء الدین سنایی رحمه الله علیه
 التماس تعلق در خاندان شیخ نجم الدین صفاهالی
 کرد این فقیه توفیق کرد که از قرابان مولانا ضیاء الدین
 بر لفظ مبارک رانند و من خسر و بوشید ایم و اجازه
 بوشانیدن دارم یعنی از شیخ نجم الدین او را دادند
 بعد از آن روی مبارک بدین فیروز یاران دیگر آوردند

فرمودند که بشهرید از چند مشایخ خرقه پوشیده ام
 ما می شنیدیم میفرمودند اول خرقه سیادت بنا می رفته الله علیه
 از خودم سید کبیر رضی الله عنه تا جمله ابا و اجداد
 اسیر المؤمنین علی رضی الله عنه و او از حضرت رسول صلی الله علیه
 دوم خرقه شش بهار الدین از والد بودیدم سیدم خرقه
 از شیخ رکن الدین رحمه الله علیه در خواب یوشانیدند
 و عین آن کلاه در بیداری بر سر خود یافتیم نگاه داشتیم
 بر ما در فرزندان شیخ رطاح الدین رحمه الله علیه
 نیز در خواب یوشانیدند و لیکن در بیداری بر سر نیافتیم
 و دیگر از شیخ قوام الدین خلیفه شیخ رکن الدین رحمه الله علیه
 و اجازه نامه داد بنشین خط خود و دیگر از شیخ بصر الدین
 رحمه الله علیه و دیگر از شیخ مکمل قطب الدین منور رحمه الله علیه
 و دیگر از شیخ مکمل عبداللہ یاضی رحمه الله علیه و دیگر از
 شیخ نرینه عبداللہ مطری رحمه الله علیه و دیگر از قطب
 عدن فقیه بصال رحمه الله علیه و دیگر از شیخ قمر شد
 ابواسحاق کازرونی و دیگر از شیخ امام الدین برادر
 شیخ ابن الدین علیها الرحمه که برای دعا کو خرقه و عصا
 و متواضع و سجاده داشت بود و دیگر از سید حبیب
 حسینی و دیگر از شیخ مکر شرف الدین محمود شاه تهرانی
 رحمه الله علیه و خلیفه شیخ شیوخ بودیک واسطه

میان نزد شیخ یار شیوخ کبیر بود مدتی
 سال بود که از روزی که دریافت بودم و دیگر از سیدی
 احمد کبیر رحمه الله علیه بعد از آن فرمودند او صوفی
 بود موله نبود و لیکن بنسب از نیکان او مجذوب
 شده بود موله او بود دیوانه ایشان اتباع او میکنند
 او را نیز نام جد سیدی احمد بود بعد از آن فرمودند
 موله بکسر اللام خطا محض است نباید گفت زیرا که صفت
 حق است اسمی علی معنی او که کنسیده است و موله فتح لام
 منقول معنی او که کرده شده و این صفت مخلوق است
 می باید گفت و دیگر از شیخ نجم الدین اصغر رحمه الله علیه
 و دیگر از شیخ نجم الدین کبری رحمه الله علیه و دیگر خرقه
 محض حضرت علامه حاج که میان نزد شیخ بر دو واسطه است
 و دیگر از عم خود او جد الدین حسینی رحمه الله علیه
 و دیگر از شیخ نور الدین رحمه الله علیه که در جزیره دریا بود
تاریخ ماه بنم مذکور در شب و وقت جاشت
 بنه بخد مت حاضر بود و سبق عقیده نسبی
 میکنند که صاحب منظومه تصنیف کرده است
 در علم کلام سخن در کرامات بود که الکرامه حق فیظهر
 الکرامت علی نقض خارق العاده فصاحب الکرامت
 یطوف فی الملوأ و یحشی علی الماء و یطوی الارض و السماء

وینظر الی الوصف والکرمی واللوح والعلم و غیر ذلک
من الاشیاء وینطق بالجمادات و حیاتی لطعام الجنان
والاثواب و فی زمان قلیل یطوق بالمشرق
والمغرب ویرجع ویزور الکعبة فی مدت سیرة
ویرد البلاء بدعا ینفذ اهل کرامات لواحد فی امه
النبی علیه السلام ولا یکن ولیا لم یکن یتغالب
تو لا وفلا یعنی تو جم کرامت نقص عادت است
که بنوده باشند درو پیدا شود و صاحب کرامت
بیرد در هوا یا پرود بر آب چون بر صخره اوزنی
و آسمان برای ایشان رکعهای در کشند و اندک
مسافت کنند بدین حد شود که زمین کوه چون
مسجد محلت بنزدیکی در نظر او چند قدمی بنهد
برود و طبقها آسمان بر سبیل نزد بان کنند
با یی نهد بر بالا برود و به بهشت برسد و طعم
کند و باز گردد و جمادات غیر حیوانات چون کوه
و منک و جوب و درخت و دیوار و آنچه بدین ماند
سخن کنند بعد از آن فرمودند یاری بود ما را مردی
غیر چون اشتها گرفتی کار جوینی در دیوار زدیت
و چون صاحب کرامت را حاجت شود طعام
بکشت و آب و جامها برسد تا نافرغ دل باشد

از طعام و از نشاء و از کردی
از زمان پیرانی

مکرمین میان حکایت فرمودند که بعضی یاران دعا گو بر
بخت می شدند و نعمتها تناول میکردند روزی برای
آن آوردند و آنرا بخوردند و در آنچه آورده بودم شیرین
تر از خوا و نبات معری بود بود از آن فرمودند بر جد
دعا گو کاسه جوینی بود چون ایشان درون محبسه بند که
مشغول میشدند آن کاسه نیز در زد که شدی از شیخ
صدر الدین رحمه الله علیه پرسیدند درون محبسه سید
دیگر کیست که ذکر دیگری هم شنویم گفت با ایشان کاسه
جوینی است او ذکر میگوید اینست منطبق جماد و در
زمان قلیل مشرق و مغرب بگردد و باز آید بعد
از آن مناسب این حکایت شیخ جلال الدین
تبریزی کردند رحمه الله علیه که روزی برای ایشان
علی کوهری درویش مرید شیخ بهاء الدین رحمه الله علیه
و جزئیانی ادنی در خانقاه کرد و ابایی ادنی آن بود که
اظهار کرامت کرد و روزی شیخ بهاء الدین رحمه الله علیه
در استراحت بوده اند او شیخ را با دهم روح اساره
بگرداورد و خاطر افتاد که نماز نفل مشغول شوم بمروحه
اساره که در مروحه میکشست چون شیخ بیدار شد دید
مروحه بگرد و علی درویش نماز مشغولست شیخ
گفت یا غفور یا غفور یا غفور که انبیاء اظهار واجب

اولیا را استوار واجب او ترک واجب کرد
شیخ از ناخوشی شد و او را همان زمان اشتها
گرفت خنانچه رخم میخورد سیر نمی شد که سکنی
زیاده میشد او را در خاطر افتاد که بر شیخ جلال الدین
بروم و احوال بگویم چون رفت احوال خود باز نمود شیخ
گفت زمانی بنشین او بنشینت خود زمانی در مراقبه شد
سر بر آورد همان زمان دست کشید و گفت بستان
بس خورده شیخ بهاء الدین بخور و بخورد همان زمان
نمکوشد اشتها از او برفت اینست قطع مسافت
در زمان قلیل که زمین گونا می شود خنانکه اردو یکجا
شدند و دست انداخت طعام بس خورده آورد و آن
روز شیخ جلال الدین سنا رکاب بود فرود دست
و شیخ بهاء الدین در ملتان بود بعد از آن **حکایت**
شیخ جمال الدین اچیه رحمه الله علیه فرمودند که او روزی
سبق میگفت و علی الرواح سبق میگفتی و دعاگوی حاضر
بود در اثناء سبق مراقبه شد سر فرود افکند زمانی
باز سر آورد تعلیمی بود سبق او بود گفت آن زمان
مخوام که این سبب مراقبه بگویند شیخ گفت بخوان
کجا افتاده در کار ما در رویت آن او میخواند بعد از آن
شیخ گفت عجب طایفه اند این متعلمان شیخ فرمود

جهار بعضی معتقدان این درویشی در دریا غرق میشد
ایشان این درویش را برد آورده دست انداخت
جهار را کشیدم و استیغ نمود تر بود این نیز قطع
مسافت جنانکه مکان خود شسته دست بدیاب برد
و جهار کشید بعضی یاران تاریخ بنشیند بعد چندگاهی
اعمال آن جهار بزیارت آمدند و قصه خود باز نمودند
آن تاریخ بر رسیدند واقع همچنان بود و دیگر انگ
نظر بوش و کرسی و لوح و قلم مانند این چیز
کنند بجای خود نشسته بعد از آن **حکایت**
رکن الدین رحمه الله علیه کردند که روزی خدمت
ایشان حاضر بودم لشکری آمد و التماس بیعت
کرد شیخ قبول نمیکرد میگفت چندگاه دیگر خود را
ترکیه کن بعد از آن بیعت کنی و او الحاج بسیار میکرد
و برادر شیخ بدر شیخ السلام مولانا عباد الدین
اسمعیل گفت مخدوم او الحاج میکند قبول کن
شیخ گفت چون قبول کنی می بینم در عیش و بلوغ محظوظ
نشیند اند که چندگاه دیگر گناه خواهد کرد و این
سخن بلند فرمود جنانکه هوا هل مجلس شنیدند
بعد از آن مخدوم دامت برکاته بکا کردند و بعضی
یاران نیز بکب بستند از کبر ایشان که جمیع بندگانشند

درین چیزها اطلاع می یابند و عرش و کرسی
و لوح و قلم بر سر ایشان مقدار بدستی می شود بوده
فرمودند که امت آنست که عقل را در و مدخل نباشد
و اگر چنین که گفتیم پیغام باشد بجزه گویند و اگر درویش
باشد که امت گویند لیکن بشرط اتباع قول و فعل
و حال میامیر خود که این ولی امت است و اگر مخالف
این باشد ولی نباشد اول اتباع ظاهر باید تا ببرکت
اتباع ظاهر اتباع باطن باید که آن یافت احوالست دست
دهد و اگر درین مخالف چیزها ظاهر شود از دو حال خالی است
اگر فاسق است آنرا معصیت گویند و اگر کافر باشد آنرا
استدراج گویند اینچنین در عالم بسیار است **باب**
روز شنبه بعد نماز پیشین بنده خدمت
حاضر بود و سخن در جبر افتاد بر لفظ مبارک رانندند البصر
علی ثلثة انواع جبر العام و جبر الخاص و جبر
اخص الخاص فاما جبر العام فجبر النفس علی ما تکره
و جبر الخاص فجمع المراتب فی غیر نفس و جبر
اخص الخاص التلذذ بلبلا و یغنی جبر بر سه نوع است
جبر عام بند کردن نفس بر آنچه دشواری نماید و جبر
خاص نوشتن تلخیصها از آنکه روی ترش کردن
و جبر اخص خاص لذت گرفتن به بلا و چنانکه حق تعالی

از جبر حق تعالی انوب صلوات الله علیه **باب** جبر حق تعالی
و لا یجبر علی ما یکره اما وجدنا **باب**
الغلبه **و لا یجبر علی ما یکره** یعنی ما ایوب را صاحب یافتم
ببلا و آن این بود که روزی گرم از تن مبارک او بیفتاد
باز در تن خود بنهاد لئلا **باب** لاح ان اشد البلاء
علی الانبیاء ثم الاولیا ثم علی الناس فاما **باب**
از جبر حق تعالی که در روز باران مالد و کیشم و تو ندانی سر ما
بس روی مبارک برین فیه آورده فرمودند که این سه وجه
جبر تقریر کردیم بنویس غیب است **باب**
غیر از سبب شرح تو در تمام خدمت یکدست
سخن اینجی بود **باب** بر لفظ مبارک رانندند هر که
در مجلس واحد سرور متواتر این نام بر آید گویند
اولا و شاه شود در عرب شرح عدلی سماع دارم
بعد از آن فرمودند که درویش باشد صوفی و را
مطلوب باد شاهی نباشد شاه اولیا شود قطب
کرد بعد از آن فرمودند که مؤلف این شرح خدا
این معنی بیرون نداد زیرا که هر کسی طبع یا دشاهی
دارد بنابراین معنی گفت **و ایضا** عزیزی فقه آب
ز منم خدمت آورده بر لفظ مبارک رانندند که آب
ز منم بهر حاجتی که بخورند آن حاجت بر آید لئلا

دارم کی آنکه بجز حاصل میشود زیرا که اخرواوست
و آن بجز هم است و درم آنکه بعد و حریفی تو است
درم که بیا که یک یک و در حریف یک عوار و در
جامع با نقد و در سجد مکتب برست پنج و غیر آن
بعد و حریفی ده تو است بعد از آن فرمودند بجز
هم حاصل میشود زیرا که اخرواوست و آن بجز هم است
عمل بر حدیث هم باشد نه است این حکایت
فرمودند در آنکه من درم که بیا که درم که بیا که
کرد و درم که بیا که بیا که بیا که بیا که بیا که
بیا که بیا که بیا که بیا که بیا که بیا که بیا که
حاضر بود و آن امام گفت لم تفرقت و تواتر که لم یفرق
یعنی الف و آنکه که بیا که بیا که بیا که بیا که بیا که
حریف را که تو است یک یک که شد و اگر امام مالک بود الدین
بالف خواند بیا که بیا که بیا که بیا که بیا که بیا که
از آن روی بیا که بیا که بیا که بیا که بیا که بیا که
من بنویس پس بستم **بسم الله الرحمن الرحیم**
روز چهارشنبه و شنبه و وقت جا شست بند کد است
حاضر بود و روی بیا که بیا که بیا که بیا که بیا که بیا که
من چیزهای سبق بخوان و عند شست که درم که بیا که
کد است بکدام فرمودند بیا که بیا که بیا که بیا که بیا که

امام اعظم تصنیف کرده است و درم که بیا که بیا که بیا که
کردم کلام ترتیب درین بود و هذا الکتاب الفقه الکبیر
مما حقه مراجع الامام و امام الله ابو حنیفه بفان این ثابت
الکوفی رضی الله عنه قال لا یکنز احدنا بنسب ای لا یکنز
احدا من الایمان التکلیف الا حراج و عند سبلا تکلیف
فیه کانت التکلیف اذ اذ التکلیف الملو من کثیرة من التکلیف
فانه یکنز و یزول عن الایمان و التکلیف قوم یزول بالی
کثیرة من التکلیف و لا یزول عن الایمان بل یکنز علیها و خلافت
رضوان الله علیه و قالت القدرية و المعتزلة یکنز بنسب
الکبیرة من الایمان و لا یخل فی الله و یکنز من التکلیف
و الایمان و التکلیف ما بیا الله علیه و یکنز بنسب
و الایمان و التکلیف ما بیا الله علیه و یکنز بنسب
قبل ان یزول و یکنز فی غیر التکلیف و یکنز فی النار و القدرية
قوم یکنز من التکلیف من الله و الشر من الشیطان
و یکنز لا یکنز من القدرية و یکنز بوجود الحین یکنز
احد صایر ذان و الا خسر احرف و هو باطل و احجث
القدرية و القدرية و القدرية ان الایمان یرقیه بالکبیرة
و القدرية و القدرية و القدرية و القدرية و القدرية
و القدرية و القدرية و القدرية و القدرية و القدرية
و القدرية و القدرية و القدرية و القدرية و القدرية

و شیخ جمال الدین خلیفه شیخ عارف صمد الحق والدین
بود قدس الله ارواحهم محمد بن بیان حکایت
کردند که شیخ نظام الدین عو که بدو رفتی چیزی بخوراند
تا روزی فراموشی بود داشتند او و شیخ بارها رفتی
او گفت عو بار که بر شامی آیم چیزی بخوراند چندین
کرات بود شیخ زکن الدین رفتیم مرا چیزی بخوراند
شیخ گفت من برین حدیث عمل میکنم **و اعلم**
من زار حیات و لم یذق من شایا کما زار میت
یعنی عو که زیارت کند میت و در جسد از و چیزی
بس جنبانی که زیارت موده را کرده باشد بعد از آن
فراموشی داشتند گفت این حدیث شیخ زکن الدین
رسیده است که عمل کند شیخ نظام الدین او را گفت
که شیخ زکن الدین عمل معنوی میکند ذوق روحانی میابد
ذوق دولتیست یکی ذوق روحانی و دیگری جسمانی
ذوق روحانی و غلط و لغیبت است و ذوق جسمانی
اکلست بعد از آن بر لفظ مبارک را اندزد که دعا کوئی
در **که از مشایخ** سیاح دارم بیان این حدیث
که ذوق گفت اکل گفت زیارت ذوق عبارت از چیست
خواه ذوق معنوی روحانی خواه ذوق فنی یعنی جسمانی
اما اکل فی الجمله خوردن مراد است بس روی مبارک برین

خوردن

برین نیز آوردند فرمودند فرزند من این عود و و چه
که خوشتر کردم از آن ذوق بنویس غریبت من چون
فراموشی داشتند بر شیخ زکن الدین گفت من
و شیخ نظام الدین بوده ام او گفت شیخ زکن الدین
ذوق روحانی میدهد و من ذوق جسمانی میدهم بعد
شیخ زکن الدین گفت که برادر من نظام الدین خواهی
کرد بهشت در این مملکت عود و و هست هم ذوق روحانی
و هم ذوق جسمانی بعد از آن در غیبت روزی که در کعبه
عالم بود بر لفظ مبارک را اندزد که طهریه ده که گفت
بصالح و بر ما بخیر در روز اولی اینست که قطع بهمان
بگوید و عو که در آن بگذارد و بی ناعه هر قدر علی
در باید در کعبه بخورد و در نماز با عود در بریزد اکتفا
آن قدر معنی او سبب شده است که از نده این عود را
بماند سبب شد و باید و یا ناکند و عود و سبب
چون زیاده او لایمی آید در باید و باید که شسته
نکند و اسفاده نکند از داده که گفت شود و الله بخیر گفت
خواهد شد در غیبت در اعمال خواهد شد نعمت **لولا علی**
صلوات الله علیه تنف علی صلوة الایم عزیزی بر سید
که در حدیث است که رسول فرمود **علی** ایام اگر خضر زنده
بود می ملاقات می کردی جواب فرمودند درین طریقت

دو طریق سماع دارم یکی وجه آنکه این حدیث پس ملاقات
 گفته است و دوم وجه آنکه خف نام یاری بود او را و اول
 در ولایت اقطاع فرستاده بود چندگاه شد او نیامد
 پس رسول **ع** سلام در شان او گفت اگر خضر زنده بودی
 بروی آمدی خود و وجه از طرف مکه و دیدم مبارک سماع
 دارم هرگز در هندوستان نباشیده بودم پس روی
 مبارک برین فیروز آوردند فرمودند فرزند من بنویس
 غایتست پس بنشتم **و اینست** فرمودند و هر کس نماز این
 سه کلمه بگوید که در حدیث است من قال در هر کل صلوة
 حبیبی **یا ایها الذی فی السموات و الارض و ما بینهما**
یا ذی الجلال و الاکرام یا ذی الشان و العز
یا ذی المجد و البهاء یا ذی القدر و السیادة
 فراخ گردد بعد از آن فرمودند چنانچه این عباد را فرا
 گفتن این کلمه می باید فرمودند نه هم میگویم و معمول نمیشد
 پس روی مبارک برین فیروز آوردند و فرمودند فرزند من
 بنویس کار خواهد آمد پس بنشتم **یا ایها الذی فی السموات و الارض**
 فرمودند و بعد از آنست حسن خادم گفت شش گز است
 فرمودند دستار طاق مسنون است **و اینست**
 عزیز ای آمد التماس کرد که در خانه بنده فرزند تو ک
 شده است **و اینست** عزیز ای آمد التماس کرد که در خانه

من فرزند

بنده فرزند تو کشته شده است اسم او بکنید جواب فرمودند
 که در حدیث است خیر الاسماء محمد و عبید یا محمد
 یا محمود یا حامد یا حمید یا احمد یا حماد ازین اسماء
 بخندد و یا آنکه عبید الله و یا عبید الرحمن و یا عبید بن عامر
 بخندد که بهترین اسمایست پس روی مبارک برین
 فیروز آوردند و فرمودند فرزند من بنویس که کفعم بن ششم
یا ایها الذی فی السموات و الارض فرمودند در حدیث
 ثواب **یا ایها الذی فی السموات و الارض** فرمودند در حدیث
 حضرت یوم بد خلق الله و در کمال العز و المجد
 انما من کل یوم عبده کلمة کاف ستمائة و
 یحیی رسول **ع** سلام گفت و در بیان شهادت
 از تو نکران شهادت روز در آیند در محبت و آن روز
 بنجاه هزار ساله باشد و هر روزی از آن هزار روز
 باشد شهادت **یا ایها الذی فی السموات و الارض** فرمودند که رسول **ع** سلام
 شش هزار در راه رفتی و اگر فیضی بودی برو
 فرمودند ای و او را سلام دادی از حق خلق اگر سالک
 در راهی و یا بازاری بگذرد چون کعبه شین باشد
 برو فرود آید زیارت او کند تا متابعت حضرت
 رسول کرده باشد پس روی مبارک برین فیروز آوردند
 فرمودند فرزند من بنویس پس بنشتم **یا ایها الذی فی السموات و الارض**

است

عبد السلام کورانی مولی اسلام یاد میکرد در حق او دعا
کردند که تو همچو عبد الله شوی انشا الله تعالی پس روی مبارک
برین فیروز آوردند فرمودند پیدا نکرد که عبد الله که بود گفتیم
فرمانی دهید فرمودند این عبد الله کورانی بود زنا دارد
بر دعا کوا سلام آورد و تعلق نیز کرد در جماعت
خانه دعا کوا میخواند حافظ کلام الله شد و احکام بسیار یافت
بیاموخت بعد چند کتی بردعا کوا گفت مرا احکام بیاموز
چون خواهم رفت همچنان بیاموختم و درج رفت چو کرد
و باز گشت بر دعا کوا بعد چند روز بردعا کوا گفت
مرا اجازه کنید در ناخراش بروم قوم و احل
خود را سلمان کنی اجازه نشد و در **و اینست از توحید**
بر رسید هر جا که در ادعیه و تسبیح و ذکر اکثر باشد
چند بار بخواند جواب فرمودند این را سوره تسبیح
دارم اقل هفتاد بار بگوید او سبط محمد در رکب
اعضای منی سید و شفقت بار کرد و تن آدمی سید
و شفقت و ک است و اکثر این را حدی نیست
و لیکن محمول دعا کوا همین هفتاد است پس روی
مبارک برین فیروز آوردند فرمودند فرزند زنی مؤمن
پس بنشین بعد از آن روی منیر بفرست که در فرزند
فرزند من سبق بخوان پس غایت کرد و سخن درین

بود و قالت الخواارج و القدریة و المعتزلة اذا تلبس
المؤمن بکسبيرة فانه يخرج من الايمان و اجمعت قوله **و اینست از توحید**
و اینست از توحید اجزاء که آن بخلفی جسم و الخاوند المطلق
الله الا انا نقول لهم انما اجمعتم بکف الایة لمعاد انکم
و منها انکم فلو ساعدت کما سعادة لما ابدعتم و ما
خالصتم الصعابة رضوان الله علیهم لان الصعابة
و من بعد هم من اهل التفسیر اجمعوا علی انهم درین هفتاد آیه
استندال بالفتی و حکایت اقول رئیس المفسرین
عبد الله بن محمد بن ریحی الله تعالی عنه و هو ترجمان القرآن
علی ما لا یسلم ان القلوب و یعرفون الابل و انما یعرفون علی قولی
الان یقال هذا لا یسمی فلا فی السبعین ای اطال الحبس
فیهم و قال الله تعالی یعرفون علی بلیم و لکنه اخلد الی الارض
ای اطال الله الیهما و احرمانهما و ترجمه خوارج و قدری و معتزله
طایفه اند و خوب ایشان نیکو بیند چون مؤمن کناه
بکسبیر کند بدست می که او از ایمان بیرون آید و تحت
باین آیه تذکر کنند یعنی هر که بکشد یا منی را عمدا
نمی رسد زیرا بخود درین دین است قید عمدا کرد
یا سهوا خارج شود پس جزا آن گشتند مواج
عمدا در دین است جایز باشد در دوزخ نبند

الخمس سنة وقيل واجبة والصحيح انه سنة
 مؤكدة يعني بانكناز در وقت است نه غیر وقت
 ودر پنج وقت سنت است و بعضی علماء گفته اند که
 واجبات است و صحیح قول آنست که سنت مؤکده است
 بعضی علماء گفته اند الصلوة بغير الاذان لا يجوز لخالفه
 الغرضه والصحيح يجوز وبكره لخالفه السنة بعضی
 گویند که نماز بغير اذان روا نیست از هر مخالفی
 فریضه و این قول صحیح نیست صحیح قول آنست
 که نمازی اذان مکروه است قبول نیست رد میشود
 از هر مخالفی سنت مناسب این **مکلف**
 فرمودند که در مکمل مبارکه و درین مشرقی پیش
 از صبح بانگناز میکنند چون صبح میدارد
 میکنند تا ازین ثواب محروم نمانند که در حدیث
 صحیح است **قوله** **علاء** **عليه السلام** من صلى باذان واقامه
 صلاته مائة مرة يعني هو که نماز کند بنانگناز واقامه
 بکزارند با و فرشتگان و این در وقت مشروط
 برای فریضه نه غیر وقت هم درین محل غریزی
 پرسید که مؤذن عالم باید تا وقت و غیر وقت
 بشناسد و حدود نماز حد دارد جواب فرمودند
 در کتب فتاوی است یعنی ان يكون المؤذن

نیست یعنی باید و سزد که مؤذن معنی باشد غریزی
 پرسید عبارت از معنی چیست جواب فرمودند
 که مؤذن عالم باشد اینی مراد است بعد روی مبارک
 برین نیز آورده فرمودند فرزند من بنویس این
 فایده که گفتیم غریبست پس بنیستم بود از آن فرمودند
 که آن طریقی که مدینه مؤذنان همه اهل علم اند
 محدثان و شیخ مؤذن مکمل و مدینه مبارکه که شیخ
 حریص بعد از مدینه طریقی بود در حدیث بعد از آن
 او صاف او فرمودند که حدیث را که او را فرمودند
 بر او بود و عاقل و عارف عام یک سال پیش او
 خواند است چون در مسجد رسول **عليه السلام** بله
 معقول بود و ام ایشان برای دعا کو وقت سحر
 یکصد مرتبه دعاء و دست و پا و آواز آوردی
 و هم در حجه به سبق گفتی هم درین محل غریزی
 پرسید که شیخ مدینه کو در کی ندا داشت که خود دعاء
 و آواز آوردی فرمودند از جهت تعظیم دعا کو
 و تحقیق که داشت از خانه بر نه آید بر وضه مدینه
 بنویسد و بنویسد بود که سیدم کنی که تو سیدی
 جوان داشتند که در حق من رسول گفت **عليه السلام**
 یا ولدی لا تخم بین یدی زواری اعتقاد پیش

از آن کرد و آن روزی بود که دعا گویش دیوار
روشنه مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله پیش دیوار
سلام کردم و دعا بخوانم مشغول شدم زائران
در وقت بیخلف میکرد شدند جوانان آواز
شنیدم یا ولدی لایقم بینیدی زواری تحقیق
کردم که آواز خدمت حضرت رسول است
یعنی استاد شویش زائران می آواز بخوانند
شدیم غریزی پرسید شیخ ندیده چون این آواز
شنید حاضر بود جواب فرمودند که حاضر نبود
او این معنی از کاشف دریافت پس آمد و دست
من گرفت و برد محلی که اینجا مشغول باش
و سلام ده که شیخ قطب عالم رکن الحق
والدین از اینجا سلام کردی و مشغول شدی
و در وقت جمعه حاضر شدی و شب دوشنبه
نیز و مقام شیخ نیرالدین نیز نمود و عید شیخ
رکن الدین و دعا گوشت تمام هر دو شیخ مشغول
یستم و سلام میدادم غریزی پرسید که
نیرالدین هم حاضر شدی جواب فرمودند آری
درین نیم شبها میروند که در کتاب قوة القلوب
کل من صحت له ولایة یحضر فی لیلۃ الجمعة والعیدین

مکه المبارکه و مدینه المشرفة یعنی هر کرا محبوس
او درست آید او حاضر شود در مکه مبارکه و مدینه
مشرفة صاحب این کتاب فرمودند که عورتی
در اجمعه در وقت جمعه در خانه کعبه حاضر میشد
و طواف میکنند غریزی پرسید آن عورت
زنده است جواب فرمودند آری بارها عاری
و دعا گوشت مکه و طابیت معری می آورده
یا یاران میکنم و میخورم و آن عورت پیش ما در
فرزندان عوارف خوانده است عید است غریزی
پرسید در اجمعه این عید میروم یا مشغول جواب
فرمودند ما در مکه یا مدینه و کم بود و این
فرمودند آن از آن که باز حوار در دست
و کون میروند که زنی محلی مانت است هم بعد از آن
بر لفظ مبارک را اندند که از شیخ عبداللہ طری
قدس اللہ تعالی روحه سماع دارم که شیخ
رکن الدین قطب سند است و شیخ نیرالدین
قطب هند چون ایشان وفات یافتند
گفتند ما بی الشیخ فی السند والهند یعنی مانند شیخ
سند و شیخ نیرالدین درین میان غریزی پرسید
که در وفات شیخ نیرالدین مخدوم حاضر بودند

جواب فرمودند بنحواشم در نماز چهارده احوال
 شوم اما اعتقاد بودم نتوانستم بسبب اعتقاد
 ماه رمضان و لیکن شیخ مدینه عبد الله مطری
 رحمه الله علیه حاضر بود اول دعا کورا جعفر
 داد که باقی الشیخ فی السجود والمعدن فاعلق
 الباب و قبل من هنا حلوة جنازة انت
 یعلق فکند الاعتقاد یا کروج فلا تخرج و الله
 اذهب بک دعا کور وقت اشراق
 از دهم ماه رمضان در مسجد یاران نماز چهارده
 او کردیم عزیزی بر سر من صد صلوة المیت للفا یب
 درست است حجت الله چون نجاشی بادشاه
 حشمت و کات یافت رسول الله صلی الله علیه و آله یاران را
 گفت ان ین خالکم قرأت فتموا فصلوا علیه
 حدیث صحیح است یعنی ای یاران بر او در شما
 نجاشی و کات یافت پس بر خیزید نماز کنید
 بر جنازه او فاما امام اعظم رضی الله عنه تمام
 میگوید که برایشان جواب برداشته بودند و علیها
 و غایب بمشابه حاضر بود و امام شافعی میگوید
 فی الجملة غایب بود پس تاریخ وفات شیخ
 نیز الدین بنشتم واقعه همچنان بود و الله اعلم

کتاب

باز میگرد

عزیزی رسید یا صریح المستقرین هم معنی
 دارد جواب فرمودند او معنی یا غیاث
 المستقرین ای یار در پس و یار خواهند که
 الصریح فعیل بمعنی مفرغ فربا در پس شیخ
محمد بن علی در الاول روز پنجشنبه زیارت
 شیخ نظام الدین رفیق بودند چون باز گشتند
 بعد ظهر روی مبارک بر ما آوردند و فرمودند
 ای یاران من امروز زیارت شیخ نظام الدین
 رفت بودم بعد زیارت با عزیز میوه و عسل بود
 و آمد در خانه خود و بر سر میز داشت عرض
 ای معنی بود قوالان سماع میگفتند و بعضی
 طاهر ای شیخ نظام الدین گفت تاویل میگردد
 که معنی است دعا کور قوالان طلبید و گفت
 این چهار بیت بگویند که بی تاویلست تلقین کردم
 بنمای تقای خود بهجور مشتاق توام نه طالب حور
 نه عاشق دوسم نه فردوس نه شانه ساقیم نه کافور
 شاید یقور که ادا عاقل رسوا یقور که مستور
 که یکشتی بکش یکبار تا جند زخوش تو ارم دور
 ای عزیز رسید از افرام و ای آبه خواندم تو لکن
 و عوا قرب الیه من حبلی الورد یعنی او نزدیک

تو هست بجان بنده از رک جان جواب فرمودند
اَقْرَبَ عَلَمًا وَ قَدْرَةً يَعْنِي نَزْدِكُكَ بِعِلْمٍ وَ قَدْرَتِ
و اینها مراد طلب و محالست که پس آن دور دراز
بعد از آن بر لفظ مبارک رانند مناسبت این
بیت عزلی است اینست **و کلت ایل الجیب**
امری کلمه آن شاد و حیاتی و آن شاد و تلق یعنی سپردم
بدوست کار خود همه اگر خواهد بزیاندم و اگر
خواهد بگیراند **و ایضا** فرمودند محمّد علی رضی الله
تعالی عنه انه قال لا اعبد رباً انا لم اراه اغني بالقلب
یعنی ایمر المؤمنین علی مرویست که او گفتی تیرستم
خداوند خود را ما دام که نه بینم او را یعنی بدل بعد از آن
روی مبارک برین فتور آوردند فرمودند فرزندان
این چهار بیت که گفتیم با بیت عزلی و این بقوله علی
رضی الله تعالی عنه جمله بنویس که غریبست برای محبت
بعد از آن فرمودند فرزندان من سبق بمواخبتی پس
آغاز کردح کلام درین بود فان قبل روی عن النبي
صلي الله عليه و آله انه قال من ترك الصلوة متعمدا فقد
خسر و قال في خبر آخر الزوق بين الله و الايمان ترك
الصلوة قلنا ما ويل الجز كتاويل الآية علي ما بينا اي من
الاستحلال علي ان الايمان لا يرفع بالكثرة بدليل قوله

ان جاد حكم فاسق بنا اي بجز فتنه و امر بالنبی
فی باب الفاسق و فی قراءة فتنه و امر بالنبی
فلو صار كافرا او مرتدا لنبی عن بقوله شهادة و حدیث
ما عن ایضاً يدل علیه لا اقرب بالزنا یعنی یدری رسول الله
فلو صار مرتدا لا یقتله و لا یستجمع الی حد الا
و المعنی فیهِ و هو ان الايمان محله القلب و المعاصی
محله الاعضاء و هما محلین قتلین فلا یقتل فیما **و**
چنین باشد اگر سیالی سوال کند بگوید که از رسول
مروست **علاء** امام گفت هر که بگوید که نماز عباد
است و رستی که او را فرمود و خبر دیگر گفت که فوق
بیان گفت و ایمان ترک نماز است جواب آن سالی
گوید اگر ترک نماز حلال داند و یا نه قطع نموده
و یا سابقاً نشناخته باشد که فرمود و الا فاسق باشد
بعد از آن فرمودند این قول امام اعظم است فاما بقول
امام شافعی تارك صلاة کافر است هم بدین احادیث
مذکور و بدانکه اهل سنت و جماعت میگویند
که ایمان از مودع مرفوع نشود بکناه کبیره و بدین
آیه مذکور دلیل و تنسک میکنند که خدای تعالی گفت
اگر بیاید شما را فاسق با کافرانیدن پس استوار دارد
و اگر آن فاسق مرتد و یا کافر گشتی در این نیستی کردی



از قبول خبر او و عاودت ما بمن نام مردی بود و پیش
 رسول **ع** اقرار بر ناکرد و اگر کافری می بودند
 بودی و این رسول **ع** نام بتی فرمودی
 و لیکن محزونان فرمودند چون او کرد و اناندا
 را چون و کجی فی القاد و السور یعنی در و آنست
 که این محل او و است نزل و اولی او **ع**
 کتب فی قلوبهم الایمان و محل معانی جوارح است
 یعنی اعضا پس شایسته باشد این ترتیب جمله از
 آغاز سبق تا بواج در حق این میز بود **ع**
 شب بود وقت نهم از جمعه جماد الاول و ده بزم
 حاضر بود **ع** می فرمودند مرا یار است
 خضر نام در ایشان می باشد و دعا کورا چیزی فرات
 می باشد او تعلق میوند بمن دارد این طایفه لایق
 میخواستند در عالم با و باغبی شوند اهل ان ولایت
 بر دعا گو آمدند و گفتند اگر تو میای و بیرون عالم باد
 بشینی ایشان ترا بینند بگویند و خوف کنند
 و الا شب خون خواهند افتاد قبول کرد حق با یاران
 بیرون آمد و در شب بیرون حصار فرود آمد بودم
 نیامدند دعا گو برای نهم بر خاسته میکنم مردم
 آتش آن عزیز می فرمودی بدست شربت کرده آورد

شب و کشت

بدست نهاداده بوی خوش از روی آید گفت
 از خاک بستم بزمان خدا ای کافران و این شربت
 بخت است خضر یا ربو بیوشی افتاده است
 در دیده تا بهشت شود و مرا از ان حال خبر
 بود با خود گفت و تحقیق کردم این آدمی نیست
 در شب در و از تابستانه اندیشین کردم که این آینه
 کجاست و این شربت بخت است
 فدای او و من برای معونت خضر فرستاده است
 نزد یک عمر شدم دیدم بیوشی افتاده است
 هر که در و در آن قدح شربت بدست خود
 نوشانیدم بهشت شد باز قدح آورد و دست
 کرده دیدم آن آینه هنوز ایستاده است گفت
 و این دعا را این قدح باز خواهم برد او گفت مرا هیچ
 توانی نیست بر من یا بگویم و گفت یک چیز بگو
 برو حجت حدیث و التماس کن که این در حق خضر
 است راجع باشد از پیش غایب شد در زمان
 حاضر شد رسیدم جواب آوردی گفت توان
 حقه است که هنوز باقی دارد استند راجع نیست
 بود از ان بر خضر رفتم دیدم بخدید و ضو کرده است
 و توبه باقی مانده بود یکذارد در آتش و توبه او را چیزی

چیزی از خضر باقی دارد

شد بهوش گشت او عالم بود بیدار گشت
 که انعامی بهوشی شکسته و ضو است بود از آن بر گزینم
 بیداری بهوش شده بودی این شربت
 که از دست نه خوردی بیداری که چه بود گفت نه نمیدانم
 گفتم این شربت بهشت بود که خوردی و بسیار
 شدی و ترا خود ازین حال خبر نبود ملک بصورت
 آدمی این شربت آورده بود و گفت خضر را بخوران
 چون برو این کوزه نالان و گریان و لرزان شد نباید که
 استدراج باشد بهرو این گفتم که هنوز باقیست
 تا ترسان باشد و این نباشد ارشاد این باشد غزنی
 فرمود که او زنده است جواب فرمودند زنده است
 تا غایت همچنان بر استقامت است و بد را و چیز
 نایی داشت چون بد را و فکلی که آن نان را ترک داد
 و هیچ کاجی بر زمین نگفت که برای چیزی بکن تا غایت
 متوکل است همچنان **و من یوکل علی الله**
فان الله یرزقه و یشی غزنی بیوزد میکرد او را طایفه
 می پوشانیدند او دست زد گفتند مگر که اول
 پوشانیدن طایفه بدست پیر سنت است که رسول
 صلی الله علیه و آله بدست خود پوشانیدی طایفه اول
و این آخر شب جمعه مذکور وقت تجدید بندگیست

حاضر بود بعد خروج یافته سخن در ضیافت آن طایفه
 که میباشد افتاد بر لفظ مبارک رانند ضیافت
 این بلاد هیچ نیست ضیافت آن طایفه که میباشد
 چه الوان طعام و اجناس دیگر پیش می آرند
 که هرگز اینجانباشد این زمان که دعا گویا بضاغت
 میطلبند جمله یاران مرا صوف میدادند و مگر کم
 پس بسیار میفرمودند روزی آن طایفه است سفره
 طعام برای دعا گو آمدی برابر یاران بوده اند بخورده اند
 و طعام تمام شد باقی ماندی خلق خدای را میطلبیدم
 و میگویم و شکایت ترا خورایندم **و من یوکل علی الله**
فان الله یرزقه و یشی در وقت طلبید برای خواست حسن خادم گفت
 برای خواست ندیم فرمودند کاتبان را و قعه بنویسید
 و این حدیث فرمودند که از صحیح است **توکل علی الله**
فان الله یرزقه و یشی ففتح الله سبعین بابا من القصر
 حدیث هر که بکشد دردی برای خود خواست
 بگوید هر که برای نگرانی بکشد پدر خدای تو را بگوید او مفتاح
 در از محتاجی بس روی مبارک برین فقر آوردند
 و فرمودند و فرمودند این حدیث بنویس از صحیح است
 بس بنشتم بعد از آن فرمودند و فرمودند بس

بخوانید روز شنبه است پس آغاز کردم ترتیب
 ورن بود الامر بالمعروف والنهي عن المنکر واجب
 بقوله تعالى **تأمر من بالمعروف وينهى عن المنکر** الخطاب
 بمعنى الامر وهذه مسئلة مختلفة فيها بينا وبين الحبس
 لا ترى الامر بالمعروف والنهي عن المنکر واجبا واجتنب
 بقوله تعالى لا يضرکم من ضل اذا اعتديتم قلنا الآية فی حق
 نفي المضرت ونقول فان مفرقة المعصية لا تعدی فی العاصی
 بقوله تعالى ولا تؤذوا ذراریه **فأمر من بالمعروف**
 الامر بالمعروف والنهي عن المنکر فیه امری ونهی قوله تعالى
تأمر من بالمعروف والنهي عن المنکر الخطاب بمعنى الامر وامر الله
 یتقوا الوجوب **تأمر** امر معروف ونهی منکر یعنی فرمودن
 بشی و باز داشتن از بدی واجب است
 زیرا که خدا یقینا در قرآن امر کرده بنمایند بشی و باز دارند
 از بدی و این مسله مختلف است میان اهل سنت
 و جماعت و میان طایفه جبریه که ایشان امر معروف
 ونهی منکر واجب نمیدانند و حجت برین آیه میکند
 لا یضرکم من ضل اذا اعتديتم یعنی زیان نکند
 شمار کسی که گمراه شود چون شماراه یا بیند با جواب
 ایشان گفتیم که این آیه در نفي نفس مفرت است
 که مفرت معصیت نکند از دفرتن عاصی **الاول**

و لا تؤذوا ذراریه و نیز اخیری یعنی کند یکی مرید را بر سر
 فاما وجوب امر معروف ونهی منکر بانه ذکر است و ان آیه
 اینست **تأمر من بالمعروف وينهى عن المنکر** یعنی بنمایند
 بشی و باز دارند از بدی و این جمله ترتیب از آغاز
 سبق تا بخواه در حق این فیه بود و چه درین میان سید
 رفیع الدین و سید الدین بدان سید ابو بکر بدوی
 در مقامی خدمت زاده محمود التماس کردند که قدم
 بگذارند در خانه ما یا در قبول کردند و فرمودند سلام
 بگویم و بروم و با آنکه خانه شما بگویم ایشان گفتند
 اختیار بدارم و است چنانکه در روز بعد جانشین
 بگویم و در آن روز در شد بگویند برین سوال السلام
 علیه یا رسول الله السلام علیه یا صغیر الله السلام
 علیه یا خیر الله السلام علیه یا حبیب الله
 السلام علیه یا سید المرسلین السلام علیه یا امام
 المومنین السلام علیه یا خاتم النبیین السلام علیه
 یا شفیع الله سید علی الله علیه و علی جمیع اهل
 من المومنین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین
 و علی جمیع اصحاب الطاهرین و اهل بیت الطیبین
 المطهرین و اهل کرامات اموات و منین
 و اولیای اهل بیت المعزین و شهدائک قد

بلخفت الرسالت واديت الامانة ونصحت الامت
 وجاهدت عدوك واعدت ربك حتي ايتك اليقين
 جزاك الله تعالى عنا خيرا جزى نبيا عنه بعد از ان فرمودند
 سلام صبي به رضوان الله تعالى عنهم برين منوال كويد السلام
 عليك يا امير المؤمنين ابا بكر الصديق رضي الله تعالى عنك
 وجزاك الله تعالى عنا خيرا جزى الله صاحب بني امية
 السلام عليك يا امير المؤمنين عمر الفاروق رضي الله تعالى عنه
 جزاك الله تعالى عنا خيرا جزى الله صاحب بني
 عنة السلام عليك يا امير المؤمنين عثمان ابني عفان
 رضي الله تعالى عنك جزاك الله تعالى عنا خيرا جزى الله صاحب
 بني عنة السلام عليك يا امير المؤمنين علي ابني ابي
 طالب رضي الله تعالى عنك جزاك الله تعالى عنا خيرا جزى
 صاحب بني وبن عم بني صلى الله عليه وسلم وعلي اهل بيته
 الذين رضيت عنهم ان تغفر لي وتغفر لي حاجتي بعد
 ان توسل بكنتم برين طريق الجنة وصلنا بسيدك
 وجميعكم محمد صلى الله عليه وسلم علي جميع اخوانه من النبيين
 والشهداء والصالحين واصحابه وخلقائه واهل بيته
 وازواجه واوليائه الذين رضيت عنهم ان تجعلنا
 من المعزيين اليك والواصلين اليك بفضلك
 وكرمك يا مولينا وسيدنا يا كاهن برين زيارت

وَصَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

والله اعلم

سكر و تدب يكفتمند وان تختم امورنا بالايان وان تجعل
 عاقبتنا بالخير وان تقضي حاجتنا وحوائج المسلمين
 المتقربين وان تغايب مرضينا ومرضى المسلمين
 بفضلك وكرمك يا مولينا وسيدنا وبشرنا
 بهم برين بسند يكروند بعد از ان روي مبارك برين
 غير آخر فرمودند و فرمودند برين بنويس ويا كرم
 و برين بعد از اشراق ويا بعد جاشت پيش
 از قيامه كه كويدني ناغنه كه در جم ميگويم ني ناغنه قد بوس
 كرم و برين ششم **باب** در ذكر ششم
 نور و هم و جماد الاول بعد از او ظهر اين فقيه
 بخدمت حاضر بود و بفرموده مبارك را اندر كنان طر فضا
 در كاز و روي بركه و در پيش مبارك و جاينها ديگر هم چهار
 در سه بار رفته اند و چهار مذهب هيچيك
 او را نپذير ما ايند تا انكه او را علم نمي باشد و اگر جاهلست
 مي پرسند آينده را کدام مذهب دارد و چه مذهبي را كه
 از اين چهار مذهب ميگويد او را در مدرسه انا مذهب
 مي پرسند و ميگويند علم بخوان چون فقيه شد حفظ
 او را دي مي فرمايند او را در منزل مجلس تا علم نباشد
 عمل چه دارند اختلافي و اجماع و اتفاق هم كونه شناسد
 بعد از ان فرمودند در كتاب است لا تكن من جهال الصوفية

امين يا رب العالمين
 ويا رب العرش العظيم

فانتم لصوم الدين وقطاع الطريق على المسلمين
بیش از نماز و ان کلمه پوشش که ایشان در دین
وراه زنان مسلمانان اند **ایضا** فرمودند قال سید
العلیة جنید البغدادی قدس سره و هم لیس العبد
للهم و انا العبد للهم فی معنی نیست اعتبار پوشیدن
خویش باین اعتبار فرمود است **مثنوی** از و سره **ایضا** کار
در دینی دارم کان در دین بعد عزاردان ندیم **مرحوم**
درمان طلبان ز در داو و خرومند **مرحوم** در در باب کش
ای برادر در در در میان دیشمند می برین
آمد سخن بارت گفت السلام علیک یا سید الدارین
و یا استاد الثقلین جواب سلام گفتند و توفیم
و تکریم بسیار نمودند بنفست و آغاز کرد که خیمه
ضایع مانده ام مراد است که کنید و علم خوانده ام هیچ
بهره از راه نیافتم **مرحوم** علی که ره حق نماید بهالت
جواب فرمودند که سالکان طریقت مقامات نهاده اند
برای می باید بود تا دل روشن گردد کسی را که این
طلب در کار شد البته برسد تا به بیت
عمری فرمودند **مرحوم** لزم تر و ثل ما رجوع اطلب
به وجود کنیک ما علمتی الطلب یعنی اگر خواهی
یافتی آنچه میطلبم آنرا حوکه نینداختی در دل طلب

آن بعد از آن فرمودند سلوک است و سیر است
سلوک رفتن با جهاد است و سیر رفتن بدل درین
هر دو مراتب دیگر مراتب هم است پیش می رود
تا بمحض و درسد و از او حال گویند پیش بدل غایب
از خلق حاضر سخن می شنوند
غایب از خود و بدو است باقی این طریقه گنیشند و هستند
بعد از آن فرمودند چون اینچنین میشوند صاحب ولایت
سیر و در خلق را بهر خط ایشان حاجت بر می آید
چنانکه شیخ کبیر ولایت سند و شش
و شیخ کبیر الدین اختیار ولایت محمد جواد
طلب عالم در حق و الدین شیخ تیر الدین ادا است
و که تمام حاجات یافتند شیخ مدینه عبد الله طری
دست و کار و دعا و شش که باقی السع فی الله
و السدیجی مانند شیخ در دهند و در سند بعد از آن
روی مبارک برین فیر آورده و فرمودند فرزند
این فواید که گفتم با نظم عربی جمله بنویس پس بنیستم
بعد از آن فرمودند فرزند من سبق بخوان پس آغاز
کردم سخن درین بود **مرحوم** **ایضا** و اعلم ان
ما صاحبک لم یکن لیطریقک و ما خطاک لم یکن لیصیبک
و هذه المسئلة بین الحق له و القدره فانهم

ينفيا في ارادة الله وشيعة عن فعل العبد اذا كانت
موصية ويقولان موصية العاصي وكفر الكافر ليس بمصيبة الله
وارادة الله لا اذا اراد موصية العاصي وكفر الكافر ثم غلبه
عليهما كان ذلك جورا منه وحاشا ان يوصف الله تعالى بالجور
والظلم وعن هذا سمونا اهل الجور وسوا انفسهم اهل الهدى
قلنا لم هذا من قلة عقلكم وجراتكم على الله تعالى حيث غلبتم
ارادة المخلوق على ارادة الخالق بل ارادة غالبة
ومشيئة نافذة ايما جارية ولا يجوز ان لا يكون
موصية العاصي وكفر الكافر بارادة الله بين طاعت
الهدى والضلالة وكذا الاستطاعة سديدة ثم المذهب
الصحيح وهو يوجب اهل السنة والجماعة قلنا افعال العبد
على وجهين منها ما هو طاعة ومنها ما هو معصية فاطاعة
كمشيئة الله وتحت ارادته وقضاياه وحكمه ورضاه وامره
والمعصية ككل دون رضاه وامره فان قيل ما معنى قوله تعالى
ما اصابك من حسنة فمن الله وما اصابك
من سيئة فمن نفسي قلنا اذا لا يضيف الشر الى الله تعالى
مراعاة للادب عند الانفراد ولا كنهها تضاعف في عند
الجملة قوله تعالى قل كل من عند الله وان كان
حصول ذلك من العبد بتخليق الله اياه جون سبقا
فقرا ينفار سيد ابي بيت قصيدة لا يبدى بوجوه انما

مراد الخبير والشر القبيح ولكن ليس يرضى بالمحال
بشيء صفت شرراست شرعا لا طبعها والمحال اي الشر
بشيء بالمحال شرعا لا طبعها بالمحال اي الكفر والمعاصي
والقبائح ليس يرضاه الا بارادة وهو يريد بها لانه غير
مضطر في ايجادها بل اوجد اختيارا بملكته بلفظة **و**
يعني كثر وسماهي وزشتها خست فودي حق نيسبت
ويكون ارادة الله است محم بمحمي الكفر مستي كاو مضطر
نيسبت وهو جود كدق كثر محاصي ملكه موجود كدق
انرا اختيارا ملكه بلفظة است يبرأ من معصية الله
فموجود بملكته است ووجه آخر يدنا بواجب
كدر براني دور غيا في امر كبر ليس روي مبارك
برين فورا كوردد وخرمودند فرزند من بنويسي اين كه
كفتم بيان مشر بسى بنشتم اين ترتيب جمله از آغاز سبق
تا بخراب در حق اين فقير بورد **وايض** فابله صلوة كوز
فرمودند من صلى صلوة الحسنة بعد الاوابين وبعد الاشراق
وقراني الركعة الاولى آية الكرسي مرة وقل يا ايها الكافرون
مرة وفي الثانية لو انزلنا هذا القرآن الى اخر سورة الحشر
مرة قل هو الله هذا يصف فاذا فرغ من هذا الدعاء يصلي
عليه النبي اولاد آخر اللهم احسن شعوتي عن كل محرم وارز
مصرحي عن كل ما ثم وامتنعني من اخي كل مسلم در حديث

این قدر است و مسلم دعا گو ز یاد کرده است
 حفظ الله من الذنوب اللازمة والمتعدية **ترجمه**
 بجزارد نماز حسرت بعد فراغ او این و بعد فراغ اشراق
 و بخواند در رکعت اول آیه الکبری و قل یا ایها الکافرون
 یکبار و در دوم **لوانزلنا هذا القرآن نزلنا سورته**
 حشر و اخلاص یکبار چون از نماز فارغ شود این دعا
 مذکور بخواند خدای تعالی او را از جمله گناهان لازم و متعدیه
 نگاهدارد درین میان غریزی برسد که لازم و متعدیه
 جم باشد جواب فرمودند لازم آنست که بین و بین الله
 یعنی معصیتی که میان بند و میان خدای تعالی متعدیه اذان
 مردمان معصیت باشد معنی کسی را بخواند غیبت
 یا ایضا و آنچه بدین ماند خدای او را ازین محفوظ دارد
 فرمودند و از او است از زاویه معنی گوشه بعد از آن
 روی مبارک برین فیه آوردند و فرمودند فرزند من
 فایده نماز حسرت بنویس غریبت تو ایاران ترا کار خواهد
 آمد پس بنشتم **و ایضا** سخن در ادعیه افتاد
 بر لفظ مبارک رانند که امام اعظم ابو حنیفه قدس الله
 تعالی روح روایت کرده که این دعا بعد هر فریضه سه بار
 بخواند عالم و مجتهد شود و منزه عالم و مجتهد شده ام
 بکلمت ملازمت این دعا بود و دعا گو بعد فریضه متصدلا

مخواند

این دعا ایست اول و آخر در و در فرستد
 اللهم انا نسئک علی ما عتک بعد از آن فرمودند
 دعائی دیگر نیز مرویست برای تقویت دین بعد هر فریضه
 سه بار بخواند و دعا گو مدام بعد هر فریضه بخواند اول
 و آخر در و در فرستد دعا ایست اللهم تعالی
 فی تبتیک بعد از آن فرمودند دعائی نیز مرویست
 سبب قضا و ام و غیر آن سه بار در صبح و شب بخوانند
 و بعد تجد نیز اول و آخر در و در گویند و دعا گو مواظبت
 گرفته است دعا ایست اللهم اغنی بحلالک
 عن حرامک و اغنی بصدقک عن سواک بعد
 از آن فرمودند دعائی دیگر مرویست بعد تجد سه بار
 بخواند اول و آخر در و در گویند و دعا گو بخواند دعا
 ایست اللهم یا فارح البؤس و یا کاشف الشقا و یا مخرج
 دموع العین و یا مخرج الدما و یا مخرج دموع العین
 انت ترخنی فاکفنی رخصه تعینی بضا علی رخصه
 که سواک بعد از آن فرمودند روی نیز برین فقیر
 آورند و فرمودند فرزند من شما نیز یاد گیرید
 و بخوانید بنویس بنشتم **ترجمه** **اول و آخر**
 یکشنبه و قوت خفتن این فیه بخدمت ان آیه حاضر
 بود بر لفظ مبارک رانند که بعد فریضه عشا

و در رکعت سنت چهار رکعت نیز سنت و لیکن
 در او را شیخ کبیر طریقت دیگر است فاما دعا که
 حدیث صحاح دیده است این طریقت نه صلی و بعد
 بعد از نیت الفاتحه و رکعتین و یندی الله تعالی رسول الله
 یسوا فی الرکعة الاولى آیه الکرسی ثلاث مرات و فی الثانية
 الا خلاص ثلاث مرات و فی الثالث الفلق ثلاث مرات
 و فی الرابعة الناس ثلاث مرات فاذا فرغ یسجد و یقول
 فی سجدة سبحان العزیم الذی لم یزل سبحان العزیم الذی
 لا یجمل سبحان العزیم الذی الجواد الذی لا یجمل سبحان
 العزیم الذی لا یفتقر ثم یقول فی سجدة یا رحیم عشرین
 مرة قضیت حوائج فقالت العمامة رضوان الله تعالی علیهم
 و اطمینا هذه الصلوة قضیت حوائجنا و یسمی ذلك الصلوة
 صلوة الحاجه **رحم** که بعد از نیت و در رکعت
 سنت چهار رکعت سنت بکزاره بخواند در رکعت
 اول آیه الکرسی سه بار و در دوم اخلاص سه بار و در
 سیدم فلق سه بار و در چهارم الناس سه بار چون
 از نماز فارغ شود سجده کند دعا مذکور بخواند و یا رحیم
 بیست بار بگوید هم در سجده حاجتها را و او را کرد و
 و صحابه گفته اند که خواست کردیم بدین نماز و روشد
 حاجتها را منی و هم و این نماز را نماز حاجه نیز گویند

در رکعت اول و دوم و سیم و چهارم

بعد از آن دعا

بعد از آن رویا مبارک برین غیر آورند و فرمودند
 فرزند من این سنت تمام بکزارید و بنویسید
 تا یا را آن شما را نیز فایده باشد خاصه کسی که او را
 تعلق به شیخ کبیر دارد **و ایضا** در شب
 مذکور را ماد و خواهر زاده و خلیفه شیخ سید
 بوم یکوش و مولانا خضر با فرزند آن بزیارت آمدند
 این غیر کز اینند و تعریف کرد فرمودند فرزند من بیا
 که است بروم قدم بوس کرد و فرزند آن خود را تعلق
 کردند به بیعت خرقه پوشانیدند و هر دین میان ما بید
 آوردند و فرمودند و دست شستی در اول طعام
 صحیح است و آخر طعام سنت و دعا که اول طعام است
 به شوی آن طرفها از شایخ دیدیم اول طعام دست
 نمیتواند بر سیدم حکمت چیست جواب یا فیتیم
 یعنی بی فقر و این مذهب فقر است چون در و شایخ
 صدق افتخار است اختیار نکردیم بعد خرج مایه دعا
 خواندند برین منوال الحمد لله الذی اطعمنی هذا الطعام
 و رزقنیه فی غیر حول منی و لا قوة الا بالله استعملت
 فی طاعتک و لا تستعملت فی معصیتک اللهم ارحم
 لا کلیم و لمن سقی فیہ و انا لصاحب الطعام الخیر
 و البرکة فرمودند لمن سقی فیہ گویند سو که درین طعام

فاذا خافه التحقيق لان ذلك مثل قوله **واضافه الكرامة** مثل قوله تعالى **رسول الله**
 ناقة الله والطاعة والموصية بخارجتنا عن اضافة
 التحقيق لان ذلك ذهب الجبرية بيقين اضافة الكرامة
 فالطاعة مكرمة ورضية يجوز اضافتها الى الله تعالى عند
 الانفراد والموصية غير مكرمة ورضية لا يجوز اضافتها
 الى الله تعالى عند الانفراد ولكنها تضاف الى عبد المجمل **فان**
كل من عجز الله فان اشكل عليكم هذا فاعتبروه
 بالايمان اي بالذوات فانه لا يقال يا خالق الخف ازير
 والحيات والعقارب مراعاة للادب والله تعالى خالق
 كل شيء **ترجمه** اگر سائلی سوال کند معنی آیه چیست
ما اصابکم من عذاب من الله فاعلموا ان الله
مبین **ترجمه** جواب گویم معنی آیه اینست
 که اضافت شریکها سوی خدای تعالی نکند از جهت
 مراعات ادب اگر چه حاصل شرا از اادت خدای تعالی است
 و این آنست که اضافة و نزول است اضافة تحقیق
 و اضافة کرامت فاما اضافة تحقیق مثل قوله تعالی **ولله**
ملك السموات والارض و اضافة کرامت چون رسول الله
 و ناقة الله یغایر خدای اده شریک خدای و آن ماده
 شریک صالح است اما طاعة و موصیت خارج اند از اضافة

تحقیق از ادب

تحقیق زیرا نجبه این مذعوب جبریه است پس ماند اینجا
 اضافة کرامت بس طاعة بسندیده خوف است
 و باید شد اضافة ان سرای خدای تعالی بقنها اما موصیة
 بسندیده حضرت نیست و باید شد اضافة ان سوی
 خدای تعالی بقنها ولیکن وقت جمله اضافة توان کرد
 برین طریق هم از نزدیک خدایست بس اگر شکل
 شود بر شما ان نیکو به بیند که گویند خدای را غرض جل
 آفرید کار خوگان و آفرید کارماران و کردمان اگر چه او
 گویند که هر چه است از محبت مراعات ادب بس همچنین
 شریک را نیز بدو اضافة نشاء کنند از جهت ادب که
 این جمله ترسیب را عذر سابق تا بعد از حق این بود
 و **ان الله** و خود بدو سالک را باید که تعظیم توبه
 کند از کل عاصی و مستر از کند و این مرتبه اول است
 و مرتبه آخر آنست که توکل بر خدا سوی الله کند
 و این توبه منتهی است و میان این هر دو مرتبه مراتب
 دیگر است که حال میشود یعنی وارد میشود در الله باید
 که از ان بگذرد و هم بران مانند و این یکزمانست
 بهجور برق جهنده کالبصر القلاح و آنکه میناید در
 نفس است پیشتر نمیشود سالک را باید که پیشتر
 شود بگذرد تا بمقصود خود برسد مناسب این

فمودند که میریدی بود از آن شیخ
 عبد الرحمن رحمۃ اللہ علیہ آن میرید اورا حال داد و شد
 چهار سال این میرید هیچ چیز نخورده بود و او را شوقی
 و یا خونی در آمده بود درین مقام که سبکی از او بعید
 بود و میراد ازین حال خبر شد گفت بیماری از تری
 مانده است در حال طعام طلبید یک لقمه ابراست
 خود در دهان آن میرید کرد که سبکی گرفت از آن مقام
 ترقی شد بعد چهار سال **و ایضا فرمودند**
 که خواهرزاده شیخ عینی الدین کازروین محمد تقی
 برمنی آمده است جمعه متفر است از خلق که نزد ایشان
 می باشند در شبها جمعه بر دعا گو حاضر میشود او مقام
 ولایت رسیده است و طهر هم دارد سعاده این ولایت
 که قدم از اینجا رسیده است چند سال است و خواهر
 جنید ملتک و مولانا نظام الدین منتهی بد و تعلق
 کرد فرمودند نیک آمدی و کوتوال خدمت حاضر بود
 همه گفتند سعادت آنست که قدم مبارک محذوم رسید
 و او بر محذوم آمده است و الا بواجب آید **و ایضا**
 سیدی خدمت حاضر بود بر سید قولی **و ایضا**
 که مولانا دای القضا حیدر و الطاهرین فی
 ایمنی که ای داید فرزندان مرا نیکو برای خدای

و بداند برای من جزیت صحیح است موضوع نیست
و ایضا عزیزی پرسید که کلاه بر سر نهاده
 چون است نماز جواب فرمودند رواست و لیکن
 سر برهنه قیل مکرره و قیل لا یکره بعضی مکرره
 و **و ایضا** بعضی مکرره اند **و ایضا** مستحب
 آنست که بادستار بزارند مناسب این **و ایضا**
 شیخ محمد اسد باقی بالا تر گفت که بعد از آن
 بر لفظ مبارک راندند که بشنود سالکان تا از لوث
 و بیا و حضرت پاک نشوید و مستند در مقام و حال
 بعد از آن فرمودند قال المشایخ الصوفیه قدس
 سرور العزیز الطهارة بعد فصل و الصلوة و صل
 لمن لم یصل فی الرضوخ عن الکلیات لم یصل فی الصلوة
 ای صاحب الکلیات روی مبارک برین مشیت
 آوردند که چون اینچنین شوند پیش خدا و از وجل
 بچشم دل بینند هم در دنیا عین ذات و الله میکند
 یکدم تا اسرار و در بد بچشم سر در آخرت
 از بخت مناسب این **و ایضا** فرمودند قال امیر
 المؤمنین علی کرم الله تعالی وجهه لا عبید ربالم ارده ای
 بعین القلب یعنی نه پرستم خداوند خود را تا نه بیستم
 او را یعنی بچشم دل معلوم است حضور می کرد نماز

و بنی شیعه لا ینحی و لو اعدنا علی جمیع الصحابه و هذا
 قریب من مذهب الروافضی ایضا و قد بینا فساد
ترجمه نیز از ندایم یکی را از یاران رسول **ع**
 و این مسئله مختلف است میان اهل سنت و جماعت
 و میان رافضیان که ایشان میفرمایند از صحابه مگر از علی
 بس رد کنیم برایشان بقول رسول **ع**
 که گفت یاران من همچو ستارگان اند که کدام از ایشان
 اعتقاد علی را بیاورد و اگر با او بود مگر او را
 چنانکه روندگان قافله شب راه بیاورند از ستاره
 بس اخبار در فضایل ایشان بسیار است و دوست
 نداریم یکی را و دشمن نداریم دیگر را از صحابه و این
 مسئله مختلف است میان اهل سنت و جماعت
 و میان طایفه شیعه که ایشان دوست دارند علی را
 و دشمن دارند دیگران را و این مذهب قریب است
 مذهب رافضیان و ما صحابه همه را دوست داریم و از
 هیچ یکی از صحابه نیز از شویم و اقتدا برایشان کنیم
 این ترتیب جمله از آغاز سبق تا فراغ در حق این فیروز
و ایضا سخن در عقل افتاد فرمودند در کتابت
 العقل نور فی بدن الادی یفنی به طریقی است
 به نه خیت یمنی الیه درک الحواس فیستدعی ای

فیستدعی العقل فیدرکه القلب بتا عمل
 عقل نور نیست در تن آدمی روشن میکند
 چون راه را بتدوین نماید از آغاز کار تا پایان
 کار را که بختی کنیم اینچنین شود دریافت خواست
 شود و اگر این نباشد همچون کونیند مغلوب العقل
 عاقل آنست که اندیشه کند پایا نوابس ظاهر
 میشود بدان عقل مطلوب دل بس درمی یابد آنرا
 دل بتامل بعد از آن فرمودند سالکان را که خدای
 مکارشده داده است آن نور را بچشم سینه
 می بینند که آن نور را عقل گویند بعد از آن
 روحی نیز بقدر آوردند و فرمودند این فایده عقل که
 تقریر کردم بنویس غریب است بس **ترجمه**
 سخن در نگاه داشت زبان افتاد بیت عربی
 مناسب آن فرمودند **ترجمه** احفظ لسانک لا تقول
 فیتلی ان البلاء موکل باللسان **ترجمه** نگاه دار بد
 زبان خود را مگر که بستنی شوی بدستی که بلا موکل است
 سخن کردن بعد از آن فرمودند حدیث صحاح
ترجمه من حسن اسلام المرء ترک ما لا ینفع
 ای ما لا ینفع و لا یضر **ترجمه** از حسن اسلام مردم را ترک
 ما لا یونی گفتن است یعنی چیزی که بدان گفتن سود نکند

وزیران نیز نوساند اگر چه گفتن مباح باشد بران
مقدار چیزی بگوید که بدان شتاب باشد از ذکر
و تسبیح و تلاوة قرآن و تعلیم و امر معروف و نهی منکر
و آنچه برین ماند بعد از آن فرمودند این فیوض را فرزند
این فایده نگاه داشت زبان و حدیث بایست
عمومی بنویسد غریب است بی نهم و ایضا
سخن درین افتاد که صاحب شغل را دستار
و مصداق دهند و لیکن تسبیح ندهند که دادن تسبیح
غلت است تسبیح ازان درویشان تعلق است
که تارکان شغلی دنیا اند و عاقلان شغل آخرت اند کتاب
این حکایت فرمودند که روزی صاحب شغلی
بر دعا گو آمد و گفت دعا کن تا شغل از من دور شود
او را تسبیح دادم ازان شغل مغفول شد این بحریت
هم درین میان غریزی پرسید اگر صاحب شغل
صالح باشد او را تسبیح بدهند یا نه جواب فرمودند
ندهند مگر آنکه بطلبد پس روی مبارک برین فیوض آوردند
و فرمودند فرزند من این فایده که گفتم بنویس کار خود
آه غریب است بی نهم و ایضا شربنی آوردند
فرمودند حسن خادم را یا رانرا بخش کند
بود ازان فرمودند وقتی که شیرینی خورد این دعا

بنویسند و بویست از رسول **ع** لام که خواندی
اللهم ارزقنا خلاوة الایمان پس روی برین فقیه
آوردند و فرمودند فرزند من این دعا در لفظ بنویس
بی نهم و ایضا سخن جاشت افتاد بر لفظ
ببارک رانند که نماز جاشت دوازده رکعت است
و درین باب حدیث صحیح است **قوله** **ع** لام
من صلی ثنی عشرة رکعة فی کل یوم بنی الله فی کل یوم
قهرمان الذهب فی الجنة یعنی هر که بگذارد دوازده
رکعت هر روز تا که خداوند بخواهد در هر روزی
کمی شکی در رکعت بعد از آن فرمودند مواد ازین
دوازده رکعت جاشت است تا آنکه منتهی اگر آن مواد
بودی یوم و لیل شب و روزی تجدید کردی و یا نه دوازده
رکعت است در شب و روزی است بعد از آن فرمودند
ای یاران پیدا کنید چند قهرمانی گذارند این نماز بنا
شود و ده دم فرمود باید که ایستاده گزارد مگر آنکه
نمیرد باشد که شش رکعت خواهد شد **قوله** **ع** لام
صلوة القاعد نصف علی صلوة القایم یعنی نماز نشسته
نیمی بر نماز ایستاده از جهت ثواب بعد از آن بر لفظ
ببارک رانند سالک را باید که چهار هزار رکعت
شب و روزی بگذارد و این اگر نتواند دوهزار رکعت

شبانه روزی بگذارد و این هم اگر نتواند دو رکعت
 رکعت شبانه روزی بگذارد و اگر این هم نتواند صد رکعت
 شبانه روزی بگذارد که نیکند که قتل است و اگر نه مالک
 نباشد و دعا گویند این زمان بسیار سال صد رکعت
 شبانه روزی بگذارد و خارج نیست و نیکیت
 مسجد و شکر طهارت و شکر طعام بعد از آن فرموده
 بشهرید تا بگویم چهارده رکعت است و در آن ده
 رکعت جانش و چهارده رکعت زوال داده اند
 رکعت بعد ظهر و کانه حفظ ایمان و در ظهر و بیت
 و شش رکعت بیان مغرب و شش رکعت
 بعد از آن خوب بپذیرد رسول الله **صلی الله علیه و آله** و چهار
 رکعت بعد فراغ ادایین و دو رکعت اهد و قلب
 و دو رکعت صلوٰه و هفت رکعت بعد از آن دو رکعت
 حفظ ایمان و دو رکعت صلوٰه التوبه و چهار رکعت
 پیش از وتر و تراست و ترکوبند و چهار رکعت
 بدین طریق سه رکعت و زوال شب برای مصیبتی
 بگذارد از هفت فوت و یا موت و دو رکعت
 بعد و تر شش **صلی الله علیه و آله** و انرا تسبیح اللو نیت
 میکنم این شش رکعت و دو رکعت و دو رکعت چهار رکعت
 میشود یعنی **صلی الله علیه و آله** صلوٰه القاعد نصف

علی صلوٰه النعم

علی صلوٰه النعم و و توجون می خیزم بود بگذرد بیکزارم
 دو رکعت بعد و نیکزارم **صلی الله علیه و آله** **صلی الله علیه و آله**
 اگر ترا خصله و تکرار این نماز شب است ختم باید کرد
 اگر نماز بعد از آن کرده شود مسنون نیست
 اگر عادت کنند برویست که رسول **صلی الله علیه و آله** و شبی
 مبارک و تکرار کرده است یکی آنکه بعد از آن بگذرد
 دوم چون رسول **صلی الله علیه و آله** در خانه آمدی چیزی نوافل
 بیکزارم و یک بار و تکرار کردی و رکعت سیوم چون
 بر آن نماز خاست بعد از آن و تکرار کردی تا ختم بروی
 و بیست رکعت و هفت رکعت دو رکعت اول شکر
 رحیم الله **صلی الله علیه و آله** و دو رکعت بعد از آن دو رکعت
 صلوٰه السعاده و دو رکعت صلوٰه سعادۃ الاولاد
 کسی را که اولاد باشد و الا مؤمنان صلوٰه الغنا بگذرد
 هفت بار و الا غنیان که اگر ثروت در دو رکعت و دو رکعت
 صلوٰه الحاجم و مجموع شش رکعت بعد رکعت می شود
 بعد از آن رو بجا مبارک برین غیر آن و در نماز فرمودند
 فرمودند باید که آن صد رکعت مواظبت نمایند و تمام
 گذاردند در ملول و غم میسید تا یا را را نیز کار آید
صلی الله علیه و آله شب شش بیست دوم ماه جماد الاول
 این فترت است آن ایام حاضر بود یا نه آورده اند

در این کتاب است
 در این کتاب است

معنی است مثلاً اگر یکی شیفته مشوق شود ترک نظر
 از تو کمیزد تا آنکه بد و بیو ندد و مرا دیار بد بس حمله
 بساط اراسته از آن که در چون دوست بدست آمد
عراق آب حیاتی هست خاک در گوی دوست
 در دو جهان خور نیست ماهی در وی دوست چنانکه یکی اگر با
 بیند جمله امراء و وزرا و نظایر د بعد از آن فرمودند بعضی
 اولیا آواز خدای حق شنوند خلق صوت میو که خدا
 افعل و لا تفعل چنین بکن و چنین مکن و جواب نیز گویند
 این بکنم یا نکنم چنانکه شیخ جمال الدین اجم رحمه الله علیه
 هوائی مرتبه در شب آواز می شنید و اگر برای او کسی
 نتوح آوردی از وجه شب آواز شنیدی برای او است
 ولیکن ترا حلال کرد ایندم حذرین بیان روی بنارک
 برین خیز آوردند و یاران و یار و رسیدند کسی می شنید
 جواب گفتیم همبندگان محذومند وقت خلوت بود بر
 راند که برادران من اید بشوید برادران روزی
 دعا گو یاران از ملتان در اجم می رفت غریبی طعام
 خسته خوان کرده آورده یاران کمره بودند شاد شدند
 آواز شنیدم که یا غیری لا تا کلی من هذا الطعام فانه حرام
 یعنی ای بنده من بخور ازین طعام که حرام است یعنی گدازم
 که چیزی شبیه است بن او را پرسیدم تو کیستی گفت

طاهره

طباح گفته طعام برای جم آورد و او گفت التماس دارم
 گفت نیست گفت نیست چنانکه تار از من محصول دوکان
 و گشتند گفتیم حجت حرام همین سه بود گفتیم طعام
 خود ببر باز کرد ایندم و گفتیم این رشوت است و رشوت
 حرام و بی منت تو خواه کرد بعد از آن سخن درین افتاد
 که بعضی مجربان خدا را طعام و شراب و لباس اند
 بهشت میرسد تا بقول غ خاطر مشغول باشند فی سبب
 این حکایت فرمودند که دعا گو در یک بار که بخاور بود غیری
 بود و جلیل القدر حشره داشت و در شب دعا می
 میخواند و دعا گو شیخ که بعد از دعا می خواند
 گفت که برادران من و برادران تو که برادران من
 محشره آوردیم سندان دهم تو گفت از درون من علی
 السلام گفتیم سیدی انمول رسول الله فاع علی الباب
 می زد و کسی می شنید برده گفت من فرزند رسول خدام در
 بازگشتی باز یارت تو گفتم و همچنان در باز کرد دعا و مصافحه
 کرد و قرص سپید تراز کا فور مراد داد آن قرص آورد
 شیخ عبدالله یافعی خوردیم شیخ گفت یا سیدی
 هذا خبز الجنة یعنی قرص بهشتی است چیزی در اجم
 برای مخدوم والد داد امت بر کاهته آوردیم و این قرص شش
 تراز نامات مصری بود بعد از آن فرمودند فلان غریبی

در این قصه که در این کتاب است

کوه غنایه قلب بمنزله المزاجه و المزاجه حی القاروره
 و الملقاه بمنزله الصباح و هو السراج و السراج بمنزله الشجره
 و داخل السراج موضع خفی و هو موضع نور الهدایه و لا صنع للمؤمن
 فی شیئی ای فی موضع خفی ثم ان الله تعالى اذا اراد ان یهدی
 عبدا الضال یلحق نوره فی الموضع الخفی فیقول الا ای یستل مع
 و حی نور التوحید و ذلك قوله تعالى یهدی للنور نوره
 ثم یقول الا ان الله تعالى السراج فیقول فعل التوحید فیقول
 تعالی و یبالا صام ثم لا یسکن ذلك النور حتی یصل الی الفیاض
 فیقوم لفعل المعرفه فیصیر العبد عارف بالله تعالى بحجبه صفاته و ذلك
 نور المعرفه ثم یقال لا ذلك النور الی القلب فیقوم لفعل الایمان
 و ذلك نور الایمان ثم یقال النور الی الصدور فیقوم لفعل
 الاسلام و حی نور الاسلام ثم ینشر ذلك النور الی الاعضاء
 فیقتضی العبد ای یتباعد بالاجتناب عن المواقف و الا یتأخر
 بالاولی و ذلك النور السعیدی فامر الله العبد فاجاب العبد
 الی ذلك فصار مؤمناتیا فدخل تحت قوله تعالى ان اكرمکم
 عند الله اتقاکم فاذا صار هذا الامور الاربعة التوحید
 و المعرفه و الایمان و الاسلام فاذا اجتمعت فی ذاته صار
 دینا و ذلك قوله تعالى ان الدین عند الله الاسلام ثم یسأل
 انما این باشد که خدای عزوجل روشن کنند آسمان و زمین را
 بعضی گویند روشن کرد آسمان را بستارگان و زمین را برآه

راست نمایندگان

راست نمایندگان چنانکه از ستاره قافله شب راه
 یابند همچنان از راه راست تا غرقاب ظلمات دنیا
 راه دین یابند و بعضی گویند روشن کرد آسمان را بر
 بوزشندگان و زمین را به بیابان و بعضی گویند روشن
 کرد آسمان و زمین را بمحمد علیه السلام و مثل روشن کردن
 آسمان و زمین را که از آسمان باشد و در آن چراغ باشد
 و چراغ در قندیل باشد بدانکه ستاره در فتنه است
 و دروغ چراغ از درخت زیتون است باشد که آن در
 شرق و غرب نیست مگر زمین مگر بگردانید خدای
 صدر را بآینه و وزن و قلب را بآینه شیشه
 و فواد را بآینه چراغ و سر را بآینه درخت و درون
 سر موضع نهانست و آن محل نور هدایه است
 و نیست کاری مریده را در آن موضع نهان چیزی بدست
 قدرت او نیست پس بدستی که خدای تعالی چون
 خواهد که راه راست نماید که راه را بیفکند نور در آن
 موضع خفی که درون سر است پس آن نور در فساد
 و این نور توحید پس یکی گوید خدایا و بیزار که در آیتان
 پس این نور از سر بنوا در رسد پس بنده را معرفت
 شود و این نور معرفت گویند خدایا عزوجل شناسد
 بحجبه صفات او پس این نور از فواد بقلب رسد

بس بایستد بنده را فصل ایمان و این نور ایمانست
 گویند بخدای بگوید بس این نور از قلب بصدور رسد
 بایستد بنده را فصل اسلام و این نور اسلام گویند
 بس خدای اگر دین نهد بس این نور منتش شود با عضا
 بس بنده بر هر چیز دارم حاجی و زمان بود و می کند
 بس خدای که بنده را امر کند بنده اجابت و قبول کند
 بس این بنده مؤمن استی که در بس در آید زیر قبول باری
 ان اکرمکم عند الله اتقکم بدرستی بزرگ و نیکوترین است
 نزدیک خدای که بر هیچ کار ترین شماست بس اینها چون
 چهار چیز جمع گردد درین کرد یکی توحید و معرفت
 و ایمان و اسلام و در محبت و محامهت و هو معنی
 قوله فی ان الدین عند الله الاسلام معنی بدرستی که دین
 نزدیک خدای که اسلام یعنی بدرستی این ترتیب جمله از آغاز
 سبق تا فراغ در حق این فیه بود **والله اعلم** سخن در
 فضیلت صوفی افتاد بولوط مبارک را ندند که پیشتر
 بنیامران **علاء** هم صوفی پوشیده اند و صوفی کلمه را گویند
 و بنیامران صوفی پوشش بود و بر حمالی زین نیز مور شدی
تور یا ایها المرسل قد لیس لای فکلی ای محمد کلیم
 پوشش و حجاب و احباب صنف هم صوفی پوشش بوده اند
 که پوشش نیکو همان معنی بوده از زمان اصحاب صنف بمعلیق

برون می آید

برون می آید در جایها و عاریتی بگوید بگوید
 تا نظر خلق توانگر نمایند خلق میدانشند که ایشان توانگر اند
 و لیکن فقیر بوده اند **قوله** **علاء** **سلام** ان الله يحب الفقیر
 الفقی المستیقی البقی بدرستی که خدای که دوست در دخیتر
 توانگر نما را و بر هر کار یاک را چنانکه خدای که غرض
 صفت این اصحاب صنف در کلام مجید خود بر بنیامر میکنند
قوله **علاء** **سلام** **علاء** **سلام** **علاء** **سلام** **علاء** **سلام**
صفا **علاء** **سلام** **علاء** **سلام** **علاء** **سلام** **علاء** **سلام**
 ای اهل کلمه که میباشند لایستون ان می الحاق ای الحاق
 بدو از آن فرمودند ان طرفها سماع دارم عجب که در عهد و ستاد
 نشینده ام الحاق ای حیات من الله یعنی نادان این
 درویشان صنف را توانگر بنداشند که خود را بکلف
 توانگر در نظر خلق می نمودند یا محمد تو می شناسی ایشان را
 بسیار ایشان که فقیر اند نمی خواهند از مردمان از آنکس
 شرم از خدای میکنند مثلا اگر این زمان بادشاه مجازی
 بنده باشد هرگز از دیگر که دون اوست نخواهد شرم
 کنند و خجسته نماید اگر چه فقیر تر از هم باشد ایشان بزرگان
 خاص بادشاه حقیقی اند چنانکه این قایلی عزیزی رباعی خوش
 میگوید **عربیه** و لا تطلب من الدنيا نصيبا سوى خبز
 الشعير و کوزاء و لا تلبس لباسا دون صوفی لا الصوفی

لبس الانبياء بانان چون ساز با پاره دلوق بار سخت
 خود نیکو نه بار منت خلق بعد از آن مایه آوردند و خرج
 کردند دو کانه شکر گزار دند و جانشینت ادا کردند
 نیت متابعا الرسول الله کردند هم در اثناء نماز فایده فرمودند
 که در نماز بعد سجده ثانی دست بر زانو نهاده و بر خیزند
 ولیکن چون از قعد بر خیزند دست مشت بسته چنانکه
 دعا گو میگرد علی الدوام می بینید و دعا گو این طریقی از محمدیان
 و حنفی مذہبان دیده است پرسیدم جواب گفتند این
 طریقت مسنون است زیرا که از قعد دست بر زانو نهاده
 خاستن دشوار است از آنکه باز همچنین یکدم و این معنی
 و وفقه بهم یافتیم فاذا اطمان ساجد اکر و استوی قائما علی
 صدور قدیم نکلوت اذا قام من القعد الاوی قام علی
 صدور قدیم در هیچ نخفیم بعضی نمیدانند از قعد
 اولی دست بر زانو نهاده میخیزند باید که مشت بسته
 بر خیزند از قعد اول پس آن ایر روی برین فیر یاران
 دیگر آوردند و فرمودند برادران شما همچنین کنید
 چنانکه دعا گو میکند و این فیر را فرمودند فرزند من
 بنویس غیبت پس بنشتم **و ایضا** سخن در و ارادت
 افتاد بر لفظ مبارک رانند و وار د حال اگویند بشت برید
 لام از حلال کرد در ملک پیدا می شود و مسالک را می باید که مالک

ببیند

حال باشد نه ملوک حال لان السالك الكامل الذي يملك
 حاله لا الحال يملكه انما ياتي في فتر برسد آنکه رقص کبت شد
 این هم حال است جواب فرمودند رقص باعث حال است
 می باید که تحمل کند مالک آن حال شده باشد و اگر تحمل نکند
 ملوک حال باشد مناسب این **حکایت** منصور حلاج
 فرمودند که او را بنی الله حال وارد شد او روزی وعظ
 میکرد و اثناء آن ندای می شنید من یفدی لناد و هم فقال
 الحلاج انا الحق ای انا الثابت بعداء و حی ای این شایخ
 عمر که در کشتن او فتوی دادند سر این بود و این آیه خواند
قوله لا اله الا الله وحده لا شریک له العبد المذنب الذی یسأل الله ان یشاء
لما قال الله وحده لا شریک له حلاج میخیزد و بعد از
 خدای را تا بنوازید جانها خود را بر دعوی خود مستقیم
 رفت که گفت انا الثابت بعداء و حی و بر توی منصور
 حاکم عن الله که بود نام خدا میگوید و این دواست
 و بر توی از خود خود فانی شده بود و بوجد نداشت
 محبوب باقی چنانکه بمجنون میل المجنون الرافی ما استک
 قال لیسلی از مجنون پرسیدند نام تو چیست گفت **لیسلی**
 از خود خبر نبود تمام اعضا او محبوب او در گرفته بود این
 بیت عمری خواندند اینست انا من اهو و من اهو ای انا
 فحن روحان حللنا بدنا تو حجت **شعر** آن **سهم** که خواج

قیطه

در آخر

با کمال ایم که فرود آمد ایم در دوشین بود از آن فرمودند منصور
 حلاج انا الحق که گفت از سر منور ملک مالک حال شده بود
 اگر سر بودی هم بر یک کلمه نماندی ملک کلمات شستی کفنی
 یعنی بر کفنه چنانکه دیوانگان گویند و سر کشتن
 او حقیق بود که بر یک چیز مستقیم ماند تا جان در دوز
 می پرسیدند چون امام امام ابو یوسف قاضی قدس سره
 در هم از و پرسیدند انا الحق بیکت بس امام یوسف
 و جمله که و شایع فتوی نیستند بکشتن و اینها این فتو
 پرسید کشتن منصور حلاج بر صواب بود یا بر غلط
 جواب فرمودند بر صواب بود علی القولین بر هر قول
 ظاهر آنکه علما تکلیف کردند و گفتند او کلمه گو میقت و بهم برات
 مستقیم بود و بر قول شایع آنکه و میگویند که انا الحق ای
 انا الثابت بنده و روحی بس خود و قول کشتن او بر صواب
 بود پس آن امر روی مبارک برین فتو آوردند فرمودند فرزند
 من این فتوای و ادوات و حرم قولی در باب منصور و بیان
 آیه تنسأوا الی ربی تعقوا و نطع علی که توبه کردیم بفرمان
 بس نیستیم **ع** در روز مذکور وقت ظهر روی
 مبارک برین فتو آوردند فرزند بسبق بخوانید و شب
 درین بود یعنی الحق من ان لا اله الا الله فی ایمان و لایق
 انا مؤمن انشاء الله تعالی انا المؤمنون الذین آمنوا

با سر و سوله تم لم یربنا ای لم یسکوا و قال الله تعالی اولی
 نصر الحق منون حقا و من قال انا مؤمن انشاء الله تعالی فانظر
 لای حال استثنی للحالة الماضية و هو ان یقول کنت مؤمنا
 انشاء الله تعالی اسی امر استثنی للحالة التي هو فيها فیقول
 انا مؤمن انشاء الله تعالی الساعة فقد کنت بها یقین اللفظین
 وان استثنی للحالة المستقبلية و قال الکوان غدا مؤمنا
 انشاء الله تعالی جاز ذلك ولكن کان ذلك القول من بعد
 لان النبي **ص** قال من لم یکن مؤمنا حقا کان کافرا
ع باید که مؤمن شک نکند در ایمان خود و نگوید من
 مؤمن انشاء الله تعالی زیرا که خدای تعالی گفت مؤمنان کسانی
 اند که ایمان آوردند بخدا فی رسول او پس شک نکردند ایشان
 مؤمنان اند که و هر که گوید من مؤمن انشاء الله تعالی بس
 بنفردم کدام حال استثنی میکند اگر حال ماضی یعنی گذشته
 میکند و این بگوید بودم مؤمن انشاء الله تعالی یا در حالی
 که او هست بس بگوید من مؤمن درین ساعت انشاء الله تعالی
 درین هر دو حال هر دو لفظ کافرا گردد بعد از آن فرمودند
 بر مذهب شافعی روا باشد زیرا که در مذهب
 او انشاء الله تعالی برای تمکین نیست بلکه شرک است
 و اگر بگوید باشم فردا مؤمن انشاء الله تعالی روا باشد
 این بر مذهب ما نیز رواست ولیکن ای کنتی از و بدعت

باشد زیرا که هیچ صحابه در عهد رسول **صلی الله علیه و آله**
 و تابعین نیز از منتهای کفر اند زیرا که هیچ صحابه **صلی الله علیه و آله**
 و تابعین نمیگویند حقان کافرا حق است **و الله اعلم**
 هر که باشد موافق استوار باشد و کافر استوار پای تو نیست
 جمله از آغاز سبق تا فراغ در حق این فیروز بود **والله اعلم**
 و یحیی مبارک برین فیروز آوردند و رسیدند یا رات
 چون است عرض دادم باران سخت است
 خانه های افتد و حوضها و بندها بشکست و بند فتح خانی
 و بند نایب بار یک و بند دیگر هر یک گشاده و بند نایب
 بار یک بشکست طریق لب آب می رود و حوض خاص
 علانی اب بطریق چشم می رود که هیچ کس نفقه بود
 بر لفظ مبارک را اندام و زشتی است و دریا حی
 یا قیوم هزار بار است و این اسم اعظم است که از بار بگویم
 دعا و اساک باران کردند برین سوال اول و آخر درود
 گفتند **اللهم انزلنا من السماء ماء طهورا و لا یسقط الا عظیمین و لا یسقط الا عظیمین**
و لا علینا یعنی کرد و کرد و باران و بار باران بعد از آن
 فرمودند چون بسیار شدی و اساک نمی شد رسول **صلی الله علیه و آله**
 این دعا کردی و نیست **اللهم انزلنا من السماء ماء طهورا و لا یسقط الا عظیمین و لا یسقط الا عظیمین**
 سنی در قیل و دلا فرمودند حدیث صحیح است **قال رسول الله**
قال قیلوا فان السیطان یضل عن قیل و دلا یعنی قیل و دلا که میگوید

شیطان تو را

شیطان قیل و دلا نمیکند درین میان غزوی برسد شیطان را
 خواب حسرت جواب گفتند شیطان خواب دارد
 ملک خواب ندارد زیرا که شیطان از جن است
 از ملک نیست **و الله اعلم** **و الله اعلم**
و الله اعلم **و الله اعلم** **و الله اعلم**
و الله اعلم **و الله اعلم** **و الله اعلم**
 گفت **و الله اعلم** **و الله اعلم** **و الله اعلم**
و الله اعلم **و الله اعلم** **و الله اعلم**
 و **قال الله** **و الله اعلم** **و الله اعلم**
 مقلعه من نار السموم بعد از آن فرمودند که جنیان
 هم مسلم اند و هم کافر و هم اولیا و هم فاسق چنانکه ادیان
 غزوی برسد میان جن هم اولیا باشند که ارشاد کنند
 جواب فرمودند من در که در طواف کعبه ولی مرشد
 جن و ریاضه و بار مصافی کردم بعد از آن فرمودند جنیان
 مسلم می دیند ام بر شیخ که عبدالله یا فی سبق می خواندند
 در روز آدین را سبق یعنی و شب بریان را بس روی
 مبارک برین فیروز آوردند و فرمودند فرزند من این حدیث
 قیل و دلا و دیکر که تو بر کردم غریبست جمله بنویس پس
 بنشین **و الله اعلم** **و الله اعلم** **و الله اعلم**
 گفتند **و الله اعلم** **و الله اعلم** **و الله اعلم**
و الله اعلم **و الله اعلم** **و الله اعلم**

قبله الكلام **فرمانست** از خداوند متعال چون در آید
 در خانه ها سلام کنید بر یکدیگر **قوله يا ايها الذين آمنوا**
انتم اولوا بدخلوا بغيركم **حق تشاور**
وتسألوا على اهل بيوتكم ای اهل بیت و چون در مسجد
 در آید نیز سلام گوید زیرا که مسجد نیز خانه ایست
قوله يا ايها الذين آمنوا صلوا على اهل بيوتكم **المسجد بيت**
 والمسجد بيت کلی فقی زیرا که خانه برلی و خانه بنده نیست
 و خداوند تعالی از مکان منزله است ولیکن افاضه گرامت عکاست
 چنانکه در لایه گفت **معراج** و ذوات عن جهات الست خالی
 و اگر در خانه و یا در مسجد کسی نباشد و خالی بود مرویست
 همچنین گوید **السلامة علیکم و علی عباد الله الصالحین**
 بعد از آن فرمودند اگر کسی که با شد هم سلام کنند درین
 محل تبسم کردند از خوف زنان سلام برکنیزک نتوانند
 گفت که خاطر داری انکار برکنیزک سلام بگویم
 ولیکن زنان مکه دعا گوید که است شوهر او میزاید که بر
 کنیزک جوان خلوت کند تا دیگر جای عرام نکند
 زیرا که زنا بجمله کتاب منزل و بجمله مت نبیا و رسول
 حرامست و زنا قریب شرکست **قوله يا ايها الذين آمنوا**
لا تخرجوا من اديانكم **او مشوهم و الترابية لا تخرجوها**
الا ان افترقتم و خرجت دلائل علی الترابية

یعنی زانی نخواهد مکرزانیست را یا مشرک و زانیه نخواهد
 مکرزانی را یا مشرک را و حرام کرده شد زنا بر مؤمنان
قوله علال **للم زنا** **بغير البنا** **زنا خراب**
 کنند بنده اسلام است و قال **لال** **للم زنا واحد**
 یحبط علی سبعین سنة **و ترجمه** رسول گفت **لال** **للم**
 یک زنا حبط کند کردار هفتاد ساله را و در خبر است
 ان الزنا یؤتی الی اربعین بیتا یعنی شصت زنا تا جهل
 خانه اثر کند پس روی ببارک برین فیه آوردند و گفتند
 فرمودند بنویس این فواید سلام که گفتم بنویس پس ششم
 و زنا الف مقصوره است نه محدود چنانکه سنن **و الف**
 معنی در فضیلت سنت عرافه در حفظ ببارک را دارند
 که در حدیث صحیح است **قوله لال** **للم** **من صلی اربعین**
الوصی **لی یلج فی ترجمه** هر که بکارد چهار رکعت پیش
 از فریضه عمر هرگز در نیاید در آتش دوزخ بعد از آن
 تعیین فرمودند قرائت سنت عمر که در حدیث صحیح است
 من صلی اربعین **الوصی** **و قرأ فی تلك الاربع** **سورة المع**
غفره **و فی قوله** **فی الرکعة الاولى** **سورة اذا زلزلت**
الارض **و فی الثانية** **سورة العاديات** **و فی الثالثة** **سورة**
القارعة **و فی الرابعة** **سورة التكاثر** **صار محبوبا** **و یرى ربه**
جل و علا **و ترجمه** هر که بکارد چهار رکعت سنت عمر پیش

الناظر

از فیه عصر بخواند درین چهار رکعت سوره العصر
 امروزه شود و هر که بخواند در رکعت اول اذان را زلالت
 الارض و در دوم والحدایات و در سیوم القارعه و در چهارم
 الیک الشکرت محبوب خدای کرد و اینجا این نیز برسد
 که این بنده را سماع از سید شرف الدین است هر که این چهار
 سوره در سنت عصر بخواند و تقای خدای را ببیند جواب
 فرمودند صحیح است و اختیار شیخ کبیر قدس
 روح در او ادعین است و بهترین است اگر وقت تنگ
 دو رکعت نیز سنت آمده است بعد از آن فرمودند بعد از فیه
 عصر بنشیند و ذکر بگوید فضیلت بسیار است در صحاح
 تواتر **علی** نام من صلی صلوٰۃ العصر و رکعت فی مصلاه حتی
 تغرب الشمس ذکا ناعج حقیقین تا بین فکما ناعق ثمان
 رقاب و لد اسمعیل **علی** نام من صلی الفجر رکعت فی مصلاه
 حتی تطلع الشمس و صلی رکعتین فکما ناعج حقیقین تا عتقت
 الفجر و رقاب و لد اسمعیل **علی** نام اینجا نیز برسد اول
 النعار الدینا و اخره لا اخره جواب فرمودند در اجزا
 خواهد کرد در ترجمه حدیث آن باشد که رسول فرمود **علی**
 هر که بکند از نماز دیگر را بخواند در مصلی خود تا آنکه فرود رود
 آفتاب بس جنابستی که دو سجده تمام کرده باشد و جنابستی
 که از آن کرده باشد هشت برده از فرزندان اسمعیل

عزیز

علی نام و هر که بکند از نماز با دعا و بنشیند در جای نماز
 خود تا بر آید آفتاب و بکند از دو رکعت جنابستی
 که یکی سجده باشد و از آن کرده باشد چهار برده از فرزندان
 اسمعیل **علی** نام عزیز می پرسید ازین چه براد است
 جواب فرمودند فرزندان اسمعیل گفت از آن باشند
 به بندایشان را خلاصی داده باشد این امر نیست که اسمعیل
 بنده بود اگر چه از کینک بود زیرا که زاده بند نبود اگر از مولی
 آرد و این در حق ظاهر است اذ اولی الامه و لدان مولیها
 صارت ام ولد و اعتقت و محرم هم معها و لا تخرج من کینک
 المولی حتی یبوز و طهرها و اعتقادها میبوی چون کینک از مولی
 فرزند آرد ام ولد کرد و از او شد حرام شود بیح
 آن و لیکن از ملک مولی بر وی نیاید از آنکه روا باشد
 و طهر او و خدمت او جای که بطفیل ولد کینک
 ام ولد کرد پس مهر اسمعیل بر طرف او می که مادر او باشد
 با حیره رضی الله تعالی عنها کینک ملک کسی نبود و الوقف
 طویل و قصه دور و از است بادشاهی بود او سارده
 رضی الله تعالی عنها بستم بردار مهر را با هم خدای تعالی او را
 نگاه داشت پس با حیره را بدو داد و گفت با حیره
 این کینک همین است که درین است و گویند با حیره را بستم
 گرفته بود و خدمت مهر صالح بود پس بستم گرفته

کبریا نباشد خاصه که در خست بنیام بر علی السلام و این عقاید
در حق بنیام معلوم نباید که در بنده بود او خود بنیام بر رسول
بود **قول محمد** و آیه که فی الکتاب است که بنیام که کانت
صداق الوعد و کان رسول نبیا و کان یا مضر
احکم بالصلوة والزکوة و کان عند ربهم مرضیا
چنانکه در تفسیر لایم **شعر** و ما کانت نبیا قط انی و لا عبد
و شخص دو افسانگی یعنی که نزد خدا درجه نبوت سه کس
یک زین مستوره باشد و نبوت اظهار شریطست تا خبر
خلق دهد و لهذا ملک زینت و دانست لایحور الملک لله و العبد
لا یما البتة یعنی بادشاهی و دانست بر زینت را و بنده را خاصه
بنیام بر می و بنده نیز بنیام بر نبود و بدکار نیز بنیام بر نبوده که پیش
از آن فاسق بوده باشد بلکه پیش از نبوت نه الاخیار
هم این بیغایران از نیکمندان بوده اند پس روی مبارک
برین غیر آرد و در فرمودند در این احادیث فضیلت
عمر با ضواید که توفیر کردیم غیبت بنویس پس بنشینم
و فرمودند فرزند من سبق لخوان بنیام اگر در دم ترتیب
درین بود روی منی الامام الصمک رحمه الله علیه انه قال جاء
رجل الی ابن عباس رضی الله تعالی عنهما و قال یا ابن عباس
اقول انما نزل من الله انشا الله فقال ابن عباس بحکم
المکه انما من بالله و رسوله فیما جاء من الله قال نعم فقال

ابن عباس قال انما مؤمن حقاً ثم قرأ هذه الآية انما المؤمنون
الذين امنوا بالله و رسوله ثم لم یربوا بها و اولئک هم
المؤمنون حقاً ای لم یشتکوا فی الله و لای فی رسوله
و لا شیء جاء من الله و اولئک علی ان الاستثناء یبطل
الایمان انه لو قال صلا الله انشا الله و جعل تقدم الساعة انشا
فانه یحیر ما کافر باخلا فی قلنا لایحور بالمریة فکذا لایا
یحور بالمریة الا انما الله لو قال لا حمة انت طالق انشا الله
او قال لعبد انت حر انشا الله فکی او قال علی کن العبد انت
انشا الله فکی او قال انشیت او جئت انشا الله لایکون علیه
شیء و یبطل بالاستثناء و جمیع الکلام فکذا احدا یبطل به
الایمان **و ترجم** روایت کرده شد از امام ضحاک رحمه الله علیه
بدرستی که او گوشت روزی مردی آمد بعد از ابن عباس
رضی الله تعالی عنهما و گفت ای ابن عباس بگویم نه مؤمنم انشا
پس ابن عباس گوشت نی بر شد ما در توجرا ایخنین بگویند
پرسید تو ایمان آورده بخدای و رسول او و آنچه آمد از خدا
ان مرد گفت یا ان آمده ایم پس ابن عباس گفت همچنین
بگویم نه مؤمنم بحکم انشا الله مگر این شک است و ابن عباس
این آیه خواند انما المؤمنون الذین امنوا بالله و رسوله
ثم لم یربوا بها ای لم یشتکوا فی الله و رسوله و آنچه بنیام
از خدای تعالی یعنی کتابها و فرشتگان بن شک نکردند

و

و گفتن انشا الله تعالی ایمان باطل میشود و اگر گفت خدای هست
انشا الله و روزی که بود انشا الله و کتابها هستند
انشا الله و بیجا بران هستند و محمد بیجا بود انشا الله پس
بر رستی که کافر کرد و با اتفاق نهایی اگر مردی گوید زن خود را
ترا طلاق گفتم انشا الله واقع نشود و اگر مردی بگوید خود را بگویم
تو آزاد نشود و اگر مردی گوید بر چنین خسریدم انشا الله چنین
فرو ختم انشا الله بران هم خشنود و گفته باشد نه باشد و چیزی
چنانکه باطل شود و به کلام همچنان ایمان باطل شود و انشا الله
بعد از آن بر لفظ عبادک دادند بنی قال الشافعی قدس الله سره
المزبور لو قال رجل انما من انشا الله الشک فیکفر ولو
قال للشیء کبوز و لا یکفر معنی امام شافعی گفت اگر مردی
بگوید من مؤمنم انشا الله تعالی یا نیست شک من کافر شود
و اگر بگوید از جهت تبرک روا باشد و کافر نشود این
ترتیب جمله از آغاز سبق تا آخر در حق این فیه بود
و اینست فرمودند هر جا که کسی بنشیند او را از اینجا
ندارد و اگر نزدیک باشد حد را بجا است تا صبح
این **و اینست** فرمودند که شیخ جمال الدین اچمی چون
جایی رفتی صفای شستی بها بخا بوی بر نمیداشتند
و این سه نوع است از آن فقرات که بین خود و بزرگ
فقیه و غنی پسر و جوان هر جا که بنشینند بها بنشینند

و اینست

و این مسنونست مجلس رسول **صلی الله علیه و آله** و همچنین بود
زیر آنکه فقیه بود و این فقرات با نعت بودند و حلقه
کنند و از آن علما محفلست حد در تدریج هر یک را
بنشانند معروف و زان امر و اخنیا مجلس است اینجا
تدریج است بسبب مجلس بر اندازد شغل یا بر اندازد
مالی صدر یا بد و از آن حلقه در ایشان بهتر است بلا تکلف
و اینست در شب چهارشنبه بیست سیوم ماه جماد
الاولی این فیه تجدید است آن امر حاضر بود غیری پرسید
اگر را کسی در سجده تلاوت واجب شود چقدر جواب
فرمودند فرمود آید و سجده کند که واجب است بعد از آن
فرمودند در غلبه فرمودند بیاورد توجه بقبله نیز را کعبه را شرط
نیست که در رفته است و این کان خارج المصبر است غلبه
و اینست بخور الی ای جهته تو جهته و اینست بوی ایام و این
قول ابی حنیفه رضی الله عنه و علیه القوی و قال محمد قدس
سبحه و بکرمه النکان فی المصبر و یقول ان النبی **صلی الله علیه و آله**
رکب الحمار فی المدینه و صلی القوا العواقل بالایام یعنی هر که
باشد بیرون شهر روا باشد فعل را او را و این را بهر
گذاشت طرفی که روی آوردیم بران طرفی باشد که کند و بگذارد
و این امام اعظم رضی الله عنه گفت و قوی برین است
اما نزدیک امام محمد حسن شیبانی اگر درون شهر سوار

نماز نفل باشارت کند روا باشد ولیکن مکروه بود و بر
قول امام ابو یوسف قاضی رحمه الله تعالی مکروه روا باشد
و حجت روایه دارد بدستی که پیغمبر علیا
سوار شد بر چار دیویش و نفل میکرد و باشارت بس آن
ایر نیز برین غیر آورده و فرمودند فرزند من این مسلم
که کفتم بنویس **و ایضا** فرمودند حسن خادم را که باهاست
بیارید مرا و یاران را بخش کنید آوردند باهاست بسیار
بود و چیزهای ماند فرمودند هر چه برای خدای تعالی است و وقت
آورد باز درون نبرد و خادم را گفتند مرا دو جند را
بده از دیگران و تبسم کردند و فرمودند صاحب صدر را
دو جند را باید داد زیرا که اگر کسی آیند باید و یا کسی را
نرسیده باشد از آن بدهد و این مقول محمد و مست
و ایضا در شب مذکور وقت تہجد این فقیر
محمد مست آن ایر حاضر بود سخن درین بود سالک را
دو چیز است یکی صحو و دیگر صحو عبارت از شیار کلاه
و محو از مستی بس سالک را باید که بسیار باشد تا از عمل
جوارح نیفتد این کمال است و هر چه کند در خاطر نکند که
نه یکم پندارد و توفیق من الله و اندا که توفیق بودی بند
چونیکه می و خود را در میان نه بیند در طاعت مست
باشد که از خود خبر نباشد دنیا و آخرت که دوست کجا بآید

مناسب این حکایت فرمودند که روزی اهل بیت
مصطفی علیهم السلام در خانه امیرالمؤمنین حسین بن علی رضی
الله تعالی عنہم نشستند بود او در سجده افتاد چون آتش بهاندند
برید میسر بر آوردند پرسیدند محمد و ج وقت
سجده بود باید که آتش را فرودشانند جواب گفت
آتش اشتیاق محبوب مرا چنان مست کرد که از آتش
دنیا خبر نبود این دو بیت عزیزی مناسب این معنی
فرمودند آن نیست **عزیمه** ان محبت الرحمن اسکرانی
و حل رایت محبتی مجا غیر سکران بالنا و خوفی قوم قفلت لیم
النا و رحم من فی قلبه نادر **و ترجمه** بدستی که دوستی
و رحمن مست کرد مرا و هست که دیدی دوستی را که مست
نباشد محبوب **ترجمه** بیت دوم سالک مست کویر کبابش
ترحمیندند مرا که می گویم ایشا ترا که آتش مهر کند که نار
مهر با نیست بر کسی که در دل او آتش مهر کند محمد مست
که چون محبت را تمنا شده و نجات محبوب
بار می آید باشد اگر دست او در آتش افتد هیچ
الم در دنیا شد چنانکه حکایت آن عاشق گرفتار ای آرند
که روزی عاشقی در زیر بام معشوقه خود از در کبابم آن
معشوقه طالع شد از آنجا خشتی بر سران عاشق صادق
رسید بر شکست و خون روان شد هیچ در دشت

تجلی

بنود بلکه خراز خود نبود چون آن مستوفی از نظر او غایب
شد آن عاشق در خانه آمد از و پرسیدند ترا چه رسیده است
که سر تو پاره شده و خون روان شده تمام جامه و اندام تو آلوده
شد آن عاشق سوگند کرد و اندام مرا ازین حال خبر نیست
که شب تا بر عاشقان چون روز است و روز چون نوروز است
حاجتی که عاشق بخاژی را اینچنین خصوص چنین بعد از آن
فرمودند لا و چهلین لا و زلزله فرمودند و جدا نده عشقت
در لوبان طرفها دعا گو شنیده است در عجب پیچیده اندوه
عشق نیست بر کسی را که روز نیست که روز و باعث
و جدا است و این شعر عینی خوانند اینست **شعر**
ذهب الذین یحس فی الکافهم و یبیت فی خلج کل الا حرب
تاریخ سید ماه جماد الاول بعد چهارشنبه وقت
اشراق این فیه خدمت آن امیر طاهر بود و سبق رساله
یکصد سخن درین بود که سالک را باید که مغرور نشود
که عجب باشد همه وقت خود را در میان نه بیند پیش از وجود
موجودی که در وجود و موجود محبوب باقی چون این
مرتبه شود و اندک ذات خدای را غرض بختن دل عیان
بیند در دنیا و آخرت چشم و او چشم سر یکسان شود
ظاهر و باطن مساوی شود و خانی که قایل گفت **بیت**
قانی ز خود و بدوست باقی این طرفه که نیستند و هستند

بعد از آن فرمودند اینچنین مردان اند که هرگز برایشان
شیطان راه نتواند یافت **قرآن** ان عبادی لکن لکم
علیه سلطان الا من اتبعک من الغاوین و آن جمله
لوعده که جمیعین لها سبعه ابواب لکل باب منه
جزوه و معصوم می لیس لک علیهم حجه و لا سبیل من الغاوین
یعنی خدای تعالی گفت ای ابلیس بدستی که بر بندگان
مخلص تورا نتوانی یافت مگر بر و راه توانی یافت
که پس روی کند ترا از کمرانی و بدستی که دوزخ برایش
جائی و عده پس روی روان تست هر پس روان خاصان
و کفر هم مصیبت است و مران دوزخ را حفت در است
مر در روی بر نیست قسمت کرده شده و منافقان که در هر
اسفل سافلین باشند لعل ان النافقین فی الدنیا و الا
من النار چون شیطان از خدای عز و جل اند این آیه شنید
گفت هم را که راه که دامن و سوگند کرد مگر بندگان مخلص ترا که
بریشان چه ضایع کنم که ایشان ثابت قدم اند **قرآن** کانهم
بنیان من حصص و جایی دیگر اضافه بخود کرد ام فیه الدنیا
لا صفا و علو الاصلحات کما مضی فی لا رخص
ام فیه المتقین کما انجا چون استنهام بمعنی بی خدای
گفت نکرد اینم بندگان ستیان خود را همچو بدکاران و جایی
دیگر گفت نیز اضافه بخود کرد و بویاده و حمایه خود که دارند

و کسی را که خداوند اضافه و حمایت عنایت خود را بر او
اورا شیطان و غیر آن کی تواند دست یافت **لولا** **عنه**
ثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا
و فی الآخرة و مکر شیطان خود ضعیف است **لولا** **عنه** که
الشیطان کان ضعیفا چون شیطان لعین از نهاد شیطان
سوکند و خسته گردد **لولا** **عنه** **قال** **فی** **تک** **لا** **غونهم**
لا **جمعین** **لا** **عباد** **که** **منهم** **المخلصین** **قال** **فالحق** **والحق**
اقول **لا** **ملائ** **جهنم** **منک** **و** **هم** **تبتوک** **منهم**
اجمعین **یعنی** شیطان گفت بفرست تو ای خدای مرا این
گمراه گردانیم آری این راهی الاغواء الاضلال لغو بگردان
بس خداوند گفت راست گفتی و راست میگویم من برای
برگردانم دوزخ را از تو و از بس روان تو هم را بس روی مبارک
برین فیروز آوردند فرمودند فرزندان این تو ای که گفتم غیب
بنویس در مخطوط و سبق بخوانید آغاز کرد و ترتیب درین بود
ینبغی **اه** **لا** **یخالف** **الجماعة** **لان** **النبي** **عليه** **السلام** **قال** **لا** **اختلف** **اي** **علي**
الصلوة **و** **عليكم** **بالسوا** **والاعظم** **اي** **الزور** **و** **من** **يفارق**
جماعة **المسلمين** **و** **لم** **يرها** **حقا** **فمضال** **ببتدع** **لان** **حفظ** **الجماعة**
من **من** **رسول** **الله** **و** **حفظ** **سنه** **فريضة** **بديلة** **فلا** **اطيعوا** **الله**
و **اطيعوا** **الرسول** **اي** **اطيعوا** **الله** **في** **الترائيف** **و** **اطيعوا**
الرسول **في** **السنن** **وقال** **الله** **تعالى** **في** **موضع** **آخر** **وما** **ايكم**

الرسول فخذوه و ما نهيك عنه فانتهوا و اعلم ان النبي
حفظ الصلوة بالجماعة و رأيا واجبة فمن لم يحفظ الجماعة
واجبة فهو مبتدع حقا بهذه الايات بهذه الحج فخذ
الكفاية لمن كان له في عقل و دراية **ترجمه** چنین باشد
باید که مخالفت جماعت نکند زیرا بخیرینا **علا**
فرمود جمع نشود امت نه بر ضدالت و کلمه ای و گفت
لازم کردید شهر بزرگ در قریات و دیهها ساکنی بشود که
در شهریان اسلام است و هر که جدا شود از جماعت
مسلمانان و از این بینید و اعتقاد بدان نکند که جماعت
واجب است بس او کلمه و اهل بدعت باشد
و بدعت نوبی چیز را گویند که هیچ کسی از صحابه و تابعین
نکرده باشند و آن کنند که اصحاب و تابعین رضوان الله
عنه اجماعی کرده اند که همه ملازم جماعت بوده اند زیرا بخیر
حفظ جماعت یکی از سننها رسول است **علا**
و نگاه داشت سننها رسول فريضة قطع است زیرا بخیر
خدای تعالی امر کرد **اي** **اطيعوا** **الله** **و** **اطيعوا** **الرسول**
و **ما** **نهيك** **عنه** **فانتهوا** **يعني** **فما** **انت** **که** **فرمان** **بردارید**
کنید **خدا را** **در** **فريضة** **او** **جمعه** **آنچه** **فرض** **کرد** **و** **انید** **چون**
ایمان **و** **صلوة** **و** **زکوة** **و** **صوم** **و** **حج** **و** **جهاد** **و** **غسل** **جنابت**
و **ماندن** **و** **اطاعت** **و** **فرمان** **بردارید** **کنید** **بعینا** **برادر**

در سنتها و او همه چون نماز جماعت و توبه و نکاح و غسل
جمعه و دو عید و احرام و مانند این که خداوند تعالی گفت
آنچه بجا آرید بنابر بس بگردانید آنرا از افعال و افعال باحوال
یعنی گفتار و کردار در وقت از آنکه منتهی که ده و باز داشت
از آن باز نمایند از غیبات و مکرویات و بر عیال و غیبت
و مثل آن و بدان بدرستی که میفرماید **سلام علیک** نگاه داشته
نماز و جماعت و دیدی از او واجب پس هر که اعتقاد
نکند و واجب نبیند پس او از اهل بدعت باشد
بقول بدین جهت که تفریق بین این است هر کسی را
که عقل و خرد و دانش است این ترتیب جمله از آغاز
سبق تا فراغ در حق این بود و **ایضا** فرمودند که چون
مهر موسی **سلام علیک** از حق دیدار خواست ندانستند
یعنی در دار دنیا و لیکن تجلی بر کوه میگویم بدین چون بدیدی
پیشش شد و مینمود و کوه قطره قطره شده چنانکه در کلام حمید
برینا هر خود خبر میکنند **و لایحوا موسی یبقا تبارک و تعالی**
و قال رب اری فی نظر الیک قال ان ترائی و لیکن
انظر الی الجبل فاذا استقر مکانه فسوف تراه فی
فلا تجلی به بالجبل جعله کما وخر موسی
صعقا فلما افاق قال سمعناک تبیت الیک وانا اول
المسلمین در کتاب سوانت چون موسی **سلام علیک**

بنیفا بر حق بود و او را معلوم بود که در دنیا بچشم سر
رویت نیست **و فرماید** مگر بین قلب جواب گفته اند
در نوع یکی آنکه دانست چون مرا بکلام خود شرف کرد شاید
دیدار هم از آنی کند دوم آنکه او بکلام جنان با حق تعالی
مستغرق شد و همین قلب بود وقت او خوش شد
دانست در آن استراق این خوشی در دنیا نباشد
مگر به بهشت شده خواست کرد و چون او این ندانستند
لی ترا ای موسی به معنی مراد در دنیا بچشم سر از استراق
پیشش پیش آورد و اندیشید که در دنیا ام گفت توبه کردم
و ذلک **و لایحوا موسی یبقا تبارک و تعالی** تبیت الیک
و انا اول المسلمین و درون سر زکته غریبت
کم کسی دانست یک گفت تبیت عنک گفت یعنی باز گشتم
بموسی توبه از تو بعد از آن فرمودند حکمت سر این
بر دنیا میفرمود محمد رسول الله نبیند یکس نبیند چون خدا تعالی
بنیفا بر او را بمسراج کرد در شب بر دو **و لایحوا موسی یبقا تبارک و تعالی**
و قال رب اری فی نظر الیک چنانکه در کتاب سوانت
در شب کنند اغیار نباشد چنانکه قایل گفت
شبست و شاد و شمع و شراب و شیرینی غنیست
چنین شب کرده ستان بی شاد و معنی حاضر **و لایحوا موسی یبقا تبارک و تعالی** من
منکه الشعر فلیعده ای فن حفر فذکر الشعر و او را بر ای

ویدار طلبید **قوله** وَفَوْقَ الْإِقْلَاقِ الْأَعْلَى نَزَدِي فَتَدَلِّي
 فَكَانَ قَاتِ قَوْمَيْنِ أَوَّادِي فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى
 مَا عَذَّبَ الْقَوْمَ إِلَّا مَا رَأَى لَقَدْ كَرِهَ اللَّهُ عَلَى الْعَالَمِينَ
 وَلَقَدْ زَلَّ الْأَنْزَلَ أَخِي عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى عِنْدَهَا
 جَنَّةُ الْمَأْوَى إِذْ يَخْشَى الصُّدْرَةَ مَا يَخْشَى مَا زَاغَ
 الْبَصَرُ وَمَا طَغَى لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى
 وحوای محمد تم دنا ای قربا یعنی چون محمد را بالا بردند پس قرب
 یافت پس بود میان ذات باری تعالی و میان محمد و خدا و گوشت
 گان ملک نزدیک تر و هیچ چیز چون بالا یافت نظر نکردند به
 بهشت و دوزخ و نه غیر موجب و راست و پیش از آن بچشم
 دل دید چنانکه در خبر است سبق البصيرة على البصر بصيرة
 بینایی دل را گویند **قوله** فَلَمَّا عَزَمَ بَيْنِي أَدْعَايَ اللَّهِ
یعنی بصيرة و ما و من **یعنی** و بصر بینایی چشم سر را
 گویند و حوای محمد **قوله** فَلَمَّا عَزَمَ بَيْنِي أَدْعَايَ اللَّهِ
 ما یعنی است ایلم سبق البصيرة یعنی سابق نشد بینایی
 چشم سر بینایی دل چشم سر را فرو داد و گفت
 و ب بینایی دل میدید چون خداوند نگاه از محمد این ادب
 دید باز دیگر نمود و حوای محمدی و لَقَدْ رَأَى نَزَلَ الْإِغْيَايَ تَارَةً
 اخرا یعنی پس روی مبارک بونین فیروز یاران دیگر بزرگ آوردند
 بر رسیدند کسی بیگانه است جواب گفتیم همه بندگان

محمد و آنکه در خدمت میباشند گفتند برادران
 منی اید که در صحبت دعا گویم یا شاید بدانند هر که
 او را بخین ادب نگاه دارد و الله در دنیا خداوند را بچشم
 دل عیان بیند در نماز و غیر آن بیوسه مستغرق
 شد بگو بگذارد دانی یعنی چندگاه این فیروز را مشکی بود
 درین روز حل شد که میدیدم محمد و را در نماز یاد میرسانید
 یک رکعت و دو رکعت و خودم چون فارغ میشی شدند
 می پرسیدند چند رکعت گزاردم و یاران را می گفتند
 یاد دانا نیستیم و در نماز سر این بود که بالا مذکور شد
 هم او زبان در بار و کهر نشان حل شد و الا چندین
 پیران کهن سال نیکو سیرت نماز میکردند و هیچ
 فراموش نمیکند بعد از آن سخن در عقبات سالک
 افتاد یک عقبه همین ادبی است که المصطفی بصلوة یصیر
 صالحا و یحفظ الآذین به یصیر مقربا و محبوبا مؤثر بنا
 صالح گردد و ادب نگاه دارد تا مقرب و محبوب
 گردد و ذلك **قوله** عَلَّامُ الْغُيُوبِ المصطفی ینبجی به و عنه
علی المصطفی مع ینبجی ما التفت الی غیبه
ترجمه رسول فرمود **علی** المصطفی که از می گویند
 یا خداوند که بداند که با که را میگوید هرگز التفات
 نکنند نه بدینا و نه با خیرت و آنچه در ایشانست

تن درون نماز دل بیرون گشته میزند که مانی
 اینچنین حالت پرستار شد باید نماز میخوانی و
 علامه لا صلوة الا بحضور القلب عند هذا فی فضیلة
 لا فی الوضوء وعند الشافعی فی الوضوء وعندنا حضور القلب
 مقدار ما شرع فی الصلوة وقال الله اکبر بعد حضور
 القلب وعند الشافعی رحمه الله علیه تمام الصلوة **ترجمه** بیجا
 فرمود علی السلام نیست نماز مگر و بحضور دل با خدای تعالی
 نزدیک باقی فضیلت است که فضیلت دارد و نزدیک
 امام شافعی فی فریضه است نزدیک او حضور قلب تمام از نیست
 اما سلام فریضه است و نزدیک ما وقت شروع گزینست
 کند تکبیر گوید در نماز در آید بعد از آن فرمود در عقبات
 سالک چون عقبات مسافر است تا آنکه از آن مقصود
 نرسد چنانکه دعا گو روزی در سفر بنقبه رسیدم کوه بود
 دور و از دور بالا رفتم و دور و فرود آمدم درین
 سفر نماز هم عجیب عقبات است معنی عقبه فرمود در العقبة
 بر مشکل تراز عرب که کسی میداند این معنی هم عقبه میگویند
 تا این عقبات نگذارد و بمقصود خود نرسد نهایت همین عقبات
 و ذلک قوله تعالی و ان الی ربک المخرج و بر این عقبت دنیا است
 که پیش می آید میگوید مسالک را و می فریبد کرایه فدا آن
 تو درین زاده اند و درین می باشی نمی مروی باز کرد

یکی نظر کن بنگر که طعام بها و سیرا بها و میوه لطیف
 و جا بها و بیا و لباسها بستی خوشی آرند و زنان یقین
 تن درین موجودند و بخور و بجوی کجا میروی **مصلح**
 غم فردا بخور خوش باش حالی و ذلک قوله تعالی فلا تنکم
 الحیوة الدنیا و لا تموتکم بالله العزیز قوله علی السلام
 الدنیا محرقه و عار و عین ای بندگان من فرمود و فرمود
 کند شمار دنیا و از حضرت من دور افکند و رسول فرمود
 و وحیت کرد که دنیا ساجده است بس باز کرد و خواب
 شود و اگر عفت خدوند در بند در آید بزبان حال جواب
 گوید کرای دنیا لذت طعامها و میوهها و تو در دهن است
 چون فرو شد معلوم است نجاست غلیظ است اگر بجا
 و تن برسد شستن واجب کرد و لباس تو
 چند روز معدود است و شرابها بیوفقیست و رسوا
 کنند است و زنان سبیل تن تو فانی بلکه همه دنیا و بند
 هم فانی و این آیه بر زبان حال بخواند و ذلک قوله تعالی
 و اضرب لهم مثل الحیوة الدنیا کما و انزلت
 من السماء و اختلفت به نبات الارض فاصبح هشیم
 تذروه الیراع و جای دیگر گفت اما الحیوة الدنیا
 لوب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر
 فی الاموال و الاولاد کمثل عیش العجب الکفار

باز کرد

نبأته ثم يهتج فتريه مصفرا ثم يكون
 خطاها وفي الآخرة عذاب شديد ومغفرة
 من الله ورضوان اي وفي الآخرة عذاب شديد
 لمن اختار الدنيا وماها واجمعها واطمان بها ومغفرة
 ورضوان من الله لمن ترك الدنيا وطلتها ولا ينظر
 اليها لان الدنيا مطلقا لا تلبس او مطلقا حرام على
 غيره قال وجب ابن منبه رضي الله عنه وجبت فيما
 انزل الله علي صلى الله عليه وسلم من اجب الدنيا بفضله الله
 ومن انفضها اجبه الله ومن اكرم الدنيا احبها الله تعالى ومنها
 فقد اكرم الله تعالى **باب** يا محمد مثل حيات اين دنيا
 باز بجه ولبت است وخنير بگذر در بسياري مال واولاد است
 چنانكه آب باران كه بزمين حشر رسد بس از ان
 نبات رويد مردمان را عجب آرد كه بر سر است
 بس چند روزي بخت گردد نابود آرد بس در آخرت
 عذاب سختست مرگي را كه دنيا را اختيار كند و ميل
 بدان كند دوست دارد و قرار كيرد و مغفرة و رضوان
 مرگي را هست كه ترك دنيا كند و طلاق كويد و نظر بران
 نگذرد زير آنجه مطلقه بيفراشت زير آنجه در وجود
 بوده اند نيكو دريافتند بس ترك كردند و در شرع
 حكم است كه مطلقه بيفرازد و او را است هم وقت

وجب منبه رضي الله تعالى عنه كذا يافتم در خبري كه فرود
 آوردم بر موسي كلم صلوات الله وسلامه عليه كه دوست
 دارد و دنيا را دشمن دارد او را خدايي قبيح و هر كه دشمن دارد دنيا را
 دوست دارد او را خدايي قبيح و هر كه بگذارد دنيا را بخوار كند او را
 خدايي قبيح و هر كه بخوار كند دنيا را بزرگ دارد خدايي قبيح او را
 بنزد يك او دنيا را بپيچ زنيقي و قوري نيست چنانكه قائل كويد
باب براين دمال را كه عزتي بودي فرستادي بسوي موسي
 و عيسي نه قارون و هارون و هارون و هارون در خدمت دنيا و طلبه
 ان و بكم خود بسيار كود **باب** من الناس من يقول
 زنا اتنا في الدنيا و ما لي في الآخرة من خلاق و جاني و بكر
 كذا نارا و الدنيا نارية منها و ما لي في الآخرة من نصيب
 و جاني و بكر كذا و من يرد ثواب الدنيا نارية منها
 و من يرد ثواب الآخرة نارية منها و من يرد ثواب الدنيا و الآخرة
 و جاني و بكر كذا منكم من يريد الدنيا و منكم
 من يريد الآخرة و جاني و بكر كذا استحبوا الحيرة الدنيا
 علي الآخرة و جاني و بكر كذا من يريد العاجلة و من يريد
 فيها ما نشاء لمن يريد ثم جعلنا لجهنم بعلها مذموما
 و محمورا و من اراد الآخرة و سبي لها سعيها و هو مؤمن فاولئك
 كان سعيهم شكورا و جاني و بكر كذا من كان في هذا عمي
 قسري الآخرة اعمى و اضل سبيلا و جاني و بكر كذا

قال الذين يريدون الحياة الدنيا يا ليت لنا مثل ما اوتي
قارون انك لو نظرت عظيم وقال الذين اتوا العلم ويا حكمه
نواب الله خير لمن امن وعمل صالحا ولا يلقها الا
الصابرون وجاهي دكرت الذي يستنبون الحياة الدنيا
على الاخرة ويصدون عن سبيل الله ويقتولونها وجا
اولئك في ضلال بعيد وجاهي دكرت فيما مر في خطاب
كردنا بجهنم بجهنم كمالها واولادهم لما يريد الله
ليعذبهم في الحياة الدنيا وجاهي دكرت يا قوم ان هذه
الحياة الدنيا متاع وان الدار الاخرة دار القرار وجاهي
دكرت نعمت كركسائي را كطلب وصال كنند
و بدنيا را ضي شوند و قرار بر و كسرند زمانه كانيريد حرث
الآخرة نزد له في حرثه و من كانيدين حرث الدنيا فانه مصدا
دماله في الآخرة من نصيب وجاهي دكرت فيما مر في خطاب
كردنا عرض عن نكوتي عن ذكرنا ولم يرد الا الحياة الدنيا
ذلك مبلغ من العلم **ترجمه** ان الذي لا يرجون لقاءنا
ورضوا بالحياة الدنيا واطمأنوا بها والذين هم
عدا يا متناغافلون اولئك ما وعد النار بما كانوا
يكسبون وجاهي دكرت كلابل تحبون
العالجاء الدنيا ويندرون الآخرة فالحاصل **ترجمه**
این آیه آن باشد که خداوند تعالی گفت بعضی از مردمان

دنيا بخواهند برهم ايشان را دنيا وليكن در آخرت بهيچ
نصيب نباشد و برك دنيا عاجله خواهد دنيا را عاجله
از آن گویند که گذرانست برهم او را وليكن دوزخ جايي
او که دائم در آید در آن دوزخ معنی دوزخست که ده شده
و برك آخرة خواهد و بركی کند مرا ترا مؤمن است که سستی
او بسند به افتد ايحي اگر صابری سوال کند که حالک را
آخرة طلب تصور هست است جواب گویند تصور رحمت
نیت از آنکه وعدة و پره و تقاد و خرة هست چنانکه گوید
ترجمه همان در کلک دنيا سوي کلشن کر بکدام اگر
بروي کلکت بايد سوي کلک ارشوا خسر تا کلزار نروند
بوي کل نيابند پس آخرة بمنزله کلزار است و رویت
بمنزله کل و ذلك قولنا في وجوه يوشمنا خسر
الي ربها ناظره طيع در بومان و وجه معنی ذات
نیز آمده است فاند قوله في كل شيء هالك الا وجهه
اي ذات معنی بومان آنروز از جهشت و بدار لا يزال
حق بر بیند که در احادیث صحاح است **ترجمه** انكم
سترون ربكم يوم القيمة كما ترون القمر ليلة البدر
يا ايها من يرويه **ترجمه** في صحيح مسلم روي عن
صهيب رضي الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
دخل اهل الجنة الجنة يقول الله تعالى و قد في ارضه و ن شيئا

یا طالب دنیا الدنیا الدنیه فلا تتوب فما خلقت جنیه
فاولها لطلبها منام و آخرها لداعیها منیه دعوا الدنیا
الدنیه و اتقوا حدود الله را عوا و را عوا فان تناع دنیا کم
قلیل نفعتکم الیهما لا تحیلو ترجمه اشعار عزیزی آن باشد
بدان طالع لب دنیا که در دنیا کوارش نیست پس اول
دنیا مر طالب را در سر خواب است و آخر دنیا مر اغت
مرک است بگذارید دنیا را و پرهیزید از وحدت خدای تعالی تا پیرا
رعایه کنید و نگاه دارید پیغمبر او امر و نواهی بد رستی
که تناع دنیا اندک است یفصح که دم و پند دادم که سویی
دنیا میل نکنید بعد از آن روی مبارک برین فخر آورده اند
و فرمودند فرزند من این فواید مذمت دنیا با حادیت
و اشعار عزیزی که تفسیر کردم جمله بنویس **و ایضا در دنیا**
مبارک برین فقر و یاران دیگر آورده و فرمودند برادران
چیزی غریب بشنوید و بپذیرید در دوازده رکعت او این
بعد از نماز شام در آن قراة مطول در او را در مذکور است
ولیکن آن طرفها از مشایخ عجب شنیدم کسی که پیر باشد
و وضعه ضعیفی آیت که در تفسیر مرویست در دوازده رکعت
همان بخواند و در ظهر ده رکعت است بعد ظهر نیز این
قراة آیات مرویست و این ممول دعا گوشت بدین طریقت
دو رکعت صلوٰة الفردوس رکعت اول **ربنا تقبّل**

انک انت السميع العليم و دوم **ربنا اتنا فی الدنیا**
حسنه و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار دو رکعت
صلوة النور رکعت اول **ربنا افرح** علينا صبرنا
و ثبتت اقدارنا و انصرنا علی القوم الکافرین
دوم **ربنا لا تفرغ** قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هدیتنا
من انک راحة انک انت الوهاب دو رکعت
صلوة استجاب رکعت اول **ربنا لا تؤاخذنا تا آخر**
سورة بقره و دوم **ربنا لا تؤاخذنا تا آخر**
فالتبتنا مع المشاهدين دو رکعت **شکر اللیل**
رکعت اول **ربنا ما خلقت هذا ما طلا ابما نیک**
فوقنا عذاب النار دوم **ربنا اننا سمعنا مناديا**
ینادی بالایمان ان امنوا بربکم فامنا ربنا
فاغفر لنا ذنوبنا و کفر عنا سیئاتنا و تقنا
مع الاراد دو رکعت سراج بر رکعت اول **ربنا انک**
جامع الناس لیوم لا ریب فیه ان الله لا یخلف
المیعاد دو رکعت حفظ ایمان رکعت اول **ربنا اغفر لنا**
ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدارنا و انصرنا
علی القوم الکافرین و دوم **ربنا اغفر لنا و لاخواننا**
الذین سبقتنا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین
امنوا ربنا انک رؤوف الرحیم اینست بیان دوازده

رکعت نهم که در او این آمده است و در ظهر ده رکعت
 همان ده آیه خواند پس روی مبارک برین فقر آوردند و فرمودند
 فرزند من این فایده بنویس غریب است **باب**
 نماز جاست ادا میکردند و میفرمودند که نماز جاست
 سنت است ولیکن هشت رکعت رسول و مکرر **علاء**
 گزارده است لمؤله **علاء** من صلی اثنتی عشرة رکعة
 فی کل یوم بنی الله لیکل یوم قمر این الذهب فی الجنة
ترجمه رسول فرمود **علاء** هر که بگذارد دوازده
 رکعت در هر روز بنام کند خداوندی را و رکعتی
 از زرد رشت تا چند عمر او خواهد بود هر روز بگذارد
 این قدر قصور بیا بد بر لوط مبارک را انداخته است رکعت
 نیت سنت کند ثواب رسول الله و چهار رکعت ایتره نیت
 نفل کند تکمیل الله ایض بعد از آن فرمودند محدثان آن
 طرهای دیده ام هشت رکعت میکند از نهار تا آنکه رسیدند
 دوازده چرا نمیکند از آن جواب فرمودند ایستادن اطفال و
 پادشاهان نیت از جهت متابعت رسول الله **علاء**
 هشت رکعت میکند از نهار پس روی مبارک برین فقر آوردند
 فرمودند فرزند من این فایده جاست که تقریر کردیم بنویس
 و بگرد غریب است سبق بخوانند ترتیب درین بود اعلم
 ان الصلوة جائزة خلق ما کل بر وفاجر خلاف

للموافق لا یصلون خلف الفاجر و انما یجوز الصلوة
 خلق کل بر وفاجر اذ لم یکن مبتدعاً لان الصلوة
 خلق المبتدع لا یجوز و من لم یصل الصلوة جائزة بعد کل
 بر وفاجر فهو مبتدع حدیث ابو الحسن قال حدثنا
 ابو محمد قال حدثنا ابو القاسم قال حدثنا ابو یعقوب
 قال حدثنا یحیی بن عبد الله الففاری قال حدثنا خلق
 ابن ایوب قال حدثنا منذر بن علی عن حماد عن عبد
 الرحمن عن محمد بن عبد الله عن مکحول الشامي رضی الله تعالی عنهم
 اجمعین انه قال یصحای فی مرض یوتی و یعالم احکم بها
 عن النبی **علاء** ما فاجدتم الیوم فقال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله لا تکفوا و اهل قبلتکم و صلوا خلف
 کلام و جاهدوا مع کلامی ترجمه پاریسی که در این
 فقر بیان بدرستی که نماز روست بس هر یک و بدرستی
 خلاف مرز و افق را که ایشان نمیکند از نهار تا آنکه رسیدند
 نماز بس هر یک و بدرستی که و بود و قال مالک
 لا یجوز تؤدیم الفاسق امام مالک فاسق را و انما در و نماز
 اهل بدعت بس او اقتدار و انباشد و هر که نه بیند
 و اعتقاد کنند که نماز روست بس هر یک و بدرستی
 بدعت است چون روافض و خوارج و معتزل و قدریه
 و جبریه و جیه و دریه و مجنبیه اقتدار ایشان روست

بر مذہب اند اهل بیت که مرویست از یار مصطفی
 مکیول شامی رضی الله عنه که گفت میار آن خود را در بیماری
 برک خود که چهار چیز است که از رسول **علیه السلام** حدیث
 شنیدم که گفت یکی انگ که تو مکنید اهل قبله خود را اگر بکنند
 کنان بزرگ نماز بکنند و بر جنازه هر مرده از اهل قبله
 خود نماز بکنند و بر جنازه هر مرده از اهل قبله خود نماز بکنند
 و اگر بکنند و اگر بکنند دشمنان خود را با هر
 امیر این برتیب جمله را آغاز سبقت تا فراخ در حق این فیر
 بود و **ایضا** خلق از شهر آمدند و گفتند از کثرت
 باران خانهها غراب شدند و حوض بند فتح خان و بند نایب
 باریک و بند دیگر حوسه یکی شدند بند نایب باریک شکست
 آب چون لب آب میرفت و حوض خاص علایی طرف چشمه
 آب میرفت و مردمان گفتند هیچ وقتی اینچنین نشد
 بود بر لوط مبارک را اندند چون باران نمی بارید و عا کورا
 می شدند که دعا نزول باران کنید و این زمان چون
 باران شد دعا اساک می طلبند و حوصله کم دارند جرئت
 بنده را باید که بهر حال چون خاموشان باشد و این آیه خواند
 که یعمل الله ما یشاء و حکم یاید و مخدوح دعا اساک باران
 کردند چون این فیر با باران دیگر استقبال رفتم خلقی ستان
 کرد که یکاه از بشکال کشت قطره بارید از دیه ندرله

دو منزل از شهر دعا نزول باران میکردند بدین طریق
 اول و آخر درود اللهم اغثنا اللهم اغثنا اللهم اغثنا
 اللهم انزل علی اهل هذا البلد و بلاد المسلمين غیثا
 نافعا بركات دعا مخدوح دامت برکاته هم در آن روز
 باران بارید آبها مراد شد روز چهارشنبه بیت
 دوم ماه جماد الاول خلقی التماس دعا اساک باران کردند
 فرمودند امروز چهارشنبه است هزار بار اسم اعظم
 بگو و است یانوی الجلال و الاکرام چون تمام کردند دعا
 اساک باران کردند اللهم حولینا ولا علینا اللهم علی الاکام
 و الطراب و بطون الادویة و نساء الشجر فاقامت
 پیغمبر خدایی دعا اساک باران همچنین کردی ای بار خدایی
 که بر کرد ما باران نه بر ما و بر بلندها و کوهها و رود باران
 و بیخ درختان بس باز ایستاد و القصه فیه و روی
 انس بن مالک رضی الله عنه رجل دخل فی الجمعة رسول الله
 قائم یخطب و قال یا بنی الله حکلت المواشی و انقطعت
 السبل فیع الله ان یسکنا عنافه رفع رسول الله صلی الله علیه و آله
 حولینا ولا علینا الی اخره الحدیث و اول و آخر درود
 خواندند و فرمودند این دعا مرویست چون باران بسیاری
 شدی این دعا رسول **علیه السلام** خواندی پس آن امیر و عی
 میر فیر آوردند و فرمودند فرزند من دعا نزول باران

و اساک باران نزد و بنویسد غریب است **الف**
فرمودند روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه روزه باید
داشت و متعلق باید شد برای قضاء حاجات امروز
پنجواستم روزه بدارم شب را چیزی نخورم و اگر نه
روزه پیدا شتم بعد از آن فرمودند امروز چهارشنبه
نماز احزاب مرویست بزاریم برای رفع مهات زیرا که
نماز احزاب و از رسول مرویست طریقت نماز تسبیح پس
فرمودند مولانا سراج الدین امام در شهر رفته است
دو روز باشد ان شاء الله تعالی بیاید امروز گشاده است
امامت بر طریق میکند و او را دیشب بکیر نگاه میدارد
مردی درویش است همدین ذکر بودند مولانا سراج الدین
امام رسید سلام کرد جواب فرمودند همین زمان شما را
پیدا میکردیم گفت از جهت باران مانده شد امروز گشاده است
بخد مت آمدم **تاریخ هجرت** **هشتم** **جمعه** **اول** **روز**
این فیروز بخدمت حاضر بود شانه درویش مبارک میکردند
اثنا و آن فایده فرمودند چون شانه درویش کند
اول از ابرو آغاز کند بعد سبک درویش بود و در این
مراد است و الاصل مقدم علی النزع سبب تقییم زیرا که
بهم از شکم مادر می باشد هم ازین جهت سیرانرا حرمت
و تعظیم واجب است که مقدم اند **قوله** **علاء** **لام** **البوکه**

۶۱
مع الاکابر و عنه **علاء** **لام** و من لم یوقر کبریا ولم یرحم صغیرا
فلیس منا ای ایلیس نه تا بعینا **رحم** رسول فرمود **علاء** **لام**
برکت و بزرگی با بزرگان است و هر که گران ندارد بزرگان
و مهر نکند خوردگان را پس نیست او از ما یعنی از پس
روان مانیت **و** **علاء** **لام** فرمودند سالک را دو مقام است
یکی آنکه ابتدا و دوم آنکه انتقام ابتدا تقوی بر توبه است
و آن بر دو نوع است از معاصی شریعت و طریقت
چون و احوال و مکروه و مایعنی و بی ادبی و اخلاق بد توبه
کند دوم آنکه کما سوی الله توبه کند و مقام انتها تمکین
مع الله تعالی و آن وصول مقصود است و میان این هر دو مقام
مقامات دیگر است آن کسی بداند که درویش معنی بر وجود
همدین میان فرمودند به هیچ چیز ملتفت نباید بود نه
بدنیا و نه بقعی زیرا که عاقل را این تقاضا نباشد که گذشت
مشغول شود و محذرت عبارت از چیزی است که اول
او در عدم باشد انرا بوجود دارند و دنیا و آخره محذرت
خداوند ایشانرا بوجود آورد و قدیم عبارت از چیزیست
که اول و آخر او را نباشد یعنی همیشه موجود بود و ذات
باری تعالی همیشه موجود یعنی العاقل ان یختار الذی یم
و یدر المحذرت ولیس العاقل من یشغ بالنعم و یعوک
عن المنعم و قیل فی قوله **علاء** **لام** و لا یطع من اغفلنا قلبه

عن ذکرنا واتباع هویم وکان امره ای اعقلنا قلبه
 عن ذکرنا ای شغلنا هم مالا یغنیهم حتی استغفروا بالنعم و غفلوا
 عن شهود المنعم فی حق الله بنیم علی السلام عن صحبت الدین استغفروا
 بالنعم و غفلوا عن المنعم فانهم لضعیف الزعم عن شهود المنعم
 باری که دم عاقل آنست که قدیم را اختیار کند و اقبال و توجیه
 کند فی خداوند قدیم را و بگزارد محدث را غیر قدیم است
 عاقلی که بجهت مشغول شود و غافل از هدیه نعمت حق باری
 از اینجنین کسان پیغامبر خود را نمی گرد که صحبت با ایشان
 نکند زیرا که ایشان مست همت اند بجهت مشغول شدند
 و نعمت هدیه را و صاحب نعمت را غافل شوند و بدان
 مانند که صاحب نعمتی الوان نعمت پیش شخصی میباید کند
 اگر آن شخص غافل بود سر نگون کرده بجهت مشغول
 شود هیچ سر نیارد و صاحب نعمت روی نیارد
 آن صاحب نعمت گوید این کم عقلی است هیچ التفات نکرد
 زیرا که صاحب این نعمت نعم خداوندی است که قابل گفت
 اهل نظر که علم تحقیق دیده اند عشق ترا بملک دو عالم خریدند
 چندین هزار دلبس و زیباست در جهان ترک هم گرفته
 ترا بر گرفته اند نه کار بهیچ صاحب بفرقه است مایه بیکانه
 بودن با هوا آشنایان روی مبارک برین فخر آورده اند
 فرزند دین این فواید که تو زیاده کردی بنویسد مایه اصل

سالک است بتاریخ بدست نیم ماه جماد الاول در روز
 وقت اشراق این فخر بخدمت آن امیر حاضر بود شیخ
 خضر عرض داشت بخدمت فرستاده بود این فخر را
 عرضه داشت کیفیت این بود این درویش را با دلخواه
 زحمت میدید سبب آن بخدمت سعادت آمده نمی شود
 پرسیدند فرزند دین شیخ خضر آنکه مرید شیخ رکن الدین است
 عرضه داشت آنکه دعا کردند و تقوی دادند و در آن
 عرض داشت ذکر این فخر و برادران این فخر نیز بود
 پرسیدند ترا با شیخ خضر ملاقات میباشند عرضه داشتیم
 آنکه بی فرمودن فرزند دین سبق بخوان آغاز کردیم
 درین بود و علم ان النبی صلی الله علیه و آله حفظ الصلوة
 بالجماعة و ایامها واجبة و من لم یحفظ الجماعه واجبة فهو مستح
 یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله نماز جماعت و آنرا
 واجب دیدی پس هر که واجب نداند جماعت را و اصل
 بدعت است بعد فرمودند در کتاب فقه است در جماعت
 چهار قولست قبیل فرض عین و قبیل فرض کفایه و قبیل
 واجبه و قبیل سنة مؤکده و الاصح ذلك و این نظم متفق
 خوانند **در حدیث** و بالجماعة الصلوة جیسده واجبه او سنة
 مؤکده و فرض عین او کفایه علی حسب اختلاف او در دوه
 فاعلموا بر قولی فرض است این فخر عرضه داشت

بر قول امام داود و طائیفی قدس سره جماعه و فیض است
فرمودند بر قول امام اوز فیض و تمسک بهذه الایة قوله تعالی
واذ کلموا مع الزاکین امام داود یکی از سیران ماست
خوفه ما بر ویرسد او میرامام موقوفی گریخت و او میرد
امام حبیب عجمی است قول او و ما البقیه فی لایق تر است
فرمودند اگر یکی تارک جماعه شود و در کوشش نباشد
هرگز این چنین جزئی نشود بلکه در دنیا و آخرت محاق است
باشد بخود و الله منزه درین باب احادیث کثیره و عید است
قوله **علاء** امام تارک ای تمه مومن این ترتیب جمله از آغاز
سبق تا فراغ در حق این فیه بود و **ایضا** غار ظهر روز
مذکور این فیه بخدمت حاضر بود فایده فرمودند در ظهر
ده رکعت است که بعد از ظهر و نیست آن آیتها که
در تفسیر آمده است شایخ آن طرفها میخوانند نه هم بخوانم
و در دو رکعت استجاب این دو سوره هم میروست
رکعت اول سوره انا انزلناه و در دوم سوره
الکوثر این سخن آسانست پس رویی مبارک برین
فیه و یاران آوردند و دیگر فرمودند برادران این
فایده بگویند غیبت **ایضا** فرمودند که شایخ را
مکاشفه بسیار شد و میخواند بود که یک لحظه باشد
دیدم نادیده می کنند بلکه آری حال دیگر میشود اگر

دیدم مانند آن حال باشد ایشان را برین مبتلا نباشد
زیرا بجه آن شاغل افتد و بنا سبب این **حکایت**
فرمودند روزی رسول **علاء** امام بر منبر و عظیمی که داشتند
آن مکاشفه شد رویی مبارک بریار آورد سلوکی جنبی
ما دیتی فی حق می این حدیث صحاح است در مشارف
یعنی بر پرسیدند از چه می باید تا آنرا خبر دهم ما دام که در
منبر هست یاری بر بای برخاست و وعده داشت
با رسول الله قافل و شوق رفته است کی اید گفت اینک قافل
بر روزه مدینه رسیده است این زمان در خواهد آمد نه می
بینم واقعه همین بود بعد از آن فرمودند از آن طرفها دعا را
اهل مکاشفه جای که شیخ جمال الدین وضو کردی
در میان خودند و در عدن بر فقیه بهمال ملاقات کردی و در
عمر خود سخت بزرگ کسی بود **ایضا** فرمودند پنج چیز است
از عالم غیب جز خدای تعالی ندانند چنانکه در کلام مجید بیان کرد
قوله فی ان الله فی عنده علم الساعة وینزل المیفث
و یعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس ما ذاتکلب غدا و ما تدری
نفس با ی ارض موت ان الله علیم خفیه ها بدرستی نزدیک
خدای تعالی است علم قیامت که کی آید سبب نهان و استحق
قیامت این بود که در کلام خود گفت ان الساعة آتیة
اکثرا و خفیه ها التخری کل نفس بما تسعی یعنی بدرستی

که قیامت آمد نیست نهان میدارم قیامت را از آنکه
 با ما باشد داده شود از حق را بر آنچه کسی کند بشاید بینی
 اگر علم قیامت ظاهر میکردم همه کسی بیدار می شدند و منتظر
 آن روز می بودند و عمل کرداری افزا و دند فخلص قدر ایشان
 نمی افزا و فخلص آنست که غیب از قیامت و احوال او خاف
 بود و بگوید و علم قیامت بیغیر ما علی السلام و هیچ بیغایری
 نمیدانست لقول الله تعالی یسألونک عن الساعة ایماذ ترسیها
 قل ایماذ علیها عند ربی لا یجلیها لک و فیها الا هو قتل
 فی السموات و الارض لا یشکم الا بفتنة ایسألونک
 کما نکت خفی علیها قل ایماذ علیها عند الله و لکن
 اکثر الناس لا یفهمون ۵ یسألونک عن الساعة
 قل ایماذ علیها عند الله و ما یدرککم لعل الساعة
 تکون قریباً و جای دیگر گفت یسألونک عن الساعة
 ایماذ ترسیها الی قول الله تعالی او ضحیکها و جای دیگر گفت
 قل ایماذ علیها اقریت ام یغید ما تو عدوت
 ای ایانا یدیر قریب ۵ و عند الله علی الساعة یعنی یا
 محمد می پرسند ترا از قیامت بگو علم قیامت نزد خداوند
 نیست نباید شمار قیامت نکو خاگان می پرسند
 از تو محمد که تو میدانی بگو علم قیامت خداوند میداند
 قیامت را که وقت از آنکه او جای دیگر گفت بگو

یا محمد ندانم نزدیک است یا دور و عید قیامت نیست
 نمی بگویم کنند بیدار دوم فرو و اگر دبار آنرا و کسی
 نداند باران کی بار و سیوم ندانم آنچه در زمین است
 نریا ما ده است یکست یا بد یا نامرد است بد بخت یا نیکبخت
 صالح است یا فاسق یکی است یا دو همچون داندا که در تری
 داند و معلوم بود آنچه و را دوست ندارد از شکم
 دور کند چهارم آنکه ندانم هیچ یکی که فردا چه کند
 و اگر گوید فردا چنین کنم انشاء الله تعالی گوید که خطاب است
 مرحضرت رسول را علی السلام و لا تقولن لشیء انی
 فاعل ذلک عندی الا ان یشاء الله یعنی یا محمد بگو هر چیزی را
 که بر رستی نه بگویم فردا این چنین بگو انشاء الله تعالی بگو
 و پنج ندانم هیچ یکی که بکدام زمین بمیرد و کجا دفن
 کنند این جو پنج چیز علم غیب است جز خدای کسی نداند
 و اگر یکی را به بینی چیزی بگوید و یا چیزی میماید آنرا
 غیب تصور کنی آنرا کشف کند اگر ترا ازین مرتبه تو خیم
 ولیکن تو مروت کشتی که بینی و هر چه مخلوق داند آن
 غیب نیست اگر چه ظاهر غیب نماید و کل ما یعلم الخلق
 فلیس بغیب لقول الله تعالی لا یعلم الغیب الا الله قل لا
 یعلم حق فی السموات و الارض الا الله و فرما نیست
 بر بیغایر ما علی السلام قل لا اقول لکم عندی

و لا اعلم الغيب و لا اقول لكم اني ملك ان اتبع الامم اهل
 الي ترجمه اين باشد بگويا محمد نميكويم مر شما را نزد
 خدايست و نميدانم غيب را و نميكويم مر شما را كه من
 فرشته ام بن روي نميكويم بگويا محمد را چه وحيي كه ده شود از
 دعوي نكلم كه كذب باشد و قوله فاتيكم الغيب لا يعلمها الا الله
 قوله قل لا املك لنفسي ضرر ولا لنفسي الا ما شاء الله ولو كنت
 اعلم الغيب لا استخفركم من الغزو و ما بيني السموان انما الا
 نذير و بشير لقوم يؤمنون ۵ بارسي كه دم بدم بدم جيسر
 كه مخلوق داور غيب نگويند كشف كويند ز رايحه خدايي قايه
 ندانند هيچ چي غيب را بگو خدايي قايه و خطاب است
 مر رسول را يا محمد بگو نذرند كسي در آسمان و زمين غيب را
 بگو خدايي چي اهل آسمان و زمين آدميان و پريان ندانند
 و هو كه كويد بزبان غيب دانم كافرشو و چنانكه در كلام
 مجيد كوت قوله قل انما قضيت عليه الموت ما دفع علي موته
 الا اذ ابته الارض تاكل نساءه فلما فرغت الجن ان لو كافرا
 يعلمون الغيب ما لبثوا في العذاب المبين ۵ ترجمه خداوند
 تعالي كوت هرگاه كه حكم كردم بر سليمان ملك را بس بمر در
 و او بر عصا تكليم كرده بود ديوان و پريان و وحوش
 و طيور از كهفت هيبت در كار بودند و هيچ كس را قدره
 نبود كه نزديك شود بر بيند مرده است يا زنده اين جسد

زمين عصا ببارك سليمان را بخورد و سوده كرد اند
 بس مهر سليمان بيفتا و انگاه معلوم كرد چه پريان را
 كه حضرت سليمان مرده است اگر پريان غيب دانستني
 در نك نكردني در عذاب خوار كنند و منت حضرت
 سليمان و هيچ پيغامبري غيب نداند و هو كه كويد كافر
 كه در جناحه خدايي قايه پيغامبر خطاب كرد بگويا محمد من
 ملك نه ام نفسي خود را بسود و زيان و بگويا كه غيب
 دانم هيچ زيان بمن نرسد و البته زيان ميرسد
 و بگويند نذيرم و بشيرم يعني بيم كنند و بشارت
 دهند مر شما را و چنانكه حضرت نوح كوت **علايكم السلام**
و اقول لكم اني غيب يعني اي قوم من نميكويم مر شما را
 كه نزديك من كنجايي خدايست و نميكويم كه بيدانم غيب را
 و نميكويم كه من فرشته ام بلك بيم نميكويم شما را بجا
 وحيي كه در خداوند شما سويي من و نزديك او است
 كليد ياي غيب نداند انرا هيچ چي مگر بيمون بس
 روي مبارك برين خيبر او رند و فرمودند فرزند من اين
 اين پيان علم غيب بنويس غيبست **ايضا** سخن
 در كشف قورا فتا در لفظ مبارك را نذرند و فرمودند
 در انكه دعاي نكه مباد كه بود شيخ عبدالعزير باغي قدس

دعا کور انمود قبرها و گفت جزا ملتی و هذا الحی
من بلادک و هذا خراسانی و هذا هندی و هذا مصری
و هذا شامی و هذا عراقی و هذا بغدادی مثله از کاشانه
یکوقت اینجا آورده اند کسی که لایق آنست مناسب این
حکایت فرمودند که شیخ قطب عالم رکن الحق الدین
قدس الله روحه روز دوشنبه زیارت مادر خود رفتی
و دفن مادر ایشان در ملتان جائی که پیران تبتوی
گویند تبتوی خطاست پیران متواتر گویند الفرض
روز شنبه از خانقاه بیرون آمد دعا گو و استاد
دعا گو مولانا نور الدین هود و رکاب شدیم رفتند
نقام مذکور زیارت والد کردند از اینجا بسته آمد چهار
تکبیر چهاره گفت ما هم اقتدا کردیم بر استاد خود گویم چیرس
از شیخ این چهار تکبیر چه بود او گفت حدیث نیست
همدین بودیم شیخ روی بر ما آورده و گفت یدانید
اینجا مولانا و شمس الدین دفن کرده اند زیر پای مادر
من اینجا نشانی هم کرده آخر چند کجی که او را فرزندان
او دفن کرده بودند اینجا سید اب رسید خواستند
تا او را از کور برون آرند جائی دیگر دفن کنند
دعا گو منع کرد که کورا و بکنید گفت دعا گو نشیندند
باز کردند خادم دعا گو ای علی بدر حسن در آنکه نقل کرد

در آنجا که
دفن کردند
و در آنجا که
دفن کردند

دفن او را در مدینه مبارکه بردند پس گفتند روضه
رسول **ع** دفن کردند دعا گو نشانی هم کرد زیارت
او فرستم از آنک او را از اجمعه مدینه بردند بعد از آن
فرمودند این معنی من در حدیث صحیح یافتیم **قوله**
ان الله قد علم انکم تحلقون **قوله** **ان الله قد علم انکم تحلقون**
قوله **ان الله قد علم انکم تحلقون** رسول فرمود **ع** مدینه بدرستی که خدای تعالی را
فرشتگان خدا ایشانرا نقله گویند برون آرند مردگان را
از جای بجایی پس روی مبارک بدین فرمودند فرمودند
فرز لر من این حدیث بنویس حجت تمامست
و ایضا شب چهارشنبه غزه ماه جماد الاول الاخری فی قمر حو
خدمت آن امیر حاضر بود قایده استقبال قبله فرمودند در
کتابست القبلة بین المغربین و البیوم القطب یكون علی اذنه
الیمنی و یكون بین المصلی حقتان و فی یساره حصه
واحدة یعنی قبله میان دو مغربست اقصی تابستان
و مغرب اقصی زمستان پس دو حصه راستا کرد
و یک حصه چپا و ستاره قطب بر بنا کوش باشد
و ایضا فرمودند ینبغی للمصلی فی الصلوة ان یفعل
ثلاثة افعال علی طریق الاستحباب احدها اذا بلغ السعال
یضع یدیه علی فیه الثانی اذا دخل الثوب فی المقعد
یخرج به و الثالث اذا عمر علی رجله یسره و هذا اذا کان

اخوانه المؤمنین فی عقبه یعنی متصلی را در نماز به چیز مستحب
یک انگشت چون قاروه آید دست برده و بگوید یا شیطان
در این نزد و فائزه در نماز مکره است اگر دهن را
گشاده گذارد دوم اگر جامه در تعدد رود برون
آرد و سیوم وقت قعده اگر یا بی برهنه شود پیوسته
یا پیراهن و یا دامن و یا بختی کند اگر برادر موافق
بسی نشسته باشد تا کنی یا بی برهنه نبیند چنانکه عاقل
میکنند و این محمول بخود نیست پس روی مبارک برین
غیر آوردند و فرمودند فرزند زانی که گفتم بگیرد و برین
عمل کند تا شاب باشد **ایضا** **فصل فی ذکر**
لَا تَأْتِنِی الدُّنْیَا حَسَنَةً وَوَقْتُ لَاحِرَةٍ حَسَنَةً
وَقَدْ عَذَابُ النَّارِ وَرَحِمَهُ بَدَّهَ مَا رَأَى اِیْمَانًا
در دنیا و آخرت دیدار رحمت و نگاه دار ما را از عذاب
بهزانی یعنی فراق و جدایی پس فرمودند بجهت این است
در هیچ تقیری نیست پس روی مبارک برین غیر آوردند
فرمودند فرزند زانی تقیر این آیه و به چیز که مضی را سخت است
تقریر و از آن استقبال قبله که گفتم جمله بنویس غریب است
پس مخدوم بو ثاق رفتند این غیر نیز وثاق خود آید
ایضا وقت تجد شب مذکور این غیر حقیر خدمت
آن امیر بگیرد حاضر و دستخیز در ذکر بود فرمودند ذکر

علائق نیکوتر است و خفیه بهتر که هر دو حدیث
نبات است **قوله** **عَلَّامٌ** **فَافْضَلُ الذِّكْرِ الذِّكْرُ الْخَفِیُّ**
و خفی ذکر کرد که بگوید که زبان بند و بدل بگوید نه انگشت
آهسته گویند و لفظ خفی اخذ است بمعنی سر
و چهره آمده است سماع این امر در نیست سماع دارم و در
خفیه عدم علم است و علائق بتعویذ است بدیگری میسر اند
مذکور می افتد چنانکه حدیث صحاح در کلمات
قدسی است من ذکر فی فی نفسی ذکر فی فی نفسی و من ذکر فی
فی ملا ذکر فی ملا و غیره **رحم** رسول فرمود **عَلَّامٌ**
که خداوند تمام بگوید هر که یاد کند مرا آهسته و تنها
من نیز او را آهسته و تنها یاد کنم و هر که مرا در جمع یاد کند
من نیز او را در جمع یاد کنم از عرضش تا فرشتگان
و متوکلان بهتر بهتر از آنک او را در خفیه یاد کنم بعد
از آن فرمودند در علائق طرد شیطان است تا آنجا که
آواز ذکر شنیده شود شیطان را ولایت نباشد
که نزدیک کرد و چنانکه بانگ نماز تا آنجا که شنیده شود
شیطان نتواند آید و آن هم ذکر است و مکره نیست
اگر مکره بود عی برین مدح برین مدح ممدوح نشد
و شاب بنودی مخدوم ادا مالد حق بر کاه ازین
نفس سله ذکر نمود ادا مکتوبات استنباط کرده اند

باجتهدیم درین بیان فرمودند خمس اوقات بعد از نماز
فرضیه ذکر گویند در حلقه ای ستاده و شسته **لور**
فاذا اقمتم الصلوة فاذا كبر والملة قيا ما وقعوا
ايها المذا ااديتهم الصلوة انما يعني اذ انت لان اداء تسليم
عين الواجب والنفس تسليم مثل الواجب ويسئل
احدهما مكان الاخر استفادة الف واللام عهدت يعني چون
ادا كنيد نماز فرضي را پس ذكر گویند خدا را ايستاده
و شسته اول قیام را گفت پس ان خود را اول ایستاده
گویند بعد از ان بنشینند و مرویست سی بار
كلمه يا مدكو يذبحها فاك يا انا اهل الجنة كروه ام فني از حب
بر استابند تا آنجا كه دم یاری کنند باز اثبات نجس
کنند و صف کنند سی و سه بار از طرف و سی و سه بار
این طرف بعد فراغ صاحب ورد دست بر عابد و این
دعا بخواند اللهم احبنا مع الذاکیر و احبنا
مع الذاکیر و احبنا مع الذاکیر
واجعلنا من المومنین والمواهلین ربنا اذا اتوا فینا
سبیة و الحقن بالصالحین مع محمد و المجمعین
اول و آخر درو گویند بعد از ان روی مبارک برین
فیقرا و رند فرمودند فرزند من این طریق ذکر بخیزید
و هر دو حدیث در باب ذکر و بیان آیه که گفتیم بنویسید

قرآن

حجت تمامست بعد از ان بر لفظ مبارک را نهند
چه خوب رسم است آن طرفها در کار و روت هم پنج
وقت بعد از پنج نماز ذکر بلند میگویند و حلقه
میکنند چنانکه میگویم و در نماز با مداد بعد از شراق
و عا کو هم در آنچه چند کاهی میکند هر پنج وقت
چون از ان طرف نماز آمد مخدوم من و الدخدر **س**
گفت از کثرت ذکر و آله خواهی شد و گواه خواهی گرفت
بعد از ان من از جهت خود وکیل کردم تا غایت
در آنچه خافاه مخدوم ذکر همون میگویند فرمودند بخوانم
چند کاهست خاطر دارم که کسی را اینجا هم وکیل کنم تا ذکر
پنج وقت و حلقه یاران بگوید سید صدر الدین
محمدر او وکیل کردند محمد بن بیان فرمودند حدیث
صالح است افضل الاشیاء ثلثة لسان ذاکر و قلب
خاشع و زوجة تقینه علی ایمانه **ح** رسول گفت **ع**
بهترین چیز تا سه چیز است زبان یاد کنند مر خدا را و دل
ترسند مر خدا را و جفت شریعت که یاری کند
مرد را ایمان او یاران پر سیدند اعانه زوج جید است
جواب فرمودند اعانه ایمان این باشد که زن مرد را در صلا
کوشد و آله صلاحیه برای او موجود دارد چون آب
گرم در رشتان تا مرد را کاهلی نیارد و او مرد خواب

رود او را در خواب بیدار کند بوقت نماز و گوید
 نماز بکزار مناسب این **حکایت** فرمودند ما در
 فرزندان وقت تجدید پیش از منی خاصه است
 وقتی که او بیدار گشت تمام کند بعد از آن دعا گوید و برگردد چنین
 بگوید پس روی مبارک برین قیام آوردند و فرزندش سبق
 بخواند آغاز کرد ترتیب درین بود و اعلم ان المؤمن لا
 یکنی بالذنب ولا یخرج من الایمان و الله لعل علی **قرآن** یا ایها
 الذین امنوا اتوبوا الی الله توبه تفصوحها ما هی توبه منی و ان
 صدر منهم الزنا و شر بالمعصیه غیر ذلک و کذا الایمانی الله تعالی
 عبده ادم من اکل الشجره و قرآنها فلا اکل الشجره قال و
 ادم دبه فتوبی و لم یکن و کفر ادم و کذا الما شرب هاروت
 و ماروت الخ و هما بالزنا اختاروا عذاب الدنیا علی عذاب
 الاخره و لم یکن فذلک لکم لیکم احد بالذنب یعنی بد آن که
 مؤمن بکنه که فرستود و از ایمان بروی نیاید ولیکن فاسق
 کرده چنانکه اگر کافر هم نیکی کند بروی نیاید از کفر و دلیل
 برین است که خداوند تعالی گفت ایها المؤمنان توبه کنید
 سوی خدا توبه تفصوح مؤمن خواند اگر چه صادر شود از
 ایشان زنا و سرقت می و غیر این و همچنین است اگر کاه که می
 کرد خداوند تعالی بجهت خود آدم را از خوردن کهنه و کردشتن
 آن پس چون خورد گفت بفرمان خدا آدم خدا می خورد و گفت

کلمه آخره

که کافرشند همچنین اروت و ماروت می نوشتند
 و قصد کردند بر نا اختیار کردن عذاب دنیا را بر عذاب
 آخرت کافرشند پس همچنین کافر نکویم مؤمنی را بکنه
 چون سبق این فرمود درین آیه رسید توبوا الی الله توبه تفصوحا
 بر لغت مبارک را اندند تفصوح قول است برای با لغت
 و وجه اشتقاق او سه طریق است که سماع دارم تفصوح ایا الخلو
 او فی التفصیح و هو الوعظ او فی النصاحه و هی الخیاطه پس
 یعنی چنین باشد توبه خالص کنید یا از تفصوح توبه نصیحت
 کنند یا از دارنده از کلمات یا از نصاحت معنی توبه
 کنند و زنده بر یاد بر کلمات دینی می ایست و انگس
 که بگوید تفصوح نام مردی بود که دزد و کذا این کفر است زیرا که
 اگر ایجاب آن می بودی تفصوح مضاف الیه بودی محسوس توبه مضاف
 بودی همچنین بودی توبوا الی الله توبه تفصوح و این هیچ
 قرآن شایع نیامده است و بدین گفته شود تبدیل آیه **قرآن**
 فرج بدله بود ما جمع فانما اثم علی الذین یبدلون و این تفصوحا
 صفت توبه است و توبه موصوفی است مناسب این **حکایت**
 فرمودند که روزی در مجلس تذکیر بودیم که بیان این آیه
 میخواند و گفت تفصوح نام مردی بود که او کذا اقصا
 که در آن می کردیم کافرشند می کلمه شهادت بگویم
 کرد و این هوس معنی که توبه کردیم بدو کنیم پس روی مبارک

بر باران آوردند بر سر سید و شد شهادت بر این معنی از اسرار
 مذکور شنیده اید بعضی گویند شنیده ام فرمودند کفر است
 مذکور از این معنی که گفتم ملوکین باید بهتر باشد و اگر نه غلط میکنند
 توبه نصوحا قولاً من المبالغة الفاضح وقيل وثيقة وقيل صادقة
 وقيل خالصة في تغير امام العنق والتوبة النصوح المبالغة في الفصح
 التي لا يكون للتائب منها ردة المعصية وقال الامام الحسن
 البصري رضي الله عنه توبه نصوح هي توبة بالقلب واستغفار
 باللسان وترك بالجوارح واخبار ان لا يعود نصوح قول است
 از نصوح بعضی گویند توبه نصوح توبه عمد کرده شده که هیچ
 معصیه ننگند و بعضی گویند توبه نصوح توبه صادق عکس کاذب
 و بعضی گویند توبه نصوح توبه خالص خلاف نفاق و توبه نصوح
 جالفة است در نصوح است که نیت ننگند تا لب مانع خود باز
 گشتن بمعصیت و امام حسن بصری گفت رضي الله عنه
 توبه نصوح چیست ندامت بشما نبدل واستغفار
 آموزش خود استن بزبان و ترک بالجوارح از معصیت
 یعنی وجود خود را از معصیت بمنزله علی نکانه دارد و اندیشه
 نه که باز گردد بمعصیت و این را با معنی عربی فرمودند **توبه**
 الهی که در کتب علی الخطایا توبه قبل المنايا ندمت
 نداه ادحو الیها سیغفر لتي رب البرايا من ربي مبارك
 برین غیر آوردند فرمودند فرزند من این آیه بیان توبه

نصوح کفر

نصوح که توبه برگردان غریبت بملفوظ نویسد یا دیگران را
 نماید یا حاصل آید و چشم مبارک بران کردند و احباب
 نیز موافقت نمودند این ترتیب جمله از آغاز سبق تا فرای
 در حق این غیر آورد **ایضا** فرمودند چون برده کسی بگوید
 مرویست این دعا خوانند اول و آخر درود گویند یا حاج
 الناس لیوم لا ریب فیها اجمع علیه انک اگر گنیزک باشی در
 تنه و نیت اقمه گویند و اگر بردگان بسیار که نیت باشند
 بجمع گویند او انک خداوند دعا گو میکند این دعا معمولی محروست
 پس روی مبارک برین غیر و باران دیگر آوردند فرمودند
 این دعا انکسیرید **ایضا** سید عتی رسید شصت
 حج کرده صد و بیست ساله عمر بود و مجاور کعبه بود و زبان
 عربی میگفت یا رسی نچید انست الی اجبی الیک
 من الوب لا شیئا تک یا جید و جید شیخ قطب العالم فرمود
 فرمودند توبه الله شک انما خ لکم و کم فی نوحا و احکم
 گفت جارعی ثلثة نحرانا والغلام والجاره والمکعب
 یعنی لی الحجرة والعلو من احکم فرمودند قبول کرد
 و مزاج کردند یا سید جار نیک شابه گفت نه فرمودند
 خنی نترجا جار نیک انت شیخ ای شابه گفت
 لا سیدی قتی الی حاجه و قتی یا رسی نوا آید آن سید
 مجاور کعبه گفت نه می آیم بتوا ز عرب و مجاورت

کعبه به شش تا نود ای سوره بزرگ و ای قطب عالم محمد
 فرمودند خدایا از شما قبول کنند من برادر شما محمد بن
 آمدند با شما گفت سه نفر من و کوه و کوه و کوه و کوه
 پس آن سید گفت قین کنی مرا حق سوره و علقه که بر تو باشم
 بخدوم حسن خادم را طلبیدند گفتند قبول کردم حق
 و علقه قین کردند و مطایبه کردند که کینه کوه شما
 جوامع است گفت آری فرمودند با شما کینه کوه ترا تو سیر
 و ضعیف شد و جوان چون باشد گفت نه فخر وقت
 حاجت که ریحی آید **بارخ** سید **محمد** **حمد** **اول** **روز جمع**
 بعد نماز این فخر بفرست آن آیم همانکه حاضر بودم بخدوم و
 زحمت شکم مبارک بود طبعی ملکه را فرمودند نیک آید
 که تو ال فرستاده چیزی دارد و فرمودند و آن طبیب
 هند و بود و او را گفتند که یک الله پارس می گفتند
 خدایا ترا انشاء الله کار راه راست نماید و سلاطین
 روزی کنند بر لفظ مبارک و اندرند در قنای است
 سؤال المیراث للطیب جایز و آن کان کان فرایح بر سید
 میراث بر طیب را دوست اگر چه کافر بود پس روی
 مبارک برین فخر آوردند فرمودند فرزند در این
 مسئله که گفتن میزبید غریب **ایضا**
 فرمودند در حدیث صحاح است در صلی یوم الجمعة

در رکعت

در رکعت علی الدوام و میراثی کل رکوع سورة الانعام
 احدی عشر مراتب تمام کان او صاف اسوا و کانت
 اول ذلک اليوم و آخره فاذا فرغ يقول لا حول ولا
 قوة الا بالله العلی العظیم یا یم یوم حفظ الله ایمانه **ایضا**
 که در رکعت چهار رکوع بکرا در بخواند در هر رکعت
 انعام یا ز و و بار خواه یقیم یا شد یا صاف این شرط
 نیست کسی که جمع بر و واجب است او بکرا در و برایت
 اول روز نماز باشد یا آخر روز دوام چون فارغ شود لا حول
 و لا قوة الا بالله العلی العظیم صد بار بگوید خدایا که نگاه دارد
 ایمانی را و او را **ایضا** فرمودند شب جمعه نماز تسبیح
 با صیحه که به بحال است سنت است لا غیر که رسول **صلی الله علیه و آله**
 شب جمعه نیت سنت کنند تا بحال رسول الله و غیر آن نیت
 نقل کنند تکبیر **اللهم** **ایضا** فرمودند نیت
 نماز همچنین کنند متوجهی الی جهة عرصه الکعبة زیارت
 در کتاب یافتیم یعنی المصلی ان یؤی جهة عرصه الکعبة
 لان الکعبة تمول الی یار الله و لیا و زیارت کعبه را میرند
 زیارت بعضی اولیا پس روی مبارک برین فخر آوردند
 فرمودند فرزند من حدیث صلوة حفظ ایمان
 و فایده نماز تسبیح و نیت صلوة که تکریر کوه بملفوظ علی
 نیست نافله حامل آید **ایضا** فرمودند که در

سر است که رسول **علیه السلام** ام المؤمنین عایشه را در حال
صغر تماشا جشیان نظاره کند منع نکردند بنا بر آن
که بالوغ نیست در سستی که مردان را به بینند درین محل فرمودند
اگر عورت یا دختری بصورت جام بازی کند بصورت
آدمی که دختران از جام راست میکنند منع نکنند
که رسول **علیه السلام** ام المؤمنین عایشه را منع نکردی بلکه دختران
و عورتان همسایگان می آمدند با او بدین صورت جام
بازی میکردند فرمودند اگر کسی درین محل موال کند
که در خانه مکروه بود و فریشتگان درینا بیند پس رسول
علیه السلام چون رو ابدار دو منع نکرد جواب آنست
ازین صورت صورت مجوده مراد است و صورت جام
کسی نمیرسد که کار هندوستان هم نمی پرستند پس منع
و دور کردن نشاید و نماز برابر او مکروه نباشد پس
روی مبارک برین غیر آوردند فرمودند فرزند زنی این
فایده که گفتم بنویسید غریبست **و ایضا** فرمودند در عبادت
عورات حافظه اند در ماه رمضان در تراویح دو رکعت
ختم میکنند یک هفتاد و ستانی را بهمانجا دختری
شده بود حافظه شده است من او را دیدم ختم آغاز کرد و مادر
او یک عورت دیگر بدو افتاد اگر ده بودند شنیدم اول
شب الم آغاز کرد چون آخر شب شنیدم سوره عم میخواند

ایضا سخن درین آیه افتاد قوله تعالی و فتح فی الصور
فصعق من فی السموات و من فی الارض الا ما شاء الله تعالی
خدای تعالی کوفت چون فتح صور دردمند فصعق ای فلک
پس بدانکه شوند آنکه در آسمان ناپست و آنکه در زمین است
مگر هر که را خواهد خدای تعالی که بایقی دارد و آن شش
چیز است که حدیث است در خبر است یعنی الله تعالی
سته اشیا و یوم اهلک الخلق و حی سته الرشن و الکرمی
و اللوح و القلم و الجنان و النیران و اعتقاد سنت و جماعت
اینست که این شش چیز را فنا نماند خلافا للوقت له
بدند جهان کویند این شش چیز هم فنا شوند و هذا باطلی
بهذه الآیه و الجزیر بس روی مبارک برین غیر آوردند
فرمودند فرزند زنی میان این آیه که تو تر کردم بنویسید
حجت تمامست **قوله و ایضا** سخن در فضیلت
تفصیل علم نحو و صرف و علم لغت افتاد فرمودند حدیث
صحاح است **قوله و ایضا** من قلم العربیة لیسهل علیهم
علم الشریعت فکانا عبد الله مایه عام لم یوصد طرفه عین
ترجمه رسول فرمود **علیه السلام** هر که قلم علم لغت یعنی صرف و نحو
کند تا آسان شود بر و علم شریعت یعنی فقه و اصول فقه
پس چنانیست که پرستیده باشد خدای را حدیث سال را و نیز مایه
کرده باشد چشم زدین پس کلام عبادت به ازین باشد

[illegible]

مناسب این معنی بیت عربی فرمودند اینست
بنی ملک النفس خرد و العبد من ملکه حواء ترجمه این
باشد هر که مالک نفس است از ادات و بنده کس است
که هوای نفس را مالک اوست **رباعی** ان حرص و هوا و بنده
من بر سر این هر دو باشم تو بنده بندگان مایمی از بنده
بندگان ج خواهم و ختم آنست که محالوت بدیها کنید
بنیکی و دزدیکی که اول آن بدیها و آخر آن همه باطلست
و این بسنده است مگر کسی را که عقلی و دانش است پس روی
ببارگ بدین فخر آوردند فرمودند فرزند من این فواید که گفتم
بنویس و این ترتیب جمله از آغاز سبق تا لغزاف در حق
این فخر بود **و ایضا** سخن در تحمل افتاد مناسب
این فرمودند ان یوما فقیه سایل الی امیرالمومنین حسین
این علی رضی الله تعالی عنهما و توقع منه شیئا فوقع المحین
فتم الغیر لا یرفع الالحین یا فخر قد ملئت من فخرک فشا هدی
فی بیت المال لک فانشد **شعر** نحن الجبال الاریات لایزجها
الریح العاصفات یعنی روزی فخری سایل بر امیرالمومنین
آمد و چیزی توقع کرد امیرالمومنین توقع کرد تا چیزی جدا
شود پس آن فخر دشنام داد امیرالمومنین گفت ای فخر
کالنه شدی سرایه من که در بیت المال است
ترا بخشیدم این فخر شرفه شد پس امیرالمومنین حسین

رضی الله تعالی عنه این مذکور خوانند معنی جناب باشد
ماکو هرا بر زکیم بخشند از آبادنا اگر چه بنی باشد
یزجی ای بحر که از جانا الا حرا که یعنی تحمل و طیف
ماست پس روی مبارک برین فخر آوردند فرمودند
سادات را متابعت جد خود باید کرد غضب
باید کرد و روی مبارک بزرگ آوردند فرمودند
چنانکه فرزند من سید علاء الدین مروی حلیم است
و ساکن با ادب و ملازم صحبت دعا کو می باشد
و دو امتکاف اربعین ما کو گفت متابعت جد خود است
بر لوط مبارک را اندند سادات را مزاج مختلف
از کجا است از آمدنشان آن طرف بر رسیدم جواب
شنیدم مختلف مزاج آنست که بعضی سادات
زنان غیر کفو نکاح میکنند دختران روستان
و از کینزگان فرزند می آرند ان رک ایشان
می جنبند از سبب آنست مناسب این **نظم حکایه**
شیخ جمال الدین اچم فرمودند که او نهایت محال
بود روزی بران بزرگوار سیاحت قلندران
آمدند برای ایشان نان و روغن آورد و غضب
شدند و سخنهای کشیدند و گفتند ای برای ما کوشت
کو سفند و خنی و قرح و آشامی اگر بی نان و روغن

شود بخیزی که نفع او نکند فوت شود از و چیزی
که نفع کند او را مراد ازین نیست که مباح ایستادن او نه
ثواب است نه عقاب رخصت است پس در چیزی
شغول شود که در آن ثواب است تا بدین اوقات
نشود و آن ایستادن مسنون و مستحب است **و ایضا**
فرمودند حدیث صحیح است **قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمَلِكُ**
الْحَقُّ الْمُبِينُ یا هر که این کلمات را بخواند و در هر روز
ترجمه رسول گفت **عَلَيْكَ** یا هر که بگوید **لا اله الا الله**
الملك الحق المبين هر روز صد بار بگوید و در هر روز
در بهشت و این تحول دعا گوشت هر روز می آید برین
فقر فرمودند فرزند من شما را هم بخوانید هر روز صد بار
و ایضا فرمودند حواری سی و سه آیه در شب
خوانند که در او را دیشب بگرفت و حدیث صحیح است
من قرأ ثلثا وثلاثين آية من القرآن في منزله أوتي قافله
امره الملائكة ان يحفظوه من قطاع الطريق والطارق
ترجمه هر که بخواند سی و سه آیه در منزل خود اگر دزدی
در آید کور شود و هر که در قافله بخواند حق تعالی فرشتگان را
فرمان دهد بگردی که راه زنا یا دزد قصد مغرّه کند
حصار آهنگین در گردایشان راست کنند چنانچه ایشان
مایلند کنند پس روی مبارک برین فقر آوردند فرزند

شما هم حواری سی و سه آیه ملازمت کنید **و ایضا**
این حدیث فرمودند سی و سه آیه ملازمت **قَالَ عَلَيْكَ**
انك كما فعل الله في الجنة كهاتين معي و بشا را الى السبابة
والوسطى ترجمه رسول فرمود **عَلَيْكَ** یا هر که بگوید
که دانست نکاه دارد در بهشت یکی با ششم و اشاره
بدو انگشت کرد **و ایضا** گویند یا هر که بگوید یا هر که
برسد بکران گویند بیمار کرده شده است
و یا تشنه دهی بسته است فرمودند حدیث صحیح است
قَالَ عَلَيْكَ یا هر که **الدابة** اشد علی ظلمة الانسان
ترجمه حدیث چنین باشدستم که در دایره چون آب
و شود و گویند و شتر و شتر و حمار و مانند این
سمت تو است برستم که در دایره اگر مردم گرفته
و تشنه شوند و یا حاجتی که دارد و یا کسی بدوستم
گفت سخن تواند کرد بیمار حیوانات دهی بسته اند
نداند که بسته است و یا تشنه و یا دردی دارد فرمودند
هم از جهت این مرکب بخورد نگاه نمیدارم اگر چه در آن
سوار نماز رواست و در دولت روا نیست پس روی
برین فقر آوردند فرمودند فرزند من ان احادیث
که گفتیم از صحاح است بنویسید فایده تمامست
همه ام درین میان غریبی پرسید دولت سوار شدند

آمده است جواب فرمودند آهه است **وایضا**
 فرمودند سلوک است و سیر است و طیر است سلوک
 عبادت برین است و سیر مصنی و پاک شدن قلب است
 و طیر صفت روح است که او را با حق محبت شود این غیر
 فرمودند فرزند بر این فایده میفرماید که باید ساکت است
وایضا فرمودند در محققان حق واحد است و آن عند الله
 فر و اظهار خواهد شد اگر چه خطا باشد مواخذ نخواهد شد
 زیرا که با جهتها بود درین باب حدیث صحاح است
 قوله علی السلام المحقق محطی و یصیب فان اصاب فله کفایه
 من الاجر و ان اخطا فله کفایه من الاجر **ترجمه** حدیث این
 باشد محقق در دین هم خطا کند و هم بر صواب رود
 اگر بر صواب رود سه اجتهاد او را دو ثواب
 باشد یکی اجتهاد و دوم بر صواب و اگر در سه خطا
 خورد پس او را یک اجتهاد باشد از جهت زحمات
 اجتهاد پس روحی مبارک برین غیر آوردند فرمودند
 فرزند من در آن کوشید که هر چهار مذهب اتفاق
 عمل کنند در فرائض و در سنن جای که ممکن بود چنانکه
 در فقه خوانده باشد و در ششم چیزی از آن بگویم تا
 مستحکم در دل شنیدیم بر قول امام شافعی رحمه الله فائحه
 فریضه است بر مقتدا و مقتدی و بر قول امام مالک رحمه الله علیه

فائحه باضم سورة واجبه است و تمسک برین حدیث
 میکنند قال علی السلام لا ضلوة الا بائنه الکتاب
 و ضم سورة سها دعا کو از جهت این امام را دعائی
 که مرویست در عوارف میان فائحه و سورة در جهرا
 فرموده امام فائحه بر قول امام شافعی فریضه است مقتدی
 نیز دعا کو نیکو میخواند تا آنکه امام دعا خواند و همین
 جمله روایتست از رسول علی السلام و اسماع و انصاف
 هم میشود و بر قول امام مالک شافعی تمام صحاح
 شرطست لا اطلاق قوله و استحو ابرؤ سک
 و شکسته و صوب بر قول امام شافعی دو چیز زیاده است
 از قول مالکی دست و یا اندام عورت بخورد
 برابر است بشهوة یا غیر شهوة و همچنین اگر ذکر را بکف
 دست گیرد و وضو شکند و بر قول امام مالک اگر آن هر دو
 چیز بشهوت بود وضو بشکند و بر قول مالک بشکند پس
 روی مبارک برین غیر آوردند فرمودند فرزند من در آن
 کوشید که با اتفاق هر چهار مذهب در فرائض عمل کنید
 تا از هر مذهبی که در آید اقتدا تواند کرد و کیف
 یقبل تطوع اما حتی لا یکل ریم فرایض اتفاق چون
 قبول بود قتل مردم تا تمام نکرد در فرائض او با اتفاق
 چهار مذهب **والف** فرمودند در سماع اختلاف است

ناما ظرف دفع بهر چهار مذمت است مگر در نکاح
 لقوله **عليه السلام** لا تلوا بالدف تزجه انكادرا
 كنيد نکاح را اگر چه بدف باشد و اين اختيار بعضي
 اصحاب ما است و اختيار امام مالک نیز است و حتم الله
 و طبل زدن روايست مگر در وقت جنگ درست
 داشته اند و بعضي گفته اند در راه رفتن قافله نیز در
 ناکم شده با و از طبل راه بيايند و برسد بس روي مبارک
 برين فخر آورده اند فرمودند فرزند من بنويستد **و ايضا**
 فرمودند انحران با فتح اند و حکيک کردن نه باب
 صحيح و بالسكون اند و حکيک شدن نه باب محض
و ايضا فرمودند فرق است دفع و دفع و دفع جزوي
 باشد که در و عدم باشد و دفع جزوي باشد که آنرا آورده
 بوده باشد اين فخر را فرمودند بغير **و ايضا** فرمودند
 در خود دن اگر نيست عبادۀ باشد حجاب نوزايي
 خالص باشد و اگر با ديني ذکر باشد جنان باشد که با و
 دخالي باشد **و ايضا** فرمودند کل طره ابريشم
 دعا کو کر طره ها از رافضيان شينده ميکويند تمام جامه
 ابريشمي بپوشند در زمان قلیل درست است و اين
 باطلست و علماء اهل سنت و جماعه ميگويند اعتبار بر
 بس است نه زمان را بجه اصل پوشيدن ابريشم

کحل الامتناع

محض حرامست خواه زمان قلیل و خواه کثیر که
 حديث صحيح است قوله **عليه السلام** ان هذا انحران
 للذکور اي و حل لا ناشم تزجه رسول **عليه السلام**
 اين دو حرام گردانيد شد مردان امانت مرا
 و حلال گردانيد شد مردان ايشان را و اشارت
 بر رديشتم کرد پس اين خود و محض حرام باشد
 اين فخر را فرمودند فائده بنويس همدري ميان را
 ذکر سير است رسول **عليه السلام** که او جزوي حسن
 اختيار نکرد يميني اگر دو جامه و يا کالادرگري آوردند
 يميني و در سهل قيمتي آن سهل قيمت را اختيار
 کرد يميني فرمودند اگر رسول **عليه السلام** حسن را قبول کرد يميني
 امانت تمام ميگفتند بغير حسن را قبول کرد يميني
 اختيار کرده ما هم متابعت او ميکنم و هم ملايم اين فرمودند
 جزوي که در و غير دنيا و آخرت بود يميني از ان هم احتراز
 کرد يميني کاري که شاکست ميان دنيا و آخرت بود يميني
 و آنچه محض خير آخرت بود يميني آن را اختيار کرد يميني در وقت
 عجزين بايد تا قدامت ميگمار خود کند در محل قسم
 بر آب کردند عاصب اين **و ايضا** فرمودند شيعه
 جمال الدين احيي قدس الله سره العزيزي که در بازار
 بخت جامه فرستاد يميني از ان جا درمي آوردند و دستار

ن
 سيرت

و براه و از ارم از آن پوشیدی اگر میگفتند
چیزی سیم دیگر هم بدهد تا جامه بین بیایم میگفت
که غیر خدمت رسول **ع** هیچین پوشیده است
و ایست فرمودند آن طرفها کسی که قتل میکند چند
روز در گریز نمایند و حجه میدهند مشایخ کبار این
کسی است که لایق آن باشد چون آنجا نماند
باری او را فرمایند تا بیکار نباشد چنانکه دعا گو میفرماید
مناسب این **حکایت** فرمودند روزی امیری شیخ
قطب عالم رکن الحق والهدی قدس سره العزیز
آنحضرت بیرون تو به کرد شیخ او را کلاه داد درویشی
آنجا حاضر بود گفت این چنین کسی را کلاه میدی آن بکار دنیا
مشغولست و این کار با کائنات شیخ جواب او گفته
ای عزیز اگر بیک کلاه از کلاه باز آید و این مضاف بدین
درویش باشد از جهت آن مرا امر زید کردند بر آگاه
ندیم **و ایست** فرمودند چون مستراح در آیند برویت
که این دعا بخوانند اللهم انی اعوذ بک من الخبیث
والخبیث **قال** **ع** هذا ان حرمان اذا دخل
الخلا **و گفتی** یعنی **ع** این کلمات را چون در
مستراح در آمدی فرمودند الخبیث ذکر را بجن
بریان و الخبیث انان الخبیث پریان ماده که ایشان

محل حاضر می باشند سبب کردند آدمی چون این بگوید
عنا **ای** او را نگاه دارد از شر ایشان و هیچ
نگفت نتوانند رسانند و این پیش در بگویند مستراح
در آیند و باید که روی و پشت مستقبل قبله نکنند
که در حدیث صحاح است **قال** **ع** رسول صلی الله
ع لا تقبلوا القبلة ولا تستدبروها فی الخلاء
ولیکن شرقا و غربا اما قال ذاک فی المدینه لا غیر
ترجمه حدیث این باشد که روی و پشت جانب قبله
نیارید و مستراح ولیکن جانب مشرق و مغرب
کنید و این حدیث در مدینه گفت نه جز آن که در مدینه
قبله جانب رسالت یعنی جبا با مقصود از این حدیث
آنست که بجانب قبله روی و پشت نباید کرد و هر وقت
چنانکه نظم متفق است **شکر** مکره نحو بالقبلة القلی و هكذا
البول و مد الرجل در فقه آورده است مکره الاستقبال
والاستدبار الی القبلة فی الخلاء و قیل لا یکره الاستدبار
و در استدبار یعنی پشت بقبله آوردن در مستراح
اختلاف است بر آن معنی که وقت خاستن اگر عورت
برهنه خیزد و برتوبه قبله خواهد شد و اگر نه بر جانب
زمینی باشد نه جانب قبله بعد از آن فرمودند چون
مستراح روند دست جب بر رخاره جبا بر آرند

چون تخم زردکان بدین اندیشه که طعام اینچنین پاک
و عزیز بود بشوشت گناه این چنین بلند شد و نجاست
مخلطه اگر در جامه و یا در تن رسد شستن واجب
کرد پس فرمودند فاما از آن ایضا و اولیا بوی نجس
بلکه غش بوی می آید دعا گوای قویق و یقین کرده است
چنانچه مرده است که پس افکند رسول **علا**
تا چند دستک بوی خوش آمدی پس روی مبارک برین
فیروز آوردند و فرزند زنی این دعا در آردن مستراح
و حدیث و مسله مستراح چنانکه تو تر که تم نبوی
غریبست کم کسی داند **و ایضا** عزیز می التماسی
خلق کرد و بوی خوش کسی خواهد مخلوق شود اجازت
از زن بستان که بعضی زنان از روستای و در آن
می باشند ایشانرا خوش نمی آید فاما اگر زن ندارد در آن
محل اجازت از والدیه بستان از جهت آن شاید سبب
آنکه کسی و خدیجه اند حد تبسم فرمودند **و ایضا** فرمودند
در این مروت را در خانه ندان سهرورد چهار کزنده
چنانکه رسم عورتانست و در خانواده جشت یک کز
بید دهند ازین معنی که جامه طایفه است پس باید که هم در سر
باشد و در این در کتف و فرود می افتد و چون در سر
باندازند آن یک کز جام را فرود روی اگر ندیده بزنند

ایضا فرمودند که حق تعالی بعضی اولیا سخن میکند
خلق صفت می شود با و سخن میکند چون موسی و یونس
و دیگر علیهم السلام **و ایضا** **و علی الله تعالی**
بر طریق هذا اعدل و هذا لا تغفل این بکن و آن مکن مناسب
این حکایت فرمودند که شیخ جمال الدین و عمر غوری
که در جمیع شیخ آسوده اند و هر دو یکی بوده اند چون تعلق
مولانا علم الدین را در ملتان شیخ کرد و شیخ زکی الدین را
ایضا بطلبه پس عمر غوری از ملتان در اجبه رفت که این
مخالفت شیخ زکی الدین کرده است شیخ ایضا نیست
می ایضا چه کنم **و ایضا** عزیز می رسید اگر یکی در حلا
باشد و بگوید شیخی گفتند چون باشد این معنی دست
دهد یا نه جواب فرمودند نه حدیثی شیخ باید که خود را
در کتف حمایت او افکند و صحبت او بکند راه امن
و خوف در باید که آنکس مجتهد کامل باشد چنانکه امام
علم دینی اند و کمال نفعت مراد در ایشان بود
عزیز می رسید اگر یکی شیخ کامل قبول کند و مقبول
باشد و مرعود نباشد فرمودند مقبول باشد فاما در خوف
می باید بود و این بیست خوانند **و ایضا**
از حیثیت آن دوراه خوف شد دل من تا خود بکام ره بود
نزل **و ایضا** درین روز هفتم ماه رمضان بنده خدمت

حاضر بود مولانا حاج الدین مفتی دام فتواه بر مخدوم گذرام
گفت سید علار الدین از فائده خوانده مخدوم جمع آورده است
روی مبارک به بنده آوردند بر سید زفر زنده بزم متدار
ملفوظ جمع کرده عرض داشتم که یک جلد ضخیم خواهد شد فرمود
بسیار شده است باید که با صحاب دول از میدان دست بردار
نه برسانی تغییر کنی تا انگسائی که صحبت من نگوده اند ایشانرا
حین کافی خواهد شد زحمت بسیار دیدم اخذ می بر تو دهم
کنند براحتت بدل خواهد شد که تو از دعا کو خوایدی و ارشاد
گرفتی و در سلوک راه امن و خوف در یافتی و سالک شدی
و ملازمت صحبت کردی راه امن را برگزیدی راه
خوف را نزد یک دادی دست بر آوردند و دعاها بسیار
کردند شرمند شدم و آن تنور قلبه موفقتک الهی
اجل ولد المعنوی سید علار الدین بن المؤمنین لدیک
والواصلین الیک و ان تحتم امره بالایمان و ان تجله محبوبا
فی قلوب اهل الایمان فی الاهل و ان تقنی حوائجهم و ان تحصل
مقصوده بنفطک و کریم یا مولینا رسید ما بود از آن فرمودند
انگسائی که بدین دعا کو میوت کرده اند ایشانرا و خلق
دیگر را واجب شد که بر تو بیایند و فتوح بیاورند
و نکر نکنند و فوائده بگیرند پس تو ایشانرا ارشاد کنی
و بر بعضی خواهم گفت و بر بعضی هم در مجلس گفتم که بر تو بیایند

و فتوح بیاورند گو یا بر من آمده باشند بیده بر ملفوظ
مبارک را اندند اگر کسی مزاحم شود از جهت من خرقه بشواید
و تراوکیل گردد مبارک این واقعه یا ران بزرگ میدانند
پس قد بوس کردم و با خود اندر شیدم جم لایق آنم
و لیکن این نعمت سبب جمع ملفوظ رسید و الله عز خود
نطلبیده ام ایشان خود بدین ترتیب فرمودند که مذکور است
سو کنند از جهت آن کرد که کمان ببرند شاید طلبیده اند
امرا جم کند بنده که کردن نه محمد فرمان را **و ایضا**
فرمودند دعا کو روز جمع در خطب دوم نماز نیکو دارد
از جهت آنکه تا مدح سلاطین در گوش نیفتد بده
فرمودند این معنی در فتاوی کمالست اذا خطب
الخطیب خطبة ثانیة يجوز ان يذكر الله تعالى و یسبح
او یصلی صلوٰة حتی لا یسمع ذکر الظلمة لانهم یوصفون
بکفر او صافهم زیرا که ایشان موصوف میباشند بخلاف
او صاف ایشان که در ایشان نیست یعنی چون خطیب
خطبه دوم بخواند روا باشد که گفتن یا تسبیح گفتن
یا نماز گذاردن آنکه تا شنوده نشود ذکر ظالمان
بود از آن فرمودند جم در فتاوی کمال مذکور است
لو قال رجل السلاطین زماننا عادل کفر و الاصح انه لا یکر
لانه عدل فی عمره مرة واحدة و لو قال علی الاطلاق

کما انفاق یعنی اگر گوید مردی مرادشان از زمانه را احوال
 کافر شود و اگر بدین معنی بگوید که در عمر خود تمام یک عدل
 کرده باشد اصح اینست که کافر نشود و اگر مطلقا بگوید
 دعا دلست هیچ وقتی ظلم نکرده است کافر نشود و اتفاق
و اینها فرمودند که موی بند بر چشم وجود وجود
 نماز نکرده است باین قبول نباشد ولی و ابا باشد
 از جهت سوط کردن او در نماز است و در شکان
 گفته می نویسد **و اینها** فرمودند اگر کسی مکلف تمام
 شب بیدار باشد ترک سنت کرده باشد قول
علیه السلام انا اصابی و انام یعنی ختم نماز میکنم و هم
 می خسم **البصائر** و در یک شب نماز است تمام رمضان
 مبارک بنده خدمت حاضر بود فرمودند که دعا گویش ازین
 اضعف بعضی نوافل شب میکنم و در این زمان ایستاده
 میکنم و در نماز ایام فضیلت است بعد از آن فرمودند
 که تضعیف عمل در سه چیز است یکی در مکان چون خانه کعبه
 و مسجد دوم در زمان چون رمضان و نوسم دیگر
 سیدم نسبت چون شریفان یعنی سادات درین هم تضعیف
 عملست و فضیلت بسیار است **و اینها** یعنی **و اینها**
و اینها خبر میت غایب رسید سوره یکی خواندند و بعد
 برای آسانی سوال گوی و ثواب بران میت بخشیدند

و این حدیث فرمودند من مات غریبا فمات شهیدا
 حدیث صحاح است یعنی هر که بمرد در غریبی بدرستی
 که مرده باشد شهید یعنی درجه شهید او را دهند و درین
 بیان قلندری رسید قدس بوس کرد و **و اینها**
 پانزده سال که در عالم جبر میوشی هستم این زمان تو بیکم
 و مرید میشود و میرم فرمودی آرام صوفی میشود جامه ها
 صوفیان اتعاس دارم فرمودند مبارک باشد پس مرید کردند
 و گفتند جرح فرود ما را آنکه جامه ها بپوشد که بعضی
 یاران رسول **علیه السلام** پادشاه اند پس روی مبارک
 برین فیروز آوردند فرمودند فرزند من فایده تضعیف
 محل و حدیث غریب بنویسد بعد از موقوف مبارک
 را اندند فرمودی من سبق بخوان قدس کردم و آغاز
 کردم سخن در صفت سلوک بود ابتدا و سلوک بیدار است
 ظاهر او باطن او چون مرید از خواب بیدار شود طهارتی
 پاک بجای آورد و در رکعت نخست بکشد از خون صبح بد
 و در رکعت سنت وقت بکشد از در رکعت اول بعد فاتحه
 قل یا ایها الکافرون و در دوم بعد فاتحه اخلاص بخواند
 که از اینها **علیه السلام** همچنین مرید است بعد از آن استغفار
 کند صفت دبار بدین منوال بگوید یا متخف الله دینی
 الذي لا اله الا هو الحي القيوم و اتوب اليه و اسأله التوبة

و حمد با رب تعالی و تحمید و تملیل و تکبیر بگوید چنانکه دعا گو
بگوید اللهم انی اسالک رحمة من عندک تهدی
قلبی تا انما که اللهم ذی نور و اعطینی نور و اجعل لی نور
در وقت نماز آورده است بینا بر علی السلام در وقت
این نماز و منت گرفته است بعد از آن فرض نماز صحیح بگذارد
و در آن گوشه که مخصوص دل بگذارد چون سلام نماز و حمد
بگوید اللهم انت السلام یا ذی الجلال و الاکرام بعد از حمد
که آن است مشغول شود بر آن مقدار که در وقت نماز گذرد
و در خود سازد و در خود استغفار کند و توبه از سر گیرد
و عمر که شسته را آفرینش خواهد و سخن زیاده بگوید بگوید
مرد و نهی نکند و دعا صلح مسلمانان و یا سخنی گوید
که در آن نفع برادر مسلمانان باشد و یا سخنی گوید از علم و ثناء
تواند در حال که حسرت مستقبل قبله نشیند اگر زیارت
الاحباب دلی و یا صحبت پیری و یا محالست
عالی ربانی کند آن بهتر و فاضل از آنکه بر سر مصیبت
در سجده بود و مشغول با و را که او را ذکر یا دعوت
و صحبت از مذکور اگر محال این میسر نشود از نگاه
مشق بر سر مصیبت در سجده جماعت و یا بخت بزرگ خدای
بهر و غیر آن و چون افتاب برآید در گذاردن دور کوت
اسراف بعد از طلوع افتاب فضیلت بسیار است و چون

استیفاء

افتاب

افتاب بلند برآید نماز جاست بگذارد چنانکه سنت
این ترتیب جمله در حق این فرمود تا از سبق فارغ شدم
بنا بر این نماز در وقت شب ششم و هفتم و هشتم و نهم
بود و غریبی از باران التماس دعا و فتح باب کرد پیش
ازین هم بارها التماس کردی فرمودند تا آنکه انقطاع علیای
نشود فتح باب نشود **ایضا** فرمودند اولیای خدای
از یکجمله و از هیچ چیز ترسند مگر از خدای عز و جل **قولی**
بخشوند و یا بخشون احل الله در صفت صبر است
و گویند ترجمه رحمت و بخشش عذاب صفت چیست
جواب گویند در تفسیر است این صفت مؤمنانست
ایضا فرمودند جاهل هرگز شیخ نشود و سو کند گردند
تا استوار دارند بعد از آن فرمودند شیخ الشیوخ شهاب الدین
میرد آن خود را وصیت کرده است لا تکلوا من جهال الصوفیه
فانهم لصوص الدین و قطاع الطریق علی المسلمین یعنی باشند
از صوفیان جاهل بدستی که ایشان دزدان دین اند
و راه زنان مسلمانان **و ایضا** فرمودند مکره الصلوة
اذا حرك الرجل ولا لا یکره یعنی مکره است نماز چون
بجنباند او را با در یعنی جنبان باد نگاه دارد که تشویش
غالب آید از جنبش باد مردم بجنبش در آیند و اگر بدست
در جنبند مکره نیست **ایضا** یکی عطف کرد جواب

عليها و المولى لفة قلوبهم و في الرقاب و الغارمين
 و في سبيل الله و ابنت السبيل و فريضة من الله
 و الله عليه حكمة و عذابه و عليم ثمانية اضاف
 و قد سقطت المولى لفة قلوبهم لان الله في اعز الاسلام
 و اغني عنهم فبقى مبعوث الفقير في لادني شي و المسكين
 من لاشي و لا قيل على العاكس و هو قول الشافعي رحمه الله اي
 المكاتبون بيان في فكر رقابهم و الغارم من لادني شي
 و ليس عنه شي و في سبيل الله هو الغارم من لادني شي
 و الله سبيل هو المسافر ان كان في وطنه و هو في مكان
 لاشي و فيه قول و مستحقون بيت المال و الامام يدفع اليه
 كل واحد منهم ببيت مستحق بيت المال هشت نفر اند كه حدي
 در قرآن ياد کرده و مولى لفة قلوب را اند و هشت نفر اند كه حدي
 بيدارند و اين پيران عرب اند پس خداي تعالي اسلام
 عزت داد و از ايشان مسي مستغني گرد پس ماند اينها
 هفت نفر كه از ان فقير است و فقير كسي را كويزد كه او را
 از نصاب اندك باشد و دوم مسكين و مسكين كسي را كويزد
 كه او را چيزي در ملك نباشد و بعضي گفته اند فقير كسي را كويزد
 كه چيزي در ملك ملك او نباشد و مسكين كسي را كويزد
 كه او را از نصاب اندك باشد و اين قول امام شافعي است
 و ليكن قول اصح است و فقير هم برانست و ديگر حائل

والله اعلم
 بقدر علمه و الرقاب

چون عالم و كاتب و مثل اين دفع كند امام براندره
 كار او ديگر مكاتب يار چي كرده شود از بيت المال تا
 او از بندگي خلاص يابد و ديگر وام دار اگر او را چيزي
 نباشد براي و ام داران او را بدهند تا او از خلاص ي
 از وام يابد و ام دار اگر او را چيزي نباشد براي
 وام داران او بدهند تا او خلاص ي از وام يابد و ديگر
 غاري در راه خداي تعالي بچي شكري و ديگر مسافر
 كه او را در وطن مال باشد و اينها فقير باشند او را نيز
 بدهند اين هم مستحقان بيت المال اند امام دفع كند
 بسوي هر كمي از ايشان بعد از ان فرمود در اين طريق
 حائقه از بيت المال بيكنند و ان طريق خواجگان تجار خانها
 كرده اند بعد از ان فرمودند در حق و ي كامست
 يعطى لهذا لا و من بيت المال بقدر كفافتهم و اهل بيتم و قضاء
 ديونهم بجز بقدر كفافت ايشان و اهل ايشان و قضاء
 ديون ايشان بر باد شاه كنم اين سلسله بس كنم متصور
 عورتان نيز دين است بس از اين بيت المال بدهند
 با د شاه گفت براي خداي اين روايه اشكارا كنيد
 اين زمان هم سعي خواهند نمود و او من خواهند گرفت
 و تبسم فرمودند بعد از ان فرمود در اين زمان مستحقان
 بيت المال لابد ي هم نميگذارند بس رويي مبارك

برین فقر آوردند فرمودند فرزند من این مال بیت
 المال که کنتم بنویسید کار خواهد پس بنشینم **و ایضا**
 فرمودند که بری بنده بر ششم وجود و جامه بکنار در و از عرام
 باشد یا لقمه از عرام در شکم باشد و درین صورت هر نماز کرده است
 قبول نیست باز بر روی او میزنند زیرا که سبب
 قبول نیست شرط تقوی است و شرایط التقوی عظیمه
لَا تَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ **و ایضا**
 فرمودند ساک را باید که طلب حلال خوردن و نوشیدن
 و پوشیدن و بوییدن و گفتن و شنیدن و گرفتن
 و رفتن جمله بر حلال سازد که این همه فریضه است
 قوله علی **طام طلب الحلال فریضه** یعنی طلب حلال
 فریضه است بعده فریضه یعنی اول حلال طلب کند
 که فریضه است قوله علی **طام** کلوه من الطیبات بعده در
 فرایض و واجبات و سنن و مستحبات و نوافل مشغول
 شود که در کلام خطاب من الله است بر بیغایران قوله **و ایضا**
يَا أَيُّهَا الرِّسَالُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمُرُوا
صَالِحًا یعنی ای پیغامبران همه اول طلب حلال کنید
 بعد از آن فرمودند عمل صالح کنید تا ثمره دهد و در حدیث
 ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر والبغی
 و قال علی **طام** من لم تنه صلوة عن الفحشاء والمنکر لم یزد

من الله الما بعد ایضا میگوید که باز ندارد نماز او از حرام
 و مکروه بفرزاید از خدای تعالی مگر دوری پس روی
 مبارک برین فقر آوردند فرمودند فرزند من این
 فرایده وجه حلال که کنتم بنویسید **و ایضا** فرمودند عجب
 رسمی در مذهب رو افش است مهمانی برایشان
 فرود آید زن بر شوهر آن حرام شود و بر مهمان حلال
 مادام که در خانه ایشان است چون برود باز حلال
 شود و سبب این **حکایت** فرمودند که روزی
 این طرف را مهمان خانه شدم دیدم زن خانه نزدیک
 من آمد نشست و گفت خرمست علی زوجی و خلعت
 لکه مادمت فی البیت یعنی گوشت زن بر شوهر حرام
 و بر تو حلال مادام که درین خانه مهمان هستی در یافتم
 که این را فایده است پس از اینجا که ختم و با من چند یاری
 و دیگر بودند مسجدی در آمدیم و زنت اعتکاف کردیم
 تا از آن خلعت خلاص یافتیم و گفتم به ازین تمام کجا یابم
 بعد از آن فرمودند که ایشان مکرر اند منضله اند علی را
 بر اصحاب دیگر الحمد لله در دیار مانده اند که این رسم
 باشد و اگر نه اینجا جمعا لند در رضا داشتند هر یکی مهمان
 شود برای فساد عورتان و تبسم فرمودند و آنجا سنان
 کرد ایشان بر نمی آیند مگر هم از مذهب ایشان

بعد از آن فرمودند بلا آنکه در سجده و تسبیح
 بکتابت و احادیث آیات و احادیث را تا و بیل
 میکنند نیز سماع **ایضا** روی سارک برین فرمودند
 و فرمودند فرزند من سبق بخوان آغاز کردم ترتیب
 درین بود چون سالی که بعد از فراغ حاشی با یکدیگر مجامعت
 برادر سلمان از مصیبتی برخیزد چون عیادت مریض و تشیع
 جنازه و یاری کردن پیر و ضعیف و یا امر موقوف و نهی مکرر
قرآن امر الله عباده و تعاونا علی البر و التقی
 و لا تعاونا علی الاثم و العدا و ان بر تقوی و پیوستن
 صله رحم یا زیارت عالمی و یا مجلس تذکیر و یا سبق
 گفتن اگر عالم باشد و یا تحصیل علم اگر متعلم باشد اگر ازین
 همه هیچ نبود انکه تلاوة قرآن و یا نماز نفل و یا تذکر
 مشغول گردد و یا نفس محاسبه کند که در شب
 چه کردی و امروز چه کردی اگر نیکو کردی شکر خدا بگو
 و الا استغفار کند و اگر این هم نباشد نفقه عیال
 حاصل کند **قوله** فاذا اقضیت الصلوة فانشروا
 فی الارض و ابتغوا من فضل الله بر خواندن
 و اگر این هم نباشد الله فی النوم حقیقة و اندیس در قیله
 شود چون برین برود متابعت باشد بحمله کتب
 منزل بحمله انبیاء و مرسل بعد از آن فرمودند درین آیه

چند قول است

چند قول سماع دارم فاذا اقضیت الصلوة ف
 فی الارض و ابتغوا من فضل الله یک قول آنکه
 بیع و شریک کنید که پیش از نماز جمعه مسنون بود و در روا
 البیع قول دوم آنکه بعد از اداء صلوته در مجلس
 عالم ربانی و یا تذکری حاضر شوند قول سیم آنکه زیارت
 اولیا بروید قول چهارم آنکه صله رحم میوزند قول پنجم
 آنکه عیادت مریض بکنند قول ششم آنکه تذکر مشغول
 و ذلک قول **ایضا** و ابتغوا من فضل الله واذ عرفوا
 الله کثیر العالک قول هفتم اگر جنازه باشد تشیع
 او بکنید قول هشتم آنکه اگر در میان دو کس خصومت
 باشد صلح دهید قول نهم آنکه اگر یکی را تارک فریضه یا
 دوا جهالت و سنن بر بیند نهی مکرر کنید قول دهم
 اگر یکی را در محبت بر بیند نهی مکرر کنید قول یازدهم
 یاری پیر و ضعیف بکنید قول دوازدهم بغیر و سلین
 تصدق کنید قول سیزدهم آنکه باید یکدیگر مصافحه
 کنید قول چهاردهم آنکه یاری محاسبه بکنید قول پانزدهم
 آنکه نفقه عیال خود حاصل کنید که فریضه است قول شانزدهم
 وجه حلال بکنید قول هفدهم یا خاندان خود نصیحت بکنید
 کنید قول هجدهم دعا خود و مسلمانان کنید قول نوزدهم
 در حق والدین احسان کنید قول بیستم اگر دعوی بخوانند

حاصل

بر رویه قول بیست یکم از حضرت باری تعالی آخرت
 خواهد قول بیست دوم از خدای ذات او خواهد
 خلاصه تفاسیر شایسته که شمار سنگار که دید این
 مرتبه جمله از آغاز سبقت با خواج در حق این فقیه بود
و این فرمودند خرقه و زواعت خرقه تصوف
 و خرقه تشبه خرقه تصوف خرقه تصوفی صحبت است
 این خرقه ارادت گویند و کل من الاصاب لبس اخر خرقه
 الصبیحه و هی خرقه الاراده والارادت یعنی هر دو اصحاب
 خرقه صحبت پوشیده اند و آن خرقه ارادت است
 و ارادت طلب خدا را گویند و اول صحبت شیخ
 اربعین است و اکثر را خدی نیست در جبر است
 که در سلف گویند فلان شیخ را بسند مرید و یا بعد
 و این زمان هزار تا میوزد میکنند و یکی صحبت
 هم نمیکند و میباشند که مرید طالب حق را گویند
 بسند نادره بودی که از دنیا و کار او تارک شدی و لیکن
 بدای تو به بسیاران می آمدند چنانکه دعا کو تو به میکنند
 این همه تالیان اند که خلق میکنند و لیکن مرید کسی است
 که صحبت کند پس روی مبارک برین فقیه آوردند و در
 و فرمودند چنانکه هر روز من سید علای الدین ملازم
 صحبت دعا کو می باشد و شیخ زاده نجم الدین

مولانا فیر الدین

مولانا فیر الدین و عزیزانی دیگر چند معروض چون
 این فرمودند شکر حق بکن ارحم الحمد لله که مدت ده ماه است
 و دو اربعین یکی اربعین موسی و دوم اربعین ماه رمضان
 صحبت پیر بزرگوار خود حاصل کردیم دوم خرقه تشبه
 بتصوف و آن خرقه تبرک گویند که خرقه پوشند و بیوند
 کنند و صحبت مذکور کنند پس روی مبارک برین فقیه
 آوردند و فرمودند روزی از من این ارادت و صحبت
 و بیان دو خرقه ارادت و تبرک چنانکه بیان کردم
 بنویسید پس بنشستم **و ایضا** عورتی آمد چیزی
 گفتن گرفت فرمودند در کتاب است صوره العوره عوره
 یعنی او از عورت عورت نیست نباید شنید من گویند **تاریخ**
در ماه رمضان روز چهارم ششم وقت جاشت
 این فقیه خدمت آن امیر گیر حاضر بود عزیزانی
 مصطفی فتوح آورد فرمودند نشانی کنید تا نماز بکرازم
 بر رسیدند در استنشانی کنند با جبا جواب فرمودند
 می باید که در پیش باشد از جهت آنکه جای سجده که سجده
 روی الهی گفته است و دوم بران رسیده است زیر پای
 سیده نشود و نیز عورتی پرسید رو او بر سر کشند
 یا بر کتف جواب فرمودند فرمود و طریق مستحق نیست
 فاما دستار نباشد بر سر کشند که تشبه بقورتان

نشود و **اول** سخن فرمودند خلال کردن در سحر
سنت است مگر و غیر آن مستحب است بوده فرمودند
خلال القصب مکره زیرا که سنت نیست هم درین
بیان غریبی برسد بود خوردن طعام اگر مخصوص نکند
و نماز کند از آن چون باشند فرمودند نماز مکره باشد
زیر آنکه لذت طعام در دهن است **ایضا** سخن در ولایت
افتاد فرمودند در قوه القلوب نبی کل فی صیحه
ولایته یحضر لیلته الجمعة والعیدین فی المکه المبارکه والمدینه
المشرقة یعنی هر که در محبت محبوبه او حاضر شود در شب
جمعه و عیدین در مکه مبارکه و مدینه شریفه پوزان فرمودند
ولایه بنج الواهی المحبویه و اینها پنج ولایت محبوبیه
برادر است و بکسر الواو التوطیه و می تفرق الاقلیم
والاقالیم مناسب این **حکایت** فرمودند که عورتی
محبوبه هر شب جمعه در مکه و مدینه مبارکه حاضر می شود
و بارها بوی نه نشانی از اینها می آید و در یار از اینها
میکنم بعد از آن فرمودند که بعضی محبوبان خدا را طعام
و آب بهشتی می رسد مناسب این **حکایت**
فرمودند در مکه مبارکه غریبی در جبل ابوالقیس حج را داشت
شغول بود و یار و زیمی زیارت او رفتن و حق داشت
مرا بداد پیشتر از نابات مصری بود و چیزی در اجم

هم آورد

هم آورد هم درین بیان غریبی برسد جنازه
طعام دنیا است طعام بهشت نیست جواب فرمودند هم
ولی نزدیک است **قول اول** و التوابه متشابه یعنی طعام
بهشت متشابه طعام دنیا است **ایضا** سخن در زیارت
افتاد فرمودند ان فی الجنة یسقط جمیع العبادات
الا بذکر الله تعالی یعنی در بهشت عین سرشت جمله عبادات
ساقط شود مگر ذکر خدای عز و جل که ذکر خواهد گفت
قول دوم و ینق الذین اتقوا ربهم الی الجنة
زمره حتی اذا جاؤوها وقیمت ابوابها
وقال لهم خزنتها سلام علیکم طیبه
فادخلوها وقال لهم خزنتها الله خالذین
واقالوا الحمد لله الذی صدقنا وعده
و هذا ذکر الجنة مناسب این حکایت فرمودند
که مولانا رشید الدین بزاز در قتلخان مرید شیخ علا الدوله
بود در جمعه الله تعالی و از وفات برگشته بود و مجاور
کعبه شده بود و در ذکر جنان مستغرق بودی که وقتی
اگر خواب کردی از سینه او آواز ذکر می آمدی
چون اوقات یافت دعا گو او رایده بود پس جنازه او
حاضر شد شیخ که عبد الله یا فی و شیخ دیگر نیز
بودند از جنازه او آواز ذکر می آمد جنازه حاضران

همه شنیدند و هر چه که در ذکر شد نزدیک شوی برآمد
بعد از آن فرمودند که دعا گو را بگویند و چاکه ترا اختیار
کنی آنجا دفن کنند نه او را در میان جده خود ام المؤمنین
خدیجه دفن کردیم نزدیک قبر ابراهیم ادریم و غریبان
دیگر را در کورستان غریبان دفن کنند بعد از آن
فرمودند و ذکر خدای تعالی است پس روی مبارک
برین فقر آوردند فرمودند فرزندان خواجه که گفتیم
و تاثیرات این جمله بنویسید پس بنشستم **ایضا** سخن در
مزاج افتاد و غریزی پوسید مزاج جو هست جواب
فرمودند مزاج شرعی رو است لقوله **علی**
ای لا مزاج ولا قول الا حق یعنی من طیب را است
میکنم مناسب این فرمودند که رسول **علی**
با ضیاء و طایفه که ده است چنانکه روزی یاری از حکام
بیاده بود او گفت یا رسول الله اگر کنی اما ششی
قال اگر کنی علی النضال یعنی سوار کن مرا که بیاده ام
رسول **علی** طیبست کرده الله تو را بچکه میده
شتر سوار کن یعنی شترنی شش بچکه میده شتر است
و روزی نیز نزدیک رسول زالان بود و مزاج کرد
گفت لا تدخل الجنة العجایز فی الجنة یعنی پیر زنان در
بهشت در نخواهند آمد این زالان گفتند یا رسول الله

ماجه کرده ایم که در بهشت در نیایم گفت زالان همه
جوان خواهند شد بود زان در کوهست در خواهند آمد
روزی نیز نزد مرت رسول **علی** **الح** عورتی آمد و گفت
باشوهر خود چنین ملائمه میکنم او با من نیز چنین ملائمه
میکند رسول فرمود زوایا است و این آیه خوانند زینا
حرف **لکمه** فالتو حرقه **ای** شکر **ای** شکر بعد از آن
فرمودند زبیر بن حنفی چو را سی بیع هشتاد چهار
طریق باز نماند در می باید آمد بعد از آن فرمودند در
تغیر این آیه دیده ام فالتو حرقه **ای** شکر **ای** شکر
و را کوا و قاعدا و مضطجعا مکه کما عیر ما نا ملتحقا
اولا حقا اثنال عشتاد چهار طریق نصبت یعنی در آیند
باز نماند خود را بیستاده و طریق رکوع و تسبیح
و غلطید جانب پر شید و بر عهد بالا کشید بطریق
لحاف خواه خود بالا شود پس تبسم میکردند بعد از آن
فرمودند و مزاج رسول **علی** **الح** چنان تبسم کردی
حتی بر می داخل می بیند در و نه دهن دیده می شد پس
روی مبارک برین فقر آورد و فرمودند فرزندان
مزاج و بیان آیه که گفتیم بنویسید غریبهست هر کسی بخواند
ایضا سخن در نصیحت دادن افتاد و مناسب این
حکایت فرمودند که مهر عیسی **علی** **الح** یار و غلط

و نصیحت میکرد میگفت یا اخي اذا رايت رجلا تکلم مع
 بمقدار عقل و فهمه وان کان طالب الشريعة فقل من
 الشريعة وان کان طالب الطريقة فقل من الطريقة وان
 کان طالب الحقيقة فقل من الحقيقة فان لم تقولن قهرت
 فی حق ای برادر کسی را که لایق به پیروی برادرانه او بسخن
 بگویی اگر طالب شریعت باشد او را شریعت بگو دیگر
 بگو اگر طالب طریقه باشد او را طریقه بگو و اگر حقیقت باشد
 او را حقیقت بگو اگر نگوئی تعقیب کرده باشی در حق و اگر بر
 اندازه عقل و حویلی نگوئی ظالم باشی زیرا که او طالب
 چیزی دیگر تو او را چیز دیگر نمانی بعد از آن فرمودند
 مناسب این امام شافعی گفت قال الامام الشافعی رحمه الله
 من منحه الجاهل علما فقد اضرافه ومن منحه المستوحین
 فقد ظلم الخلق کما یبدي ضایره من الصفات و یخفیها
 من الکدر المخبی هو العطاء یعبر به کما یطاعه نادرا علم
 طریقت مراد است پس بدستی که ضایع کرده باشد
 زیرا که فرمان بر جبری باری تمام است و اذا قلتم فاعدوا
 بعد از آن فرمودند فکلموا الناس علی قدر عقولهم
 یعنی سخن با مردمان بگویند بر اندازه عقلها و ایشان
 گفتند اگر یکی شریعت نگوید نماند تو او را طریقت
 گوئی کی داند **فما عزیما و ان شئتم و ساکن**

زیارت مخدوم آمد فرمودند من زار فقیه را
 یکتب فی دیوانه بكل خطوة سبعین الف حسنة
 و یقول الملائكة یا رب صل به کما وصل لولیک یعنی هر که
 زیارت درویشی بیاید در هر کجا می هفتاد هزار نیکی
 در نامه اعمال او ثبت شود و فرشتگان گویند الهی
 او را وصال خود روزی کن چنانکه او بوی تو وصال
 کرد وصال در دنیا یکی ازین ثوابست پس روی مبارک
 برین فخر آورده اند فرمودند فرزند من فایده نصیحت
 جفوت عیسی با یاد خود و اشعار عربی که امام شافعی
 گفت و با این حدیث که گفتم جمله بنویسید و بنویسید
 کار خواهد آمد ترا و یاران ترا پس بنشینم **بنارخ و در روز**
ماه رمضان شب جمعه فرمودند امام جعفر در نماز مسجد
نماز خوانند که جماعت کثیر باشد بر وایتی بر کوع
بمسجده کنند و بر وایتی در مسجد نماز بکنند که در
در وایتی ان بود ایضا امام در حین نماز وایتی توقف
میکرد و غیری گفت امام در کوع رفت بعد فراغ دو
گانه او را فرمودند که نماز خود باز گردان بعد از آن
فرمودند اگر امام بسته شود و دیگری وقتی بگوید که
مگذار یا بخوز به الصلوة بخوانند باشد و اگر بخوز
بصلوة خوانند باشد گویند و ان نزدیک امام اعظم

زیارت
 فقیه

ما يتناول اسم المرأة **قوله** فلقوه اما يتسدر
 من القرآن الكاسم قراوة باشد چیزی از قرآن
 بخواند و نزدیک یاران او ثلث امانت نصرت
 سورة الاخلاص او آیه طویلہ مثل آیه الکس
 یعنی نه آیه کوتاه مثل آیه خلاص نه و یا یک آیه دراز مثل
 آیه الکس بی روی مبارک برین فقر آورده فرمودند
 فرزند نه این سجده تلاوة و حمد امام که کنیم **بگوید**
 بس نیشتم و **ایضا** فرمودند شب یا زده منتظر
 بود که شاید شب قدر باشد قطرات باران می بارید
 ولیکن بانگ سک نشنیدم بیره مخدوم حامد بر سید
 همدان وقت لطیف با تمام شب جواب فرمودند در آن
 شب اصلا بانگ بانگ نمیکنند بعد از آن بر سید از
 عورت هم کسی این زمان شب قدر در می یابد جواب
 فرمودند جده تو شب قدر در می یابد **ایضا**
 غریبی سبق مشارقی بخیریت میگفت حدیث
 این بود **قوله** علی السلام من اثنیتم علیه خیرا وجبت
 له الجنة و من اثنیتم علیه شرا وجبت له النار و انتم
 شهداء الله فی الارض قال ثلث مراتب هر که شما
 نیک بگوئید بهشت برای او واجب شود و هر که
 شایسته بگوئید دوزخ برای او واجب شود و

کورمان خدای در روی زمین هستید این خطابست
 پس باید که نیک زندگانی کنید بیان برادران تابش
 او نیک گویند که بسبب شای نیک و بد ایشان مردم بهشتی
 شود و دوزخی بدنام زیستن بدتر از هر کس
 کفر است مردن میکنند این حیات اولیا درست
 بعد از آن فرمودند این حدیث **قوله** علی السلام
 ابطار به عمل لم یسرع به نهی هر که افسانند
 او را کار او نسیب او را هیچ نفع نمیکند و این آیه خوانند
قوله فاذا نفع فی الصور فلا انتساب بینهم
 یومئذ فلا یستأمنون من ثقلت موازینهم
 فاولئک هم المفلحون و من خفت موازینهم
 فاولئک الذین خسرو انفسهم فی
 جهنم خالدين تلج وجوههم النار و هم فیها
 کما الخوف یعنی نفع صورت در دنیا در دنیا
 سود نمیکند آنروز هر که کار او از نفع و زان اعمال او
 او از دستکار است و هر که اسبک آید او از زیان کار است
 بعد از آن فرمودند سید انوار سادات نفع نخواهد
 کرد تا آنکه عمل صالح نباشد و این اشعار عربی خوانند
 شر یجد لا یجد کل یجد و ما یجد لا یجد فیکم
 عبد یقرم مقام حر و کم حر یقرم مقام عبد یقرم

کلام شایع و الحمد لله کل باب معلق و اذا لمس
 بار مسعود حتی عودنا ثم فی یدیه فصدق و اذا لمس
 نار محروق مالی ما یشرب ففاض فحق **و ایضا**
 جد بک لایم است زیرا بجهت او جد است بدو بدو
 باز جد دوم بک است اول بجهت است بجهت او بدو بدو
 باز جد دوم بک است زیرا بجهت است او کوشش است
ترجمه اشعار همچنین باشد بکوشش است نه بجهت بزرگی
 که هست که جد نفع نمکندی کوشش بی کوشش کند
 پس چند بنده بایستد تمام از ادب و چند از ادب بایستد
 تمام بنده شودند **ترجمه** ملک النفس خرمه هو
 والعبد فی ملک هواه یعنی هر که مالک نفس است او آزاد است
 و هر که بنده نفس و هو است او بنده بنده است
 چنانکه قایل گوید **ربا علیه** از حرص و هوا و بنده دارم
 پس بر سران اردو باشاه تو بنده بنده کان مالی از بنده
 بنده کان جم خواهم بعد از آن فرمودند که شریف را باید
 که جد واجهها دکنند بنده بنده نکند و نه ناز د
 در کار وین که مسیوم باید که متابعت جد خود بکند
 و ترجمه آن شش بیت ایضا ایست اگر سیدی
 نیکی حق چون خنک دست کرد بدست او پیوه دار شود
 و یک پیواره محرومی شقی که او را جنت نباشد بر سر

جمع است از این بجهت او کوشش است
 و جد دوم بک است

انوار

آب رسد و کشند زار ببرد بعد از آن فرمودند
 دنیا بمنزله زمین است و حیات بمنزله آب است
 و عمل مثل زراعت و این حدیث خوانند **قول**
 الدینار رعة الاخرة بعد از آن فرمودند مردم از تو که
 میکند در دهرها ملک دو جهان دارد اگر در خیر صوفی
 کنی و الا خبری کونین دنیا و آخرت است بعد این خوانند
 بغفلت میکند رعی روزگاری بگرد و رعی که در کاری
 کار کن کار کند کار کن کار کند از لغت کار کن کار
 در در کار پس روی ببارک برین فقر آوردند فرمودند فرزند
 من این حدیث باب نسب و عمل و آیه که گفتم مناسب
 آن و اشعار عربی و صفت با اشعار باری و دیگر بنویسید
 بمحفوظ غریبت کار خواهد آمد و یاران ترا پس بنشستم
بیت که ترجمه عمر خود با تو بر آرم دمی حاصل عمر آن دم
 باقی ایام رفت حوائکو غایب از وی بگزمانست
 در آن دم کافر است اما نهانست بباد غایبی پیوسته
 باشد درین اسلام پروی بسته باشد حضور بی بخش
 ای پروردگارم که من غایب شدن طاقت ندارم
 بعد از آن فرمودند هر عالمی از اشعار شیخ این الدین
 کار و بی کفایت است بعد از آن فرمودند هر عالمی را که
 صحت توبه نباشد عمل او قبول نباشد اول توبه صحیح

[illegible]

بوس کرد و گفت سلطان جامهها بخندمت فرستاده است
فرمودند قبول باشد بعد از آن بر لوط مبارک
دانند اگر مشروعت بیوشم والا بیوشم
برای مادر فرزندان نگاهدارم خانهها را سو کند
کرد که جامه مشروع است یا ران گفتند جامهها
مشروع است و اگر مشروع نباشد مردان را روا
نباشد عود را حلال است **قوله علی السلام** و خدا را
محرمان زکوراتی و حل لانا نم یعنی ابریشم و زحران
گردانید شد مردان امت و او حلال است
مردان را غرض چندین احتیاط در کار دین دارند
همه مسلمانان را همچنین باید بود پس خانهها را وداع کرد
گفت نه بنده جان و دل زیر قدم مخدوح هستم
اگر بعد دیویری قد بوس کرده میشود و این حدیث
خوانند **قوله علی السلام** نه احب قومنا منهنم
یعنی هر که دوست دارد گروهی را او بایشانست
پس در معنی دعا گوشتی پرسیدند جامه سلطان
فرستاده گفت سی و چهار جفت است حسن
خادم چیزی تا بابت تبرک او زد بدست مبارک
خود بدهن او کردند و این دعا کردند الهی ارزو حلاوت
الایمان یعنی او را حلاوت ایمان روزی کن بعد از آن

فرمودند چون دیگر را شیرینی بخوراند همچنین دعا
کنند و اگر خود بخورند گویند از رزقی حلاوة الایمان
یعنی روزی کنی و احلاوة ایمان که رسول **علیه السلام**
همچنین دعا کرده است فرض اینست هر جا که باشند او را
یا دکنند در خوردن و خفتن نیز چنانکه در او را دکنند
مروی از رسول و از صحابه و تابعین خان همان با دکنند
بعد از آن فرمودند چایه سلطان پوشیدم که امثال او شاه
واجب است **لا یقول الله و اهل بیته و اولاد رسول**
فا و لا امیر مکه شیخ چهارم ماه رمضان در
شنبه بنده خدمت حاضر بود بر لوط مبارک فرمودند
که بر دعا گو فرمودند غره در روز دوشنبه بود در یکشنبه
خلاف کواهی دادند و جمله اطراف همین است و نیز شنیدم
در لشکر منصور نیز غره دوشنبه بود دعا گو میی است
صدر جهان می آید بروی می و کفتم که **ایضا** فرمودند که نه
در صوفی و یحیی در هر چهار کانی دو کانه یکبار دعا از آنک
بر نه هب امام مالک تراویح سی و شش رکعت است
در که و مدینه مبارکه دیدم حنفی نه هب ان و شافعی
و حنبلی نه هب ان نیز همچنین میکنند بابر اتفاق
افتد حدیثین بیان یابند آوردند خرج کردند فرمودند
بعد خوردن چیزی که آتش رسیده باشد و هفت بشویند

کرسنت است و این حدیث بخوانند که از صحاح است
قوله **علیه السلام** لا یقول الله و اهل بیته و اولاد رسول
بعد از آن فرمودند ازین وضو مضمضه مراد است
بنابر سنت که رسول **علیه السلام** مضمضه کردی نه آنکه
وضو عاده کردی و اگر یکی مضمضه نکند نماز مکروه
باشد از جهت خلاف سنت فاما اگر چیزی بخورند
که آتش بران نرسیده باشد مضمضه حاجت نیست
و این معمول نمودم بود پس روی مبارک برین فقیر
آوردند فرمودند فرزند من بگیر این فایده تراویح
و حدیث مضمضه بنویسید غرضت وقت
تجدید شب مذکور بنده خدمت حاضر بود و یابنده
آوردند و در آن بیان بود بر لوط مبارک را اندند بیان
نیک شنید است و این حدیث خوانند نه اکل خفا و الا
لم یفره ماها الحقا و ای البصل هر که بخورد بیاز زمین
زبان نوساند او را آب زمین غریزی برسد
اگر یکی را آب زمین گرفته باشد و او بیاز بخورد آن
گرفتگی آب از او برو و فرمودند بود که حدیث
صحاح است پس روی مبارک برین فقیر آوردند
فرمودند فرزند من این حدیث فایده مبارک کفتم
در لفظ بنویسید **ایضا** این فقیر را مشکل بود

بخدومت عرضه داشتیم که خواب داخل مسجد است
 یا خارج خواب فرمودند داخل مسجد است پس بپوشید
 که قدم در ورود استن نماز فرما کرده باشد خواب
 فرمودند از جهت خلاف سنت و دیگر آنکه آینده اگر بیدار
 بماند و نیت ایستاده است نیز شروع کند نماز نافله
 مکروه نیست **و ایضا** فرمودند بر مصیبت مرده نوحه
 و فریاد کردن روز نیست تناسب این حکایت
 فرمودند که چون رسول ابراهیم را که دید وفات
 نزدیک آمد و او در کنار گرفت بود دریافت دل اندوه
 شد و آب از دیده جارید و هیچ فریاد نمیکرد پس باید
 که اتباع پیغمبر خود کنند و خلاف او بعد از آن فرمودند
 دعا گو در مدینه مبارکه تربت ابراهیم را زیارت
 کرده است مقدار که ریخته خیزی زیادت بیمودم غریزی
 برسد که ابراهیم از کدام عزم بود فرمودند از جاری بود
 تا به نام رضی الله تعالی عنها بعد از آن فرمودند این چنین
 کنیزک بنود که از بازار بخزند بادشاهی دختر خود یک
 کنیزکی رسول را فرستاده بود **و ایضا** فرمود چون
 رسول علیه السلام کاری دشوار آمدی الحمد لله علی کل
 حال گفتی **و ایضا** از اخلاق نبوی فرمودند که چون
 در مجلس در آمدی سه بار تکرار کردی و بلند گفتی

نماز را خاطر یاران نشنید پس بروی مبارک برین
 آوردند فرمودند فرزند خرد این فایده که تخم نبوی
و ایضا شب یکشنبه پانزدهم ماه رمضان بنده
 بخدومت حاضر بود غریزی بروج بیت خود طعام
 آورده بود قبول کردند فرمودند چون بروج یکی
 طعام کنند باید که دیگر آنرا بخوراند و چون بطغیل
 ایشان بخورند بروج او برسد در شب مذکور
 وقت تجدید بخدومت حاضر بود و بر لفظ مبارک را اندند
 که روافض درین آیه فاما نحو اما طاب لکم من
 النساء و شتی و ثلاث و رباع بعضی مذهب
 نه زن حلال دانسته اند و بعضی مرده زن حلال دانسته اند
 اختلاف است در مذهب روافض میگویند شتی دوزن
 شد و ثلاث سه زن شد و رباع چهار زن شد مجموع
 نه زن باشد و بعضی گفته اند مرده شتی دوکان دوکان
 چهارکان زن شد و ثلاث سه کان سه کان شش
 زن شد و رباع چهارکان چهارکان مجموع هشت
 زن شد مجموع مرده زن باشد بعد از آن فرمودند
 این باطلست صحیح مذهب و جماعت است
 و درین مذهب صحیح همین چهار زن مراد اند زیرا که
 معارف گفتند فرمودی از رسول علیه السلام صحابه

گرام رضوان الله عليهم **و ایضا** فرمودند سنا بن الوقر
الصفور **و ایضا** یحکا در سنا برق ای ضو بود و بالمد
العلو بس روی مبارک برین فیه آورده اند فرمودند
فرزند من این فایده که گفتم بنویسید غریب است
کار خواهد آمد **و ایضا** در سنا **و ایضا** در سنا
بنده خدمت حاضر بود سخن در اخلاق رسول الله
افتاد فرمودند در حدیث است ان النبي اذا مشى
على الارض مشى مشاة خففا اي تجمل **و ایضا** در سنا
که بیجا بر علی السلام چون بوزمین رفتی تجمل
رفتی طریقت کا اهلان جفا که از کوه فرو آید و یا الکه
در زمین خلاش شتاب بدود و اگر کسی را خواستی
سلام کند بدویدی انکاه سلام کردی و در زمین
بسیار نگرستی و در آسمان اندک نظر کردی و در راه
رفتن دستا و چپا ندیدی سر خود را نکنده رفتی
و اگر جای دیدی تمام اندام مبارک که دانیدی نه الکه
بکرا نه چشم نگرستی و اگر جای سوار شدی صحابه رویش
خود روان داشتی در عقب ملائکه رفتی برای انکه
ندد و باز کردند **و ایضا** غریزی سر بند فتوح آورد
قبول فرمودند بر لفظ مبارک را اندند در طره دستار
کند سخن سه طریق از رسول الله **و ایضا** مرویست

در کتب

در کتب است طره الهامه یکنون قدر شبر او ای وسط
الطهر او ای موضع الجلوس فهدا الطريق مسنون لا غیر
و اختار اهل الصوفیه مقدار شبر لان فيه فضلتین
احدها مسنون و الثانی یترسل الملائکه مقدار شبر
یعنی طره دستار مقدار یک بلشت یا تا میانه بلشت
یا تا محل شستن و این حوسه طریقت سنت است
نه غیر و اختیار مشایخ الصوفیه یک بلشت است زیرا که
در دو فضیلت است یکی سنت و دوم فرشتگان
طره دستار یک بلشت گذارند در پیش چپا بس روی
مبارک برین فیه آورده اند فرمودند فرزند من این اخلاق
رسول که گفتم بنویس و دستا و بنویسید **و ایضا** فرمودند
فرزند من سبق بخوان آغاز کردم توفیق در آن بود
چون وقت نماز پیشین در آید ممالک از خواب
بیدار شود و وضو کند و بعد شکر طهارت چهار رکعت
صلوة زوال بگذارد بعد از آن وضو کند سنت
طهر بگذارد و بعد از آن فریضه طهر بکشد بگذارد چون
از و در نماز پیشین فارغ شود تلاوة کند و یا ذکر
بگوید تا نماز دیگر و اگر دل فارغ ندارد در وضو طهر
دل بکشد که خطا نیست در حق حضرت داود
یا داود فرغ قلبک ای داود فارغ دار دل خود را

در کتب

نماز را نهی کرد و ذکر کفر جامع اعمال قلوب است
 و ایضا در سجده کند از دو نواقل در خانه که سدا می
 بیند و جمعیت دل ایشان و هر چه سدا می و جمعیت
 نزدیک نگاه داشت آن اولی که اگر مرشد باشد
 او را اظهار عمل واجبست تا دیگران ببینند و از او اخذ
 عمل کنند و چون نماز دیگر در آید چهار رکعت سنت
 عصر بگذارد و فریضه بجا است بگذارد چون فارغ شود
 بذكر مشغول شود که این کار درست و آن کار جوارح و چون
 آفتاب زرد شود بلا وقت رو به وسیع که آمده است
 بعد عصر مشغول شود تا آفتاب فرو شود و این وقت
 زنده داشتن در فضل هموزنه داشتن و رواست
 از بیدار شدن صبح تا بآفتاب که اول النهار
 الدنيا و اخوة العقی و در ستر است که با استغفار باشد
 که آفتاب فرو رود و با نفسی محاسبه کند که روز از تو
 گذشت چه بدست آوردی که در جبر است **قوله** **علاء**
 لا بورک فی یوم لایفه خیوایه برکت نیست در روزی
 که در آن خیر نباشد آن تویب جمله از آثار سبق تا بفرایند
 حق این فیروز بود **ایضا** فرمودند رمضان اسم صفات
 خداست و بر وزن فعلانی است بمعنی فاعلی از رمضان
 احقرق یعنی بوندگاران بندگان و ماه رمضان و اشهر

رمضان گویند تا فرق باشد میان اسم صفات
 و دیگر اتباع کلام مجید شهر رمضان الذی انزل
 فیه القرآن نکفت رمضان الذی و معنی ماه رمضان
 سوزنده است ای محشرق زیرا بنج در و کناه علایان
 بسبب صلوم میشود پس رویی مبارک برین فقر آورد
 و فرمودند فرزند من این معنی رمضان که گوئیم بنویسید
 غریبست **ایضا** سخن در وصال حق افتاد بر لفظ
 جادری دارند هرگز وصال خدای تعالی نیابند تا محال
 نکند **ایضا** **قوله** **والذی جاهد** **قوله** **یجهد**
لنجد **قوله** **یجهد** ای الذی جاهد و لا جلدنا
 لنجد یعنی بید وصالنا یعنی کسی که بجاهده کنند
 از بهر ما را ایند نایم ایشان راه وصال خود بعد از آن
 فرمودند المجاهدة و هو ترک الماکولات و الشروبات
 و الملبوسات و المنکوحات ای قلهای یعنی مجاهده
 ترک بسیار خوردن و نوشیدن و خواب
 پوشیدن و بسیار زنا کردن بعد از آن فرمودند
 اگر اینچنین واصل و فایده یابد تگد و وصال آنجا
 هم باشد بعد از آن فرمودند بعضی این واصل را
 تنها ایشان در کور نمیکند از نزد یو عاشق می بوند
 پس رویی مبارک برین فقر آوردند فرمودند فرزند من

و مال حق

و ان نیکی ابرار عمل با طبع اجرات و مقرران عمل بغير طبع
اجرا و ابرار ای ذات او طاعت کنند و اگر در خاطر ضمیر
ایشان طبع او بگذرد و ذنب حال باشد از ان استغفار
باید کرد چنانکه رسول **علیه السلام** گفت ان صلواتی
و نیکی و محبتی و حمایتی مدد به العالمین یعنی بدستی
که نماز تو و حج تو و حیات من و حیات من جمله طاعتها
من از بهر ذات خداوند پروردگار جهانیا است
طبع او پس روی مبارک برین فیتر آوردند و فرمودند
فرزند من این فایده که گفتم بنویسید پس بنشستم **بنام**
عزیزم ماه رمضان این فیتر بخد مت آن امیر حاضر بود و
صدر الدین را اجاب داد و فرمود از شکر می بخورم که قدم
بوسی کرد کنار که گفت بنویسید بنویسید جواب گفت
سلطان بر حمت بسیار کرد که در تو بر نیاید یک
دیگر بنام من کرد و دو هزار که پیش آورد و جامها پر شایند
بس و داع کرد و مکتوب فرستاد و گفت از جهت
من یا بنو من بدی بخد و برسانند و عذر است کنید
که سخت مشتاق لغو ابرار که هستم من پیش آمده است
انشاء الله فتح شود و بعد فتح بخد مت آمده شود هم در
روز نو کور فرمودند که طالب حق را بجد و اجتهاد کار
بجایرند که برو مکا شغف میشود اگر ترک نظر بران کرد

بمقصود رسید و الا هم بران مانند بمقصود نرسد و ان
ذات حقست مثلا اگر از ملتان قصد دهلی کرد و منزل
یکهشت پشته میشد تا که در انجا و ان در اجود
ماند پس بمقصود نرسید پس طالب حق را باید که انوار
مکاشفه بر و منکشف شود ترک نظر از ان کند دفع
کند پشته شود بدان فریخته نشود که کار پشته است
تا آنکه نور تجلی بر و تجلی کرد و خدا را غر و جل بخشیم
دل می بیند ذات پاک او را پشته در نماز بیند
و این ان نور است این آیه بر خوانند **تواریخ**
فلما تجلی ذنبه للجبل جعله دكا و خر مقوسا
صیقا دل و بی کمتر از کوه نیست بعد از ان فرمودند
از درویشی این بیت یاد دارم **بیت** طاقت دیدن
رخ تو تا که هست من میکنم شیده چراغ و این آن
تقایت از خود خالی شوند و بدوست باقی هیچ
از خود یاد نیارند در یاد او باشند و همون را خطاب
کنند مناسبت این **حکایت** فرمودند که روزی امام نو
ذوالنون در خانه کوبه آمد مردی سپید و یکی بنی جشی
دید که از خود خبر ندارد از در آمدن منی کی خبر باشند هیچ
نمیدید همچنان مستغرق بود و آهسته چیزی میگفت
کوشی نزدیک او داشتم شنیدم میگوید انت انت بعد

زمانی بهوش آمد مرادید سلام کردم از و بر سر آمد
 که این خطاب که امیرکرمی او جواب داد ای امام سر است
 که محبوبان دارند بر هر که بگوید گفت که فضیلت شوند
 بینی اگر عاشقی فخلص ذکر فخلص ذکر مشوقه کند ضرورت
 فضیلت شود **رباعی** یکی شربت و صلبت از طاعت
 صد سال که طاعت پندار نشد حاصل دیدار اظهاری
 باید که دین همه اسرار پوشیده بپوشند صلبت و صلبت
 و این گفتار مولانا ضیاء الدین است رحمه الله علیه بعد از آن
 فرمودند یعنی در خانقاه شیخ کبیر قدس سره
 آغاز ذکر کلمه لا اله الا الله میگویند چون از خود فیانی می شوند
 الله الله میگویند زیرا بنابر جمله خواطر را اینی کردند پس در اثبات
 شدند بعد از آن فرمودند آن درویشان کی مانند اند ولی
 این زمان اتباع آن درویشان نگاه می دارند شاید بعضی
 آنچنان هم باشند در خانه اند پس رویی با او که برین فقر
 آوردند فرمودند فرزند من این فواید انوار تجلی اسرار
 که گفتم بنویسید تو سالی کار خواهد آمد **رباعی** در ده ماه
 رمضان شب چهارشنبه بنده خدمت حاضر بود وقت
 تسبیح مائه سحر آوردند و در آغاز مائه دست
 نمی شویند همچنان میخواند علی الدوام و آخر طعاج دست
 شستن اول و آخر سنت است بعد از آن فرمودند در ده

جواب فرمودند در اول
 شب است و در ده ماه

در اول دست می شویند از جهت آنکه نذهب
 فقر است فقر را بر دجون ایشان را صدق افتقار است
 اول دست شستن ترک داده اند حتی لایق فقر
 و بینی اللهم بعد از آن عزیزی بر سید اگر دست یکی التوده
 باشد فرمودند بشوید و الا نه حاجت نیست
رباعی در ده ماه رمضان روز چهارشنبه بنده خدمت
 حاضر بود سخن در عطایات افتاد بر لفظ مبارک را دارند
 که رسول **علیه** السلام عطایات سخت دوست داشتنی
 و در تن و جانه بالید می و خود هم خوشبو بود بحدی
 که عرق رسول هم بدین حد بود یعنی اگر در مدینه مبارک
 بویی خوش آمدی میگویند مگر رسول **علیه** السلام در راه
 میکند و در جانی که سترج کردی بویی خوش آمدی
 اگر راه میکند شت اگر نمی دیدند میدانستند که رسول **علیه** السلام
 میکند و در دین در خبر است که رسول آخر شب عطر در اند
 و جانه بالیدی برین نیت که با بعد از آن میان یا دان خواهم
 رفت ایشان را بویی خوش رسام هم از جهت آن روز
 جمعه غسل کردن و جانه شستن و خوشبوئی بالیدن
 سنت است زیرا بنابر در اندام از عرق رخ کیه می آید
 با چهره از امضت نرسد بعد از آن فرمودند که چون بدین
 حد ضرر برادر من را روا نمیدارد پس کی بدست

وزبان برنجانند **تو** **الحمد لله** من سلم المسلمون
من يده **و** لسانه یعنی سلمان کسی است که سلامت
مانند سلمان از دست و زبان او بعد از آن فرمودند
که اولیا کامل را در عذره ایشان بوی خوش می آید و اگر
کامل نباشد بوی بد می آید دعا گو این امتحان کرده است
مناسب این **حکایت** فرمودند که عورتیست
در اوج عالم است و برادر فرزندان عوارق خواندن
می آید از بوی عطی آید یار و زری مادر فرزند است
از و برسد تو عطی در اندام می مای او کفایت سالها باشد
که شوهرم نقل کرده است عطی برای که عالم معلوم شد
که ولیه است و همین عوره شبها جمعه در خانه کعبه حاضر می شود
و این عورتیست با او خواهد خواند کی دارد بارها برای
دعا گو حق مکه و نایاب معری می آید رسید شمس الدین
مسعود کفایت نه هم بارها از آن خورده ام پس روی مبارک
برین فقیه آوردند فرمودند فرزند من این فایده عطی
که گفتیم بنویسد غریبست **و** **ایضا** در ادراک شب قدر
افتاد غریبی رسید شب قدر و طاق باشد یا شب
جفت جواب فرمودند دعا گو هر سال شب طاق
در یافته است و امم همچنین مرویست بعد از آن فرمودند
آن عورت ولیه نیز در می یابد و در بارها دخود می آید و یا

در ادراک شب قدر

کسی که

کسی میفرسند که شب قدر یافته است شب بود صبح
یا نه در آن شب دعا گو هم دریافت جواب می گفتیم
که امشب شب قدر بود بعد از آن فرمودند سال گذشته
شب بیست سیوم دریافتیم و کسی که سال گذشته
باری شب قدر بود بعد از آن فرمودند او در باره مشکلی
نیست در دهلی می باشد بنده پرسید کیست آن فرمودند
که سید شرف الدین بعد از آن فرمودند محمد طفاری
نیز دو سال باشد موزول شده است بر من می آید **و** **ایضا**
زایری گفت نیت حج کرده ام بر ملک نشسته بدهند
تا وجه توشه چیزی بدهند تا بنا را فرمودند بنویسید
بر هید بعد از آن فرمودند در کتاب فقه است نه اراد
الحج و یا خد نه الملوك زاد او یا کل فی طریق الحج لا قبل
نه حج ولا عمره یعنی نه که خواهد حج رود توشه از وجه ملوک
سازد و بخورد آن را در راه حج خدای تعالی قبول نکند
حج و عمره او بعد از آن فرمودند بعضی مردمان این مسلم
نمیدانند توشه حج از وجه ملوک می سازند و اصل در
اعمال وجه خالص باید تا قبولیت باشد و بر فقه حج و فقه
نیست وقتی که فرض شود آن زمان برود **تو** **والله**
حکایه الثانی **حج** **آیت** **من استطاع الحج** **فلیحج**
و اینست وقتی شود که زاد و در راه راه باشد و نفقه

عیال بدهد تا دام برود و باز گردد و در راه آن باشد
بس روی مبارک برین فیروز آوردند فرمودند فرزند ز این
مسلمه حج که کنتم بنویسید فریست کم گیتی میداند و **ایضا**
روی مبارک برین فیروز آوردند فرمودند فرزند ز سبق
بخوان آغاز کردیم ترتیب درین بود چون سالک فریضه
نماز شام بگذارد با کسی سخن نکند تا شش رکعت
نماز بگذارد که سنت است در رفته آورده است و در
است بعد از نماز **الحمد لله** سلام بر صلی الله علیه و آله
بعد است رکعت قبل از آن تکلم بسوء کتب له عباده اثنتی عشره
سنة یعنی هر که بعد از روزه شش رکعت بگذارد پیش
از آنکه سخن کند نبشته شود او را عباده دوازده سال بعد
از آن نیست رکعت صلوٰه الا و این میان نوب و عشا
بگذارد بیوسه زیرا بجز این آیه در حق گذارندگان او این
نازل شده است **قوله لا تخافوا جنوا بعباده عن المضاجع**
در حق کسانی در سستی برین الهی و العشا و رفته دارند
این ترتیب جمله از آغاز سبق تا بفرایغ در حق این بود در
شب پنجم نوزدهم ماه رمضان بنده خدمت حاضر بود گفتند
مسعود در رویش گوشت به میخورند فرمودند در حدیث است
قال علی سلام سید اهل دنیا و الجنة اللهم یجسر
ماید اهل دنیا و آخرت گوشت است عزیز بر رسید در پیش

لم خوردند جواب فرمودند **قوله لا تخافوا جنوا بعباده**
کشته شود بهترین لجهها عین گوشت است **ایضا**
سخن در تو حید و شرک افتاد فرمودند اصطراح
مشایخ است التوحید افراد عن غیره و الشکر اشتراک
الغیر برین تو حید افراد حق از غیر است و شرک
شریک کردن غیر بدوست بس روی مبارک برین فیروز
آوردند فرمودند فرزند ز این حدیث فایده گوشت
و معنی تو حید و شرک که تفریک کردیم فریست بنویسید
و ایضا در شب مذکور وقت تهجد بنده خدمت
حاضر بود عزیز بر رسید این دانه طعام گیمی افشند
وقت خوردن این چه فایده است جواب فرمودند نقصان
هوا و حور است بعد از آن فرمودند حرمت این دانه طعام
برای رضاء خدا نیست بس رضای خدای بجا آورده باشد
و این بمنزله آن باشد که شخصی کینک خود را بر روی
بنی دهد پس آن مهران کینک بر روی را باشد پس آن
حور او را بدارند و او ولی ایشانست این اجر ایشان
با و بدهد بعد از آن فرمودند مهربا جراته است
چنانکه نکاح دختر خورشید بنام بابوی **علیه السلام**
و آن قصه در قرآنست **قوله لا یأثمون** آن آنکه
اخذی ابنتی صاتیف عی آن تا جدری

تَمَّامٌ بِحُجَّتِ قَاتِ أَتَمَّتْ عَشْرًا مِنْ عِنْدِ
 وَمَا لَرَبِّهِ أَنْ أَتَمَّتْ عَلَيْكَ سَعْدًا إِنَّ سَأَلَ اللَّهَ
 مِنَ الصَّالِحِينَ قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيُّهَا
 أَجَلِيكَ وَقَضَيْتَ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَيَّ
 مَا أَقُولُ وَكَفَى بَيْنِي وَبَيْنَكَ حُجَّتٌ كُفْتُ عَنْكَ
 مَوْصِي بَدْرِي كَمْ نَزَلْنَا بِكَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ مِنْ دُونِ خَيْرٍ
 وَلِي بَشَرًا جَرَّانَكَ خَدَمْتُ لَكَ مَرَّاجًا نِيدَنَ كَوْسُفَدَانِ
 عَشْتِ سَالٍ يَادَهُ سَالٍ وَنَحْوَهُمْ كَشَفْتُ نَهْمَ بَرْتُو سَالٍ
 بِيَالِي مَرَّامِي مَوْصِي مِنْ حَالَمَانِ وَنِيكَرْدَانِ بِنِ رُويِ جَارِكِ
 بَرِيخِ فَيُورِ آوَرْدَنْدِ فَرَزْدَنْدِ مِنْ بَيْنِ فَايَلَهُ مَوْصِي بَرْتُو
ملاح نور دوم **ملاح** نور دوم **ملاح** نور دوم **ملاح** نور دوم
 بود سخن در لباس مصطفی **ملاح** افند فرمودند پیراهن
 پوشیدن و دوست داشتنی و لیکن بی کره بند بختی
 حبیب نبودی لوله **ملاح** احب الا ثواب الی القیسی
 و الجدة یعنی دو سترین جامها سویی در پیراهن و بارانی است
 و اگر بارانی پوشیدی بارانها بند باز بودی بعد از آن فرمودند
 پیراهن یا حبیب پوشیدن بدعت است در هندوستان
 می پوشند و آن طرفها کسی پیراهن یا حبیب نمی پوشند
 بعد از آن فرمودند استین مبارک مصطفی **ملاح**
 بروایتی تا بند دست بودی بروایتی تا سر انگشتان

زیادت نبودی و جامها کوتاه پوشیدی **ملاح**
 و ثیابک **ملاح** فقط ای فقط مناسب این **ملاح**
 کردند که روزی استین امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما
 عن زیادت از انگشتان بود آن قدر بریدند و دور
 کردند پس روی مبارک برین فخر آوردند فرمودند
 فرزند من این فایله لباس مصطفی که تو بر کردی بنویسید
 پس بنشتم **ملاح** روی مبارک برین فخر آوردند فرزند
 من سبق بخوان آغاز کردیم ترتیب درین بود چون
 نماز خفتن در آید چهار رکعت سنت بگذارد پس
 فریضه عشا بگذارد بجماعت پس دو رکعت
 سنت در او را پیش بگیر طریق دیگر مرویست
 تا دعا گوین طرهما طریقت دیگر ساج دارد و بجماعت
 یکبارم که در حدیث است بی صلی بعد رکعتی سنت
 العشاء اربع رکعات سنت و یقوای رکعت الاولي
 آیه الکرسی ثلث مراتب و فی الثانیة سورة الاخلاص
 ثلث مراتب و فی الثالثة الفلق ثلث مراتب و فی الرابعة
 الفاتحة ثلث مراتب قضیت الحوائج و قالت الصمابة
 و اطمینانه الصلوة قضیت حوائجنا کلها **ملاح** هر که بگذارد
 بعد دو رکعت سنت عشا و چهار رکعت سنت بخواند در
 رکعت اول آیه الکرسی سه بار و دوم اخلاص سه بار و سوم

تلقی سه بار و در چهارم الناس سه بار جو که این نماز بکند دارد
 تضا که در او حاجتها و او و این را صلوة الحاجة می گویند
 چنانکه صحابه گفته اند این نماز مواظبت کردیم تضا شد
 جمله حاجتها ما بعد از آن فرمودند نیست متابعا للنبی
 کنند زیرا بعد حصول کراهت و این محمول نیست
 و بعد عشا سوره که آمده است بخواند سوره یسی
 و حم الدخان و الم تنزیل و مبارک و اگر در نماز بخواند
 بهتر بعد فرمودند یا آنچه از آن مصطفی **علیه السلام** نقل
 بودی فرودشتا تنگ بودی یکی از افعال قوی لوط علیه السلام
 تکیه همین بود که یا آنچه از آن شتاتنگ بودی می پوشیدند بدو قوم
 بوده است که فرودشتا تنگ پوشیدن مکرده و بر عفت
نور الایض می صلی و کان از ازاره گفت الکعبین لا یغفل
 الدالیه حمد رینی میان زائر می در آمد و سر بر زمین نهاد
 بلند فرمودند همچنین روانیت دست باید گرفت
 و مصافحه باید کرد بعد از آن فرمودند سر فرود کردن
 هم مکرر و صحت در وقت مذکور است بیکه الا تخاف الله سلطان و لغیره
 یعنی مکرر است سر فرود کردن بر سلطان را و غیر از این
 مناسب این **حالت** فرمودند استاد دعا کو قاضی اچیه
 مولانا و بهاء الدین بود بر و میخواند و توضیح میکردم روزی
 بر آن گفت که مسلم کن سربالا کرده نه فرود که مکرر است

بس روی مبارک برین فقر آوردند فرمودند فرزند حم
 این مسدود کنتم بنویسید بس بنشینم **بنام خداوند**
 پیشین بنه خدمت حاضر بود سخن در کما شوق شد
 بود فرمودند سالک را اول مشاهده ارض می شود آنچه
 بر روی زمین است می بیند بعد از آن آنچه در شکم زمین است
 آن فکشف میشود چون کشف قبور و احوال اموات
 و آنچه بر زمین است چون زرق و نوره و سیم و کبک و رنگد
 و غیر آن بعد از آن مشاهده چمن و میش و پر یا نوا می بیند
 بعد از آن مشاهده همان میشود و آنچه بر آسمانها است
 می بیند چون طایک و بهشت و عرش و کرسی
 و لوح و قلم و آنچه غایب است بعد از آن مشاهده ارواح
 میشود بعد از آن مشاهده روحانیان میشود و مردان
 غیب چون ابدال و اوتاد و نقباء و نجباء و قطب
 می بیند و غیر آن نیز بعد از آن مشاهده اولیا میشود
 بعد از آن فرمودند مشاهده انبیاء میشود و صحابه و تابعین
 بعد از آن مشاهده پیغمبر خود محمد رسول الله میشود بعد
 از آن مشاهده حق تعالی میشود و این مقام و حال است
 از واصلان بیکه در تماشای سبب این **حالت** فرمودند
 که روزی شیخ عبدالعزیز در جمعی از قدس الله روحه بالمشیر
 فرود آمد خلق را تذکر و عظمی کرد در آن سال آن از مشیر فرود

آمد و در زیر نو زبان آخرین بنشست و پشت
طرف خلق کرد و روی بطرف منبر آورد و پادشاه
تمام سر خود را فکند و بنشست از وعظ ماند اهل مجلس
گفتند که شیخ دیوانه شد او را محرم می بود پرسید
که چه بود در ایشان اندک کسیر از منبر فرود آمدی و نزد بان
آخرین نشستی و پشت بخلق دادی گفت محمد رسول را
دیدم بر منبر بنشست مرا کی مجال باشد که برابر حضرت
رسالت بنام بنشینم و پشت بدو بدم ایست مشاهده
رسول **علیه السلام** بعد از آن مشاهده حق طالع میشود پس
روی مبارک برین فیروز آوردند فرمودند فرزند من فایده
مکاشفه که گفتم بنویسد بر بنشینم **بنام یستم ماه رمضان**
شب جمعه وقت تجدید این فیروز را طلبیدند و در بهار می
راست خود یا بل بنشانند فرمودند فرزند من بر من بنشین
چنانکه در ششده ام خود هم بر من بنشیند چنانکه در ذکر
خواهم گفت همچنان بکوسه بار کلمه گفتند اول و آخر
درود مصطفی فرستادند در لایق می بود و از جیب
برداشت بردند تا آنجا که دم تمام شد پس اثبات
بجای کردند فرمودند فرزند من این تلقین ذکر ترا کردم
تو هم برین همیشه بگو همچنان به بلوی شسته گفتم پس فرمودند
این تلقین ذکر اسناد دارم تا حضرت رسالت بنام **علیه السلام**

هرگز تلقین کنم اسناد اوصی می باشد بعد از آن دعا کردند
اللهم ربنا اجمع امورنا بهذه الكلمة الطيبة اول و آخر
در و دس رویا شیر برین فیروز آوردند فرمودند فرزند من
این تلقین ذکر بنویس با اسناد اسامی مشایخ از ایشان
تلقین ذکر دعا کو را اجازت رسیده است تقریر کردم قال
شیخ الاسلام امین الله فی الامام قطب المحققین امین
الملا والدين محمد قدس الله تعالى روحه روينا عن علي
ابن طالب رضي الله تعالى عنه انه قال يا رسول الله دلني
علي اقرب الطيقت الي الله تعالى و افضلها عند الله و اسهلها
علي عباده فقال رسول الله **عليه السلام** يا علي بما وصلت
الي النبوة فقال علي و ما ذلك يا رسول الله فقال بعدد
في الخلو ات قال يا رسول الله اهل هذا فضيلة الذكر و كل الناس
ذاكرون قال يا علي لا تقوم الساعة علي وجه الارض من يتوكل
ثم قال علي و كيفيتي اذكر يا رسول الله قال اسمع مني حتى
اقول ثلثا وانت تسمع ثم قال قلها ثلثا و انت تسمع ثم قال
رسول الله **عليه السلام** لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله
فيسمع علي من رسول الله ثم قال كما سمع منه ثلثا فاجاز له
ان يلقي غيره فلقن الحسن البصري مجيذا الرقيم الامام
الحسن البصري رضي الله تعالى عنهما قال سمع منه ثم سمع الامام
الحبيب العجفي من الامام الحسن البصري فقال مثل ما سمع

منه ثم الامام داود الطائفي من الامام الحبيب
 فقال مثل ما سمع منه ثم سمع مروق الكرخي من الامام الطائفي
 فقال مثل ما سمع الا ثم سمع الامام السري السقطي من الامام
 المعروف الكرخي فقال مثل ما سمع منه ثم سمع الامام الجنب
 من الامام السري فقال مثل ما سمع منه ثم سمع الامام حماد
 الدينوري من الامام الجنب فقال ما سمع منه ثم سمع الامام
 الشيخ ابو حفص عمر بن محمد بن عمرو بن السهروردي من الامام
 احمد فقال مثل ما سمع منه ثم سمع الامام الشيخ ضياء الدين
 ابوالنجيب عبدالقادر بن الامام عبداللّه السهروردي من الامام
 ابوالحفص فقال مثل ما سمع منه ثم سمع الامام الشيخ قطب الدين
 ابورشيد احمد بن محمد الحنفي الابهرقي من الامام ابوالنجيب
 فقال مثل ما سمع منه ثم سمع الامام الشيخ ركن الدين ابوالغنائم
 بن مفضل ابن ابوالقاسم الحبيب السنياني من الامام الابهرقي
 فقال مثل ما سمع منه ثم سمع الامام الشيخ اصيل الدين ابوالحسن
 بن محمد الشيرازي من الامام ابوالغنائم فقال مثل ما سمع منه
 ثم سمع الامام الشيخ اوحد الدين عبداللّه بن مسعود البلبلدي
 الا اصيل فقال مثل ما سمع منه سمع الامام الاصيل فقال مثل ما سمع
 منه ثم سمع الامام الاصيل فقال مثل ما سمع منه ثم سمع الامام
 شيخ شيوخ الاسلام ابن الملة والدين محمد بن محمد بن عمر بن الامام
 اوحد الدين فقال مثل ما سمع منه ثم سمع الامام المسلمين قدوة

المحققين الامام الدين محمد بن اخيه الامام ابن الدين محمد بن
 قنبر او احمد ورحمة الله عليهم جميعين ثم سمع الامام الحوام
 قطب الامام شيخنا واستادنا السيد الجليل الشريف
 الشيخ الكامل والمكمل والواصل الموصول الى الله الغني
 المحقق ابو عبداللّه جلال الدين حسين بن احمد بن محمد النجاشي
 الحبيب خاضع الله جلال قدره ودره طلال عمره ابن
 ثم سمع هذا النقال المؤلف الجليل بشرار الذنوب
 الشريف امواج حواري العيوب المحتاج الى الصمد
 المعين ابو عبداللّه علاء الدين علي بن سعد بن اسرف
 بن علي القرشي الحسيني تاب الله عليه واعزّه بالطاعة
 من شجرة واستادته وسيدنا الانبياء ونقبة الاولياء
 المذكور المشهور فقال مثل ما سمع منه وكان ذلك في ليلة الجمعة
 بوقت التهجيد الفجر من شهر رمضان سنة احدى
 وثمانين وسبعمائة مخدوع علي توريك ودين فخر بارسى
 كونه راجع معلوم باشد شيخ ابن الدين كازروني
 رحمه الله عليه كونه كرواية كروية اذ اير المؤمنين علي
 كرم الله تعالى وجهه كونه برسيدة از رسول الله
 كمرار احيى ناي ناي ديك سوي خدائي قاسم سيدن وفا ضلّة
 نرد خدائي و آسمان تربيد بند كان خدائي قاي بس رسول
 كونه علي ام علي تراحي ناي لم بران كبد رحه نبوت

رسیدیم پس علی گفت چیست آن یا رسول الله فرمود دعا و است
 ذکر در خلوتها پس علی گفت این چنین است **فصل** ذکر
 و حمد مردمان ذکر بگویند پس رسول گفت **عَلَيْهِ** یا خدایا
 باش ای علی که قیامت قائم نشود بر روی زمین تا خدا کرمی
 باشد که بگوید الله الله پس علی گفت چون ذکر گویم یا رسول الله
 گفت بشنو از من تا آنکه بگویم بار و تو بشنوی چون
 خارج شوم تو بگو سه بار و من بشنوم پس رسول گفت
 سه بار لا اله الا الله یا بعد شنید علی از رسول و گفت و شنید
 رسول سه بار چنانکه شنیدی پس اجازت کرد که بگویند
 کند و بگویم یا علی و بگویند که در امام حسن بصری را شنید
 از علی پس گفت چنانکه از شنید پس شنید امام حبيب
 عجمی از امام حسن بصری پس گفت چنانکه شنید از امام عجمی
 از حبيب علی شنید و امام معروف کوفی از امام واحد شنید
 و امام سمری سقایی شنید از امام معروف کوفی شنید
 و امام محمد بن دینوری از امام حبيب شنید و امام حنفی
 عمر از امام احمد مشاء شنید و امام حیا و الدین ابو الفیاض
 از امام ابو حنفی شنید و امام قطب الدین ابورشد
 از امام نجیب شنید و امام ابوالفنایم از امام قطب الدین
 شنید و امام اصبیل از امام ابوالفنایم شنید و امام محمد الدین
 از امام اصبیل شنید و امام امین الدین کازرونی از محمد فرود

او حد شنید و امام بهام قطب الانام شیخ و استاد
 این فخر مشهور شیخ جلال الحق والدین در مکه و کاتبه از
 امام الدین شنید و این فخر حیدر شیخ و استاد خود و کاتبه
 شنید شب جمعه وقت چهارم یستم ماه رمضان سال بر هفتصد
 هشتاد و یک بود جمله مشایخ هفتصد اند این فقیر
 بهمت واسطه با پیغمبر **عَلَيْهِ** یا دعوتی ذکر شنید
 الحمد لله علی ذلک **و ایضا** عزیز می رسید چون این دعا
 خوانند اللهم یا دایم الفضل علی البیة امین گویند
 جواب گفتند امین گویند زیرا بخیر معنی امر است
 ای آدم علیه افضلک **و ایضا** فرمودند در مسابقات
 عشر چون درین دعا رسد اللهم اغفر لی و لوالدی و لمن تولد
 کسی را که برادران و خواهران اعیانی باشد او همچنین گوید لمن
 تولدوا و یوما بعد تولد علی برای شتر است و هر کسی را
 که هم اعیانی باشند و هم علای او و لمن ولد اخوانه تا علای
 خارج نشوند دعا کوه برادران اعیانی دارد و هم علای
 پس ولد اینها تا ایشان محروم نشوند پس این فخر را
 دیار ان علی را فرمودند این طریقت بگیرد غریبست
 کم کسی داند **و ایضا** فرمودند من قرا هذا الدعاء
 بعد صلوة الفجر حفظه الحق اللهم انت الخالق
 وانا المخلوق فمن دعا المخلوق الا الخالق وهو

الله الواحد الباقي فسيحانه توحد بالملك والحق
والكبرياء والمبرور والسلطان والرف والشرف
والعول والقوة يا ودود يا غفور يا معين
يا مستعان يا احد يا صمد يا فرد يا ورياحي
يا قيوم يا بديع السموات والارض يا ذي الجلال
والاكرام يا الله انت اللهم صلي على محمد
وعلي محمد الف الف تحية وسنة عني
محمد علي السلام بعد انفا من الانام وقطرات الفجا من نيزك
بخواند اين دعا بعد نماز با دعا محفوظ ماند از قضا زمانه
برگشت اين دعا بر اين فقير فرمودند فرزند من
بگيريد و تمام بعد از نماز با دعا بخوانيد و عاكو تمام
ميخواند و عاكو تمام بخواند و جمله اصحاب را فرموده ام و ملا
سراج الدين را فرموده ام بلند خواند **وايضا** فابند فرمودند
چون در سبقات عشر درين رسند اللهم يا رب
افعل لي وبعمر عا جدا واجلا في الدين والدنيا ولا
ما انت لاهل ولا تفعل بنا يا قولي ما نحن له
اهل اين باري بگويم هم تکرار معني عيني است کونه شيخ
عارف صمد الحق والدين است **يا رب** تو بفعل بده کار من
با ما تو همان کن که بران مروف عاشق شده ام درن همان لايقي
در عشق تو صايفم في صوفي اي اکه جويم بکس ترا تو کنی

هو کس بکس نازد ما تو بوسی ان الله اهل التقوي
واهک المغفرة يعني نه بد کرده ام تو اهل مغفرتي
بس مغفرة خود را زاني فرماي پس روي مبارک
برين فقير آوردند فرمودند فرزند من بگيريد همه باران را
فرموده ام گرفته اند و گاه گاهي مخدوم دامت
اين منظومه را بعد دعا مذکور سه بار بلند تکرار میکنند
اول و آخر درود ميگویند و گاه گاهي محض بکام شوند
و هي نالند **وايضا** فرمودند در خبر است ان يوم جاء
اعرابي الي رسول الله **عليه السلام** فقال يا رسول الله نحن
سكان البادية ويسود لنا المهر لا تقدر علي ان نصلي الجمعة
وفتي محرمون من فضيلة الجمعة فقال **عليه السلام** يا اعرابي
صل يوم الجمعة بعد الاشراف عشرة ركة علي هذا الترتيب
صل ركوتين تقرأ في الاولى بعد الفاتحة الفلق وفي الثانية
الناس فاذا فرغت اقلية الكرم سبع مرات وفي رواية
عشر مرات فبعد صلاتها ركة اخري بسلامين في كل
ركعة بعد الفاتحة اذا جاء نصر الله و قتل هو الله احبها
وعشرين مرة وبعد الفاتحة سبعين مرة سبحان ربنا العرش
الکبري و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم و سبعين
مرة استغفر الله و سبعين مرة الصلوة علي النبي **عليه السلام** و في اخرها
صلي في كل مسجد من الاقاليم و کم من حجة مقبولة ثبت

فی دیوانه و طغانا یعمل علی اربعة کتب من لک التوریه و الزور
والانجیل و القرآن بس ایرونی فیترین فیتر آوژدند
فرمودند فرزند من بگرد دغاگو و جمع مدام بیکد ارده
و ایضا فرمودند در خبر است من حبلی المجهه ثم فقد
و قرأ النامه سبعه اقل حواله احد سبعه و المعوذتین
سبعه و قرأ بعد النامه ذلک صد الدعا اللهم یا غنی
یا حمید یا صمد یا معین یا رحیم یا ود و دود الفقی
بحدالک عن حرامک و بطا عنک عن معصیتک و فضله
عن سواک فقال من دعا علی هذا غناه الله و من خلقه
و برزقه فی حیث لا یحسب بس روی ببارک برین
فیتر آوژدند فرمودند فرزند من بعد فراغ دعا که جمع مدام
برین عمل کنید دعاگو مدام بخواند چنانکه می بیند اثر
نامست **و ایضا** فرمودند جند حدیث در واقع
دعاگو از رسول **علیه السلام** بی واسطه شنیده است
و آن ایست قصه مولانا شمس الدین مجاور که برای
غرض شیخ خود غله فرید و دوشی خلق او را محکوم خواندند
و احتکار و زو یک فقره ممنوع است و محکوم است
رسول **علیه السلام** را در واقع دیدم گفت لا اله الا الله
نواضح معین و همچنین نیست ما خلق میکنیم محکوم است
اگر خدا رسالت او نیست غرض بر خود غله جمع میکنند

نظر امیری

نظر امیر مافوی و نیز در کد ببارک بوده ام در
واقع دیدم رسول **علیه السلام** و جماعتی خلق
اچو گو یا بار رسول شیخ و تیسر و سپر محارب میکنند
بس رسول **علیه السلام** روی ببارک بجانب دعاگو کرد
گفت ولدی ابصر کیف یفعلون معی ای فرزند من بین
چگونه محارب میکنند این خلق اچه با من و این آن بود که بعضی
خلق اچه بدعتها اشکارا میکردند بس دعاگو از کد این
حدیث واقع با قصه فرستاد و از آن بدعت
منع کرد و این بدعتها را ترک گرفتند الحمد لله و نیز رسول را
در واقع دیدم بد دعاگو توجه شد و گفت عطف قد طلعت
الشمس من موهبا یعنی ای فرزند من و عطف کن بد رستی
که قریب است که بر آید آفتاب از مغرب قد برای
توبه است و نیز فرمودند در آنکه دعاگو در مدینه
ببارک رسول **علیه السلام** بود در روضه مدینه نبوی
میرفتم طرف پایان سلام میکردم و صاحبها مشغول بشدم
را بران در پیش دعاگو بتکلف مد میکنند از روضه
آواز شنیدم ولدی لا اتمین یدی زواری یعنی ای
فرزند من ایستاده شوی بنماز پیش را بران من از آنجا
بس دور شدیم تحقیق کردم که او از حضرت رسالت
و این در بیداری روز بود بس شریفان مدینه شنیدند

و

این منت شد شد استوار داشتند که دعاگو سید است
بشهادت رسول **صلی الله علیه و آله** پس آن امیر کبیر روی نیز
برین فیور آوردند فرمودند فرزند من این احادیث
بنویسد خدمت کردم بنیستم **و** فرمود بدینست
صیحت بر بعضی صبر و یازده بار بخوابد یا سلام بصوت
بدل شود در شرح نموده نام نیز آورده است درود
گویند و توسل کنند الهی تو سالت بهذا الاسم ان تعافینی
و تعافنی جمیع مرضی المسلمین و المسلمات **و** **و** سخن
در فتوری افتد و فرمودند چون در سالک بی ادبی
افتد محجوب شود و اسفل خافین کرد و خاصیت
این **حکایت** کرد که سید محمد ظفاری قتل بر دعاگو
دارد اهل مکاشفه بود و وقتی داشت در آن بار که
در شهر آدم او را بچ بر نه آمد گفت و دم بسیار دارم
بر باد شاه او را زخم که حاجبی است چند چ کرده است
و سالک است و اهل مکاشفه باد شاه او را بسیار چیز
در دشتیدم در تجارت رفت تا کابل بجایی رسید
که وقع نظره علی بعضی الامار محجوب شد در نظر حال
برین جمله است بیمار کسی که او را فعل بکند تا جود
بعد و دوری من انداختند نزدیک است سخن درین
و این زمان هم بر نه نمی آید توبه کند و درین شب یمنی

بیستم چهار بار از دعا کردم هر چند که خواستم نام محمد
ظفاری کرم احدا در زبان نیامد **و** سخن در
طلب افتاد فرمودند طالبان سه نوعند یکی طالبان
دنیا اند ایشان لا شیئی اند یعنی چیزی ندارند و برزی
گفت لا شیهه می یابند فرمودند لا شیهه شیئی است و طالب
دنیا شیئی نیست و دوم طالبان آخره اند ایشان
طالبان حق اند زیرا که رویت حق است از بهشت است
و لیکن ایشان در طلب ختم اند طالب محض او نه اند **و** سوم
طالبان محض خوات اویند ایشان معالی الهم اند و اوصاف
بر از آن فرمودند قال الشايع الصوفية الناس على ثلاثة
فرق رجل ونصف رجل ولا شیئی قال رجل الواصل نصف
الرجل الطالب ولا شیئی طالب الدنيا لان النیة اذا خلا
عن المقصود حار فیه كما قال الشاعر **و**
لا شیئی عندي کل من طلب الدنيا والقاهرون و ابطال التوهم
للطالبین تشابه بر حالهم و الواصلون الی الحبیب رجال
بس و یجایبارک برین فیور آوردند و گفتند فرزند من
بنویسد این که گفتم یعنی شایع گفته اند که مردمان
سه نوعند یکی مرد تمام است و درست است و دوم مرد
و سوم چیزی نیست پس مرد کیست که او اصل است
و هم مرد طالب است هنوز در طلب است تمام وصال

بعد از آنکه اعضا و اعضاء این را حد نیست با طهارت
 و اگر کسی بخواهد غلبه کند چون سالک این کار است
 او را از عاقلان بپوشند و از جاهلان شمارند این جمله
 ترتیب در حق این فخر بود و از افکار سابق تا فراموشی و انصاف
 هم در روز مذکور سخن در لباس حق افتاد فرمودند و در جواب
 مبارک حضرت رسالت بنام حبیب الله **علیه السلام** سبزه
 بود و با یک نه پوشیدنی **لحم الله علی السلام** نه رف
 ثوبه رف دیدند و چون جامه انوشیدنی را در جمع
 پوشیدیم برای تعظیم تا بنظر خلق افق نماید و دل در
 سرور کرد و دل دشمنان محزون کرد و در
 دل دوستان شادان و دل دشمنان ترقیده به بعد فرمود
 در خبر است که شیعی از شبهه مصطفی **علیه السلام**
 جامه سرخ پوشیدند بود و روی بیکوید روی مبارک
 دیدم روشن تر از ماه شب چهارم بود و بوی
 حلاوت بود و بوی گشت فتنه جامه لعل مکرده داشت
 جواب فرمودند در قفا و یا کمالست یکره لبس الثوب
 الاحمر و الا صغیر یعنی مکرده است جامه لعل و زرد پوشیدن
 هم درین میان مناسب این **حکایت** فرمودند که شیعی
 جمال الدین جامه سبزه پوشیدنی یک تنگه بازار فرستاد
 جا در می می آوردند و جامه و ستاره و سیراج و از آن

هم از آن جا در گردی از و پرسیدند جامه سبزه
 بر او می پوشی جواب گفت رسول **علیه السلام** جام جامه
 پوشیده است بیکم که جامه سبزه پوشیدم و می فرمود
 از آن فرمودند که روزی ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها
 جامه بعد وفات رسول بر جامه او کلیم و از آن رسول
 بر روی آورد و گفت که ای یاران این جامه درین پوشیدند
 نقیض روح رسول شد بر لوط مبارک راندند که در عاقل
 در مدینه مبارک زیارت آن کلیم و از آن کردم و بوی
 دادم و بر سر و چشم نهادم این دلیل میبندد بر سبزه
 پوشیدن رسول **علیه السلام** و آن کلیم و از آن بر سادات
 شریفان و پیشانی ایشان نهاده و او افض
 را از نه بدین اند و آن نام امیر المؤمنین ابو بکر و عثمان
 بشنوند لغت کنند و دشوار بندارند و درین میان
 عزیز می گفتند که می گذرم بوقت علم ایشان از الزام
 در چند فرمودند ایشان را الزام داده ام در درجه
 ایشان در مدینه مبارک روزی حاضر شدم دیدم
 تسک بر آن و جارفت میکنند ایستادند و بل غیر
 سماع میکنند از خود و پس از زبان معذرت پیش
 آمد و عرضی گفتند آنرا که سالک سالک اسمعوا یعنی
 گوشه قل بر رسیدند ای مدحیک گفت ابو حنیفه یلی

بعد از آنکه در این بخارا ای برایشان بدین آیه پیش آمد و گفت
 انهم يقولون يجوز مسح الرجل **قوله** **فانتموا**
واخرجكم عطف علی بروء علیکم یا جبر و ترکتم النصب
 و حدیثین القرائین المشهورین المرویین ایضاً النصب
 والمجرب فتروا القراة المشهورة کتوک الایه فی حدیث
 القرائین حاله فی حاله الاولی غسل الرجل وهو الوطء
 علی قوله وجوه حکم وایدیکم بالنصب و فی حاله
 الثانیة فی التخصیف وهو الوطء علی فاصحوا بروءکم
 بالجبر فلما ذکرتم قراة النصب فانها مشهورة و در
 فایض جوابکم یخبر بحدیث دیگر روزی در مدرسه
 در آمد و در پیش من دیدم آیات را تا در غایت مجموع می
 کنند برایشان بزبان معذرت گفتیم بوی نمی برد در شما هم
 یعنی شما هم سید اید بر من غضب نکنید بر شما مصلحت
 خواهم گفت بشنویید از من گفتند بگو بر سیدند و جواب
 تو که هست گفتند غضب ابو حنیفه با جملا با و بعد از
 در بخارا ای برایشان بدین آیه مذکور پیش آمد
 و گفتیم شما میگویند رو باشد مسح بر پای کسی که
 و مستثنی پای فریضه نمیدانید و در جگم دو قراة است
 در دو مشهور در روی هم بخور خوانده اند و هم بنصب
 پس چرا ترک قراة نصب کردید که ترک قراة مشهور

همچو ذلک است

همچو ترک آیه است پس درین دو قراة دو حالت است
 اگر بنصب خوانند و اگر جگم عطف بر فاعل و جرح حکم
 باشد از آن منسوب است پس مستثنی پای فریضه است
 و اگر بخور خوانند عطف بر فاعل و جرح حکم باشد و این بخور
 موزه است که مسح بر موزه رواست پس چرا ترک
 کردید قراة نصب را که آن مشهور و روایت است
 پس چه چیز نیست جواب شما مرا بی سوال را پس ساکت
 ماندند و خاموش شدند پس هیچ جواب نماند ایشان را و فرام
 یابید به سبب شد الزام و درم پس دعا گو از آنجا در مسجد
 خود نزد یک کعبه بود آنجا آمدیم حرمه چون اهل سینه
 و جماعت از مشایخ علماء و فقهاء برایشان گفتیم این مذکور را
 گفتند تو تو انبی گفت برایشان ما میتوانیم گفت
 گفتیم پیش از آن معذرت کرده بودیم تا غضب
 نشوند بعد از آن روحی مبارک بر من فیر آوردند و بودند
 فرزند من بنویسید بر من بنویسید **سابع** **است دوم**
 در مبارک رمضان روز مذکور دو شب سه شبه بخور است
 حاضر بود سخن در او و صاف شیخ دکن الدین و شیخ
 نور الدین بود قدس سره و در آن روز همه فرمودند دعا گو
 در مدینه مبارک که روخته معذرت نبوی در طرف سینه
 سلام کردیم بر او یک دم شیخ حرمه عبدالله بن علی در حق تعالی

دست دعا گو کرد طرف بایان رسول آورد و گفت
 اینجاست سلام رسول علیه السلام بگو که این تمام شیخ رکن الدین
 و شیخ غیر الدین است از اینجا سلام گفته اند طرف بایان
 پس بعد از این در مکّه مبارکه که نیز خانه کعبه نزد یک محمدا
 شیخ غیر الدین محمود است شیخ که عبداهد یا فقی
 دعا گو را گفت بعد از این از اینجا مشغول شوی و بجای دیگر
 دعا گو در عقب در و محمدا مشغول شدیم قدم مبارک
 بر قدم محمدا ایشان نه نهادیم و مرا جرم محال باشد
 چون چنین کردیم شیخ عبداهد یا فقی و شیخ دیگر را
 دعا گو کردند که ادب نگاه داشتیم بعد از این در عقب
 خود و محمدا مشغول می شدیم شیخ رکن الدین را
 وفات بود و شیخ غیر الدین در حیات بود شیخی
 شیخ غیر الدین را دیدم آمد موافقت کردیم و مراجعت
 کردیم در حیات هر یک کسی که می خواست و همچنان شبها جمعه
 و دو شنبه حاضر می شد بر لفظ مبارک را می خواند که در
 کتاب است کل من حیو و لایته بکون لیله الجمعة و لیلته
 الاثنین فی الملك المبارک و المدینه المشرفه یعنی هر که این
 محبوس باشد او باشد شنبه جمعه و شنبه دو شنبه
 در مکّه مدینه در وفای می روند و باز می آیند پس روی
 مبارک برین فیه آورده اند و فرمودند فرزند من این

نقل حضرت

نقل صحبت ولایت بنویسید غریبست آن طرفها
 سلام دارم و چون دعا گو از مکّه در آید و شیخ غیر الدین
 از شهر در ته رفته طلب سلطان محمد تقی بود در
 خانقاه بر مخدوم و الدف و رآه و گفت مردی باشید
 که در حق من تقی است در ته میسرند مخدوم و الدف برای
 شیخ می شدند چنانکه هم در اثنا در راه باز گشته
 سلطان محمد نقل کرد در خانقاه مخدوم و الدف و
 آمد ضیافت او کردیم مهان داشتم شیخ بر دعا گو گفت
 که این واقعه یعنی شب جمعه و دو شنبه حاضر شدن
 خانه کعبه در حیات من می گویند بعد مائت بگویند
 چنین اخلاص استند و نیز فرمودند که روزی
 مخدوم بزرگ بعد خود را احرامت بر کافه دروازه
 دیدم که توسل شیخ بگیرد شیخ فرید کن و تویند
 همچنین بنویس الهی حرمت الشیخ الکبیر دامت
 برکاته ان تفعل کذا و کذا اگر سندی باشد و تعاقب
 برود دارد براد شیخ بهار الدین باشد و اگر حندی باشد
 تعاقب شیخ فرید الدین دارد و مراد همون باشد پیش
 ازین دعا گو را تعویذ ایست که مرویست از رسول الله
 یا یسبحون بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض
 و لا فی السما و هو السميع العليم و مانند این کلمات

اهل بدعت است هیچ یکی از صحابه و تابعین گفت از خود
 گفته باشند چون سبقت این فقر اینجار رسید عرض داشت
 که این قول امام شافعی است او چون بد مذهب باشد و مذهب
 سنت و جماعه دارد جواب فرمودند این تصنیف در زمان
 امام اعظم است و آن روز امام شافعی کجا بود تولد هم نشد
 بود او شاگرد ایشا که در باشد امام شافعی بر امام محمد
 حسن شبیانی خواند و امام محمد بر امام یوسف قاضی خواند
 و امام یوسف بر امام اعظم خواند و بعضی گویند ایمان شافعی
 بدعت است از جزا قرار بزبان و این قول جمیع و مجید باشد
 هر دو طایفه اند بر مذهبان در عرب و مجسمه را از آن گویند
 که ایشان خدای تعالی را بدعت مجسم کردنند البتة نسبت
 مجسم کردن و این طایفه و قول ایشان باطلست عطا الله
 این جمله بر غلط بود صواب آنست که اقرار بزبان از جزا است
 دل نفاق است و بر عکس کفر است چنانچه خلق بول از جزا قرار
 بزبان کفر است و شناختن دل با اقرار بزبان ایمان است
 و ایمان همچو اسب ابلق است پس بدستی که اسب چون باشد
 سبید خنک گویند و چون باشد سیاه فرز گویند و چون
 باشد در اسب سیاهی و سبیدی ابلق گویند پس اینجا نیز
 همچنین است بر آنچه بیان کردیم تا هر دو نباشد ابلق
 همچنین تا اقرار بزبان و شناختن دل نباشد ایمان نباشد

و تمام ایمان که بشناسی خدای تعالی را بدستی که او یکی است
 نیست عمتا مرا و را بیخون و بیچگونه است و معنی گفت
 ایمان که ویرن جنات گفت خدای تعالی را بدستی که او یکی است
 عمران را در منا جاش بیخون را از گفتن با او که ای موسی
 بدان بدستی که من خدایم و ندای کیفیت مرا که چون
 چون و بدان بدستی که من روزی دهنده ام و ندای
 که از کجا روزی میدهم این ترتیب جمله از آغاز است
 تا بفراغ در حق این فقر بود **و ایضا** جزیت غایب
 رسیده فرمودند من صلی و کنت بنیت المیت الغایب
 یقرانی الرکعة الاولى بعد الفاتحة سورة الغیل ثلث
 مراتب و فی الثانية سورة الاخلاص ثلث مراتب فاذا
 فرغ من الصلوة یدعو بهذا الدعاء یصلی علی النبی **و ایضا**
 اولاً و آخر اللهم صلیت هذه الصلوة و جعلت ثوابها لفلان
 یا رب اغفره وارحمه و تجاوزه عما قلم فانک انت العلی العظیم
 یعنی هر که بگذارد دو رکعت نیت نیست غایب بخواند
 رکعت اول بعد از فاتحه الم ترکیف سه بار دوم اخلاص سه بار
 و چون فارغ شود دعا کند گوید بخواند اول و آخر در دو رکعت
 این فقر را فرمودند فرزند من بگیر **و ایضا** عربی آنکه نیت
 و زبان عرب کرد گفت یا مخدوم اریدان اسافر فی الطند
 الی الکویتی فاعط لی الزاد و التواکلی یعنی یا مخدوم بخورم

درهند سوي الكنتوتي بود توشنه مرادمان و جامها خود
نيز به غزني تا بابت طبق فوق آورده بود غزني را
گفتند خدایا سیدی بستان بستید و جامها را توفع
کردن گرفت خادمان را گفتند سوگند کنید که جامها را
عاریتی مردمان پوشانید انداز جهت شرک چون او جام
خود ببرد دیگر می جامها را می شرک می آرد که طوبوس
کنید بدیدید و پشندی جامها عاریتی می باشد پس چون
بدیدیم اگر از آن می باشد بدیدیم آن عری می شنید خادمان
بر وقت کردند او را غار کرد یا نزدوم خدامک دیکه دونا
یغریون یعنی خادمان می خواهند بزنند مراد خودند یا سید
لویغر بونک فانت تفری او تفتلی فایج لک دمی یعنی
اگر ترا بزنند پس تو مرا بزن یا بکشی مرا از خون خود بر
توباح کردیم و کردن مبارک خواز کردند چون غزنی
این خلق از مخدوم دید آمد پای مبارک افتاد و دست
کرد پس کلاه خود او را پوشانیدند و کنار گرفتند
و دایه کردند برین طریقت استودع که الله نفسدک
و دیناک و خواتیم عملک زود که الله فی التقوی و صابک
عن الدار و بلوک الی مقصدک سالما غاملا فرا بالمراد
و هو کرا و دایه کردی همین دعا میکردند و چهار قل
با فاتحه میخواند و فرمودند مرویست **لَوْ لَمْ يَلِدْ**

عليكم باللات

عليكم باللات اقل اي الزمونا **ايضا** فرمودند شیطان
لعنه الله از اعلی بادی برد اگر سالک باشد مناسب این
حکایت فرمودند در ملتان خانقاه شیخ کبیر
مرید شیخ قطب عالم رکن الحق والدین در حجره خانقاه
مشغول بود و شخصی را در خواب دید بگوید در حج بود
چون او از خواب بیدار شد خدمت شیخ رکن الدین
آمد پیش از آنکه این خواب گوید شیخ آغاز کرد ای
این خواب ترا شیطان نموده است میخواهد تو را از مشغولی
تلف کند و بر تو حج فرض کند مرید میفرمودستی مرید
زینهار اینی فرمودند بپیر مرشد اینچنین باید که چون
در یافتیم **حکایت** غزنی پرسید که شیطان امور
خیرین کار ناینگو همراه نماید جواب فرمودند برین معنی
او دشمن است و بدین تواند از اعلی بادی برد خواهر که مشغولی
با حق کلی دارد و تا او را از آن تلف کند و مرید را که دینی
هم ندارد و او را بمرید غصب کند لغو باشد شیطان
ارجیم قوله **انه الشيطان عدو لكم** و **لقد واه**
عدو و **ابدر** که شیطان دشمنی است مرشد را پس بگوید
او را شما نیز دشمن **ايضا** فرمودند اگر تالابی صبیح توبه
باشد اگر او خاک بردست گیرد زرد گردد و این بیت
بر زبان مبارک رانندند **بیت** که زمره رختی بزد

خاک اندر کف تو ز کرد در تمام این حکایت
 فرمودند ام فضیل عیاض رحمه الله علیه او پیش از آن
 قطاع طریقت بود راه زنی کردی ولیکن خود کالایم
 که در دیر می نام جهان آن کالایم شتی الفرض روزی
 قافله در آن راه میگذشت چون در آن محل رسیدند
 از فضیل عیاض خوف کردند نباید راه بزنند و او درین
 کار سخت معروف بود و مشهور غریبی حافظ در آن
 قافله بود او گفت اهل قافله را این آیه بلند خوانم خواهند
 شما بگذرید شاید در دل او این آیه اثر کند **قوله**
يا عبادي الذين آمنوا على انفسكم ان تقفوا
رحمة الله ان الله يعجز الله بكم جميعا الله هو الغفور
الرحيم ه چون آواز این آیه در گوش فضیل رسید
 دلش نرم شد سلسله ازین در جنبش آمد و با غم و اضطراب
 بیفت شد گریان پیش از آن حافظ بزرگوار آمد و گفت
 او همچو منی در گذارند حافظ گفت جای آشتی است
 ما دام که حیات است جهان خداوندی **قوله** اما النوبة
على الله للذين يعملون النور جهالة ثم
يتوبون من قريب فاولئك يتوب الله عليهم
وكان الله عليمًا حكيمًا معنی آیه اینها شدند معنی
 توبه دهد خداوند حق را که کسانی را که بگنند بوی بناد اکی

بس باز کردند از نزدیک ایشانند که توبه میدهند
 خداوند برای ایشان و هست خدای تعالی دانا و استوار
 کار بس فضیل عیاض بدست آن حافظ توبه کرد و اوثقین
 توبه کرد فضیل آن کالایم مردمان که در دیده بودند نام
 بود و رفت بر رویی از ایشان و خشنود میکرد همه را
 میرسانید جهان که چند دینار جهودی مانند وجود نبود بر آن
 جهود رفت خشنودی خواست او خشنود نمیشد
 الحاح میکرد آن جهود بر فضیل گفت من در توبه
 خوانده ام و دیده ام مذکور است اگر توبی از امانت
 بگذر دست بر خاک زنند ز کرد چون فضیل از آن جهود این
 بشنید بر خور خاک بردست گرفت ز رشید است آن جهود
 داد و گفت بستان و ازین خشنود شوی آن جهود
 با خاندان خود ایمان آورد و کله محمدی عرضه کرد پیش
 از آن دین بوسی **علا** داشت این بیت فرمود
مشق که رختوز مژه تر که د خاک اندر کف تو ز کرد
 بس روی مبارک برین فخر آوردند فرمودند و زنده
 بنویسید **ایضا** شب دوشنبه سیزده ماه جماد الا
 این فخر بخدمت حاضر بود درین شب این فخر را مسجد
 تشیع از این فرمودند فرزند من بستان استعمال
 کرده ام هم درین میان سید شمس الدین سعود کیزی

بخیرید خدمت آید و خدمت داشت که در جمیع فرمودند
 استبر بکار یک حیض کرد او مکرر بی با و مطلقه کرد فرمود
 ترا حیل بیاورم تا استبراسا قط شود بر و آن کینه را
 نکات به بکن بر و مال نه نه بی بدیکری نکاح کن بده و بگو
 قبل الدخول طلاق گوید پس تو از آن کینه مال طلب
 کن چون کینه از ادای مال عاجز آید بده شود بر و جافوت
 کن و تبسم کردند نید از این حیل پس روی مبارک برین
 فیتر آوردند فرمودند فرزند زنی ای سله بگیر بدو برسد
 غریبت **و ایضا** فرمودند شرایط المیته تنقیه و ان لم
 تکن لا تقح المیته احدنا ان یکون الشیخ عالما بالعلوم
 الثلاثة علم السیرة و الطریقة و الحقیقة و انشائی قبل
 بعض علماء زمانه و متوفاه و یعتقدونه و یریدونه و انشائی
 ان لا یکون لمن المطالب من الدنیا و الاخری و ما صوری البصر
 یعنی شرط شیخی نه چیز است اگر ازین حوسه یکی نباشد
 شیخی درست نباشد یکی از آن که باشد شیخ عالم بعلوم
 ثلاثه علم سیرت و طریقت و حقیقت و دوم آنکه
 قبول کند او را بعضی دانشمندان زمانه و پیوند بر
 و معتقد باشند و یرید او شنوند و سیوم آنکه نباشد
 مرا و از طلبها جز خدای تعالی را نخواهد و این بیت
 فرمودند **و ایضا** مواهبتی پس بلند روزی گفت

که همین نه از تو ترا میخواهم یا را از بزرگ گفتند این
 حوسه جز بذات عالی صفات مخدومی موجود است
 بعد از آن فرمودند لا تکن من جملة الضوئیه قائم
 انصرون الدین و طاعوا الطیقات علی المسلمین یعنی مباش
 از نادان حدیثیان که ایشان در دین اند و نورانی
 شما اند این فخر را فرمودند فرزند زنی این شرایط
 شیخی که تو بر کرد و پیوسته غریبت فرمودند زمانه
 برشته است کوه بیابان باید گرفت خصوص درین
 زمان بعد از آن فرمودند شیخ زاده کار وونی
 محمد متقی بیابانی درین شهر آمده است در اجماع دعا کورا
 یافت شنید نه اینجام قصد کرد بر نه آمد اینجا بر نه
 نمیتواند ماند از جهت انبوهی خلق داد از خلق گزینست
 در عیظه صدر الدین که با بنشینا گویند می باشد از اینجا
 بیابان نزدیکست بیان میکرد او محدث است
 علم سنوک هم دارد خدای تعالی او را ان قوت دهد
 میان خلق تواند بود که کمال اینست این مرتبه پیغام است
 شما این حکایت فرمودند آن طرفها که کوه گرفته اند
 به اصل علم محدثان اند پرسیدم چرا در شهر نباشد
 تا خلق را از شما نفع باشد جواب فرمودند سکی داریم
 که زنده جسمی میکنم تا کنی را که زنده و آن سکه نفس است

در فرمان

گمان بر نبرد برادر من برود و غیبت کند سخن کند و مثل
 این حکا بس خلق را برنجی رسد از جهت این کوه اختیار
 کردیم تا از این اوصاف ذیم پاک نشود در شهر برویم
 چون صفات حمیده گزیند بعهده برویم بعد از آن فرمودند
 این کناه کبیره است و عا است نهی است در قرآن **قوله**
يا ايها الذين امنوا لا تسمن قومه من قومه عني
ان ياكلوا خيرا منه ولا تساءلوا من تساء عني
ان يكن خيرا منه ولا تلهوا انفسكم
ولا تباذروا بالالقاء بينكم لاسم الفسوق
بجد الايات ومن لم يتب فاولئك هم الظالمون
 ترجمه ای انگسائی که ایمان آورده اند کوه خیره مانکنند
 نهی غایب است که روحی از شما نبرد که روحی مؤمنان را
 شاید که باشند رکسائی که کوه میکند بهتر از ایشان
 و زنان مؤمنه مرزنان مؤمنه را کوه نکنند شاید
 که رکسائی را که کوه میکند بهتر از ایشان باشند
 بدنامیست ضیق بعد ایمان آوردن و در باب
 گمان بر نبرد عا است نهی است در قرآن **قوله**
الذين آمنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض
الظن لثم ولا تجسسوا ترجمه ای انگسائی که ایمان آورده
 بپرهیزید از پیشتری گمان که بعضی بزه کار است درین

باب حدیث صحیح است **قوله** **عليه السلام** ظنوا
 بالموافقين خيرا **ترجمه** بمؤمنان گمان نیک برآید گمان
 بر برید و غیبت نیز عا است و کناه کبیره و نهی است
 در قرآن **قوله** **ولا يغتب بعضكم بعضا** **ترجمه**
 احدی گمان یا کل حمی اخیه میتا فکر صحت
 و اتقوا الله ان الله ثواب رجمه غیبت
 نکنند بعضی شما را ای مؤمنان ایادوست دارد یکی
 از شما بخورد گوشت برادر خود را مرده پس دشوار
 دارد آنرا بر سید از خدای تعالی گوشت برادر
 خود را مرده خوردن گفت از آنکه هر آنکه حاضر نیست
 گو مرده است و هر که غیبت میکند گوشت برادر مرده
 خود میخورد در بزه که آدمی خود را ببرد غیبت کننده را
 همان مقدار بزه باشد غیبت بکس بر غیب بر گوئی
 گویند و بفتح غین نیک گوئی را گویند فرست
 استعمال عرب بعهده فرمودند حدیث صحیح است
قوله **عليه السلام** الغيبة اشد من الزنا بس فرمودند
 دعا گو آن طرفها حدیثی از صحاح سماح دارم در
 ترین که هر که عهد و پیمان نشنیده بود و الله علم
قال **عليه السلام** الغيبة اشد من تلثین زنا فی الاسلام
ترجمه رسول فرمود غیبت سخت تر است از سی

زنا در اسلام ای عقوبه الغیبه اشد من عقوبه تلبین
زنا فی الاسلام بیع سبخت تر است عقوبه غیبت از
عقوبه سی زنا در اسلام پس روی مبارک برین فقیر
آوردند فرمودند فرزند من این حدیث صحیح است
غریبت که تو کردی بپوشید و اشکارا کنید بگویند
در حضرت روزی بیخام خورما در خونمان عایشه
هر دو شسته بودند عورتی جاد در دراز پوشیده میکرد
عایشه گفت یا رسول الله بپوش که این عورت جاد دراز
پوشیده است رسول گفت **علائم** ای عایشه
گوشت او خوردی گوشت خورده ام گوشت خوی خود روی
انداز انداخت دید پاره گوشت با خون از ده
عایشه برون آمد گوشت ای عایشه برون آمد گوشت
ای عایشه همچنین گوشت یکدیگر غیبت ر مخور و در لپا
که تار یک میشود سبب اینست و این آیه خوانند و لا یحب
بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یا کل کلمه
اخیه میتا فکرمه و اتقوا الله ان الله تواب
رحیم و ان که ما را ظاهر نمیشود شومست ماست و اگر نه
در معنی هم غیبت گوشت برادر مرده بخورد و **افضا**
فرمودند مبتدی را باید که مدح نکنند تا او بر باد
نشود اما چون منتی شد کاملست اگر کسی او را مدح

کند زبان

کند زبان ندارد زیرا که نفس مانند بک مدح و ستود
نماید چنانکه مشایخ صوفیه گفته اند بین منی آن بر صوف
بندک المدح والقدح و کانی قلک سواء **و ایضا**
حسن خادم و انگشتد بر ای دعا گو نیز زیاده بود
سردهشت نیز را آوردند بر سیدند از بر شمی روان
حسن خادم گفت یک انگشت بهم بر ششم نیست
بلکه یک تار هم و این نظم بیفتد خوانند **نظم و ان ک**
الاسلام فی العیال احبا با ربه لم یحرم بر لفظ مبارک را نند
و حس است ان کان الا بر ششم فی ثوب مقدار ربه
احبا یحوز و ان کان طویلا لان الاعتبار للعرض لا الطول
یعنی اگر باشد بر ششم در جامه مقدار چهار انگشت
رویا باشد اگر چه دراز باشد زیرا که اعتبار بر عرض است
و مطلقا راس روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند
فرزند من این فواید و این است که تو بر کردی بملفوظ
پوشید کار خواهد آمد حجت تمامست **تاریخ غره**
اه شعبان در روز شنبه مخدوم دامت برکاته
تتمت شیخ الاسلام آمدند و این فقیر را ب حال
مسلم کردند یکدیگر گفتا که گفتند برین شش فرمودند
دعا گو را در راه خواب افتاده بود فرمود آمد و ضم
ساختم که بندی شیخ الاسلام را بی وضو چون بنیم شیخ الاسلام

گفت شما زنند و لایقید گفت ان عینی شما مان
ولاینام قلبی شما زنند متبع هستند پس سخن درین
افتاد بر سجد و خود مبارک نمود و راز محبت
بود این زمان تحقیق است فرمودند شکر است
و لیکن هنوز چیزی اثر است شیخ الاسلام گفت
ملک علی طیب فرستاده بود فرمودند طیب بکنند
پس از شیخ الاسلام کردند که فرمان شما باشد خاتمی
که در شهر نیت شیخ بکیر بنا کرده اند از معین اعتکاف
رمضان آنجا اعتکاف شروع و از روز دهم که هر روز است
بسته خدمت کنیم و الله از آن خافقاه نماز یکجا بگویم
شیخ الاسلام گفت در آنچه سجد جمعه معتکف میشود
اینجا هم سجد جامع اعتکاف کنید همدرین میان
عروزی درویش آمد و سلام کرد و دست بجانب
مخدوم برداشت بندگی مخدوم دست مبارک
بشیخ الاسلام اشارت کردند اول دست ایشان
بکیر الغرض آن درویش اول دست شیخ الاسلام
مصافحه کرد دست مبارک بزور گرفت از او رسید
شیخ الاسلام مزاج گویم کرد برانی علی درویش گفت
که آسان بپیران مصافحه باید کرد و بندگی مخدوم فرمودند
چیزی مگوئید این باعتقاد دست گرفته است نه بقصد

پس برخاستند و دایح کردند **شیخ بنیامین و شعبان**
روز چهارشنبه این غیر بخدمت آن امیر کبر خاضر
بود شب پنجشنبه فرمودند چراغ در پیش نیست
بیارند تا نماز مکروه نباشد و جمعه بسیار کردند
خادمان را درین باب بهجتان کردند چون نماز فریضه
عشا کردند برای سنت خاصند فرمودند که سنت است
مقتدی و معتدرا که تقام فریضه وقت سنت عدول
کنند و اگر سجده در ایاقدم و از عدول کنند روا باشد
مکروه نباشد و الا مکروه است و لیکن مقتدی را اولی گفته اند
از سجد فریضه تجاوز کنند و مقتدی را سنت و این بیت
تفق خوانند **یکره** لا امام الا الموم نفل مکات
فریضه المخموم و افضل النفل لاجل النفل للمعتد و المعتد
بالنفل ای بالنفل عن النبي صلی الله علیه و آله **الحاج** قال ابو جری
احدکم اذا صلی ان یعتقد لم یتم اخی بعد از آن فرمودند
ارسال جامه شیر نماز مکروه است فرض و نفل و اگر برکت
اندازد طریق روا مکروه نباشد بلکه سنت باشد
که در فرض است و لایترسل المصلي ثوبه هم در شب مذکور
دو ثوبه بپوشد که در یکی متعلم دوم حافظ و حافظ را فرمودند
که علم حق بخوان که فریضه است و واجب است که حامل قرآن
قرآن عالم باشد تا احکام شرع بدو منشرح شود و الا چه دانند

صالح صفت شب جمعه وقت تهجد یعنی فیقرآن امیر کبر
 حاضر بود دستور طعام بر سر پیش آوردند این فیقرآن و یاران
 دیگر چهار میگردیدند که بخوردند برادران حلیم میباشید
 هم در اثنا و آن فرمودند موافق را بایید که متابعت رسول
علیه السلام و پیغمبران دیگر کنند صلوات الله علیه **صالح** و کاخی
 افطار کنند در حدیث صحیح است قوله **علیه السلام** من صام
 الدهر فلا صام والافطرم یعنی هر که صایم الدهر باشد پس
 نه روزه داشته و نه افطار کرده باشد زیان کند
 اطاعت نماید چنانکه خدای تعالی خطاب کرد پیغمبران این
 خود را یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا الصالحات
 یا تعلمون عظیم یعنی ای پیغمبران بخورید از پاکیزه
 و عمل صالح کنید بدستی من بیدارم بر آنچه میگوید و نام و کفار
 بر پیغمبران را گفتند قوله تعالی و قالوا ما هذا الرسول یا کل
 الطعام فی قبیض فی الاسواق یعنی چیست مر آن پیغمبر را
 که بخورد طعام و فرود در بازارها خون ضعیف پیغمبر
علیه السلام در آندند منفعت در آمدند پسید که یاران نمی
 چرا منفعت نیامایند عرض داشتند یا رسول الله کفار را
 از آنها میگویند یعنی آیه مذکور دل پیغمبر **علیه السلام** نیز
 منفعت شد حق تعالی برای تسلی دل پیغمبر این آیه فرستاد
 و ارسلناک قبلک من المرسلین الا انه لم یکن

الطعام

طعام و میشتن فی الاسواق یعنی فرشتاد و پیش از تو
 یا محمد از پیغمبران که بدستی که ایشان میخورند طعام
 و میفرستند در بازارها پس دل مصطفی **علیه السلام** ساکن شد
 پس روی مبارک برین فیقر آوردند فرمودند فرزند
 این فایز بنویسید **و ایضا** سخن درین افتاد که تقوی
 شرطست برای علم لدنی که معانی نزد الله در دلهای اولیای
 خدای تعالی وارد میشود چنانکه و خدو شرطست
 برای نماز **لقد** و اتقوا الله و یعلم الله یعنی تقوی
 و زبید تا قیام کند شمار خدای تعالی از علم نزدیک خود فرمودند
 التقوی علی ثلاثه انواع احدا تقوی العام و هو ان یتقوا
 عن الکفر و المعاصی و البدایع و الثانی تقوی الخاص و هو
 ان یتقوا عن مالا ینبذ ای مالا ینفعه ولا یضره فی المباحات
 و الثالث تقوی اخص الخاص و هو ان یتقوا عما سوى الله
 و هذا التقوی یجبه یجد الاولیای و المعانی فی الله یعنی تقوی
 هر کاری بر سر نه عست یکی آنکه تقوی عام آنست
 که از کفر و معصیه و بدعتها بپرهیزی یعنی از چیزی که سود
 ندارد و زیان رساند از مباحات زاید و **سی**
 اخص خاص آنست که از آنچه بخدای خدایت بر چیزی
 و این تقوی آنست که سبب این پیابند اولیای خدای تعالی
 معانی از خدا که در دل اولیای او وارد میشود پس روی

دوم تقوی خاص آنست
 که از مباحات بپرهیزی

مارک برین فخر آوردند فرمودند فرزند من این حوض
 وجه تقوی که تو بر خود میگردم بگیر و بملفوظ بنویسد صاحب
 این **حکایت** فرمودند در آنکه دعا گو در یک مایه و یک غبار
 بود و در کی بود حمدش هفت سال بودم هر روز
 تذکره کردی برین جمله هفت سال بودم تغییر یافته تمام
 نگفته بود و همچنان که هشت بودم تا چند سال دیگر خواهد
 گفت و این آن علم است بنی لدی گویند نه الله تعالی است
 که در هیچ تغییر نیافتد و هم مناسب این **حکایت**
 دیگر فرمودند که آنرا کی بود حمدش در اجماع چندگاه معتم
 شده بود در هفت جلد تالیفات تغییر کرده بود دیگر هم
 میکرد روزی دعا گو **حکایت** شیخ صد والدین کرد که
 روزی آن بزرگوار بر والد خود شیخ بهاء الدین والدین
 آمد و گفت که بابا مرا در فایده و بار سوانی من الله دیگر دیگر
 میشود اگر فرمان باشد بنویسم شیخ منع کرد و نویسن زیر آن
 بعضی فهم ننگند آنرا کردند و آن حالتی من الله باشد
 سکر شوند پس در ضلالت افتند چون آن بزرگوار این
 حکایت از دعا گو شنید از آن تصنیف ترک داد و آن
 هر هفت جلد مرا بخشید و سافر شد و آن جلدش مادر
 فرزند است دعا گو مصباح از و شنید و قادی **حکایت**
 شیخ جمال الدین بود و **ایضا** فرمودند کسانی که

دارند چون از بالا فرود آیند بر حال مردمان مطلع
 شوند که هر یکی در چه مشغول شده اند می باید که برین
 فرمودند فرودمانندگان دنیا لغت نکنند بلکه ترسم کنند
 که بیمارگان گرفتاران دنیا غوطه زده اند و برین
 نیامده ازین درجهای خیرند کاشکی که ایشان بهم میباشند
 اگر ترک دنیا کردند و اگر نیکو نیست ترک کنند **حکایت**
 که ترکوا من جنات و عیون و زروع و مقام
 که ترک و بنجید کما لو افیها فاکهین کذلک و از دنیاها
 قوما احب مما بک علی السما و الارض و ما کادوا یفلحوا
 ترجمه چند که اشتند و مردند از باغها و چشمها و گشت
 زارها و مقامها نیک زیبا و فیهما بودند در آن میوه
 خوردند گمان بهم همچنین میراث دادیم آنرا دیگر از ایشان
 شیم بدیدگان و حیم ما قیامت بس نگر نیست برایشان
 آسمان ای اهل آسمان و زمین و نه بودند نگر نیست
 شدگان آن شمس که هفت می شمس قارون و فرعون
 و ثمان و نمرود طلوت علی قصور هم ثم طلوت علی قصور هم
 بدستی که این آفتاب همان که می بینید که بر شکمها و نظرها
 قارون و فرعون و ثمان و نمرود طلوت شده همین آفتاب است
 که بر کورها ایشان بر می آید و همین آفتاب است که بر کلبهها
 انبیا مرسل بر آنکه بس کورها پرتویشان بر می آید و همین

معنی قایل ربانی علی میگوید **عبد** را بخت الدهر
مختلغ اندوز فلایدوم الحزن ولا السرور و شدت
الملوک بهد قصور و غایتی الملوک ولا القصور **ترجمه**
این باشد بدیدم در زمانه را کونا کون کنند و گردان
زانده دوام باشد و نه شادی و دوام بود کامی
غم و کامی شادی و حکم گردند بادشاهان بدان قهرها
و کشکها کج کرده پس نمایند بادشاهان و نه قهرها
ایشان مانند پس روی مبارک برین قیقا آوردند و در خود
فرزند خنایان فایده که کفیم بنویسید و سبقت بخوانید آغاز
کردم ترتیب درین بود در تغییر آیه بود **قول** **ترجمه**
بسم الله صایب شاء فی ثبت یعنی بسم الله المعاصی
عند التوب و ثبت التوبة و قد اجتمع الغفران علی
تأان قیل القول بالتبدیل یودی الی تجویز التبدیل علی الله
والله متعالی عن ذلك قلنا المکتوب فی اللوح المحفوظ صفة
العبد شقاوة وسعادة و لیس صفة الله و العبد یجوز علیه
التغیر والتبدیل فی حال الی حال فکذا علی صفة و لا تقض
الله تقاض قدره و لا یغیر فی القضا و صفة الله الرب و الرب
هو القاضی و المکتوب فی اللوح المحفوظ تقضی و صفة الرب
جلت قدره غیر محدث و المقضی محدث و غیر المقضی
لا یكون غیر القضا و فالناس علی اربع فرق منهم تقضی عليهم

بالسعادة و انتهاء مثل الی بکر و عمر و سمرة فرعون
رضوان الله علیهم و فریق منهم قضی علیهم بالشقاوة ابتداء
وانتهاء مثل فرعون و هامان و غرق و فریق منهم قضی
علیهم بالسعادة ابتداء و انتهاء بالشقاوة مثل ابلیس
و لیس فیهم الله یقضی قضاءه فالغیر المقضی علیه القضا
ترجمه این باشد محکم الله یا شاء و ثبت یعنی محکم
خدای تعالی معصیت را چون بند توبه کند و استوار دارد توبه
و بدرستی که جمع شوند مغیر برین یعنی اجماع است برین
قول اختلاف قول دیگر نیست در مذهب سنت
و جماعت اگر شخصی سوال کند که این قول تبدیل
می رساند سومی روایت است تبدیل بر خدای و خدای تعالی
مغیر است ازین جواب گویم که آنچه نوشته شده است
در لوح محفوظ صفت بند است بدی و نیک یعنی
و نیست آن صفت خدای تعالی و بنده را و باشد بر تغییر
و تبدیل از حالی بحالی پس همچنین دو باشد تغییر بر صفت
بنده تا ما حکم خدای و تقدیرات او را نیست تغییر
در آن و حکم صفت خدای است و خداوند حکم کننده
و نباشد در لوح محفوظ حکم کرده شده محدث است
و حکم و قضا غیر محدث است و حکم کرده شده نباشد
تغیر حکم بر مردمان بر چهار فرقه اند بعضی ازین مردمان

حکم کرده شده برایشان بر یکجائی ابتدا و انتهای مثل علی
و مرد و فرزندان او حسن و حسین رضوان الله علیهم و بعضی
ازین مردمان حکم کرده شده برایشان که پیش از اربابان
آوردن کافر بودند و است برست خدای تعالی ایمان
و او مثل ای بکر و عمر و سایر آن فرعون و ضحاک و ملکم جمعیت
بعضی ازین مردمان حکم کرده شده برایشان بدین معنی ابتدا
و انتهای مثل فرعون و هامان و فرعون و بعضی ازین مردمان
حکم کرده شده برایشان بر یکجائی ابتدا و انتهای آنها مثل
الیس و بلعم و دو پیش از نصیحت او نه بوده اند پس جاریست
حکم او نیز بر حکم بنده را کرده شده و است بر حکم را این جمله کلام
اهل سنت راست برین اعتقاد باید کرد و حق است
و خدا این باطل است پس فرمودند فرزند من سبق بکرم
این ترتیب جمله از آغاز سبق تا بجزایح در حق این فقیر
بود **و ایضا** سبق مصابیح میگفتند حدیث این بود
قال **علاء** سلام اذا اراد الله خیرا یقتضی فی الدین
و رسول گفت **علاء** سلام چون خواهد خدای
تعالی به بنده نیکی را فقیه گرداند او را در دین فایده
فرمودند فقه یضم الیقین فی الماضی علی علم الطبیعی و بکسر
الیقین علم الکسبی و فقیه کسی را گویند که در وجود او
معنی وجود باشد و الا نه فقیه نباشد العلم و الدلیل
علیه و العمل بر بعضی فقیه نیست که علم دارند و دلیل کنند

بران کار کردن بدان این فقیر را فرمودند فرزند من
بیان فقیه که فقیر بر که دم بنویسد غریبست **و ایضا**
سخن در علم و حکمت افتاد فرمودند سالک را باید
که عالی حمت باشد خدای تعالی خواهد مناسب
این **و کلام** فرمودند که عورت نیست در اجه زمارت
دعا گوئی آید یک روز آنکه گفت مخدوم نظر نه بفرش
و کرسی و تخت و دوزخ و جز آن کاشفات
چی افتند دعا کنید چه خواهی کرد که جایست بزبان
سندی گفت من شیعه جمال لایزال قوام این تماشای
جهنمائی و گفت نماز فردوس برای چه که درم
مطلوب فردوس نیست دعا گو گفت بران عورت
و نماز فردوس بدین نیست بکدام که وعده لقاء بهشت
زهی عالی حمت **و ایضا** فرمودند طالب را باید که خلوه
اختیار کند تا توفیق او جمع گردد پس اینکه حاصل شود
مخاطبه باشد و این اشعار عربی بر لفظ مبارک را اندر قائل
گفت **و** کانت بعلی اهو او مفرقة فاستحققت اذا
راتک المین اهو ای فصلا و تحسدا فی من کنت حسدا
و صرت مولی الوری اذ صرت صولایمی ترکت الناس
دینهم و دینهم شغلا بیک یا دینی و دنیا بیتی
المین عین القلب اهو ای فاعل استحققت **و** فرمودند

بود دل مرا عوا و برا کنند بس جمع ان هوا نایکی شد
 چون دید ترا چشم دل من اینها حسد معنی رشک است
 بس رشک میکند مرا کسی که من رشک او میکردم و کشتم
 خداوند بهر چون تو شدی خداوند بر اینها صبار معنی کشتم
 والا از هر ورة باری قیامت منزه است بکدام مردم را
 باین دنیا ایشان مشغول شدند بودستی توانیست
 دین و دنیا مرا غیر از فرمودند فرزند من این اشعار عربی
 که خواندم بنویسد بعد از آن فرمودند النبوة کامله
 وجود النبى **ع** قال كنت نبيا و آدم بين الوجود
 وفي رواية بين الماء والطين فظلمت بهما بالخلوة والغربة
 كما هو وحي في جبل هراء وكذلك الولاية لا يظلم الا بالخلوة
 فينبغي للسالك ان يختار الخلوة ولا يحب فلو كان بظاهرة
 مع الخلق لكان بباطنه مع الحق وهذا هو الكمال كما ورد في
 حديث الصحاح الموائم الذي قاله الناس ولا يحمل اذا هم خير
 من الذي لا يحمل الناس ولا يحمل علي اذا هم ائمة فغير را
 فرزند من این که تو بر کردم با احادیث صحاح بنویسد
 پارسى کرد که هر کس فهم کند که نبوت پوشیده بود در
 وجود میا بر جهان که گفت من بودم میا بر و آدم بیان
 جان و تن بود و بر و ایتی میان آب و گل بود پس ظاهر
 شد نبوت میا بر خلوت و عزلت خانه مرویست در کوه

و در و حین حکم است ولایت ظاهر نشود مگر خلوة بس
 باید که همه حال خلوت اختیار کنند و محبت نکنند که در خلوتی ام
 و اگر ظاهر با خلق باشد باطن با حق باشد این کمال است
 که کسی را اینچنین باشد زیرا که در حدیث است توانیست
 که بعد از آن آیه و تحمل کنند بر جانند ان ایشان بهتر است
 از کسی که نیامزد و در پنج ایشان هم تحمل نکند و اینها حذف
 صفت است ای الموائم **الکامل** **الغنی** فرمودند که رسول
 نبوت که مثل من بودی ماند که بر سر چراغ بایستد
 و بر و از راه از سوختن نگاهدارد و چند را نگاهدارد
 ایشان بسیار و ادبکی روید می افتند در همچنان ام
 در آتش دوزخ می افتند با فعال قبیح و بر بوی غلظت و فحشه
 شمار نگاه میدارم پس چند گاه دارم روید می افتند
 و نیز گفت من بر روی برهنه می نم نیاید روید و ایشان را
 خبر کند که صباح لشکر خواهد آمد و شمار خواهد تا خفت
 و غنیمت خواهد ساخت پس بعضی از و بشنوند و
 که به بینند و کوه گیرند و بعضی حمل بر سینه کنند که مجنون
 و کاذب است گفته او نشنوند صباح لشکر میاید و هم را
 تاز و غنیمت گیر پس ایشان گویند یا لیتنی اتخذ
 مع الرسول سیدا آرزو برند کاشکی که گرفتاری بار رسول
 راه را و رسول **ع** **الح** درین دنیا میان امست همچنین

محبت
 و
 حین

بود هر که گفته را و شنید نجات یافت رسنکار شد
و هر که نشنید هلاک شد و بوقت عبور مبتلا گردد
چنانکه خدای تعالی خبر داد **قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ**
قَدْ جَاءَكُمْ الْفَقْرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ
فَاتَّخِذْهُ زِينَةً لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ عَنْهُ
فَعَلَيْهَا وَعَاقِبَةُ الْأَعْمَالِ ترجمه
بگو یا محمد ای مردمان بیا مدتها را راستی و درستی از خود
شما بس هر که راه یابد بر نفس خود را و هر که راه نیابد
و گمراه نیاید راه که در پس او بی راه شود بران نفس
وینستم از شما کار داران **قُلْ** افانت تعقبت من
فی النار من تو یا محمد چند بر روی آری از آتش که می
بس روی مبارک بر من غیر آورند فرمودند فرزند
بنویسد این فایده که گفتم **وایضا** پرسیدند صحیح است
غریبی گوشت صیغ صادق و صیغ کاذب چه عبارتست
جواب فرمودند سماع دارم الصبح الصادق ای الهادی
مجنزه و الصبح الکاذب ای الکاذب مجنزه یعنی صیغ
چه باشد صادق است خبر کنند او و صیغ کاذب
یعنی کاذب است خبر کنند او این غیر را فرمودند فرزند
فرمودند و بنویسد غریب است **وایضا** غریبی عرض
داشت فرستاد در این بود فلان قریشی فرمودند

قریشی بیدار شد است قریش نام ماضی بدر یا غلیظ
قریش ماضیان اهل عرب که کسی را دشنام کنند قریشی
گویند و قریش طایفه است نیز در عرب که رسول **علیه السلام**
از رسول ایشانست وقتی که کسی را بباطل یا غیر قریش نسبت
کنند یا را حریف کنند قریشی گویند چنانکه مدنی بخد ف
یا چون مدینه رسول را نسبت کنند و چون ازین مدینه
شهر را گویند چنانکه شهر را گویند مدنی گویند با ثبات
یا قریشی بیا خطا است و قریشی بغیر یا صواب است این
فرد را فرمودند فرزند من این وجه که تقریر کردم بگوید
و بنویسد **وایضا** غریبی پرسید که چهار ترک
طایفه عبارت از چیست جواب فرمودند که شش
ترک و هشت نیز آمده است و این آیه خوانند **قُلْ**
رَبِّیُّ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَادَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ
وَالْأَنْصَابِ وَالْمَنْعَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ
الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْفَاجِ وَالْمَحْرِتِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
وَاللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنُ الْمَآبِ ترجمه زینت مردمان دوستی
شهادت و دوستی بران است و دوستی بدرها
تقریر نهادن از زرد و نقره و سیاه در پایگان داغ کرده
شده و دوستی چهار پایان از گاوها و میش و شتر گویند
و گویند و مثل این دوستی ذراعت این همه متاع

دوستی حیات دنیا است این هر را ترک باید داد انگاه
 طایفه پوشیدن مسلم آید و نیز عبارت ازین چهار ترک
 طایفه ترک چهار چیز است الاول ترک دنیا با اهلها
 والثانی طساره القلب من حب الدنيا والثالث ترک
 الدنيا ذکر کلشی الا ذکر الله والاربع ترک النظر الی غیر الله
 کما ورد فی الخبر **حکایت علی السرخس** من ترک بهره نه غیری
 اگر بیه نظر بفرماید اول ترک دنیا با اهل دنیا و دوم
 پاک کردن دل از دوستی دنیا و آنچه در دوست و سیوم
 ترک ذکر هر چیز مگر ذکر خدای تعالی و چهارم ترک نظر کردن
 سوی غیر که خدای است این هر را ترک باید داد انگاه
 چهارم که پوشیدن مسلم آید چنانکه او از دست حدیث
 صحاح حکایت از خدای تعالی که ترک کند دنیا می خود را از
 غیر من مکره و مشرف کرد اعم او را بنظر جمالی جل جلاله خود
 پس روی عباد که برین فقر آوردند فرمودند فرزند
 من این فقره ترک که تو بر کردی بنویسد قوله تعالی
 ایضا بیان این آیه فرمودند قوله تعالی من کانت
 فی هذه اعمی فهو فی الآخرة لاعی واصل
 مبیل فی هذه اعمی فی الدنيا فرمودند اعمی اول با مالت
 کسرم خوانند و دوم بفتح میم غیر مالت والله اعلم
 دارم آن طرفیایم هر که درین دنیا اندک دل او از

طلب حق
 بیان این آیه فرمودند
 و من یعش
 عن ذکر الله
 فیه شیطانا فهو
 لوقیف ای و من یعش عن ذکر الله
 فیه شیطانا فهو لوقیف
 هر که روی کرد اند از ذکر خدای تعالی مسلط کرد اعم او را
 و یوی از دیوان بس او یار کرد و بدو پیوسته
 باشد هر که کار بر عکس آن بود یعنی هر که از ذکر آقبال
 کند بس یار و قرین او خدای گردد کما ورد فی الخبر
 من الصحاح حکایت عن الله تعالی انما جلیس من ذکر لی
 و از ذکر ما و طلب مذکور است روی ابو هریره عن
 النبی **صلی الله علیه و آله** حکایت عن الله تعالی انما عنده عبدی
 لی و انما مع عبدی اذا ذکر لی نقل من البخاری بس روی
 مبارک برین فقر آوردند فرمودند فرزند من فایده
 هر دو آیه که تو بر کرده بنویسد **غریبست و السیاس**
 و نیز می برسد خلوت و یار بعین غیر مسجد روا باشد
 جواب فرمودند از بعین یوما خلوت است روا باشد
 غیر مسجد نیز فاما اعتکاف غیر مسجد روا نیست قوله تعالی
 و انتم عاتقون فی المساجد و قال **صلی الله علیه و آله**
 اعتکاف الا فی المسجد **و السیاس** فرمودند قطب کسی را
 گویند که او را تفرق اقلیمی و رکنی باشد چنانکه ولایت

طلب حق بیان این آیه فرمودند و من یعش
 عن ذکر الله فیه شیطانا فهو لوقیف ای و من یعش
 عن ذکر الله فیه شیطانا فهو لوقیف هر که روی کرد
 اند از ذکر خدای تعالی مسلط کرد اعم او را و یوی
 از دیوان بس او یار کرد و بدو پیوسته باشد هر که
 کار بر عکس آن بود یعنی هر که از ذکر آقبال کند
 بس یار و قرین او خدای گردد کما ورد فی الخبر من
 الصحاح حکایت عن الله تعالی انما جلیس من ذکر لی
 و از ذکر ما و طلب مذکور است روی ابو هریره عن
 النبی **صلی الله علیه و آله** حکایت عن الله تعالی انما
 عنده عبدی لی و انما مع عبدی اذا ذکر لی نقل من
 البخاری بس روی مبارک برین فقر آوردند فرمودند
 فرزند من فایده هر دو آیه که تو بر کرده بنویسد
غریبست و السیاس و نیز می برسد خلوت و یار بعین
 غیر مسجد روا باشد جواب فرمودند از بعین یوما
 خلوت است روا باشد غیر مسجد نیز فاما اعتکاف
 غیر مسجد روا نیست قوله تعالی و انتم عاتقون
 فی المساجد و قال **صلی الله علیه و آله** اعتکاف
 الا فی المسجد **و السیاس** فرمودند قطب کسی را
 گویند که او را تفرق اقلیمی و رکنی باشد چنانکه
 ولایت

شیخ کبیر قدس سره روح از او دی بود قصبه است
 از آنجا تا سبز و از آن بر کج مکران تا حریر و لایست
 شیخ فرید الدین قدس سره روح از او دی بود و تا
 اقصی هندوستان **و ایضا** سخن درین افتاد که چینی
 زیارت رسیدن کل رسیدن و این اشعار رباعی
 بر لفظ مبارک را از بند اشعار سیالها چین زیارت
 برف بر قوه القوی و ابلاغ سمی السم و جز حجت
 شغفا غشا سنا قمر و ساقطت لؤلؤ من خاتم عطر
 حین زیارت ای حضرت سوال از روی لغت دو معنی
 دارد در رسیدن و خواستن و اینجا خواستن مراد است
 و شوق برقع سرخ را گویند ترجمه آن باشد خواستم
 از مشوقه که گاه که حاضر شد دور کردن برقع لعل از روی
 و دروم رسانیدن در گوشه پیا کیزه جبر حد و بی محدودند
 گاهی بی دور کرد شوق را یعنی برقع لعل را که پوشیده
 بود و شناییم ماه و بارید مرور از بد خاتم و لب
 میگویند از لبها خود چون زبان بگفتار آورد اینجا
 فرمودند دعا گو این رباعی در مکه مبارک خوانده مشایخ
 و فقهاء محدثان بر دعا گو گفتند انفعال هفا حکایه
 الطریب یعنی میگوئی حکایت طریبا این فقر را فرمودند
 فرزند مرا این رباعی بنویسد از جهت لغت

منزه خندان

منزه خندان فایده است فرمودند از حضرت دور کردن
 گویند لؤلؤ علی قن ریح عن النار و ادخل الجنة فقد فاز
 یعنی مگر دور کرده شد از دوزخ و در آورده شد
 بهشت پس بد رشتی که برست بعد از آن فرمودند در
 شوق سرخی را گویند چون امام اعظم ازینها شنید
 چنانکه این رباعی از قول که شوق بیاض سبیدی را می
 گفت رجوع کرد رجوع علی قولها و هو الاصح و علیه التوقی
 یعنی ازین قول که شوق سبیدی میگفت رجوع کرد بر قول
 امام ابو یوسف و امام محمد که آنرا صحیح تر است و بین فتوی
 و بر قول ایشان و امام شافعی شوق سرخی است
 و قال و هو رواه عن ابي حنيفة و هو قول الشافعي رحمه الله
 و الشوق هو المحبة من الكلام في قوله **علي**
 الشوق هو المحبة پس باتفاق شوق چیست جواب
 گفت شوق سرخ نیست و آن طریقا همین که مجرد سرخی
 غایب شدن است میگویند که رسول **علي** سلام کرده اند
 و سبیدی را گفته اند غیبی نیست نقل من الکافی تا حیر
 العشاء الى الثلث بر مسیح و الی نصف اللیل صباح
 و الی نصف الاخرة مکره لؤلؤ **علي** سلام لولا شوق
 علی ابی لا خرب العشاء و الی ثلث اللیل ترجمه نقلت
 از کافی تا حیر کردن عشاء سیوم حصه شب مستحب است

و درین وقت که از بدن ثواب است که رسول الله
که از روزه و ای حد است و حد در محد و دنیا حدی پیش
از سیوم حصه شب نماز عشا بکر از در حال خون
شفق غایب شد و الا ثواب نباشد و تا چیز که در
تا نصف اخیر یعنی نصف ثانی ای حد رکوع است
هیچ ثواب نیست بلکه قبول نمک و عقیقه باشد
فاما اگر بعد از نماز تا چیز شد و با باشد زیرا که حدیث
صحیح است رسول گفت **علاء** **علاء** اگر نه مشقت هم وین
دارم بیا من خود را ایله تا چیز کنم عشا را تا شمس
یعنی سیوم حصه شب یعنی تا چیز میکنم بلکه تجلیل میکنم بجز در
که شفق سرخ می شد و قال الشافعی رحمه الله علیه یستحب
التجلیل فی کل صلوة لقوله **علاء** **علاء** تجلوا بالصلوة قبل
القنوت و تجلوا بالتوبة قبل الموت امام شافعی گفت تجلیل
ستحب است در هر نماز زیرا که حدیث صحیح است
رسول گفت **علاء** **علاء** تجلیل کنید بناز پیش از قنوت
و تجلیل کنید بتوبه پیش از موت پس روی مبارک برین غیر
آوردند فرمودند فرزند من این سایل را حدایت
که توبه کرد و بنویسد حجت تمام است مناسب این
حکایت فرمودند قال الامام ابو یزید البطائی
قدس الله قلبه رحمه الله لولا اختلاف علمائنا لم یثبت

خارج

عن الامام

عن الامام یعنی اگر اختلاف علمای ما نباشد هر ایله ما نام از کار
یعنی اگر اختلاف عدلی افتاد بر و ای عمل کند بکر و بار
از کار نماند مثلا اگر شخصی را خواب افتاد و یا معنی علم شد
ظهر مثلا نیافت در مثله بیدار شد و یا از بهوشی بهوش
آمد در حال ادا کند از کار نماند زیرا که بر و ای در شمس
بعد از آن فرمودند روایت از امام اعظم است بر صبح
که وقت ظهر شده بود و آن یک روایت وقت
ظهر تا غلیقه است پس دو روایت راجع است از یک روایت
و از هر صبح اینست روی الحسن عن ابی حنیفه
رضی الله عنه اذا صار ظل کل شیء مثله خرج وقت
الظهر و لا یدخل وقت العصر حتی یمیز ظل کل شیء مثله
فعلی بنه الروایت یكون بها وقت مهمل و روی اسد بن
عمر رضی الله عنه عن ابی حنیفه اذا صار ظل کل شیء مثله خرج وقت
الظهر و لم یدخل وقت العصر حتی صار وقال ابو الحسن حنه
الروایت اصح و روی ابو یوسف عن ابی حنیفه رضی الله عنه
عنه انه اذا صار الظل اقل من قایتین خرج وقت الظهر
و لا یدخل وقت العصر حتی یمیز کل شیء مثله قال ابو الحسن
هذه الروایت اصح فعلی هاتین الروایتین یكون بین الوقتین
وقت مهمل لان الظل و لانه العصر و هو الوقت الذی یسمی
الناس بین صلاتین نقله المحیط و قال ابو حنیفه و ابو یوسف

خارج

و محمد و هو قول الشافعي رضوان الله تعالى عليهم اجمعين
 وقت الظهور الى بلوغ الظل مثل بس روي ساركن برين فقر
 آورند و خود در نورند بر اين روایات اصح بگویند و مگر
 بنویسید و برین کار کنید و اشکارا کنید و در آن گویند
 باتفاق مذاجب افتد تا از هر دو چیزی که در توانید افتد
 کردن در نمایند مخرج عینی تو بر که در این فیض این روایات
 ترجمه کرده اند تا خلق فهم کنند روایت که حسن بن زیاد
 از ابو حنیفه رضی الله عنه ما چون بگرد سایه هر چیزی مثل
 این چیز برون آید وقت ظهر و در نیاید وقت عصر تا آنکه
 بگرد سایه هر چیزی دو جند بس برین روایت باشد
 میان یکجند تا دو جند وقتی مهمل است نه عصر و نه از ظهر
 و روایت که امام اسد بن عمر از امام بدستی که چون بگرد
 سایه هر چیزی یکجند برون آید وقت ظهر و در نیاید
 عصر تا آنکه بگرد سایه هر چیزی دو جند ابو الحسن بن زیاد
 گفت این روایت اصح است برین روایات باشد میان
 دو وقت وقت حمل نه از ظهر و نه از عصر و آن وقتی است
 که گویند آنرا مردمان میان دو نماز هرین و روایت که امام ابو
 یوسف قاضی از امام اعظم رضی الله عنه ما بدستی که چون
 بگرد اندک از دو قامت برون آید وقت ظهر و در
 نیاید وقت عصر تا آنکه بگرد سایه هر چیزی دو جند

امام ابو الحسن بن زیاد گفت این روایت اصح است
 برین روایات برین روایات باشد میان دو وقت وقتی
 مهمل نه از ظهر و نه از عصر و آن وقتی است که گویند آنرا مردمان
 میان دو نماز و هرین جمله احتیاطا امام ابو یوسف قاضی
 و امام محمد حسن شیبانی و امام ادریس شافعی بیطلبی است
 رضی الله عنه این روایت منقول است از مصنف و محیط
 در دو کتاب معتبر برین طریقت روایات اصح باجماع
 و اتفاق وقت ظهر یکجند است و در دو جند روان باشد
 و در علم اصول اصل است میان اصح و صحیح فرق
 کرده اند اما اصول صحیح درست را گویند و اصح درست
 تر را گویند و اصح را حجت بر الاصحیح بمنزله اعلی و صحیح
 بمنزله ادنی فالادنی تروک بالا علی **والاصح** دیوانه را
 آورند در کوشش جب او این امام بلند گفتند شیخ
 عبد الله در حیلای و فرمودند اگر شخصی را دیوانگی
 باشد و یا اگر فتاد جن بود باید که در کوشش جب او این
 امام بلند گویند چنانکه دعا گویند شیخ عبد الله در حیلای
 و در یازمی کیدای گویند **والاصح** سخن درین افتد
 که بعضی اولیای خدا را دیده اند در لحظه مجلس
 واحد بر آسمان آنها می رفتند و می آمدند بمصلحتی و چشمها
 ایشان بر آب بودی دعا گویند بر رسید چشم بر آب

جست جواب میگفتند بر خلق خدای و شفقت
کرم است ایم که در دنیا و کار او مبتلا شده اند کاشکی
که ایشان ترک کنند همچو ما شوند لقول **علا** **سلام** ترک
الدنیا را من کل عبادة و حب الدنیا را من کل خطیئة
علا ترک دنیا سرهم عبادت است و دوستی
دنیا سرهم خطاست فرمودند تشبه معنوی شریعت
نه صورتی چنانکه حدیث صحاح است **تو له علا** **سلام**
در تشبه بتوحه فوهم **ترجمه** هر که تشبه بکرمی کند پس
او از آن گروه باشد فرمودند دعا کو آن طریقی از محدثان
سمع دارد ازین تشبه تشبه معنوی میماید است
نه صورتی مثلا اگر یکی ظاهر لباس مسلمان کند و باطنی عکس
این بود او منافق کی و مسلمان باشد باطنی عکس
نبود این فقیر را فرمودند فرزند من این معنی گیر و این
احادیث بنویس **علا** فرمودند توحه واجب است
که نخست علم طلب کند بعد از آن بعمل مشغول شود راه
پر خطره است زیرا که اگر عالم نباشد عمل از جهل کند و نداند
غلط کند مناسب این حکایت فرمودند در آنک
دعا کو از ملک مبارکه در اجمعی آید گفتند یکی بیرون در غاری
مشغول شده است بدو رفتم او بر من گفت سید بر من
جبریل می آید و میگوید تو مؤمن شدی نماز از تو بر گرفته

حاجت نیست و طعام بهشت می آورد دعا کو بدو گفت
ای نادان او شیطان است و این طعام که می آورد عذره است
از پیغمبر **علا** **سلام** که مؤمن ترین پیغمبر اله است از نماز
برنگرفتند از چون تو جاهل برنگرفتند و حیثش کردم
و قتی که او بر تو بیاید خطه بخورد و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم قبول کرد چون او آمد و حیثش در نگاه داشت
لا حول گفت شیطان از پیش نا بیدار شد و آن طعام عذره
گشت جمله جاهل را و بیدار شد روز دیگر بر او رفتم
واقع گفت بدیست دعا کو توبه که در تلقین توبه کرد و از
عاری بیرون آوردم گویم در شهر باش و علم بیاموز و مجلس
علم چون تذکر و درس برو نماز که فوت کردی قضای کن
چند ماه نگذاشته بودم قضای کن و زن که در مجلس
حیالیت مشغول شد عثمان نام داشت بیچاره هندوستان
بود اکنون او مودعه است الحمد لله باری با توبه رفت
یاران بزرگ گفتند بر تو گفت بخودم بود که سزاوار
وقت او شد ندا و یکدیگر گفت بود بعد از آن فرمودند
از پیغمبران و ملوک الله و سلامه تکالیف برنگردند که هر
چند مؤمن شود شوق طاعت زیادت شود چنانکه
رسول فرمود **علا** **سلام** از حیایا لال با ملاقاته ای بدال
و راحت برسان ما را قاضی است نماز این فقیر را فرمودند

فرزند من بگریه بعد از آن فرمودند فرزند من سبوح
 بخوانید آغاز کرد و ترتیب درین بود **ایضا** بنا کرده
 شد اسلام بر شخصیت و دو خصم شکست یارند در ایمان
 و مخالفت سنت و جماعت نکرد و نماز گزارند پس هر
 نیکو و بد و کافر نیکویند اهل قبله را بکنایه بکیره و بکزارند
 بر هر جنازه مسلم خورد و بزرگ و بیرون نیلاند بر
 مسلمان تیغ را و بکزارند نماز جمع و خود و عقید پس هر امر
 و مسح کند بر موزه در حوض و سفر چون سبوح این غیر اینجا
 رسید غریبی پرسید قال مالک رحمه الله قال لا يجوز المسح
 للمقيم یعنی بر قول مالک روا نیست مسح بر موزه عقیق را
 و او بر مذمت سنت و جماعت است جواب فرمودند
 دعا گویند طرف راست را و حق را و ایضا همه بجز راست مسح
 للمقیم یعنی بر وایتی از امام مالک را و مسح موزه عقیق را نیز
 و اقرار کنند بدین سببی که ایمان عطا خدا عطا می است و افعال
 بندگان آفریده شده است و قرآن کلام خداست آفریده شده
 نیست و عذاب کور و سوال نکر و بیکری است و الهیست
 و دوزخ آفریده شده پس بنده هر که و عقیق باشد
 و خدای تعالی حساب کند بار او اصحاب شجره ده یاران
 از اهل بهشت و ایشان ابو بکر و عمر و عثمان و علی و طلحه
 و زبیر و سعد و سعید و عبدالرحمن بن عوف و ابوعبیده

بن الحارث و بکر نشوند از یاران رسول **علا**
 و فاضله بن مردم بود بیضا **علا** ایضا بکر است
 پس عمر و بن عثمان بن علی رضی الله تعالی عنهم و زبیر از عقیق
 و طحطه صحابه نگاه دارند و ایشان را جز بنده نیکویند
 و اقرار کنند بدین سببی که خدای را خشنود و عقیق است
 ناما نگویند بهشت خشنود و دوست و دوزخ خشم
 او است و اقرار کنند بدین سببی که حق است و غیره اینها
 پیش از منزل اولیاست و برابر نیست عقلا اینها
 و عقل کفار و خدای بیکری کند بزرگوار و افضل
 خود و بزرگوار کند بیکری را بعد از خود خدای تعالی و انا
 پیش از آوردن جهان که هر یکی چه خواهد کرد پیش از آن
 بدانست و خدای تعالی دانا است و توانا است و عاقل است
 دانش و توانایی و عذاب کند اهل کفر را بر انداره
 کنان ایشان بکند خدای آنچه خواهد و استوار کند
 آنچه خواهد و قرآن آنست که نشسته شده است
 در مصحف و آنچه خوانده میشود و ایمان حقیقت است
 نه بجاز و هر که را خصم باشد بدهند حسنت و نیکبها
 او بوی تا خشنود شود و توانایی و توفیق با فضل
 برابر است نه پیش نه پس و ایمان بر زبان و دل است
 و افکار تشبه و مکان مرخدا بر او واجب و کسب

وقت حاجت فریضه است و نزدیک بعضی قضا است
 و انکار بدعت است و دیدن رزق از کسب گزاف است و عمل
 غیر ایمانی است و ایمان زمان برادر نیست و نیست اطاعت
 ایمان جنای که گزاف و معصیت و بیگناهیست و نیست محبت
 کفر و ایمانی بی ایمان و فرشتگان صلوات الله و سلامه بر او است
 و اقوام کنند محبت و بر آنکه شدن و قیامت و بدستی
 که و ترس رکعت است بیک سلام و حدیث امام حدیث معتبر است
 و امام ضامن قوم است و ایمان بخوابد و کم شود و اقوام کنند
 که ابلیس لوطه الله پیش از بیوفایی بود نزدیک
 خدای تعالی و نزدیک فرشتگان و در لوح محفوظ و اقوام کنند
 که ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما پیش از ایمان آوردن کافر
 بوده اند و نزدیک خدای تعالی و نزدیک فرشتگان و در لوح
 محفوظ و حال دیگران هم برین قیاس است و از عاقبت
 برسد تا شود و او که خدای تعالی این نشود و فرمایان
 بر داشته نشود از دوست بدوستی چون نماز و روزه
 و حج و زکوة و غسل جنابت و غیر این که هست
 و نوبت شدن از رحمت خدای کفر است که نمی آید در کلام مجید
 قل یا عبادی الذین آمنوا علی انفسکم لا تقنطوا
 من رحمت الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً انه
 هو الغفور الرحیم یعنی بگو یا محمد ای بندگان من انکسب

که اسراف

که اسراف کردند بر نفسهای خود و نوبت شدن از رحمت
 خدای تعالی بدستی که بیاورد و همه را و او را نوبت و بخشند
 این جمله شمرده شصت و دو خصیلت بنی اسرائیل بر جمعه
 کرده آمد الحمد لله علی ذلک **و الف** که تهمید بر رسول **علیه السلام**
 فریضه بود حکم این آیه قوله تعالی ومن اللیل فتعجبیدنا
 نافلة لک ای نافلة ما متک یعنی از شب پس تهمید
 بکنند از یا محمد بر امت تو سنت است فرمودند هم از شب
 ای بلال رضی الله عنه در نصف اخیر از شب با نکلما رکعتی
 که از آن پسین و نوافل نیاید است چون تهمید بر رسول **علیه السلام**
 فرض بود بلال نصف اخیر شب با نکلما رکعتی و جواب
 صحیح بدیدی برای نماز با نکلما رکعتی و لا یجوز
 الاذان للصلاة قبل دخول وقتها والاذان سنة للصلاة
 الخمس و قبل واجب و ترک مکروه لمخالفة السنة یعنی
 روا باشد با نکلما برای نماز پیش از در آمدن وقت
 آن و با نکلما از سنت است مریخ نماز را بعضی واجب
 گفته اند و ترک با نکلما مکروه است از بهر مخالفت سنت
 که سنت اینست اول با نکلما زبکی بید بعد نماز بکند و رند
 این فقر را فرمودند فرزند بکر بد **و الف** فرمودند
 قال المشایخ الصوفیة رجل ونصف رجل ولا شیء
 فالرجل الواصل ونصف الرجل الطالب ولا شیء طالب

دیگر

الدنيا كما قال الشاعر الغزالي **شعر** لا شيء عندى كل من طلبه
الدنيا والقاهر من غمهم ابطال للطالبين تشابه برجالهم
والواحدون الى الحب رجال لان الشئ اذا خلا عن التصور
جاز فيه اين غير راو خودند و خودند راو قول مشايخ
صوفيه و نظم عربي بنو سعيد غر بنيت اين غريب تر قصب
کرد تا فهم کنند عامه خلق مود تمامست و نيم مرد است
و نيمت چيزي پس آن مرد تمام و اصل است و نيم مرد طائل
و نيمت چيزي طالب دنيا ز پانجه چيزي چون خالي باشد
از مقصود و روا باشد نقي او و اين بيت عربي بولفظ
مبارك رانند **شعر** نه ملك النفس فرما هو والعباد
نه يملكه هواه يعني اگر مالک نفس است از اد است و بنده
کيست که مالک او هوا او است يعني بنده اين غير راو خودند
فرزند اين بيت عربي بنو سعيد **و ايضا** سخن در
افتاد که دعا کو آن طرفها از شايخ سماع دارد که شيخ
شيخ قدس الله روحه درين طرف دو خليفه فرستاد
شيخ کبيرها و الحق و الدين در بند و شيخ حميد الدين ناو که
در دهند قدس الله روحه **و ايضا** سخن در سفر افتاد و خود
دعا کو در سفر بخوي رسيد و روز بالا رفتم و در روز خود
آمدم کيشب تمام شود و در افتاد و آن کوه آواز ما که گناز
شنيدم و اقامت بستر شدم و بدم چرخ غار است

در و نشان خلوت کرده اند نزد يك خلوتی شدم
سراج گودم و او دانستند و محدث بود گفتم تو محوئي
چرا عدلت کردی در ابادانی بد و تا خلق از تو نیکو نند
او جوابی خوش گفتم سکی دارم که نند حسن کرده ام
تا کسی را نکند يعني نفس و قوی که بد خوئی را نکند
نیکوئی کرد و بد و نخواست آید ابادانی خواهم رفت
گفتم که خلق بر انداز محبت ایشان خلوت کردند ام
خود را نکو حید و حسن من خلق کرد قول **علاء**
فلما بالوا من خيرا قوله **يا ايها الذي لا يقدر**
كثيرا من الظن ان بعض الظن ان عن ابی سعيد
الحذري رضي الله عنه قال رجل اي الناس افضل
يا رسول الله قال سواد من يجاهد بنفسه و ماله في سبيل الله قال
ثم نه قال ثم رجل عدل في شوب من الشباب يعبد ربه في
روايه سقي الله و يدع الناس نه سره اخراج البخاري
و سلم **و ايضا** درين بيان غريزي ستم از دهند و نشان
خدمت آمد قد بنوس کرد و عرضه داشت که بنده را
بد در بند شخصی بوند گناينده بود و او بد شيخ نظام الدين
بود و مرید میگفت چون او نقل کرد هر کسی از خلق شنيدم
که او اجازه نداشت شبيه شد بد خدمت همانا
دع از جهت بوند و بد و بنده نیز التماس طاعت کرده است

تا شبیه بود بر لفظ مبارک رانند دعا کوازش شیخ نظام الدین
 اجازت دارد و هم ایشان بدین قدر از آن فرمودند اگر صغیر
 و بی او جایز نیست گفتند چون بالغ شود او را در دست
 اگر شخصی میسر نکند اگر مراقب باشد شاید قریب و بالغیت
و اینست معنی صحیح بود حدیث این بود **قوله** **علاء**
 الایمان به حج الحی المذنبه **ترجمه** ایمان باز کرد چون آخر الزمان
 شود همه جا کفر گردد در مدینه هر کس کفر نبود هیچ کافر
 بی قدرت نیاید چون دجال و غیر آن همه وقت آنجا اهل
 ایمان باشند الی یوم القيمة تا روز رستخیز این فیروز فرمودند
 فرزند من بگیر این معنی غریبست **شماره شنب** **محمد**
 هفتم ماه شبان این فیروز کجاست آن امیر کبیر حاضر بود بر لفظ
 مبارک رانند **حدیث** صحیح است **قوله** **علاء**
 من قرأ سورة الدخان فی لیلة الجمعة غفر له و من قرأ سورة
 الواقعة گفت **محمد** هر که بخواند سورة دخان در شب
 جمعه آمرزنده شود و این سورة معمول فرموده است
 حوثب جمع با یاران حلقه میکردند با و از بلند میخوانند
 و هر که شب جمعه سورة واقعه بخواند کفایت مهات شود
 این فیروز را فرمودند فرزند من بگیر و بنویسد بعد از آن
 فرمودند در صحیح است **قوله** **علاء** **الح** من صلی لیلة
 الجمعة لحفظ الایمان و یغفر فی کل رکعة بعد الفاتحة آیه الکرسی

و در روز دوازدهم

مرة و سورة اذا زلزلت الارض **ترجمه** حفظ الله ایمانه و فی
 الصحاح **قوله** **علاء** **الح** من صلی یوم الجمعة اربعاً سوا
 كان اول یوم لا و آخره یوماً کافاً و سافر او یقی فی کل
 رکعة بعد الفاتحة سورة الاخلاص احدى عشر مرة حفظ الله
 ایمانه **ترجمه** رسول گفت **علاء** **الح** هر که بکزار و شب جمع
 و در رکعت نماز حفظ ایمان بخواند در هر رکعت بعد فاتحه
 آیه الکرسی یکبار و اذا زلزلت الارض سه بار نکاه دارد
 خدای تعالی ایمان او را و هر که بکزار در روز جمع چهار رکعت
 برابر است اول روز یا آخر روز میتم بود یا سافر و بخواند
 در هر رکعت بعد الفاتحة اخلاص یازده بار نکاه دارد
 خدای تعالی ایمان او را بعد از اردن چهار رکعت صد بار
 لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم من رویا مبارک
 بر فیروز آوردند فرمودند فرزند من بگیر و این نماز بکزار
 که دعا گو میکند و این احادیث بنویسد و بخدوم دست
 رکعت این نماز این دعا بخواند اول و آخر در و میگوید
 اللهم یا ولی الاصلاح و اهله تسکنا بالاسلام **محمد**
 در خلوة حفظ ایمان که در آن دعا نیست همین دعا مذکور
 بخواند **شماره هفتم** **محمد** ماه شبان روز جمع وقت جاست
 این فیروز کجاست آن امیر کبیر حاضر بود و این فیروز
 طلبیدند و فرمودند فرزند من بیا و دستار مبارک

و در روز دوازدهم

وینا

حلال بود بعضی آن طریقی میکنند و مستقیم می باشد
 و الله دعا گو هم میدانند آهسته فرمودند چنانکه ما چند
 بار شنیدیم که سید شمس الدین مسعود مزاح شد
 کرده دادم ولیکن منع شدیم **و ایضا** مریدی را آوردند
 و هرگاه که مریدی بخدشت می آوردند بدست راست
 می سودند و این دعا بخوانند اول و آخر درود میکنند
 اذهب الباس رب الناس و اشعواک الشافی
 لا شفاء الا شفاءک و لا یفا در ستاورد و صحیح بخاری
 و صحیح مسلم حدیث عایشه رضی الله تعالی عنهما مذکور است
 روی عن عایشه رضی الله تعالی عنهما کان رسول الله صلی الله علیه
 یدعوا بهذا الدعاء اذا اشتکى انسان سیمی میبیم ثم اذا قال
 اذهب الباس رب الناس و اشق انت الشافی لا شفاء الا
 شفاءک و لا یفا در ستاورد و بارک برین فیه آوردند
 فرزند زبیر **و ایضا** سخن در اتباع شیخ **لنوله علیه السلام**
 الشیخ فی قومه کالبی فی امته یعنی شیخ در میدان خود همچو
 سیاه است در امت خود پس امت را اتباع نبی و
 واجبهست همچنین مرید را اتباع شیخ مناسب این
حکایت فرمودند در آنکه شیخ کبیر بهاء الحق و الدین
 شیخ الشیوخ بیوست قدس سرها شیخ بر سید
 بعد بیعت بکدام مذهب عمل میکنی جواب داد هر مذهب

و خودم است پس شیخ گفت ابا و اجداد تو کدام مذهب
 داشتند و بکدام مذهب ترا گذارند اند جواب
 داد بذهب امام اعظم ابو حنیفه کوفی قدس سره و حقه
 پس شیخ شیوخ گفت فرزندم بهاء الحق هم ران مذهب
 عمل کن و شیخ مذهب امام شافعی داشت و بجای کوفی
 مذهب خود یعنی موافقت مذهب مکن نه آنجا که مخالف
 بود و عدم جواز چنانکه این دعا در نماز تسبیح رب
 غفر لی و ارحمینی و اهد لی و اجعل لی و عافنی و اعف
 عنی بعد و اجبرنی و ارزقنی مذهب شافعی میخوانند
 تو بخوانی که در مذهب ابو حنیفه ممنوع است در کتب
 فقه حنفی مذکور است و تقریر ابودالتشهید کمالیه الفاظ القرآن
 علی تقریر امامیه کلام الناس مثل اللهم زوجنی فلانة و ارزقنی
 پس شیخ کبیر قبول کرد هم ازین بگیرد با و را د شیخ الشیوخ
 و ارزقنی افتاده است و با و را د شیخ کبیر گفتند
 بر لفظ بارک و اندند در کافی مسطور است بکوز فی
 العبادات ان عمل فی مذهب غیره و لا یجوز فی
 العبادات الا فی مذهب و فی العبادات بکوز حتی
 یکون العمل اجماعا و هو اولی كما ذکر صاحب المتفق
 و کل ما وجوبه مختلف ففعله اولی و لا یخلف کی یخرج المرء
 بالارتباب عن محقق التکلیف و الا یجاب یعنی هر چیز

نور به قلوب الفاروقين وهو اشارة الى قولنا اهل النور شرح
 الله صدره لالاسلام فهو علي نور من ربه بس
 آن آيم كبير روي ميرين فيروز آوردند فرمودند فرزند من بگرير
 بسن ششم **بسم الله الرحمن الرحيم** **معيان** عمت پانزده روز بخشد
 نيت اعتكاف اربعين كونه روز جمعه بيست يك ماه مذکور
 بر لفظ مذکور رانند كونه كونه نيت اعتكاف اربعين كونه
 بعد از آن اين فيروز را بر سید زد تو هم اربعين ما متكلف خواهی
 شد بنده گفت نیت کرده ام قبول کردند گفتند مبارک
 باشد بعد از آن فرمودند فرزند من در امروز در مسجد و چشم
 و اعتكاف كنم كه بر و اية ابو يوسف رحمه الله عليه اكثر نماز بر آید
 دخول اعتكاف روست چون در مسجد در آمدند آفتاب
 گشت بود بر لفظ مبارک رانند كونه كونه قول امام محمد حسن
 شيباني رحمه الله عليه اعتكاف كرده ام و نزد يك اويك است
 هم رواست اعتكاف بعد از آن فرمودند ياد ياد كنيست
 اربعين نميكنند تكليف يفت ایشان در عشر اخير
 متكلف شوند كه ان سنت مؤكده است و قيل واجب
 بعضي علما واجب كونه اند و اينست از خود در الصلاة
 في جامع معره خمس اية درجه دني مسجد الحرام خمس عشرين
 درجه دني سوا خمس آخر عشر درجات يعني نماز در مسجد
 جامع شهر با نقد درجه دارد و در محل ديگر ده درجه دارد

در اعتكاف
 در شهر با نقد
 در محل ديگر ده درجه دارد

و ايضا فرمودند من در روز نيت اعتكاف بتجديد
 يكتم زير آنچه آن طرهي از شاخ ديدم و شنيدم اگر مهي
 پيش آيد برون آمدن روا باشد و باك نباشد
 نعت فرمودند در فتاوي **مسدود** است المتكلف
 اذا خرج الطهارة ثم عاد اليه اوصلي الجنائز او غير ذلك
 لا يفسد اعتكافه وان خرج بغير نية الطهارة ثم عاد ايضا
 اوصلي الجنائز او غير ذلك يفسد اعتكافه وذلك
 حيلة و هذا كله على قول ابي حنيفة رضي الله عنه وعليه
 الفتوي وعندنا لو خرج نصف النهار لا يفسد يعني متكلف
 چون برون آيد نيت وضو پس برود بر سیدن
 بيار يا بگذازد نماز جنازه يا جز اين تباه شود اعتكاف
 او و اين حيلة است بر قول امام اعظم و اگر متكلف
 برون آيد بغير نيت طهارة اعتكاف او فاسد شود
 بر قول امام اعظم و نزدیک امام ابو يوسف و امام محمد
 رحمهم الله عليهم و اگر برون آيد متكلف نیم روز تباه نشود
 اعتكاف او و فتوي بر قول صاحب مذهب است
 بعد از آن فرمودند مسدود است در فتاوي المتكلف لا ينام
 حتي يغلب النوم يعني متكلف نخسد تا آنكه غلب
 كذا و را خواب و ايضا در آخر شب جمع
 بيست دو ماه مذکور بنده بخد مت حاضر بود فرمود

که رسول علی السلام به علم مخصوص بود یکی شیراز
یعنی حدود و قصاص و دوم علم آنکه بعضی صحابه را گفتند
بر اندازد حوصله نه هر کسای که لایق آن بوده اند که قال
علی رضی الله عنه علفی رسول الله صلی الله علیه و آله
سبعین بابا فی العلم ما علمها لیس فی یوم ایام المؤمنین علی
گفت یا موقت مرا رسول خدا هفتاد نوع از علم که یا موقت
از اجزای سیوم علم مخصوص بر رسول بود از آن کسی را
نکفت بهم داشت و بهم گفت لقوله علی السلام
ما اعلم لغنکم قلیلا و لکنکم کثیرا یعنی رسول علی السلام
فرمود اگر بدانید آنچه میدانم بر اینست بکنید یادزدک و بکنید
بگریید بسیار غریزی رسید ازین ضحک قلیل چه و داشت
فرمودند و طریقتی سماع دارم یکی آنکه ضحک قلیل
تسمم مراد است اهل عرب و ارمست ضحک قلیل را بمعنی
تسمم گویند تسمم هم نکنید و هم وقت کریان بشید
دوم آنکه ازین ضحک قلیل یعنی مراد است ایضا ضحک
قوله علی السلام و الله یا لیتقی کنت شجرة تجدونی
رسول سو کند که در بخند ای کاش یکی که بودی درختی
پاره پاره میکردند این هم از آن علمست که مخصوص بر بود
و اینها بکا کردند بخند ای که سخن برون نمی آمد و از حاضران
مجلس غلغله خاصست تا دیدی در کوبه و درین فکر بودند

در قیوم

و تنی خوش بود فرمودند جای که افضل انبیاء بخند
بگویند یا بهار کان کجایم بعد از آن فرمودند این
حدیث مذکور را بگویند این حدیث را بر خلق
گویند تا ایشانرا خونی در دل متکن گردد بعد از آن
اهوال قیامت این ابیات عتی بر لفظ مبارک رانند
و چند کثرت تکرار کردند اشعار عظیم حوله و الله کس فی
جیاری شل جنون الفرائض به یقین لا اله الا هو فاعطه
الفرائض از قشاش هتالک کل ما فکرم قدمت تبار
قیحک ظاهر و الله فاشی عینه فطیم است رسول قیامت
که مردمان در و حیران باشند مانند پروانه سر
گردان و ذلک قوله فی یوم یرکون الناس
کالفرانک المبتوث آن روز باشد مردمان
همچو پروانه سر گردان و رسول قیامت بدل گردد
گویند از جهت ترس و استخوان سینه خراشید
و اینها یعنی روز قیامت صبح کردی ظاهر کردد عیب
تو و نهایی اشکارا گردد بعد از آن فرمودند حیار
جمع حیرتی چنانکه صحاری جمع صحرای و فراش پروانه
سر گردانرا گویند و تعطیل استخوانرا گویند و فرایض
جمع فریضه ای الصدیر یعنی سینه و ارقاش خراشیدن
و کل فاعل تبار است مقدم بر فعل هم مذکور کرد و نوشت

بر ابراست درو و السرب مبتداست و فاش خبر مبتداست
چنانکه ظاهر خبر مبتدا فاش خبر مبتداست چنانکه
در اصل بر فلو در بر بجه مبتدا و خبر او مرفوع باشند
از جهت موافقت نظم کسر کردند زیرا بجه ایات مذکور
هم مکرره است پس روی مبارک برین فقر آوردند و فرمودند
فرزند من این هو دو حدیث و اشعار عربی که گفتم بنویسید
بود از آن موافق این نظم **حکایت** مخدوم بزرگی والد
خود فرمودند دامت برکاته که خدمت ایشان هیچ
و قتی از خوف در فرایشان نخواستند در رستان و تابستان
بخیزی بالا کشیدی و هم بدان بسند کردی و هر روز دو
ختم قرآن کردی یکی در روز و دوم در شب خارج مشو بهی
و یکو مخنت بزرگ بود کسی **و ایضا** فرمودند این فتوحات
که بر دعا گو می آید هم قبول میکنم و رد نمیکم از جهت
آنکه مرا شیخ آن طرف گفته اند چون شیخ که عبدالله یاسی
رحمه الله علیه و شیخ مدینه عبدالله مطری و شیخ دیگر
رحمه الله که فتوحات قبول کنی و دیگر از ابرسانی
وظیفه کنی خود دهم بغوری بخوری هم درین میان مناسب
حکایت جمال الدین رحمه الله علیه فرمودند او فتوحات
قبول کردی و رد نکردی و اگر فتوح از وجه شمس بودی
زبانی سرفرو دادند و از آنکه در آن روز شیخ را ملک ملک

ملک کردانیدم سر تا بعد از آن سندی العبد و با بیده ملک
ملول و یغی بنده و آنچه بدست بنده است ملک موی است
سند است و نیز آن طرف از شیخ شنیده ام این مرتبه
که او داشت شیخ آن زمان را بنود بود فرمودند
که روزی شیخ جمال الدین و ابراهیم غوری یکی تشبیه
بودند غزنی دو طبق جلو آورد یکی برای شیخ
جمال الدین و دوم برای ابراهیم غوری او کاشف بود بدو
گفت این از وجه را با آورده رد کرد شیخ جمال الدین
آن طبق دوم را نیز بستید و زبانی سرفرو دادند
و ابراهیم غوری را طلبید گفت فرمان شد ملک ملک اکنون
برای خود خورد و تو خوردند **و ایضا** فرمودند که مصلح بزرگ
راست بعد از آن فرمودند که بکسر الذال علم یست
علي القلب و اللسان و یضم الذال خاصة القلب فحسب
یعنی که بکسر ذال علم است مثلاً و لست زبان و دل را و یضم
ذال خاصة دلست و این حدیث فرمودند **قوله علای**
افضل الذکر لاله الا الله بعد از آن ذکر همچنان باید گفت
آنکه غیر خدا را هم در مدنی کنند تا در ثبات خالص
در دل شینند بعد از آن فرمودند **یه قال لاله الا الله الف**
مره علی الدوام زکی باطنه هو که بکده آرد هزار بار مداوم گوید
در آن او پاک گردد و ذکر محبوبان با سرعت است

در ذکر الله

زیر آنچه در دل او غیر خدای متقی شده فی قلبه یی و قلبه
لا اله الا الله پس روی مبارک برین فرود آورد و فرمودند
فرزند من قایله ذکر که کنم بنویسد پس هشتم همدین
میان غزنی بیاید که توانی که مرید شماست سلام و قدوس
رسانیده است جواب سلام گفتند **علاء** بعد از آن
حکایت او کردند که او یکی از ابدال شده است و او بواسطه دعاگو
فرستاد کبر قدس الله تعالی روحه پوشیده است
و بیعت کرده و او را چندین سال خدمت کرده است
و او باذن منج رفته مجاور کعبه شد از برکت مجاورت
کعبه از ابدال گشته است یاران بزرگ گفتند از برکت
خدمت مخدوم قطب عالم در امر اقامه شده است
بعد از آن فرمودند او عالم طریقه دارد و روزی می آید نزدیک
خانقاه دراج بکشد و فرود آمد و سلام کرد بر سیدم
کجا می روی گفت فرودست بمصلحتی بروم درین بنیادها
مشغول خواهم شد بزراعت تاج کس تراحم نشود **ایضا**
فرمودند بر شیخی را ولایت میدهند که عالم بود بک
عالم باشد معلوم ثلثه شریعت و طریقت و حقیقت
بعد از آن فرمودند ولایت بفتح الواو محبوبه و یک
الواو و هو تعرف الاقلم قلم همدین میان فرمودند عورت
محبوبه بنیارت دعاگوار سوستان دراج می آید

و عالم طریقه دارد

او عالم طریقه دارد و تعرف رکنی جهانگشای رکن الیوم
تعرف سنده بود و شیخ نیر الدین متعرف همد بود سبق
شارق می شد حدیث درین بود **ایضا** **علاء** سلام
بن ابراهیم شیا فلا بیعه حتی یستوفیه یعنی که بخرد چیز را
پس فرمودند آنرا تا وفادار آن نخواهد بود و آن فرمودند
استغفار را و معنی سلام دارم یکی آنکه اگر کسی چیزی بخرد
تعرف او را نباشد تا بیانه نکنند و یا وزن چیزی که تعلق
بکیل دارد از اکیل کنند و چیزی که بوزن دارد از وزن
کنند و اگر زیادت آید یا کم را به حد و اگر کم آید حق خود را زود
بستاند و معنی دوم آنکه تعرف او را نباشد تا از مال تقصیر
نکند بعد از آن فرمودند درین سله جلد است مشتمل
باید که بر مال سطر کنند بدین سیم کالار خود بدست
از فروختن او بگوید که فروخته روا باشد اگر نقصان
افتد و زیان دست جابین زیانچه در معین یکی و دو
نیست و لازما دست مرخرنده را روا باشد و نقصان
مرفوشنده را بس روی مبارک برین فرود آوردند
فرمودند فرزند من خود و حدیث و این سله جلد که کنم
بنویسد **ایضا** فرمودند که جامع الفتاوی مذکور است
عمره التحدث بحديث الدنيا قوله **علاء** سلام التحدث
فی المسجده بحديث الدنيا یا کمالی کمالی کمالی الذی الجیش

یعنی مکر و حسد در مسجد سخن کردن دنیا را بیاورد رسول
فرمود در مسجد سخن گفتن دنیا بخورد کرد در راهیجهان بگویند
آتش کاه را **و ایضا** فرمودند در جامع الغناوی سطوراً
یکمده الاکل فی المسجد الا المختلف یعنی مکر و حسد خوردن
در مسجد مکر مختلف را بس روی مبارک برین غیر آوردند فرمودند
فرزند من این مسایل و حدیث که گفتم بنویسید و بپسند
بس **نشم و ایضا** فرمودند مؤذن بشهادت رسول **ع**
رسد ترا نکشت در چشم مانند بعد از آن فرمودند سر آن
یعنی آنست در آنکه باری تعالی بر مهر آدم **ع** صفت
رسول **ع** و امتیاز او عرض کرد حضرت آدم **ع**
فرمود یارب از نسل که باشد زمان شد از نسل تو باشد
بس حضرت آدم گفت آرزو دارم که او را بپسند زمان شد
در ترا نکشت خود بکشد چون مکر حسد علیه جبارک **صلی الله**
در آن پیدا شد بنویسید و بر چشم مالید بس روی مبارک
برین غیر آوردند فرمودند فرزند من این فایده که گفتم بنویسید
بس **نشم و ایضا** فرمودند شرایط ذکر اربعه احدها
التصدیق وان لم یکن یکن منافقاً والثانی التوقیر وان لم
یکن یکن متدعاً والثالث الخلاوت وان لم یکن یکن مریضاً
والرابع المعزیه وان لم یکن یکن فاسقاً یعنی شرطهای ذکر کرد
چهار چیز است یکی تصدیق اگر تصدیق نباشد منافق باشد

و دوم توظیم اگر توظیم نباشد فعل بدعت باشد و سیوم خلاوة
که خلاوة نباشد مریضی یعنی بخورد از باشد چهارم حرمت
اگر حرمت نباشد فاسق باشد بعد از آن فرمودند که این
چهار چیز بر رسول **ع** ای بود و برای کمالی حال بود و چون
او را خطاب کرد **ع** ای فاعرفی لم یقبل علیه
ای عرفت از آنکه معرفت را حدی و نهایتی نیست
چون خدای تعالی خطاب با ابراهیم کرد قال **اسلم** قال **اسلمت**
لرب العالمین زیرا که اسلام را حدی و نهایتی نیست **و ایضا**
فرمودند اول الذکر بالاسان ثم ثلثها مع القلب
ثم سکت اللسان ویقول بالتوکل ویوافق اعضاه کلمه یعنی
اول ذکر زبان است بعد از آن زبان را بادل موافق
تصدیق بادل و زبان گوید بعد زبان مانند بدل ذکر گوید
چنانکه هر اعضا با او در ذکر شوند **و ایضا** فرمودند المريد
الطالب یعنی مرید در اصطلاح را گویند بس روی مبارک
برین غیر آوردند و فرمودند فرزند من فایده ذکر که گفتم
بنویسید مشایخ امرید طالب را گویند و طالب راه حق است
لی رقیق جفازه و رقیق شبح را گویند که راه رفته باشد
و امر و خوی راه نیکو دریافته باشد و راه امان گزیده باشد
خوف که است چنانکه در هر نکته و این معنی در حدیث است
الرفیق ثم الطریق کما فی السخی الوری ای الزم الوری فرمودند

این حدیث بر طریق مثل است و معنی مثل فرمودند المثل ما
يشبه به الشیء مثل آنست که تشبیه کنند چیزی را به و بعد از آن
فرمودند هم معنی این حدیث فرمودند قوله **علیه السلام** الشیخ
فی قوله کالبی فی استیعبه شیخ در قوم خود چنانست
که بنی در امت بعد از آن از بنی شیخ معنوی مراد است
زیرا بن تشبیه به می کرد تا اگر کسی را مال و یا که
گویند لغوی باشد بعد از آن فرمودند این حدیث علماء امتی
کاتبیانی اسرائیل بسبب الوجد والتعبید الوشد والار
یعنی عالمان امت و همچنین پیغامرانی بنی اسرائیل است
از جهت وک دنیا و عبادت کردن و راه حق یافتن
و راه حق نمودن علماء مرشد مراد اند مجروح علم زیرا که
تشبیه پیغامر آن کرد **و علی** علی که بحق نباید جدا گشت
لان الانبیاء **علیهم السلام** كانوا عابدین و الزاهدین و الراشدين
و المرشدین و الامم و فی الناحیه عن الفکر من رویا
بما دگ برین غیر آوردند فرمودند فرزندان این فایده
شیخست و اراده و ارعاده ویت غاسب این که گفتیم جمله پیغمبر
و علی فرمودند سلطان محمد دعا کرد شیخ **الاسلام** کرد
و جهل خانقاه در تعرف کرد دیدند شیخ قطب عالم رکن
الحق و الدین را گفت بگزار درج بروموا از خطاب برین
آورد ترک کردم و الا نه میدانید چند تکر حاصل بودی آن طرف

مشافه از کلام

شیخ را در ریاضت پس بزرگ و هم مرا اجازت کردند
بجهت و کالت این زمان یکی مانده اند هم فرامید و این
شر فرمودند **و علی** نوحب الذین یعاشون فی الکفم و یقیمت
فی کل خلق کجلا لا جوب یاران تو که رخت بمنزل بر دند یاران
چو کران بود از آن پس مانده بود از آن فرمودند شیخ
که بعد از یافتی رحمه الله علیه دعا کرد گفت چون باز کردی
تو کی بروی یکی از خلفاء شیخ رکن الدین مانده است
او را در باب بهمان کردیم آن بزرگوار را در ریاضت نام
او شیخ قوام الدین را خرقه پوشانند و اجازت بوشانیم
هم که پس از آن در کار برین آدم شیخ ایمن الدین
برای مرتب تمام سجاده و سواض و عشاء امانه داشت
بود و این یافتم **و علی** غریبی حاج محمد بن نظم کرده بود و خواند
فرمودند قال الشیخ الصوفیه یعنی آن یکون عندک و یوصف
الحق و لکن سوا این باید که در یک تر صفت درج و حق
کنند برابر دانی پس روی ببارک برین غیر آوردند فرمودند
فرزند من این فایده که گفتیم بنویسید **و علی** غریبی شرح
نمود نام یکدشت بر لوط مبارک راندند هر اسمی را
از اول او حرف ندادند چنانکه یا سلام و یا غفور
بعد از آن فرمودند روزی مؤلف این شرح شیخ **جلال الدین**
شیرازی را در خواب دیدم در مقام اوستاد کانون

چی منت گفته تری است که در آب میباشند و گفته شد
برای تدای خاریدن اندام و در کوش و غیر این ازان
علم اطیب است که دعوی ان بالا مذکور است پس روی مبارک
برین غیر آوردند فرمودند فرزند من این فایده و این حدیث
که گفتم بنویسید و نیست پس **نهم و ایضا** عزیز ای ارباب
جاه پرسید کینه گمان می آرند شک در خاطر می آید جواب فرمودند
شک در شبهه است و یقین ظاهر است و الیقین لا یزول بالشک
یقین را زوال بشک نیست **و ایضا** عزیز پرسید
آنکشته می زربوشیدن مرد را چون است جواب فرمودند
لا یجوز الا ان یكون الفضة غالباً والذهب مغلوباً و کذلک
الابریسم یعنی روان باشد مگر آنکه باشد نوره غالب از زردی و همچنین
حکم ابوششم است پس روی مبارک برین غیر آوردند فرمودند
فرزند من این هر دو مسئله که گفتم بنویسید پس **نهم و ایضا**
عزیز ای چند مسئله بنشین بخدمت میخواند مسئله اول
اگر یکی شش روز و سه نوبت در ایام بیض و سه در غیر آن
بیدار و محسوب باشد جواب فرمودند محسوب باشد ولیکن
بهتر آن باشد که بعد عید متصل بدار و عزیز پرسید
اتصال مع است جواب فرمودند علماء احمد نمیدانند که آن
از فقه اسناع دارم که فرق عید است و اتصال مکرره است
باروز عید و آن طرف نامه مشایخ و فقه بعد عید متصل

می دانند

می دارند و دعا گویم از انگاه باز همچنان یکم نیناش
و ایام بیض علاوه دارد مسئله دوم آنکه اگر یکی کلید
کن گوید و آنرا نداند و کلید طیب و شفا ده بگوید مسلمان
باشد جواب فرمودند مسلمان نباشد تا آنکه از ان گفته خود تو به
آنکند زیرا که او گفته خود میداند مسئله سیوم آنکه
اگر حیاتی محتمل شود و غرضه کند جواب فرمودند نکند
پس روی مبارک برین غیر آوردند فرمودند فرزند من جواب
این مسأله که گفتم بنویسید **و ایضا** فرمودند قال الله تعالی
للمنعة لمن خلقت قال لا اهل لا اله الا الله یعنی باری تعالی ندا
کرد بر هشتاد و برای که افریده شد گفت مرا اهل لا اله الا الله
روی مبارک برین غیر آوردند گفتند انشاء الله تعالی و شما
هشتاد و در دنیا به بینند شما را بشارت میدهد یاران
گفتند طفیل کدو و خواص دید بعد از ان فرمودند دیدن
هشتاد و در دنیا و نوعیست یکی آنکه ولی کرد بر هشتاد
رسد مگر است و دوم آنکه در حدیث است قوله **علاء**
بنی صلی رکعتین یوم الجمعة بین الظهر والعصر یقر فی الركعة
الاولی آیه الکرمی سیم مرتة و قل اعوذ برب الفلق خمس
و عشرين مرة او خمس عشرة مرة و فی رواية و فی الثانية قل هو الله
احد مرة و ان من خمس و عشرين مرة و فی رواية خمس عشرة مرة
و فی رواية من الصلوة یقول لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

خستین صفة لا یتخرج من الدنيا حتی یرمی مکانه فی الجنة ویرجی ربه
 فی المثلث وینوی صلوته حفظ الایمان فی کلمه که کرد و دو رکعت
 روز جمعه میان دو نماز بخواند در رکعت اولی قل هو الله احد
 یکبار و خلق بیست پنج بار و بر عرایی پانزده بار و در دوم خدا را
 یکبار و ان سس بیست پنج بار بعد از اولی قل هو الله احد
 العلی العظیم بنجاه بار بگوید و اینها العلی مروی نیست برون نیاید
 از دنیا تا الله نبیند جای خود در بهشت و نبیند خداوند خود را
 در خوان هم درین مناسب **حقیقت فرمودند در آنکه در این**
 مبارک بودم شاه زاده و راضی بودی عاشق شدم درین
 بود که حلال باشد در مذمت خود صبح بود روزی برب
 مدینه عبدالله بطری رحمة الله علیه آمد و احوال خود باز نمود
 دعا کرد برین سوال الهی از به الجنة فی دنیا یا هنا و را بهشت
 دعا بشیخ مدینه مستجاب شد بهشت را بدید بهوش شد
 بیفتاد و بعد از زبانی بهوش آمد بر سیدم چه دیدی گفت
 بهشت دیدم با حور و قصور **فرمودند** و لکم ما تشعونه
 الا نفس و تکلذوا عین فی ادراک بهشت چیز نیست اشتها
 نفس و لذت چشمها ان بادشاه زاده بشیخ توبه کرد و به
 روافض ترک داد سنی شد بعد از ان فرمودند چون بر آن
 بادشاه زاده نقل کرد همه گفتند بادشاهی ترا می آید ترک کرد
 و زنده در برگردد و پیش شد بادشاهی بود خود را داد

دیدن بهشت ترک عشق زمین و بادشاهی کرد کسی
 که جمال حق را بدید او کی بدینا و آخره نظر کند بعد از ان
 فرمودند که اهل لا اله الا الله را نباشد و بهشت وقت
 موت و نه در کور و نه در قیامت و نور لا اله الا الله چنان
 طالع شود که همه انوار را بسیر شد یعنی نور آفتاب و ماهتاب
 و ستارگان و ذلک قوله **قل** اذ الشمس کور شد
واذ النجوم انکدرت زیرا که نور لا اله الا الله حقیقی
 و نور غیر لا اله الا الله مجازی اذ اطلع الحقیقه اندر س
 المجاز چون حقیقت طالع شود مجازی ناپیدا گردد بعد
 از ان فرمودند قال الله تعالی **لهم** کلن خلقت قال لجمود کلمه
 لا اله الا الله یعنی خطاب کرد خدای تعالی مودوزخ را برای
 که افرید شده گفت شران کلمه را غریبی پرسید میان حمد
 و انکار فرق چیست گفتند الا انکار عام و الحمد هو الا
 مع الیقین و ذلک **قوله تعالی** و حمد و انکار و استیقینها
 انفسهم **ظلموا** و **علوا** یعنی انکار عام است و حمد و انکار
 انکار است با وجود یقین بعد از ان فرمودند اهل لا اله الا الله
 از گاه محتر آدم تا قیامت همه را خلند غریبی پرسید
 سکران موت باشد جواب فرمودند باشد **لؤلؤ** و **حجوات**
سکره الموت با حق ذلک ما کنت منه
 سکران موت حق است ولیکن خدای تعالی آسان کند بعد از ان

فرمودند از این اهل جم داخلند فاما سماع دارم از این
 احوالیت مراد موافق شریف است پس روی مبارک
 برین قیفا آوردند فرمودند فرزند من این قایل لا اله الا الله
 بنویسید و رفت حمد داد انکار که توبه کردم غریب است **اینجا**
 فرمودند روز وصال شیخ کبیر قدس سره روح در روز ششم
 و وصال شیخ فرید الدین نیز روز ششم است بعد از آن
 فرمودند شیخ کبیر روز ششم خوش بودی بنگار ایشان
 گفتند که امروز سبق نیست از آن خوش است نیست
 از بنگار ایشان ولی الله بود او گفت خوشی شیخ اینست
 که در لوح محفوظ دیده است که روز ششم وصال او خواهد بود
 او از آن خوش است **لؤلؤ العالی** لام المون جسدی وصل
 الجیب الی الجیب بعد از آن فرمودند روز ششم زیارت
 مخدومان رفتم آواز قبر شیخ رکن الدین شنیدم یا سید
 عظیم یوم الثلاث لانه وصال جری و توسل بعد از آن فرمودند
 پیش از آن روز ششم سبق نیکم از انگاه باز میگویم
 و توسل میکنم بر طریقت و سلک بمذا الیوم یوم وصال شیخ
 ان تجعلنا من المؤمنین لیدیک والواصلین الیک بعد از آن
 فرمودند شیخ هر که توبه میباید میکند او در ما تسبیح و این
 آیه خواندند **قوله** **واعتقوا الیه الیوم** **بیّن** **ای توسل**
الیها و الیه **یعنی** توسل کنید بسوی خدای بدوستان

فقه

خدای پس روی مبارک برین قیفا آوردند فرمودند این
 قایل که گفت حمد بنویس بنشتم بعد از آن فرمودند قرص خانقاه
 شیخ کبیر در کدو و عینه مبارک شد که سیرند من دیدم امیران
 میروند صیحت می یابند مشایخ آن طرف چنین اعتقاد
 دارند هم درین میان **عیات** شیخ رکن الدین فرمودند
 که روزی سندی از خانقاه ایشان درج رفت
 و آنجا غلامی است او را خطه از صحن شد گفت
 من در خانقاه شیخ کبیر چهار قرص می یافتم و اینجا یکی
 هم نمی یابم بزرگی بود او را گفت که شیخ شب جمعه
 اینجا می آمدی تا غده تمام شیخ نمود جای می که مشغول شدی
 شب جمعه آنجا رفت شیخ بر عاده قدیم بجای می خود مشغول
 شد بود این سندی شیخ را شناخت سلام کرد جواب سلام
 برداد شیخ بزبان ملتان گفت چرا ایران می میسم واقعه
 حال خود بزبان ملتان گفت شیخ او را فرمود و ظیفه تو چهار
 قرص می اینجا خواهد رسید هر روز هم بدان وقت
 و آنجا برسد بستانی هر روز چهار قرص خانقاه و دو کاس
 آشام می یافت و میخورد و می بود بعد از آن فرمودند که شیخ
 رکن الدین را در واقعه گفت غذا و سالک باید بود که قلیل
 الکیمه و کثیره الکلیفه ان باشد از جهت وزن اندک
 باشد و اگر کسی کیفیت ان پرسد بسیار باشد که چند میوه

در روز غن و یاد شیر بوشانند آن بخورد و موی باشد
در وضو و طاعت بعد از آن فرمودند روزی برای
خود چنین غذا کردم شیخ را بغایت خوش آمد باز کسی
برای من نکرد و دو تنگی بی باید تنها چون خورم و اشارت
بخان دان کردند اینچنین میکنند برای ما بعد از آن فرمودند
روزی خاندان شیخ زکریا الدین فرید طبیب ملقانی را
طلبیدند و برو گفتند شیخ طعام بخورد و شیخ پنج روز
همان غذا خوردی که گفتیم در آن روز نیز کاسه کرده خورد
بس خورده برای فرید طبیب بودا و او خورد و گفت هر روز
طعام بخورم خور و اینچنین غذا کنی بخورد باندگی سیر
و در طاعت قوه باشد و در وضو نیز بس روی مبارک
برین خور و خوردند فرمودند فرزند من این که گفتیم بنویسد
خایه که توسالکی کار آید بعد از آن فرمودند که شیخ کاملی
در حال حماه تربیت میکنند که در حیاض میگرد خفا که دعا گو
شیخ زکریا الدین تربیت کرد یکی از آن تربیت اینست
که سلطان محمد ترا شیخ اسلام کرد و چهل خانقاه در تصرف
منه کرد و ایند شیخ را در خواب نمود و گفت چه بر عرق فراخی
شد با همدان امام شیخ گفت سیر زود روان شو
چه ساختی بکنی شیخ ترا اشارت کرده است اجازه از خودم
والدراست بر کانه خواستم روان شدم بر نه هیچ

و چه نبود چندان فتوحات خدای تعالی رسانید غریبی
در چرخ روان شده بود خاندان او باز کرد و ایند باز گشت
آن نوشته مرا داد بپایه بودم اسب داد و لیکن آن
اسب مولانا نظام الدین کرده را دادم او مدقوف بود در
شهر باز گشت و دعا گو بپایه رفت پیش شیخ و رسیدم
با انواع نعمت مشرف و ترتیب دیگر الگ دو کرات
مراد خواب فرقه پوشانید و عین آن خرقة بر سر خود
یا خیمه یکی آنکه روزی که مراد که در عدن آمدم زیارت
نقیه بصال قطب عدن او را دریافتم مریض بود سفر
سرحد و روز وفات یافت شب سیوم شیخ را در
خواب دیدم مرا خرقة پوشانید و گفت این خرقة باید
وقت زیارت بر سر خود دقیقه بصال را پوشانی
و سجاده او را بدی چون بیدار شدم عین آن خرقة یافتیم
و روز سیوم زیارت او حاضر شدم جمله ایام زیارت
حاضر بوده اند بخوار شدند سر مهر را سجاده بدهند
بزرگی بود او بر من با و از بلند گفت یا سید
الیه الخرقه التي البسها لك الشيخ قطب العالم زکریا الحق
والدین و اجازه لها هذا الصغیر یعنی سید خرقة که پوشانید
ترا شیخ زکریا الدین در خواب و اجازه پوشانیدت
کرد بر سر خود دقیقه بصال را پوشان بر با خود گفتیم

این جواب با هیچ کس تکلفه ام این را که گفت مکرر اهل کاشان
بس من برخاستم نزد یک آن کودک شدم آن فرقه او را بپوشید
دیدم آن برادران هم بزرگ آمدند دست بستند پیش
او ایستادند و سجاده او را دادند و گفتند ما این را خاکی
خواهم که در غریزی برسد او مرید شما باشد فرمودند شیخ
نام وکیل هست بواسطه من مرید شیخ رکن الدین شد بود
از آن فرمودند این زمان شنیدم بزرگ شده است و آن روز بالغ
نشده بود در مقام ولایت رسیده است و برای من گفت بابت
می نویسد بعد از آن فرمودند فرقه دوم را قصد کردم در خاقانی
چند روز میقم شدم در خواب شیخ را دیدم مرا فرقه بپوشید
چون بیدار شدم عین آن فرقه بر سر خود یافته داشتم
و ما در فرزندان و اجازه پوشانیدن کردند این چنین که
کسی را بود غریزی برسد آن فرقه از حیث فرمودند
بزمان ملائکه آوردند بعد از آن شیخ گفت تو قطب
عالم شدی بشرط تواضع و مسکنیت غریزی برسد قطب
اقلیم یا اقالیم فرمودند اقالیم غریزی که شیخ قطب الدین
بولاف رساله یکم او نیز قطب بود فرمودند از آن اقلیم
بکن از اقلیم ازینجا هست نظر است **ایضا** جوانی در آمد
التماس طایفه شیخ نجم الدین کرد و گفت من طایفه ایشان
ایشان پوشیده ام فرمودند کسی را نگذیب چه کنیم ما برید

پوشانم پیوسته اندیدند یا ران یقین کردند این کرامت
قدوس است **و ایضا** فرمودند پیوسته شیخی کند که علماء
را نه مرید و مستقدا باشند بمانند دوستی
منور نشوند که در راه خطرها بسیار است چندین کسان
حداک شده اند بلکه دین هم میاداده اند آن درشت
کار است **و ایضا** این حدیث لا اله الا الله لا اله الا الله
کل کافر و کافره یعنی ثواب کلمه لا اله الا الله بشمار کار آن
این کلمه است از جهت آنکه رد کرده اند بعد از آن شیخ
رکن الدین مرا گفت قطب عالم شدی برای من که بواسطه
دعا کو فرقه شیخ بگیر پوشیده است از ملائکه تنهت آمده است
آن خط را هم شیخ را از این فرقه است و هم در تحقیق
خواهند آمد چون من مرید شما ام پیش از آن آدم بعد از آن
شیخ مرید عبد الله مطهری و شیخ دیگر هم تحقیق کردند
و بارها آمدند و این زمان هم فرامیدند بعد از آن گفتند
چون من بدین خطاب قطبی مخاطب شدم در خاطر کردم
جایی نروم بعضی فرزندان مرا حمله شدند در شهر بیا
و حصول اعراض ما کنیم منم استم نباشد بجانب شاه
فرستم در واقع شیخ عبد الله مطهری را و شیخ دیگر را
دیدم گفتند برو غرض ایشان حاصل کن که شیخ
قطب عالم تر است تواضع و مسکنیت صفت کرده روان شدم

بعد از آن فرمودند تا هر کس بی برادر زاده در علم کلام و مناظره
 و نزد دارد هنوز تا آنکه رسیده باشد یا را نگفتند اعتقاد
 عام و خاص در حق شما خاص است از آنکه چندین هزار
 توبه و تعلق میکنند **و ایضا** وقت خود خالی بود و چند
 بار حاضر بودم فرمودند شیخ سید محمود مرا مراعات
 که در بکن بده همچنان کردم ولیکن منع شد بعد این بیت
 فرمودند **بیت** که رخسوز مرده ترک در خاک اندر کف
 تو زگر کرده بعد از آن فرمودند بعضی اصحاب من است
 اینچنین شود امید دارم ما هم قدیم پس گردیم پس روی
 ببارک برین فقر آوردند فرمودند فرزند من این که گفتم جمله
 بنویسید پس **بیت** **ایضا** تو کل موازن با کلمات گفت
 فرمودند اجابة الفعل اولی من اجابة القول یعنی اجابة فعلی
 بهتر است از قولی یعنی در مسجد حرم اگر سخن کنم روا باشد
 بعد از آن فرمودند در وقتی است یکره الکلام اذا اطلعت
 ای کلام الدنیا یعنی بگو و صحبت سخن دنیا کردن چون جمع
 بود بعد از آن فرمودند اگر سبق بگویند و فایده دینی و یا
 حکایت اخروی باشد روا باشد پس روی ببارک
 برین فقر آوردند فرمودند فرزند من این سیال و حدیث
 که گفتم بنویسید **و ایضا** فرمودند که شیخ ضیاء الدین
 شیخ شهاب الدین روزی او را بخدمت شیخ عبدالقادر

برد گفت

برد و گفت این برادر زاده در علم کلام و مناظره
 علو کرده است شیخ دست بر سینه ایشان مالید
 علم کلام و مناظره محو شد مگر شهادتی که فریضه است
 سیالی اعتقاد بار دوم دست مالیدیم علوم سلوک نهاد
 خرقة تبرک پویشید و گفت شیخ شیوخ خواهد
 پیش مشغول بعد از آن عم او یک مسله از علم مناظره پرسید
 جواب گفت مع فراموش شد **و ایضا غریزی**
 پرسید و این چه معنی دارد فرمودند لاوب الرجوع
 الی الله عما سوی الله و الا نابة شله و التوبة عام یعنی اوب
 باز گشتن سوی خدا و نابة اذا الخ عر خداست و معنی
 اوبه همین است و معنی توبه عاصیست یعنی تناول است
 معنی مذکور را یعنی دیگر الرجوع من المعصية الی الطاعة و من
 الدنیا الی العقی و من الشر الی الخیر و من الکفر الی
 الایمان و من الظلم الی الصلاح و من الحرام الی الحلال پس
 روی ببارک برین فقر آوردند فرمودند فرزند من این فایده
 که گفتم بنویسید پس **بیت** **و ایضا** غریزی پرسید
 که کلیم نماز که از دن جو نیست جواب فرمودند که بجز
 عندنا و عند الشافعی و عند احمد بن حنبل خلافا
 لک فانما نقول اذا كان المكساة و تخلیفنا یکره الصلوة

او این

است

عليه واذ كان رقيقا بحيث يصل شدة الارض
في جهته لا يكره عنده **نصف** يعني روايا شد وديك
به مذهب نماز بر كليم بجزا هيت اگر چه سخت باشد
خلاف امام مالك را ويكو پد اگر سخت باشد مكره است
نماز زيرا بجه سختي زمين پريشاني او نمي رسد
و انجان كليم در دمشق است اينجا ناست و اگر بايك
باشد اينچنين كه سختي زمين پريشاني برسد با اتفاق
نماز مكره نيست بوزان فرمودند كليم ديار سختي
زمين پريشاني ميرسد نماز مكره نباشد با اتفاق
و انجان كليم سخت در دمشق است پس حاجي ديكر است
پس روي مبارك برين فير آورند فرمودند فرزند
مرا اين مسلك كليم و فائده دين كه گفتم بنويسيد غيب
و **اينست** فرمودند كه روزي رسول **عليه السلام**
در سفر غذا خورد و ابو موسي اشوي رضي الله عنه عيشه بنام
ميرفت مانده شد آغاز كه ديار رسول الله را گيتي فقال رسول الله
لا اركبك و الله ثم قال و الله اركبك فار كعبه يعني ابو موسي
گفت يا رسول الله **عليه السلام** تا كوت و الله ترا سوار كنم او
پس سوار كه ديد از آن فرمودند اين چون باشد رسول بگويد
كه دكر سوار كنم باز بگويد كه دكر سوار كنم بر خلف مبارك
را ندند كه بگويد اول در حاله ديكر بود كه قافله تيميل ميرفت

ترا سوار كن
مانده شد
پس

مانده شد زاني رسول گفت
كه تا سوار كنم پس سوار كنم

از جهت خوفي اگر سوار خواهم كه دشتران كران
خواهند شد باز از بيني سبكه بگذريم آخر چون خوف
رفت اين شد آهنگي اند پس رسول **عليه السلام**
سوگند كه دكر سوار كنم اول در حال ديكر بود و سوگند دوم
در حال ديكر و اينچنين رواست پس روي مبارك
برين فير آورند فرمودند فرزند مرا اين فائده سوگند
كه گفتم بنويسيد پس **نهم** و **اينست** غريزي سبق
صاحب بجه است ميگشت حديث درين بود قوله
من علامات الساعة ان يكون الولاية لوعاء الشا وطلا و
في البنان يعني يكي از نشاني قيامت آنست كه ناهل
فرمان فرماي شوند پس بيا دما در از بهما كنند بعد از آن
فرمودند كه غلامان باشند و ايران اين ديار صدين
حالت چون در ولايت اقطاع ميروند خانه هاي
مردمان بفضي مي ستانند و خود ساكن ميشوند سر
چند روزي ديگري مي آيد در آن جاين كاهي شنيد
و اين يعني واقعت **نهم** بجز روزي دكر بارگاه بوم شود
شاه رخانه دولت كه بار جاد شست اين منظر نو بلند نما
كه احمد نقش در و زدن كاشته كير او روي ساز خورمي
دشمنه كير او روي دوشه بشسته و بگداشته كير
طلب منصب فاني نكند صاحب عقل

ان

و معنی دارد یکی آنکه اضافه سویی فاعل بس معنی
این باشد یاد کردن خدای شما را بهتر است از یاد کردن
شما را و دوم اضافه بس معنی مفعول معنی آن باشد
یاد کردن شما خدای را بهتر است از جمله طاعت که جز ذکر نیست
ای اکبر بن کل طاعتکم بس روی مبارک برین فیه آورده اند
فرمودند لا یصل احد الی الله الا بذكره یعنی نزد
خدای مگر یاد کردن او بر لفظ مبارک رانند نه بای نام ذکر
خلوت حجره باید و وجه طلال باید شبهاست نباشد
اینجا میسر آید در اجماعی آیند ایشانرا حجره باید مشغول
بند که میکنم روی مبارک برین فیه آورده اند که برادر است
باید که یکدو وقت و یا سه وقت در شبان روزی بند که
مشغول شوید هم نافع است و ما هم قبول کردیم در حجره ما
خود بند که مشغول شویم بعد از آن **حکایت** فرمودند چاکلی
عن الله تعالی انما یعبدهی اذا فکرت فی و محکمت شغله یعنی
من باینده ام چون یاد کند مرا و بجنبند و بوی او بعد از آن
فرمودند آن طرف خداست میاید برید از او را و مشغول نمی
کنند ابتدا بند که میفرمایند چون تصفیه یافت بس ذکر
با و را مشغول میکنند و چه کار کنم با و را و نگاه دارم
میفرمایم تا بیکار نباشند بعد از آن فرمودند که رسول
ظالم است **و اندک ذکر یک فی نفسک** **فصل**

و معنی دارد و دون آنکه **من المفعول بالعدو**
و کما حلال بر لفظ مبارک رانند نه بای نام ذکر
المنفرد من المفعول و هو الماظهار و فیه اشتراک است
یعنی سر و جسم و در دون الجسم و او عطف است بر آن
یعنی در جراح و مسایب روی مبارک برین فیه آورده اند
و فرمودند فرزند نه این حدیث و بیان این آیه جمیع
که حکمت بنویسید بعد از آن فرمودند غرضی تلقین ذکر الهی
که فرمودند مربع بنشین و خود دست بر آن باید نهاد
و یا آنکه دست به بند نوختند در نماز بعد از آن که دعا کور
تلقین ذکر بر طریق سند اول شده است یعنی دستها
بر آن باید نهاد از چپا در آغاز باید که دو ر است
یعنی تمام کنند بس اثبات هم در جبا کنند زیرا که دل
طرف جبا است بس از دل نمی کند و در دل اثبات
کند و همچنین از رسول **ع** راجع بر ویست یا را را
تلقین ذکر کرده است و ذکر حق در دل گوید زبانه بندد
و لیکن حکایت مذکور بعد از آن فرمودند هم آن قعود
فرمودند که قعود و نوحه است یکی قعود تشهد که آن
از ارکانست دوم بول از قیام که نشسته بکرارد بوند
از آن فرمودند قعودی که قیام تمام قیامت در مذهب
مابین جنین مربع شنیدند تا فرق باشند میان قعود نماز قعودی

که قایم تمام قیامت هم درین میان غریزی برسد
برج نشینند جواب فرمودند اخذنا قول مالک رحمه الله
بود از آن فرمودند برج نشین تشبه بملوک میشود
از آن جهت ترک داریم و بهم شخص کردیم که خدو بات
ما برج نمی نشینند و این روایت معمول هم نیست که کسی
برج نشیند پس روی مبارک برین فیروز آوردند فرمودند
فرزند من قایم ذکر فقه و اخلاق آن بنویسید
غریبست کم کسی میداند پس بنشینم بعد از آن معنی این آیه
فرمودند قوله تعالى ليد يصعد الصراط الطيب والعلی
الصراط یرفعه بر لفظ مبارک را اندند یصعد فعل لازم است
پس معنی چنین باشد بسوی غرض جل برمی آید سخنان پاک
و برفع فعل متعدی است پس معنی چنین باشد که در اینک را
برمی آرند یعنی فرشتگان پس ذکر این واسطه است و عمل
با واسطه است و ذکر و اصلست و موصیلت چنانکه خود
می پیوندند صاحب را نیز می پیوندند اند غریزی سوال کرد
الکلم جمع است والطیب واحد است پس واحد صفت
جمع چون مستقیم آید بر لفظ مبارک را اندند که طیب فعل است
از اجوبه یا اول اصیل و دوم زائده اجتماع یافتن شد و این
که اهت است ادغام که در خفاک سید و میت همین
تولید است بعد از آن فرمودند فیصل مشرکست میان

و ذکر و نذر

و ذکر و نذر و بیان و حد و جمع و اینها طیب بمعنی
جمع است پس مستقیم آید صفت جمع پس روی مبارک
برین فقیر آوردند و فرمودند فرزند من بیان این آیه مذکور
بنویسید پس بنشینم **و ایضا** فرمودند شب جمع
غریزی از ابدال عالم طرد دارد پس در ور سیده بود درون
نیامد از جهت خانقاه پادشاه کسی فرستاد او گفت
مطامع و زمین بوسید و گفت طعام ملوک بر خطه محو و بر
این و طیفه گرفت میشود از آنست و آن فوت مسغات
عشر بود بعد از آن فرمودند تجمیع هم فوت شد هیچ
و تخی نشده است و آنروز طعام خانجها ن خورده بودم
و آن طرهما خانقاه تجا بر می آورد و جلال الی تجا بر
خارج میکنند و فرد خانقاه مجسره و قی میکنند در بند
این رسم اصلا نیست بعد از آن فرمودند آن طرهما کسی
نمانده است از شاخ کبار غریزان مجاوران بر دعا گو می
می نویسند التماس فرموده اینها میفرستم و هم بواسطه
دعا گو می یزد و مان شده اند هم درین حکایت
بوده اند غریزی رسید بکجا بسیار که در بعد از ظهر
آمد پرسیدند از کجایم این وجه نام داری و گفت
از مجاورت کعبه می آیم چند سال مجاور بودم با شوق
خدا و جبهان آنکه ام و نام من فی الدین ترضی است

و تو که در تو ند برسد ند آن طرفها کسی از شما می ماند است
 او گفت همچو مخدوم قطب عالم کسی نیست مشغولان
 هستند بسیار بعد از آن بیعت کرد مرید شد و سیصد
 نفر از خود طلبید که ایشان را شش بیعت کرده اند فرمودند
 بدمم سر مبارک طلبوس کردند و بر او دادند بعد از آن گفت
 خا قحی که بنام مخدوم نصیب کرده اند آن طرفها بر آن
 پادشاه بنویسند بنشینند دادند چند کاغذ هم اینها نوشتند
 بود پس و داغ کردند **ایضا** فرمودند که منصور انا الحق
 گفت آن طرفها از مشایخ دو طریق سلسله دارم یکی آنکه
 حاکمیا عن الله تعالی محمد بن بیان **حکایت** فرمودند که بخشون را
 برسد اما همک قال لیسلی حاکمیا عن الله المحمود یعنی نام تو
 چیست او گفت نام من لیلی از غایت غلبه مجبورم که خود را بنام
 شده و کذا که المنصور و دوم آنکه او بر منبر وعظ میکردند
 نداشتند من یعنی لغا وجه فقال انا الحق ای الناس است
 بغدا و روحی یعنی که خدا کند از بهر جان تا زنی خود منصور
 از منبر گفت من استوارم بغدا جان خود بعد از آن این آیه
 خواندند **قوله لا اله الا الله محمدی بنی محمد**
 ای من تالوا البری تعی بعد لواله و احکم بالحق هذه یعنی هر که
 نیاید خدا را عزوجل تا بناید جانها خود را بفتح مجاهده
نظم جان خود بود همیشه در چشم خون ریز بود همیشه

قصه مخدوم

محمود

در کوزه

در کشور ما داری سرما و گرگند دور از بر ما دوست
 کنیم و تو نداری سرما پس روی مبارک برین فیر آورد
 فرمودند فرزند من این خود وجه منصوره بیان این آیه
بنویسید غریبت و ایضا فرمودند **حکایت**
 پس افکنده کسی شد شیرین باشد زیر آنجه فرمان برداری
 کرد از تا میر فرمان برداری شد کشت و شفا و
 مردمان شد و این آیه خواندند **و اوحی ربکم الی النخل**
ان اخرجوا من الجبال بیوتا و من الشجر و مما
یخرجون ثم ککلی من کل الثمرات فاسدکم
سبک و یک ذللا یخرج من بطونها شراب
محمدا لوانه فیه شفا و للنا سبک اذ فی ذلک
لاید لغویر متفکرون از این کسی که بن است
 از هر درخت شیرین و تلخ بخورد از تا میر فرمان
 برداری چنین شد پاکیزه از غم او بیرون می آمد و از بی
 فرمانی آدمی پس افکنده او چنین بلیدی بیرون می آید از تا میر
 بنویسالی و این آیه خواندند **قوله لا اله الا الله محمدی بنی محمد**
فکونوا من الظالمین پس روی مبارک برین فیر
 آوردند فرمودند فرزند من این فایده که گفتم بنویسید
 پس بنشینم **ایضا** فرمودند چون اعدای یمنی دشمنان
 غلبه کنند کلاه باز کوبه پوشند همان زمان متهور شوند

چون دفع کردند کلاه راست کنند و بپوشند بحرست
 دراج شده بود دعا گو همچنین کرد مشهور شدند فرمودند
 که روزی از صحابه پیغام رساند سلام کرد و رسول **علیه السلام**
 وضو می ساخت جواب سلام گفت چون وضو کرد جواب
 سلام بداد و بر وایتی تیمم کرد جواب داد آن یار پرسید
 یا رسول الله جواب سلام درنگ کردی رسول گفت
 که السلام یکی از اسماء صفات باری تعالی است غرض علی و وضو
 چون بر زبان گویم بعد از آن فرمودند سالک را نیز شرطست
 که در ذکر با طهارت باشد و درین پاک باشد و در جامه
 پاک باشد و در جای پاک باشد و بر آن ذکر درو پیدا شود
 و این چنین ذکر میوه حاصل است **و ایضا** فرمودند
 اگر کسی عطر کند و حمد نشنود و همچنین گوید بر حکم الله عزوجل
 پس روی مبارک برین فیه آورند فرمودند فرزند من
 این فایده که کفتم بنویسد و جمله غریبست **و ایضا**
 سخن در ملک یعنی افتاد بلا دعوت فرمودند در مساجد آنجا
 حجر یا مردان علامه و حجرها زنان علامه برای اشکاف
 و در آن زنان علامه و در آن مردان علامه مشغول باشند
 اینجا نیست و در بلاد فارس هم نیست بعد از آن فرمودند آن
 طررها خواجگان تجار خانقاه همایی برمی آورند و فرود خانقاه
 حجر را در بازار وقف میکنند و کینزگان سیر از بازار

در آن روز

میزند اگر مسافری میرسد چون زن دارد و همه میکنند
 یعنی می بخشند و ملک کردند و راجه برای دخول شرط ملک
 مادام که باشد چون میروند بخشیده مخفی می سپارند و اگر
 زن ندارد نکاح میکنند مادام که باشد چون برود نکاح
 و مخفی بسیار در این طرفها نیست چون سفوفان حاجت
 شود کی رود بعد از آن فرمودند بنام دعا کو خانقاه خواجگان
 تجار خانقاه همایی برمی آورند و فرود بنا تا کرده اند سفوفان
 می آسایند **و ایضا** عزیز یکم برای افطار چیزی آورده حدیث
 فرمودند از صحاح است **و ایضا** سلام بن افطر صایان
 فلاجر خلیفه هر که افطار کنند روزی در پی بس مراور
 ثوابست شایسته آن بعد از آن فرمودند اگر چه باب باشد
 زیاده افطار حاصل است پس روی مبارک برین فیه آورند
 که فرزند من این فایده که کفتم بنویسد **و ایضا**
 مخدوم جهانیان این فیه را گفتند که چند روز است
 که سبق نیمخوانی بنده خدمت کرد و سبق رساله اعاز کرد
 ترتیب درین بود اول مرتبه شریعت است مرید را باید
 که بر سبیل صحت شریعت مواظبت نماید و محافظت
 آن بکوشد چون درین باب با اندازه و سحر طاقت کوشش
 نماید و حق بتامی بکوشد و همت عالی دارد برکت که دارد
 شریعت و شمه علوم است در طریقت او را روی نماید

که آن راه دلست و چون حقوق طریقت بگذارد و در آن
بهیج رویی تقصیر نیارد و با این همه همیت عالی دارد که برین
همیت بهیج جای نرسد و چون از عهده طریقت بیرون
حق نماید از درون او داند که همیت عالی دارد و بهیج چیز حق
حق آرام ندارد و پرده ها از پیش دیده او بردارند و معنی
حقیقت که تصور و سالکان جلیست جواب فرمودند و برادر
بیچون و بیچگونه خود بر و نماید بین القلب و چون مرید صادق
این معنی رویی دارد از همه رویی بگذراند و توجیه می شود و در
طلب آن بگذرد و اجتناب بر میان جان بندد و دوام آنرا طالبی
باشد اگر دنیا و آخرت در پیش دیده دل او دارند در آن
نگردد و وجه داند هم غیرت دارد نقش او از پیش خود برآورد
و کارها صوب بر و آسان شود و بهیج چیز صوب بر از پی
تعلیق و بی چیز و تهیایی دل نیست این جمله او را مطلوب
شود و اگر کسی بینی که او را این مطلوب نباشد است بدان که او را
این معنی رویی نداده است و نظر او بر طرفی نگذاشته است
و جام جمیع بر و نداده اند زیرا که آرام هم در پیشانی
و وجود اسباب کار دانی است و آرام دل درون جمعیت
و ترک اسباب دنیا توانی است اگر مرید صادق باشد
و در صدق صادق باشد یعنی زیرک که در پیشانی و بی اسبابی
و بی چیزی اختیار کنند و در آن مغفول و عاصی باشد

که نفس سوار

که نفس و مباهات در همه چیز ناخواست مگر در فکر پیغام
صلی الله علیه و آله و سلم هیچ وجه نفس نکرده اند مگر بقدر لوله علی السلام
نفسی فخری بر مرتبه عالی تر و هر چه که متوالی تر در آن
نفس نکرده و بران مباهات ننمود و چون بقدر رسید در آن
مباهات کرد و بران فخر نمود و این مرتبه را براری و تنهال
از حضرت ذوالجلال درخواست کرد اللهم اجنبی سکینا
و اجنبی سکیما و احشرنی فی زمرة المساکین نخست راه
سلوک توبه تفویج است چنانکه حق تعالی فرمود تو یا الله
جمیعاً الیه الموءمنون لعلکم تفلحون ۵ این روایت
در حق صحابه رضوان الله تعالی علیهم نازل شده است و ایشان
مایل بوده اند از کفر اعراض کرده بودند و بایمان اقبال نموده
و پشت بکناه کرده و روی بطاعت آورده بر سپیدم
چون ایشان بدین صفت بوده اند تو یا الله چه معنی
دارد جواب فرمودند که توبه بر همه فرض است در ساعت
و در نفس اما بر کافر آن فرضیه است که از کفر توبه کنند
و بر فاسقان فرضیه است که بر طاعت گرایند و بر مؤمنان
فرضیه است که محسن شوند و بر محسنان فرضیه است
که احسن شوند و بر و افغان فرضیه است که نایستند و بروند
و بر عیثان فرضیه است که از حقیقت باوج برآیند پسندیم
حقیقت چیست فرمودند خدا و ج فیض خود داند آن و بر

ابرار فریضه است که مقرب شوند و بر طالبان فریضه است
 که او صل شوند بر آن راه رو که در تمامی معتم شود آن کناه
 بود از آن توبه باید کرد و در پیشتر باید شد سرافرازی
 تَوْبَةُ إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ مَنْ مَاتَ لَعَلَّكُمْ
 تَقْلُوبًا ۚ تَوْبَةُ بَرٍّ إِذَا تَوَلَّى كُنْهًا ۚ إِنَّ كُنْهًا سِرٌّ
 و از کناه طریقت تارست کار شوند مقصود آنکه در هر مرتبه
 که هستی از آن مرتبه دیگر برتر است از آن مرتبه بر آمدن درین
 مرتبه در آمدن فریضه است و آنکه از سلوک باز ماندن و تولد
 علام السلام سیر و اسبق المزدون یعنی راه سلوک بروید پیش
 دستی کردند تنها کنند گانی یعنی غیر حق از دل خود بوزان
 فرمودند اگر سالکی در سیر سلوک توقف کند و بگذرد آن درین
 حال او باشد هم درین مناسب حکایت فرمودند که شیخ
 عبدالرحمن بغدادی را میریدی بود چهار ساله چیزی نخورد
 خبر شیخ رسید از واقعه حال آن میرید شیخ گفت بیماری از
 ترقی ماند و در مقام ملائکه منزل کرد بر سیدم او بصفت
 ملائکه شده است ازین مرتبه دیگر هم بصفت بالاتر که از آن ترقی
 شود جواب یافتیم فرمودند مرتبه نبوت این هم ترقی است تا آنکه
 وصال شود بعد از آن فرمودند شیخ عبدالرحمن گفت که در
 لوح محفوظ بنام او رزق چهار سال نبسته اند پس آن میرید
 طلبید لته در دهی او کرد او بخورد در زمان او را ترقی شد

قوله تعالى يا كل الطعام ویریشی فی الاسواق
 صفت میفرمان بهم طعام بخورند و بیاده در بازار می
 رفتند و سودا می آوردند المشی بیاده رفتن قوله **عليه السلام**
 من حمل سلعة من السوق فقد سیري من النفاق هر که بر دارد
 کالا را از بازار بدستی که او نیز راست از بندگی کردن
 این جمله ترتیب از آغاز سبق تا بوزان در حق این فقر بود
 و ایضا نیره مخدوم خادم مصطفی خدمت یکصد شت
 بر لفظ مبارک دارندند هر هفت قرآن سماع دارم آن
 طریقی از استادان است و تا بحضرت رسالت نباهت الله
 هر که از دنیا بشنود استاد او صحیح است و ایضا فرمودند
 امام مجاهد از ابو هریره رضی الله عنه روایت میکند که او گفت
 من سمعت بشیخ یحیی بن یسهم از جهت جوع سب قوه و دوست
 بر زمین نهاده میخواستم از نماز روزی بر سر راه نشستم
 امر المؤمنین ابو بکر گذشت ای شیخ در بیان اشباع و جاع خواندم
 گرسنه بودم لواطعام فی یوم ذی سغبه شتیا و التوبة
 او سکینا ذالت توبه مرا سیر نکرد بعد و عمر گذشت هم آیه خواند
 بر سیر نکرد همچنین پیشتر می حکایت کردند شیخ یحیی مرا
 سیر نکرد تا آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله میگذشت نظر بر من کرد
 آنچه خاطر می بود دریافت و تقسیم کرد شناخت که چه کنم
 مرا گفت یا اباهیره در خانه بزمی با برادر خود مرا درون برد

یک قدح شیر در پیش آورد و مرا فرمود اصحاب
صغیر را طلب کن مرا دشوار نمود درین یکقدح نهیم گیر
نشدم میخواستم زود بعد از آن رسول **علیه السلام**
گفت ای ابو جهره الطیعی الله واطیعوا الرسول
بر و طلب کن بیار طلبیده آوردیم مرا گفت این قدح بدست
یکی از ایشان بده چون قدح بدست او دادم سیر شدند
و قدح همچنان باقی جای بماند اصحاب صغیر سیر شدند
و قدح شیر بر فراز رسول **علیه السلام** از دست قدح رسید
و آخر همه خود خورد و این حدیث بگفت ساقی القوم آخر هم
یشرب فی ساقی قوم باید که آخر همه بخورد پس درین حکایت
مذکور دو چیز است یکی آنکه فضل فقر مقدم داشتند
زیرا که اصحاب صغیر فقر بوده اند و ابو جهره رضی الله
عنه فقیر بود و دوم تجربه که تمام اصحاب صغیر از یک قدح
سیر شدند و خود هم خورد سیر شدند پس آن نیز روی
نیز برین فقر آوردند فرمودند فرزند من این فایده که
گفتم بفهمید **و ایضا** سنی در خوف حق تعالی افتاد
بود فرمودند یکی این معاذ را زنی رحمة الله علیه
روزی که میگردید میخوشید و میگفت که ما برای خود
شعله آتش بر می افروزیم اگر ما کناه نکنیم موجب
عقوبت و نجات خواهد شویم و زاری می کرد که ایست اهل مجلس

مذکور

هم در گریه میبوی بود و اندک وسیرده چهارده برود
آوردند آن روز از مجلس او بعد از آن فرمودند
چهارده بفتح الجیم هوالمیت و بکسر الجیم هوالبیر
و ایضا از مستان هوالبیر بود و انگشتان
آتش نموده بودند فرمودند اگر آتش مشتعل باشد
نماز گزاردن نزدیک او بگروه باشند زیرا که تشبه
با آتش پرستان میشود و اگر آتش مشتعل نباشد
انگشتان باشند بگروه نباشد زیرا که انگشتان
کسی نمی پرستند مگر آتش آفرودند **و ایضا**
غریبی پرسید منجم از سبب چیست از رسول
صلی الله علیه و آله **و ایضا** مردیست و دو بیت رباعی شنیده است
شعر او است حیت المصی کبیدی فلا طیب لها ولا رائی
الا الحیب الذی شغفت به فانه رقیق و تر یاتی بر لوط مبارک
را اندند بر و آیه صحیح نیست غیر صحیح است بر طریق
احتمال و لا احتمال ترک واجب و دست برداشت نکرده اند
و نفع نکرده اند با و از با و از خوش طریق شو خوانند
بعد از آن فرمودند دست برداشت زدن نه است زیرا که
تشبه برود کوپان میشود دیگر بر یکطرف نیست
دست راست بر کف دست چپ بر نند چون کسی را
بطلبند زیرا که تشبه نیست و این معمول بمحمد بوده است

بس و روئی با دگ برین فخر آوردند فرمودند فرزند
 این فایده که گفتیم در ملاحظه بنویسید **بسم الله**
 وقت جاشت نوزده ماه مبارک رمضان بنده خدمت
 حاضر بود غریزی از شهر آمد قدسوس کرد و گفت
 ماه رمضان طالع شده نیت نخل خصب کرد و نیت صوم
 نخل کرد بعد از آن معلوم شد که ماه رمضان طالع شد
 نیت او درست و صوم او درست خلافاً لثانی زیرا نیت
 نزدیک او نیت شب معتبر است و اگر یکی در سطح شعبان
 روزه ندهد شبته بود پس معلوم شد که ماه رمضان طالع شد
 چیزی دیگر خورد و اساک کند موافقت روزه و ارات
 و اگر نخورد و روا باشد بعد از آن در کیفیت طالع فرمودند
 که در قنایست آن که ناله لاله الی نیت قبل الشفق فلان اول
 یلله دان کان یغیب بود الشفق فیلله الما خیر فی حلال پیش
 از شفق غایب شود پس دوم شبیه است بعد از آن فرمودند
 در ماهی که شبیه یام باشد البتة در آن ماه خط عظیم بود زیرا که
 اوقات افاضل در شبیه افتد خلق از ثواب محروم مانند
 و اگر شبیه نباشد بخوبی برود بعد از آن فرمودند در ماه
 رمضان یک ختم قرآن در تراویح سنت است و قیل واجب
 ولیکن مستحب است در کتاب همچنین یافتیم که هر شبی یک
 سیاره و دانی خواند بخواند شنبه بیست هفتم ختم شود

فرض کردند که بنویسند
 در کتاب شعبان نیت صوم نخل کرد

مال نقصان

صحابه همچنین کرده اند پس آن امر روی سیر برین فخر
 آوردند فرزند این اسایل جو که گفتیم غرض است بنویسید
 بعد فرمودند حافظی بیار زرتا ختم کند همچنان مولانا
 محمد حافظ مهالی التماس کرد بنده ختم کند اگر قرآن باشد
 فرمودند مبارک باشد شب دوشنبه دوم ماه رمضان
 این فخر را طلبیدند و بهلوی خود جایگاه دادند و اگر ام
 کردند و فرمودند اجازه که در شب وقت افطار رسوخور
 در ماه نزدیک مزین بنی جنانکه این زمان قدسوس کردم
 و قبول که در **مهر** جگه بنده که کردن نه نهد فرما ترا
 این فخر را در طعام حمد میکردند و یاران دیگر را نیز
 عرض فرمودند در حدیث است فی کل فوق شبع فهو حرام
 الا السحور لقوة الصوم والمغنی لا یحل الفیض یحیی بر کر بر
 سیری خورد آن حرام باشد یحیی مکره و مکر سحور برای قوت
 صوم و بر سهالی کنند و از بهر دل پیمان بعد از آن حدیث
 خواندند تحبیل الافطار و یا غیر السحور سینه بود فرمودند
 و چه حلال باید هم از بهر دعا کو طعام ملک نیمه روز مادام
 که نمیکورند و ام کرده ایم که در حیوانات ایشان در شبیه
 بعد خراج طعام آوردند و میخورند و میفرمودند
 که روافض خذ لکم الله قناع را حرام میگویند شبیه
 خمر که معتبر است نه آن طرفها پنهان میخورم و نباید که ایشان

صحابه همچنین

به بینند از جهت آنکه مرا آرد و می آرد بعد از آن
 فرمودند در چه باشد از راستا گیرند زیرا که این الله تعالی
 التیامه خدائی دوست دارد در استقامت درین مناسب
حقیقت فرمودند روزی در مجلس حضرت رسول
 اعرابی را استأشفت بود و ابو بکر صدیق رضی الله تعالی
 عنه جفا شده بود قدح از آب بردست ابو بکر نهادند
 از آنکه در جفا بود بعد از آن فرمودند نیز روایتی
 شنیده ام آن طر فها که ازین راستا مراد است سابق
 نه مستقی فرمودند لا تشربن بعد الکملک عاجلا پس
 روایتی مبارک برین فیه آورده اند فرمودند فرزند من این
 فوائده مسائل که گفتم بنویسید غریبست کار خود را
 تراویاران را بشمار **دوم ماه رمضان** روز دوشنبه
 وقت جاشت بنده بخد مت حاضر بود قاضی علم الدین
 صدر جهان سوال کرد در شب ختم تراویح بعد چند آیتی
 امام بنده اخلاص خواند تا جواز صلوة متفق علیه افتد
 زیرا که نزدیک امام مالک قرائة مسورة فرض است
 با قنکر بر لوط مبارک رانند نزدیک امام مالک مسورة
 در فرض شتر طست نه در نعل بعد از آن فرمودند از طر فها
 دیده ام مالکیان ختم تراویح میکنند و هیچ در آخر مسورة
 نمیخوانند و صحابه رضوان الله تعالی عنهم مجتنب کرده اند بعد

فرمودند که نفی از جفا القا کند باشدت زیرا که
 دل در طرف جفا است تا این شدت ذکر مان شدت
 قلب را صیقل کند بعد از آن این آیه بخوانند **قوله**
وَمَنْ يَخْتَفِ عَنِ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ فَقِصْ
لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ كَذِبٌ فِي الدِّينِ وَلَا خِرَافَ
 یعنی هر که رو می گرداند از ذکر خدائی سلط گردانم
 مرا و را دیو می آید دیوان پس آن دیو قرین او باشد
 در دنیا و آخرت بعد از آن فرمودند هر که مداومت
 ذکر کند حال او بر عکس باشد یعنی قرین او خدائی گردد
 و او از زبان حق شود **قوله علی السلام حکایت**
 عن الله تعالی انا جلیس من ذکر فی بعد قنکر از آن فرمودند
 لفظ شیطان بر وزن فیصله آن و اشتقاق او در دو چیز خودند
 اگر مشتق از شطن باشد بنون اصلی و یا از شطن معناه
 وهو العبد من الله و غر جلی یعنی از خدائی دور شده
 و اگر مشتق از شیط باشد بنون اصلی و بنون زائده
 معناه وهو المذللان یعنی هلاک شده پس آن آیه روحی
 میر برین فیه آورده اند فرمودند فرزند من این فوائده
 ذکر دو وجه اشتقاق شیطان بنویسید **والبضا**
 فرمودند که طالب را بی شیخ مرشد جاره نیست
 که ارشاد کند و او سبب شود برای طالب حق او باید

از آن فرمودند
 از آن فرمودند

مطلب

که یکی برید شود و اگر بر شایخ دیگر نیز برید شود مفید
طریق است باشد که هیچ نوحی مصالح نشود و اگر خرقه شرک
ارادت نیست **ایضا** غریبی را از رسید
و دلت مبارک بوسید بر لفظ مبارک را اندند که در قضاوت
تقبیل الیدین ان کان للطیح یکره و ان کان لتعظیم
الاسلام یجوز و لایکره یعنی بوسیدن دلت اگر باشد
برای طایح مکروه است و اگر باشد برای تعظیم اسلام
روا باشد و مکروه نباشد پس روی مبارک برین فخر
آوردند و فرمودند فرزند من این سبیل که گفتم بشوید
و سبق بخوانید **ایضا** این فخر سبق بخذمت
یکدشت سخن درین بود شایخ تصوفیه رضوان الله
علیهم در راه خداوند عزوجل ذکره برای سالکان راهی
سبیل الاجمال چهار منزل اول ناسوت است دوم منزل
عالم ملکوت است منزل سیوم جبروت است منزل چهارم
لا صوت است فرمودند ناسوت عالم حیوانات است
و فعلی این منزل از حواس خمس است چنانکه خوردن
و آشامیدن و بوی کردن و دیدن و شنیدن
و بسودن و آنچه بدین مانند چون سالک بریا صفت
و فجا همت ازین عالم بگذرد و این صفات را بگذارد
بعالم ملکوت برسد و عالم ملکوت فرشتگان است

صلی این منزل

فعلی این منزل تسبیح و تمجید و قیام و رکوع و سجود
و قعود است چون ازین منزل بگذرد ترک النظر الیهما
بعالم جبروت رسد و این عالم روحیات و صفات
حمیده چون شوق و ذوق و محبت و طلب و وجد
و سکرو حیو و اثبات و محو چون ازین صفات مجسود
شود در عالم لاهوت رسد و این عالم نیست فی نشان
چو سالک ای رسد از خود برسد و چون از خود برسد
در خود برسد و ان لا مکان کویند آنگاه که گفت
و کو نیست و نه جاست جوئی **اول** و ان الی
و به که المثنی جنانکه قایل گوید رباعی
در دیده دیده دیده بنهادند و آنرا زره دیده غزایند
تا که سرحد کمال افتادند از دیده و دیدنی کنون
ازادند و این نظم غزلی بر لفظ مبارک را اندند که معنی
این فارسی در نیست کانت لقلبی اهوایه
فاستمعت اذ راک الدین اهوایی ففانه
المحسینی منی کنت احسده و حرث بولی الثوری
من حرث مولائی فترکت للناس دینا و دنیا هم
شغلا بمحبک یا دینی و دنیا یی **بیت**
چرو دل و دین و هوشن جمله زخم کشدند
روح مجروحدهاند و از دلبر گرفتند

پس روی مبارک برین فیروز آوردند و فرمودند
 فرزند من این اشعار عربی و پارسی بنویسید و بجا
 دیگر فرمودند از راه شفقت و اشارت برین کردند
 عبادت ازین منقطع است و اشارت با تمام با این بهم
 گفتیم بدل ترا خاص و عام برسد تا سوت صفت
 نفس است و ذمیمه است چون صفات محسوسه در عالم
 تا سوت برآید ملکوت بیوند و ملکوت صفات
 عاقله است جمله جمیده چون سالک بتوفیق الهی
 این نیز بگذرد به عالم جبروت بیوند و این صفات
 خاص روح است و قرب است بذات مقدس الهی
 و اشتغال بصفتان حجاب ذات آید و کنیم مجموع
 ادبی نیز به چیز است نفس و دل و روح نفس
 جای شیطان است دل جمع فرشتگان و روح محل
 نظر رحمت است و هو یک را این صفت است در خود
 او پس صفت نفس میل برین جهان است
 و صفت دل میل بهشت جاودا است و صفت
 روح طلب رحمت است و اسرار نهان که متابعت
 نفس کنند تا در نار تحیم افتند و هر که متابعت
 دل کنند در درازیم افتند و هر که متابعت روح
 کند در جوار رحمت قدیم افتد **و با این**

که در درون

که در درون تن و روی منبت ناز است
 در دل و در دره دل روی بهشت دیدار است
 و در دره جان روی ای جان بدی
 قصه چکن که حاصلت دیدار است
 این جمله ترتیب در حق بنده بود و بر این سبب بنده
 بود و چنین که میفرمودند بخوانان موافقت معنی
 مذکور **حکایت** فرمودند که روزی در خانه
 درویشی فرو داشت بودم و او عالم ملکوت
 داشت و عالم ملکوت سماوی را گویند که بر آسمان
 روند و دیدم ازین غایب شد بود زمانی بیاید
 معلوم کردم که عالم ملکوت دارد و زن او گفت
 همین زمان غایب شد و آمدی کجا بودی راست
 بگو که نه مهر ترا بخشیدم آن درویش گفت در
 آسمان رفتم بودم آن زن به خود و شوهرشید بعد
 از آن فرمودند ملک تعرف روی زمین را بگویند
 و ملکوت تعرف آسمان است این ترتیب جمله از
 آغاز سبق تا بفرایغ در حق این فیروز فرمودند
 فرزند من این ترتیب که ترا کنیم بنویسید
ایضا سخن در اخلاق مصطفی **علیه السلام**
 افتاد بر لوط مبارک را اندند که روزی اعرابی

یعنی بیایا بی در آمد در مسجد رسول علیه السلام
 بول کرد و نمیدانست رسول با صحابه نشسته
 بودند صحابه خواستند تا او را بر کاند رسول منع
 کرد چیزی نگویید که او را زیان خواهد رسید
 یعنی در آنجا بول خواستن زیانست چون او فارغ
 شد رسول او را نزدیک خود طلبید و فرمود
 این بیت الله است جایی نماز و تلاوة قرآنست
 و ذکر رحمن است بزبان شیرین گفت
 اینجا بول و غایط جایز کرد پس از آن آب
 آوردند و آن جایکه را پاک کردند بعد از آن
 گفت ای یاران من باندک پاک شد
 چرا دل ندادی خسته کند چنان گویند که او را
 دشوار نماید و نیز روزی اعرابی خدمت
 رسول آمد و چیزی توقع کرد رسول علیه السلام
 بر او پوشیده بود یعنی جامه سبزه اعرابی آن جامه را
 بکشید سوی خود چنانکه سینه مبارک مصطفی
 خواشیده شد بزبان شیرین گفتند نه بشدت دعا
 جمیع آنچه گفت ترا حاصل از بیت المال بدست
 اشدت بصحابه کردند بعد از آن فرمودند خلقی
 دست و پای من بیکند محکم از تاب نمی توانم

آورده ضعیف شد امیرمومنین یعنی کز رسول سوال کرد چیزی
 بردارد او را بعد تحمل کرده است و نیز روزی اعرابی
 آورد رسول سوال کرد چیزی بردارد او را بعد از آنست
 رسول گفت برو و حق تو احسان کردم او گفت
 هیچ احسان نکردی صحابه برین شدند که او را بکشند
 زیرا که کرد پس رسول علیه السلام منع کرد چیزی نگویید
 پس او را در خانه مبارک خود برد احسان پیشتر
 که درین گفت و حق تو احسان کردم او گفت احسان
 کردی پس رسول بزبان شیرین گفت بدین که توفیق
 کردی پس صحابه من از تو رنجیدند پس ایشان هم بگو
 چنانکه پیشتر گفتی او چنان کرد پس رسول روئی
 مبارک بر صحابه آورد و گفت مثل من بردی ماند کرده
 شیرین از و کیخته باشند پس خلقی بگرفتند و بنال کنند
 او دست بر ایشان ندهد چون خصم بیاید بگوید ایشان
 باز مانند من گاهی و یا جاره و یا بنایم آن ماده شتر خصم
 خود را شناسد پس برود بر طریق بهتر او را دست
 دهد چنانکه در این بیایا را دست می آرد **و ایضا**
 فرمودند در تراویح هر شب متابعا رسول امیرمومنین
 و این طریقت معمول بود نسبت بلند میکنند
 و آن فرمودند آب یا شربت یا قیاح و سه دم

باید خورد اگر ساقی ایستاده باشد چون بنده باشد
روا باشد و اگر حیر باشد شش تن فرماید پس سه دم
بخورند و این محول بخورند و این فیر را فرمودند
فرمودند و این اخلاق مصطفی علیه السلام و نیت و اوج
مسلمه آب خوردن که گفتیم جمله نویسد و این فیر
سبق بخورند یک شربت ترتیب درین بود شیرین است
و طریقت است و حقیقت است و مجموع آدمی سه چیز است
نفس و دل و روح و دنیا جای نفس است و معنی
محل دل و مولی مقصود جان و امروز این سه ساکن
در دنیا و اسباب او اند و هر سه را مرکب اند ازین
موضع برآید و این مقام تجاوز کنند نفس را امر کردند
قوله مغفوة من ربكم که دل را بر کردند و الله
ید عو الی دار السلام روح را اندا کردند یا اینها
النفوس المطمئنة از جایی الی رب که در راه
نهادند نفس را شریعت و دل را طریقت
و روح را حقیقت نفس را از راه شریعت از راه
عالم ملک بجهان ملکوت شود و صفات دل که از راه طریقت
از عالم ملکوت سکان جبروت بیوند و وصف روح
که در روح است و ذاتی است بر ذروه یعنی تصفیه
سمیانی برآید که این محض حقیقت است تا بصفات

توسیع مستحق کرد و قوله علیه السلام تملقوا باخلاق الله
کار بجای آید پس که نفس دل شود و دل روح گردد
تا هر سه یک حال گیرند این معنی را توحید مطلق خوانند چون
سبق این فیر را بنیارسید که العشق و العاشق و المعشوق
و احید یعنی عشق و عاشق و معشوق یک است کسائی
که روح برسدیم جواب فرمودند این سخن کسی دانند
که او را عشق مجاز عیافتاده باشد و اشارت برین فیر
کردند و تبسم کردند گفتند وقتی ترا عشق مجازی
افتاده است قد بسوس روح لرزه بریزد افتاد
هم خود گرم کردند فرمودند که روزی دعا گویم درین
محل یعنی العشق و العاشق و المعشوق و احید پیش شیخ
بدین عهد الله مطهری قدس سره میخوانند که پرسیدم
چنانکه تو را پرسیدی یا بس شیخ گفت اگر وقتی عاشق
شده فهم خواهی که دس بر شیخ کنم که کبرک زاده
والد بود بنایت مرغوب را با و خیالی افتاد پس از خدای
توسیدم که ملوک و والد است مرا چه دشت ترک کردم
و این فیر را توحید مطلق خوانند کما قال الشيخ
القنویفه رضی الله تعالی عنهم التوحید افراد لهم باجماع الامم
یعنی مردنایک همت و یک نظر نکرد با بواب جمعیت
بر و گشاده نشود و اسباب عدت او را ماده نشود

سرایین مینی انست که هر جا که هستی روی دل بود آرد
و در هر حال که هستی رای جان حفرت او دار **قول اول**
و هو معکم لاینها کنه و لحن اقرب الیه صفت
جلی الوری یعنی بابا شایم هر جا که باشید از غایب
نه آید و نه نزدیک تر از یک جان بنده چون دانستی
یک لحظه از غافل و غایب باشی چون شوی
که او حاضر است و بر آنک دل بدست تو نیست
و طریقت که راه اوست معلوم کن نه دور و نه روح را
کس نشناسد قلی الروح خدا مرئی الا ما شاء الله
حقیقت کار اوست در عبارت نیاید و در اشارت
نکند با نیا اینها سیرت که خواهد در طریقت بروا
بکشایند و حق حقیقت برو نمایند که حق سیرت
بگذارد و حرمت امر و نهی نکاح دارد و چون این دانستی
بگو که همانند این ترتیب جمله در حق این فیه بود از آغاز
سبق تا بفرایغ شدن **بناج** **شب ششم** سیوم
ماه رمضان باران بزرگ بخدمت حاضر بود و چون رسید
صدر الدین محمد رسید شرف الدین و رسید شمس الدین
مسعود و رسید استین و رسید رکن الدین راجا و رسید
رفیع الدین و رسید بنین الدین و مولانا مختار و مولانا تاج الدین
محمد و مولانا نجم الدین شیخ زاده و مولانا حاتم الدین همگی

و مولانا تاج الدین مانکپوری و مولانا مسعود مهولی
و مولانا محمد مهولی و مولانا مطاع الدین ابراهیم و خواجم
بر الدین به زاد درویش و مسعود درویش و خواجم
خسرو و دلوی و خواجه مظفر سامانی و یاران دیگر حجت
مک را ده یفر الدین و مولانا رکن الدین دیالپوری و مولانا
علاء الدین عن سلیمان و خواجه مسعود باختری و مولانا
خواجهکی و مولانا سلا حسن سستی و شمس الدین الغرض
هم بخدمت حاضر بودند و نوزاد حافظان از شیراز
آمدند با پیوس که در پنج آیه از قرآن خواندند و حجت
اشعار عربی نیز خواندند و خلق ایشان چون نای میزد یاران
وقت و بکا بسیار بود و مولانا تاج الدین محمد نوه زردی
دست و پای میزد و گفت در دهن می آمد یاران بگریختند
محمد و در مراقبه بوده اند و رسیدند حجت ای یاران و حق
که دند در حق او دعا که دند برین موال الهی قوه فی سبیلک
یعنی باد خدای قوه ده او را در راه خود پس او بهوش
آمد و حافظان مکرر را تحسین که دند و فرمودند در کتب
فتاوی است بدین عبارت یقدمون درست خواندند و چون
خوشخوان یعنی امامت درست خواندند فرمایند نه خوشخوان اگر
درست خواند یعنی درست و خوش خواند سیرت سبوی
راوردند و یکان قدح میدادند این فیه را حاجت

طهارت شد بیرون شدن بعد از آن باینکه آوردند
سرفراز کردند و با آنرا بیاورند این فیروز را نیز باید کردند
عادت قدیم گفتند نزد یک من بیا و بشنود خادما را گفتند
اینجا خبر است بیرون رفته باشد پس خروج کردند این فیروز را
فرمودند که بیاورند گفتند ما پس گفتند خادما را یک صحنک
از طلا بیاورید آوردند گفتند شما چون خوردید یا رات
هم خوردید و اند فرمودند نه نه چنان تو نخورده ام با شما بخوردم
پس این فیروز یک خود طلبیدند و با این فیروز بخورند و خاکی
تالی می خورد و گفتند فرزند من کجا بودی تو یا و کردم غرض
راستم سبب طهارت بیرون بودم چون از طعام خارج کردم
قد بوس کردم در حجره خود آمدم بعد از آن یارای
بزرگ مذکور را آوردند گفتند یعنی ببارک باد کردند
و دست این فیروز را سیدند و گفتند استبخت بودی
که با خوردن یک صحنک طعام خوردی چنانکه تالی می خوردی
نبود همچنان هیچ وقتی با خوردن کس نخورده است چنانکه تو
خوردی یک صحنک و بعضی آن را پس خورده دارند از هم نمی
یابند و بوقت سحر در شب مذکور بنده نزدیک
مخدوم بود یا از آنرا سیدند بنوبه زدند بعضی یا رات
گفتند زدند بعد از آن بر لفظ ببارک را اندازد در مک
ببارک و کار زونی و شهر دیگر به پنج وقت نوشت

نیز نهند بیکونست تا اوقات معلوم شود در نیمه شب
غریبی برسد از طاعت هیچ نخورند بعد از آن فرمودند
بیت ضرب المزامیر کنه استماعها و زرسوی طبل الحشر
فی الوغا و ضرب الطبل ایضا و زمره لانی الوغا و القافله
یعنی زدن مزامیر و شنیدن آن گناه است و زدن طبل
نیز گناه است مکرر در حرب و قافله که نمیزد عبادت است
بعد از آن فرمودند ضرب التار لایحوز خلافا للشافعی
رحم الله نای زدن روان نیست بعد فرمودند ضرب
الدق لایحوز و قال بعض اصحابنا مالک و حماد و قاسم
یحوز ضرب الدق عند النکاح **لنزل الله** اعلوا
النکاح و لوبالدق یعنی زدن دق روان نیست مطلق
بر جمیع قول بعضی گفته اند و امام مالک نیز روا باشد
زدن دق نزدیک نکاح زیرا که رسول گفت نکاح را کنید
و نکاح را اگر چه بوق باشد بعد از آن فرمودند ازین دق
عرف ما دیت بر آنچه در آن شهرت باشد و لیکن قضای
و ایام و فرای برداری و تا زمانی نشاید زیرا که ایشان
صدور اند در حق ایشان دق زدن و غیر آن منع است
پس روی ببارک برین فیروز آوردند فرمودند فرزند من این
سایلی که گفتم بنویسید در مخطوط غریبت پس بنشتم
و ایضا سبق عوار فی چند سخن درین بود و تابه

جیست ارجوع به الله لا یرطال به غیره یعنی بازگشتن
از وسوسه او یعنی از چیزی نخواهد کرد و او را همان از خدا
خواست او طلب کند دیگر طلب نکند **و ایضا** فرمودند
که چون ولی بمشبه قطب شود در ایشان مطیع او می شوند
هم درین بیان **حکایت** فرمودند که روزی در حوالی
طهران مغان رسیدند شیخ زمانی سر فرو داد گفتند
و گفت دفع شدند مغان از آن بطلب آب رسیدند
بریمت افتاد غریزی محرم بود پرسیدند شیخ
گفت با وی حالت گرفتگی کان راوستا و جفا که می کردند
هم را منمزم کردند جفا که در مصاف بد کرد رسول **ع**
با سپید صحابه کرب پیش آمدند پنج هزار از ایشان آمد
شدند هم را منمزم کردند نفرت را سلام را شد **و**
و لقد نصبر حکم الله بهدروا نتم اذله فاتقوا الله
لعلکم تشکرون اذ تقول للمؤمنین
الذین یلقونکم ان یمدکم ربکم بثلثة الالف
من الملائکه منزلین ه بکی ان تصبروا و تقوا
و یأتوکم من فورهم هذا یمددکم ربکم بکم
خمسة الالف من الملائکه منسومین ه بوزان
فرمودند چون ولی الله قطب گردد سر قدر مع خدای عزوجل
اقدیلات خود بر نماید و تصرف آن شوند جفا که

حضرت خضر با مہر موسی **علیه السلام** دام در تنزیل مذکور است
مناسب این **حکایت** فرمودند که روزی در مکتان
در حواله شیخ عارف صدر الحق و الدین رحمۃ الله علیہ
فرزند بیوه زنی مقلی کرد و آن زال را از میکا بست
جفا که کرد او در هیچ مبارک شیخ رسید بر سید این کرد
جست جیست و اقامه حال او عرض داشتند پس شیخ
تعلین در باغی کرد از خانقاه او آمد و نزدیک آن جوان
شد و گفت یا حی یا قیوم قم باذن الله آن جوان مرده زنده
شد برخاست نشست و گفت مرا مرده بودم
و سکرات موت جشیده بودم بر چون زنده شدم
مادر آن جوان با شیخ افتاد و او را نیز افکند
شیخ گفت بهوش شده بودی خاموش باش چیزی بگو
بعد از آن بر لوط مبارک را اندند اینست سر قدر و تقوی
آن پس آن جوان چهره شد اکنون با مرده است چون بیان
یاد آن بودی برای ایشان کوفی بر مرده بودم و سکرات
موت جشیده بود لایست شیخ زنده شدم پس آن
آمر رویا نیز برین فیرو آوردند فرمودند فرزند این
خواست که کفتم بموید و سبق بخوانید پس این فخر سبق
بخدمت میکردت روز دوشنبه بود و دوم ماه رمضان
بوقت جا شد رویا مبارک برین غیر آوردند ترتیب

مطلب
سوره و توقو
در جمع

فرمودند بر ما ای برائی بر آن ای مسعود و آنکه مطلب این معنی
محمود کشتی بدین عبارت که روند تا راه الله را سه
حالت است یکی سلوک و دوم وقوف و سوم رجوع
سلوک عبارت رفیق نباتات است بمقصود رسیدن وقوف
عبارت از توقی است در مقامی و این از سه حال خالی نیست
یا ترقی شود از آن بگذرد و یا آنکه بهم برانجام ماند همیشه
نشد و تا آنکه جان دهد و یا آنکه خدا را از زبان کارهای درکار کند
شود و رجوع کند از آنجا که باز گردد و رجوع عبارت
از بازگشتن است و سبب بازگشت چند چیز است
و در سلک سالک نمودن بالله کبریا یا کمزوری یا بی مشغول شود
و یا آنکه تعلق پیش آید که آنرا راهی تعلق است هو تعلق
که باشد چون سالک باید که صبر باشد و اگر نباشد باری
صالح نایب باشد ختم متا بر و در سراسر
و اما ممت ساجد و کسب کاسب و تعلیم صیابان
و عهده دیوان و آنچه بدین ماند و یا آنکه در سالک فتوری
و کسبی یعنی بیکاری افتد این نیز سبب رجوع است
و یا آنکه اختلاط با دنیا و دنیا کنند پس حوسه حال را هیچ
نفعی و مضرتی نیست بی حشمت و ارادت حق سبحانه
و تعالی باشد برای محافظت زمان حق و اعتدای یک
حق یا تیکه الیقین در کار می باید بود و از برای

از رسول سید و اسبق المیز و این سبکبار
می باید شد تا غایب حق در آید بنده را باید چون
سالک توبی بخلق شود و متوجه شود و او را بجام جمعیت
و چشمه جمع فرق کنند و این بیت فرمودند **شرح**
کائنات احوال و عرقه فاجتهد و از راه العین
احوالی و عوکر احوال و عوکر احوال و عوکر احوال
کرد او تواناست که غایب بر کار او سابق و حقیقت
در باره او لاحق این معلوم شد در کار می باید بود و در
انتظار می باید افزود **بیت** ز منار و لاجوا آمدی
باز مرو و شوار بود که رفت باز آرند بعد از آن
برین فقر تربیت فرمودند که فرزند من اگر میخواهی
که حق تبارک تعالی غایت ببیند بعد سنت نخستین
جمع صد و یکبار یا بصر بگو و منم میگویم بگو تا از اگر باشد
من عرض داشتم که این بنده را نظر در شرح نمودند نام
افتاده بود صد یکبار بعد سنت طهارت میگویم
بی نام بر لفظ مبارک برانند ندیم از آنست که طهارت
صحبت من می باشی و سالک شدی و سالک شدی
و ملحوظ جمیع آری و در سلوک راه از خوف
در یافتی و درین روز مرا محبت بسیار از برای
فرمودند و تسبیح از استعمال خود عطا کردند و دعا کردند

و نظر باطن باین فیض افکنند این جمله ترتیب از آغاز
 سبق در حق این فیض بود تا بفرایغ **والله** فرمودند
 دوام ذکر اثر المحبة لقوله **عليه السلام** من احب شيئا اكثر ذكره
 لايها افضل الا ذكر الله وهو قول لاله الا الله يعني ذكر گفتن
 نشان دوستيست ز يار بجه رسول **عليه السلام** گفت هو که دوست
 دار د چيزي را پس او را بسيار ذکر کند خاصه بهترين
 ذکر **لا اله الا الله** است بعد از آن بر لفظ مبارک دارند ذکر
 دعا کواستاد دار د تلقين ذکر تا بحضرت رساله ديوان
 و شيخ الشيوخ بيک واسطه تلقين ذکر است از خليفه
 او شيخ مشرف الدين محمود شاه تيمري قدس سره در روحيها
 بعد از آن **حکایت** فرمودند که روزي عهد دولت
 حضرت رسالت خواجه تشويش اعدا بود يار او را طلبيدند
 و گفت رجوع او را فحوا ايديکم و قولوا لا اله الا الله
 يعني رسول يار او را طلبيد و گفت بجمع بنشيند ياري
 راست را بکمر بنهيد ياري چپ بران بنهيد و دستها
 از استين بکشيد و بر ران بنهيد و از جفاي آغاز
 بکشيد و بر استن بريد تا مد تا انجام گردد ياري کنند
 باز اشبات بجا بکشيد يار او را همچنان که در نديش تشويش
 اعدا شده و ياران روايت کردند که رسول ما را تلقين
 همچنين کرده است و خود هم گفتي **والله** و نيزي برسيد

که چه حکمت است روي و دستها وقت دعا جانب
 آسمان بر آورند جواب فرمودند اين معني در حديث است
 قوله **عليه السلام** طام السماء قبله الدعاء والكلبة قبله الصلوة
 يعني آسمان قبله دعا است چنانکه کلبه قبله نماز است **و ايضا**
 فرمودند رايي گوايت مهمات چهل يکبار سورة انعام
 بخوانند ان همه بکفايت رسد بعد از آن فرمودند در اجبه
 چهل و يک بار اين سورة بنشاند و جلد کرده اند چون
 مهم پيش مي آيد چهل و يک کس را بطلبم و يا ده کس را
 چهارگان يار بخوانند ان همه بکفايت ميرسد پس روي
 مبارک بر رخ فخر آوردند فرمودند فرزند من اين فايده
 ذکر و حديث قبله و دعا و فايده سورة انعام بنويسيد
و ايضا شب پنجشنبه بنجم ماه رمضان بنده خدمت
 حاضر بود وقت سحور در گند و روي مائده چيزي
 اندک بود غريزي حوسه نياز را آورد قدري قدری
 با ياران از آن تناول کردند بعد از آن فرمودند در آنکه
 من در مکه بودم که بوردم در ماه رمضان شب سحور چيزي
 نبود چنانکه اشب نه آب خوردم و نيت صوم کردم بعد
 زماني در مجلسي بودم کسي کوفت در باز کردم ديدم
 شيخ که عبدالله يار من رحمه الله عليه طعام سحور و چند
 دينار فتوح بدست من داد قبول کردم و شکر حق بجا آوردم

و ایضا در روز پنجشنبه بنابر پنج ماه رمضان بنده
 خدمت حاضر بود فرمودند که در شب دو گانه است
 یعنی شسته شسته شروع آواز شنیدم که حبس
 باشی و دو گانه شسته بگذاری بر خاستم شروع
 کردم بعد از آن فرمودند نیز میخواستم برای نفع یاران
 دو گانه بگویم و دعا کنم ندا شنیدم که دعای یاران
 بکنی و دو گانه شسته بگذاری بر خاستم شروع کردم
و ایضا در روز دگر بعد از آن نماز پیشین
 بنده خدمت حاضر بود فرمودند و یاران را نزدیک
 خود طلبیدند پس نزدیک شدم فرمودند صلوٰه ظهر
 میخواستم شسته شروع کنم دیدم صوفی در آمد
 و سلام کرد و گفت ترا گفته ام که ده رکعت بگذاری تو
 پنج رکعت بگذاری که ده رکعت شسته از روی ثواب
 پنج باشد **و ایضا** سلام صلوٰه القاعد نصف علی
 صلوٰه القایم یعنی شسته گزاردن نمی توانست
 از آنکه ایستاده شروع کردم بعد از آن فرمودند ضعیف
 شده ایم اگر شسته یعنی میخواستم شروع کنم مگر خف
 بود در یافتن این و غلط کرد و وعده کرده است
 که یاران را تو ملاقات خواهی کرد پس باید که حرام بگذاری بد
 در آن کوشیده ایستاده بگذاری و **ایضا**

فرمودند که عبد الله بن سلام رضی الله تعالی عنه میگوید
 که من صفت رسول **علیه السلام** پیش در انجیل
 خوانده بودم چون دیدم ایمان بد و آوردم و چند صفت
 دیگر یافتیم یکی آن بودی سبق حمله یعنی سابق است
 حمله او بر حمله او بعد از آن فرمودند در یک بهار که
 بیاض دارم لبه لیل بعینان احدی السفاضة و الثانی
 الاختصاح یعنی حمله را و معنی است یکی نادانگی و دوم
 خصوصیت اگر حمله صدر علم افتد سفاحت
 مراد باشد و اگر حمله افتد خصوصیت مراد باشد
 و اینجا همان خصوصیت مراد باشد زیرا که خدا علم است
 زیرا که رسول **علیه السلام** که خصوصیت بودی بعد
 فرمودند اینجا هم اگر خصوصیت میکنند میگویند حمله
 بگذاری یعنی خصوصیت بگذارد و تبسم فرمودند پس آن
 امیر روی میفریبتی فقر آوردند فرمودند فرزند من این
 فایده در دو وجه یعنی حمله بنویسید غنیست کم کسی داند
و ایضا سخن در خوف و رجا بود مناسب آن **و ایضا**
 فرمودند که روزی مریدی از مریدان یونیه رحمه الله
 علیه زیارت او آمد بازید چنان فرموده است
 که تمام خانه در گرفت پس بار دیگر در آمد طریق آب
 کشید و کلاهش یعنی لاغر شده بعد آن مرید از خادم

بر رسید که این چه حالتیست شیخ را خادم گفت این زمان
که او را رجا شود بیدار میاید و از بی حالت اول که در بی
همچنان شود و چون خوابی کند حالت دوم که دیدی که چنان کرد
گردد **و این شب جمعه ششم ماه رمضان در حوزت**
یعنی در چهار رکعت دو رکعت میکند از غزیری
بر رسید این نماز چیست فرمودند بعد از هشت
رکعت یکبارم و دو رکعت **موظف ایمان** شب جمعه
بعد از آن فرمودند نماز تسبیح بگذارد و برود در مکه
جاء که هم مقدم میدانند نماز تسبیح بر و تر و در رکعت
خافاه شیخ بگیرد و تر مقدم دارند بعد از آن فرمودند
بعد و تر در ماه رمضان دو رکعت مرویست بگذاردند
بشاید بسیار است در حوزت فائده اخلاص سه بار
و این معمولی بخود مست بس زوی مبارک برین فقر
آورند فرمودند فرزند در این فائده که کنم بنویسد
کار آید و درین شب مذکور یاران که بخندمت
معتق بوده اند بیدار گردند که درین شب
قدر همه بایم باشند و اضحای که باز معتق اند بایم
مخصوصی دعا خواهم کرد و در قنار شب قد خواهم
بوشانید چنانکه در سالی می بوشانیدیم و جمله ما بزار
نیز دعا خواهم کرد بعد از آن فرمودند شب قدر و عا

از میراث رسید است با جمله اجداد و نایب المومنین
علی را ثنا حضرت رسالت بنامه **علاء** و اولاد
و عا کو حوز و بود برادران دیگر از بزرگ بودند این
نقبت بدو رسید از و مراد رسید تا از هر کرار
بزرگ را یا خود را بعد از آن فرمودند شبی از شبها
ماه رمضان خواب کرد و آن شب قدر بود و مر آن
از آن خبر نبود و ولد و است بر کاتب پیاده و مر بیدار
کرد برین شب قدر است چون بیدار شد در شب
قدر طالع شده است با خود اندیشیدم اگر خود خواهم کرد
شاید آن وقت مخصوص بگذرد تیم کردم و بعد عا قول
شد بعد از آن فرمودند شب قدر دو علامت
دارد یکی آنکه در آن شب از اول شب تا آخر سبک
بازنگ ننگند دوم قطرات باران باشد و هوا سرد
باشد و نه که خنک باشد و علامت دیگر آنکه اگر کسی
آن چشم باشد جمله موجودات مجله میکنند صاحب
این **علامت** فرمودند در ماه رمضان سجد متکلف
بوده ام دیدم دیوار را مسجد و سجده شد و سقف
همچنان برقرار بود و هم در شب مذکور شب جمعه
بنده خدمت حاضر بود غزیری از میریدان خود همیشه
نام حیثی بنشسته بدست غزیری فرستاده بود خدمت

عوضه میکردند و این بنشیند بود که این بنده از بهین ماه
رجب معتکف بود و کاهجی یک سیر طعام و کاهجی نیم سیر
طعام و کاهجی دالک سیر و کاهجی طی میگردید هیچ فتح باب
نشد جواب فرمودند هر که از بهین و یا طاعتی برای فتح
باب کند لایزال و لایفتح الباب رسد کار نشود هرگز
فتح باب نباشد زیرا که از برای خاص خدای نکرود پس
باید که هر طاعتی که بکند از جهت توکیه نفس و صفات
قلب آن خاص برای خدای است مگر توکیه نفس و تصفای
قلب آن خاص غرض از او صفای ذیمه پاک
نکرد و جوگز خالص برای خدای نکرود **و ایضا** روز
شنبه هفتم ماه رمضان وقت اشراق بنده خدمت
حاضر بود چند نوبت از شمعند از شهر و شرف
قدوس حاصل کردند و پرسیدند از ختم تراویح اگر
مردی ختم تراویح با قومی کرد از گردن او و آن قوم سنت
ساقط شد و اگر ختم دیگر آغاز کنند و قومی دیگر بدو اقتدا
اقتدا کنند ختم قرآن تراویح از گردن ایشان ساقط شود
یا نه آن امام را ختم ثانی مستحب است جواب فرمودند ساقط
شود و آن سنت است و قراوة المقتدی قراوة مقتدی
پس ساقط شود و بهرین جمله روایت و سماع است
بود از آن فرمودند در مکه و مدینه مبارکه هر چه بفرمایند میکنند

بعضی از آن

و بعضی از آن در شمعند آن سالک بوده اند که مارا
صاعت اگر یکی کم از چهل سال در سلوک طریقت
سعی شود فتح باب شود و الا نشود جواب
فرمودند اکثر نیست که درون چهل سال فتح باب
شود و الا اکثر حکم الکلی با بعضی نادر هم باشد بالاتر از
چهل سال **و ایضا** هر که در فرمودند در قراوة
بموز التیم و فی البس و علی قول ابیحنیفه رضی الله تعالی عنه
و علیه السّلام یعنی روا باشد تیمم در سر ما بر قول امام
اعظم و فتوی برین قول نیست پس روی مبارک برین
قراوة دارند و فرمودند فرزند من این فایده ختم تراویح
و فایده فتح باب و از آن تیمم بزد جمله بنویسید و فرست
کار خواهد آمد ترا و یا را از این بنشینم **و ایضا**
در روز مذکور شب هفتم ماه رمضان بخدمت
حاضر بودم این فقره را در سبق چند بسیار کردند و گفتند
فرزند من سبق بخوان که روز شنبه است نباید فوت
شود این حدیث فرمودند که از صحاح است فوت
الصلت فوت است یعنی فوت شنبه فوت متشکل
روز است بعد از آن فرمودند آن طرف ما یعنی این
حدیث عجب شنیده ام که هرگز در هند و سمان
نشیده بودم یعنی هرگز روز شنبه فوت گذر نشد

روز بخوابد و هیچ روز نخواهد شد و روز جمعه
سبق نیست نه آنکه بر شش کلی برود یعنی این حدیث
اینست بعد از آن رویا مبارک برین فیر آوردند
فرمودند فرزند من یعنی این حدیث که گفتم بنویسید
غریبست و سبق بخوانید پس این فیر سبق آغاز کرد و ترتیب
درین بود بعد تحقیق ایمان و تصحیح توبه مرید را باید که دایم
الوضو باشد و پنج وقت نماز بجاعت بگذارد و نگاه
دارد تا هیچ نماز فوت نشود **قوله** حافظ طواعی
الصلوات و الصلوة الوسطی بلکه چون نماز بگذارد و منتظر
بنماز دیگر باشد که المنتظر للصلوة فی الصلوة یعنی منتظر
نماز در عین نماز است و چون نماز بگذارد بنماز دیگر باشد
و در وی که اندازه خود بر خود نبیند است مشغول
کرد و آن تلاوة قرآنست و نماز نفیست که گفته اند
اگر میخواهی که حق تعالی با تو سخن گوید قرآن بخوان و اگر خواهی
که تو خدا را با حق تعالی غرضی سخن گوئی نماز بگذارد و اخلاص
در آن نگاه دارد نماز برای دیگران بگذارد و قرآن برای
دیگران بخوان طهارة باطن با طهارة ظاهر باید که اینها هم
که گفتم تهیج سود ندارد و تا نخست او را صفای دیم نگذارد
چون غل و غش و غضب و حسد و مفرد و جفای نفس میکند
و هر حرص و کبر و رقت و منزلت و جاه و قبول خلق

و نشان ایشان و عجب و ریا و هوا و جفا و ترک خفی
و بعضی که جمله نیست چیز است که او صاف بمنزله طهارت
مرنماز را و همچنان که نماز بی طهارة ظاهر روا نبود
سلوک نماز باطن است بی طهارة باطن روا نباشد
این ترتیب جمله از آغاز سبق تا بنزاع در حق این
بود و **ایضا** ذکر اموات افتاد فرمودند که در حدیث
صحیح است **قال علی** لا اله الا الله لا اله الا الله
الغیر و جعل الثواب للیث غفر الله له و ان کان
موجبا للعقوبة یعنی هر که لا اله الا الله صد هزار بار بگوید
اگر بار بگوید ثواب آن نیست بخشد نیست مغفور
کرد و اگر چه موجب عتوبه باشد عزیز می برسد
مجلس واحد شرط است جواب فرمودند مجلس واحد
شرط نیست بعد از آن فرمودند در مکه مبارک دیده ام
صد تسبیح هزارگان بار مهره در صندوق کرده اند صد کس
میدهند در حال تمام می شود و ثواب بعیت می بخشد
پس رویا مبارک برین فیر آوردند فرمودند فرزند
من این حدیث بمحقق بنویسید غریبست پس هشتم
بعد از آن فرمودند بنیست برادر من حاجی که گفتم او را
اگر بیدارند و فرمودند کسی از آن حاضر است غریبی گفت
برادر زاده او حاضر است او را طلبیدند و گفتند

بشارت شما را میدهم و را امروزید قدس موس کرد
حد رین بیان غریبی پرسید که حال مردان جو نیست
فرمودند و چند که خواستم بنیت آن بگویم نتوانستم
ولیکن انشاء الله قلم خواهم گفت خان زاده سلطان مشه
محمد خدمت حاضر بود پرسید سلطان محمد را با مژش
خواستند دانشمندی خدمت حاضر بود او گفت
بر خود خان جملوا هم بگو بولفظ مبارک دانند نه کیستم
که دعا کنم ولیکن زیارت خان رفته بودم امروزش خواستم
عاقبت او بخیر شد برای زیارت سلطان رفته ام انشاء الله
آمرزش او نیز خواهم خواست **و ایضا** فرمودند
که اولیای خدای بعضی را بعین قلب روایت کرده است
شیخ از واصلان در نماز فرض و نقل ذات خدای عز و جل
دل می بینند غریبی پرسید عین ذات می بینند جواب
فرمودند قسم والد عین ذات می بینند بعد از آن فرمودند
این مرتبه که حاصل شود تا این شرط حاصل شود که شیخ
صوفیه گفته اند الطهارة فصل الصلاة و فصل فی لم یفصل
فی الوضوء عن الکونین لم یصل فی الصلاة الی صاحب
الکونین تا در وضو از دنیا و آخرت جدا شوند جوکر در نماز
بخدای نرسند مناسب این **حکایت** فرمودند که روزی
شیخ و طب العالم رکن الحق والدین قدس الله روحه

مطلب

در ملا احوال و صومی ساختن چون فارغ شد الحمد لله
گفت خادخ رفت بر جدمادین شیخ گفت که امروز
بعد وضو شیخ رکن الدین الحمد لله گفت او عید کرده است
نخود او به شیخ زده افعه حال پرسید شیخ جواب
گفت که امروز در وضو از دنیا و آخرت در خاطر
بگذشت و انستم که امروز و حال می باشد از آن جهت
الحمد لله گفتم پس روی مبارک برین فیه آورند فرمودند
فرزند من این فایده که گفتم بنویسید غریب نیست فرمودند
صفت مالک ناطق و ساکت و طالع و طاهر و موجود
و معقود در حال واحد بشخصی و احد این صفت
چون درست باشد فرمودند ناطق بحق و ساکت
بیزحق غایب از خلق و حاضر باحق و موجود بوجوه
خالق و مودع از خود **و است** غایب از خود و دست باقی
این طریقه که نیستند و هستند مناسب این **حکایت**
فرمودند که روزی در خانقاه مخدوم والد دامت
برکات مسافر سیاح مهمان شد و در اجه به خانقاه است
یکی از آن والد دوم از آن شیخ جمال الدین و سیدم
خانقاه کا زرونیان پس آن سیاح بر والد گفت سید
جید در اجه شما شخصی دیدم جمال الدین نام چندین سیاحی
کردم ندیدم چون او ظاهر با خلق بشاشت نمودن و باطن

با حق بودن بعد از این بر لفظ مبارک را دارند در مک
 مبارک که از شیخ کبار شنیده ام که در عمر شیخ جمال الدین
 همچو او دیگر بود و مرتبه **والله اعلم** عزیز می رسید
 که اگر بگویند جواب فرمودند شیخ هو العالم بالعلوم الثالثة
 علم الشريعة وعلم الطريفة وعلم الحقيقة ان يتعلمه ويعتقده
 بعض علماء زمانه والشيخ هو الذي يحيى ويميت تو حبه
 یعنی شیخ کسی را گویند که او را این سه چیز باشد یکی آنکه
 در علم عالم باشد علم الشريعة وعلم الطريفة وعلم الحقيقة
 دوم آنکه بعضی زمانه تلقی بر و کنند و معتقد و باشند
 سیوم آنکه بزیانند و میرانند حساب این **حاجات**
 فرمودند که روزی در فلان جوار خانقاه شیخ کبیر
 در عهد شیخ علاءی صدر الحق والدین قدس سره
 فرزند بیوه زنی نقل کرد آن زن زاری میکرد شیخ
 نزدیک آن جوان آمد دست او گرفت بشارت زن شد
 آن جوان گفت من مرده بودم و سگرات موت جسته
 سر این معنی شیخ یحیی و میقت عزیز می رسید که رسول **علائی**
 احیا و امانت کرده است جواب فرمودند معدود چنانکه قصه
 عبدالله انصاری رضی الله تعالی عنه در آنکه رسول **علائی**
 از مکه مبارک هجرت کرد و بهرینه آمد امیر المؤمنین ابو بکر صدیق
 رضی الله تعالی عنه بر او بود و کسی مهمان خانه برای رسول داشتند

همه معتقد بوده اند از تو انکار این عبد الله انصاری
 فقیر بود بر فقره خود گفت با هم چیزی کنم که سبب
 بود فرج گردند همان خانه راست نمودند و پیش درختی
 برای شتر بدشت شاید شاید در خانه این درویش
 نزول کنند شتر مبارک را هم بد خانه او فرود آوردند
 و خود درون رفتند عبدالله انصاری جان یافت
 که اول قدم مبارک مصطفی **علائی** را در خانه من درویش
 آمد طعام ندیمه موجود بود همان پیش او در رسول **علائی**
 خواست دست در طعام نکنی تا فرزندان عبدالله انصاری
 با تو نخورند طلب کرد عبدالله از فقره پرسید
 کجا شدند فرزندان که رسول را فرمان شد که طعام بخور
 تا ایشان حاضر نشوند و واقعی حال ایشان این بود چون
 فرج آن کو سبب دیده بودند برادر بزرگ خود را
 نادانگی فرج کرد چون او بمردد این بزرگ خود را از بالا
 فرود انداخت کردن از تن جدا شد این نیز بمرد
 چون فقره عبدالله این بدید ایشان را بجا بر پوشید
 که امروز روز شاد است اگر خواهیم گریست غم بیدار شود
 و با خود گفت شادی من بول خواهد شد چون عبدالله
 طلب کرد آن فقره او را نزدیک فرزندان بد جواب

قصه
 عاشق عارف
 زنده

از بالا دور کرد چون بدید گفت چون بر رسول گوئیم
روز شاد نیست غم پیدا خواهد شد گفت و گفت
جایی برای بازی رفت با شد رسول خواهد خواست
که دست بطعام برد باز فرمان آمد بخور تا الگ ایشان
حاضر نشوند باز دست از طعام برداشت گفت فرمان نیت
چون خورج ایشان هر جا که هستند طلب کن بیا چون
عبد الله چنان بدید واقعه حال باز نمود رسول **ع**
نزدیک آن فرزندان آمد و دست مبارک بر حلق
ایشان فرود آورد و دست بگرفتند بنشانند و روزنه
شدند و طعام با رسول خوردند غم بشادی بدل شد
اینست احیاء الله است رسول بعد از آن فرمودند که رسول **ع**
رعایه مشرفی نگاه داشتی با وجود قوه که میبایست **ع**
مردم را از نه میگردید یکی بجز از مجازات این بود و یکی
الموتی با نوال الله و همچنین رعایه مشرفی بپایان **ع**
داشتی چون یاران برسدند که جن و شیاطین در تحت فرمان
او بوده اند رسول گفت برادر چو سیلان گفت رب هب لی
ملکا لا یشقی لاهدین بعدی هر غریزی برسد این حد باشد
فرمودند حد نباشد حد آن باشد که مثل باشد
فرمودند پس روی مبارک برین فخر آوردند و فرمودند
فرزند من این خواجه که گفتم بنویسد غریبت من ششم

۸۲
و **ایضا** فرمودند روزی امیر المؤمنین حسین بن علی
رضی الله تعالی عنهما با برائی مبارک بدرویشی
داده بود غریزی از فرزند خدمت آورد امیر المؤمنین
حسین فرمود ۸ چه برای رضای خداي کشیدیم باز بچه
هوشم **ایضا** غریزی برسد معنی خرج چیست
جواب فرمودند الطیر الطیر و **ایضا** این غری خوراندند
ش ان الطیر الی الحیث لحامه حاب الجیان و قازت
الابطال یعنی بد رستی راه سویی دوست بر این باد است
مانند که هلاک و پرستند شیر مردان که راه آبادان
گرفتند فرمودند این بیت دعا کو در شجرها بنویسند
و ایضا فرمودند آن فقیرا جاء یوما الی رسول الله فقال
یا رسول الله انی اجهک فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم
یا فقیر استعذ للهوت یعنی روزی درویشی بخد مت
رسول آمد **ع** کت یا رسول الله من تو دوست
میدارم رسول **ع** گفت برو مرک را ساحت
شو **و ایضا** روی مبارک برین فخر آوردند فرمودند
فرزند من سبق بخوانید آغاز که در ترتیب درین
بود یعنی المؤمن ان یعلم ان التوفیق مع الفعل مستویان
لأن الله قبله ولا یبعد فنه قال قبل الفعل فهو جری
و نه قال بعده فهو قد رعی و اعلم ان العبد قد اعطی

قوة العمل فكلف ذلك حتى يلزم عليه ولم يعط قوة التقوى
لأنه صفة الذي غر وحل فالقدرى يقول الخیر والشر
بنی ولس من الله تعالى فيه صنع والجبرى يقول الخیر
والشر من الله تعالى ولس فيه فعل فالقدرى اضاف
الربوبية الى نفسه والجبرى اضاف العبودية الى الله و العلم
ان من كان غرضه وقصده وعزمه ومراوده الطاعة وطلب
رضا الله تعالى بحمد التوفيق ومن كان قصده وعزمه
ومراوده المعصية وما فيه غضب الله تعالى لا يحبه وذلك
قول تعالى والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا وان الله
مع المحسنين **ترجمه** این باشد مؤمن را باید که بداند توفیق
با عمل برابر است نه پیش و نه پس و بنی توفیق ساز و
کردارین نفع و فی الاصل طراح حول فعل العبد موافق
لورضا الرب یعنی کردارین فعل بنده موافق رضای
خداوند تعالى و هر که بگوید که توفیق پیش از فعل بنده
اورا جبرى گویند و ان طایفه اند در عرب بدین هبان
و هر که بگوید که توفیق بعد از فعل بنده است او قدرى
باشد و این طایفه هم بدین هبان اند پس قدرى
اضافه بصوى نفس خود کنند و گویند خیر و شر
از ما است و نیست از خدایى تعالى دران کارى یعنى
از خدایى نیست و نیازیه است و جبرى گویند خیر

و شر از خداست و نیست ما را دران کارى یعنى
منکرند بنده را فاعل مختار ندانند و این طایفه
جبرى اضافه عبودیه سویی خدایى تعالى کنند و قول
این مرد و طایفه باطلست عقلا و نقل بدان که طایفه
اهل سنت و جماعه گویند هر که را باشد غرض او
و مقصود او و مراد او طاعت و فرمان بردارى
حق و طلب رضا خدایى تعالى او می باید توفیق را
از خدایى تعالى و هر که باشد مقصود او و مراد او و غرض
او و معصیت او و فرمانى و آنچه در و خشم خداست
نیاید توفیق را چنانکه خدایى تعالى اوقات انگسایى
که بجاهد کنند از بهر ما را اینست تا ایم ایشان را راه خود
و بد رستى که خدایى تعالى باینکه کارانست این ترتیب
جمله را آغاز سبق تا فراع در حق این خود بود **و ایضا**
فرمودند چون سالی را چیزی اظهار کرامت شود
بر کسی که بر و تعلق و بیعت کرده باشند اگر بگویند
روا باشد و بر غیرى بگویند و اگر از جهت مصلحتى
گویند همچنین گویند در ویش را اینچنین اظهار شده است
تا خود نشانند بر سر حمل کنند که در کتاب علم کلام عینه
نسبی مذکور است لوتفعل الشیخ الذى قلعه و تابعه
فی کرامته شیدا بوز **و ایضا** سخن درین اوقات

که آن طرفها و مکعبه که عورات معد شسته اند چون
غیر بی می رسد اگر مذهب مالک دارد نکاح منع میکنند
نکاح منع بر قول او جایز است و اگر غیب حقیقی مذهب
باشد نکاح عقد میکنند و شرط می کنند چون تنویر فتنی
کاین بخشید ما دام که باشد نفقه واجب با نیست
او برساند هیچ فساد نمیشود و اما درین چندستان
هم فساد است در مذهب نیامده است **و اینست**
فرمودند در مونی که قصد گناه کند و از خوف خدای تعالی
باز بگردد و نکند نه از جهت حیا خلق فردا قیامت
ان بنده نیکبخت را با مهر یوسف **علاء** صدیق
بر انکیز نو و با او در بهشت در آرند که مهر یوسف
صدیق **علاء** قصد زلیخا کرد و آن گناه بود پس
از خدای تعالی خوف کرد خود را کشید کرد نکشت و فرام
آورد و ذلک **تو لقا** و لود همت به و هم بهای زلیخا
قصد یوسف کرد و یوسف قصد زلیخا کرد چون عنایت الله
در آمد یوسف از آن قصد باز نکشت و ذلک **تو لقا**
و ما ابر یافعی ان النفس لا مارة بالسود الامارم زلی
ان رتی غفور رحیم یحیی مهر یوسف گفت با بیزار نه ام
از نفس خود که آن فرمایند به بدی است مگر آنکه هر مایی
کرد خدای تعالی خداوند از آن **تو لقا** قصد کرد که درج باز کشم

القصر طویل قصه در از است تا کار زلیخا از عشق
یوسف بجدی رسید **و اینست** قد شغفها حب
گفت اگر یوسف گویند اینست شود و مراد از حاصل کنند
خود نیکو و الا کوهم زندان کنند پس یوسف **علاء**
زندان اختیار کرد گناه بر نیامد چنانکه خدای تعالی
از گفتار یوسف خبر میدهد **تو لقا** **و ان لم یفعل**
یوسف **تو لقا** **قال رب انی استغفرك**
الرب **تو لقا** **قال رب انی استغفرك**
تو لقا **قال رب انی استغفرك**
زلیخا گفت اگر نکند یوسف آنچه می فرمایم او را بر این
زندان کرده شود یوسف گفت یا رب زندان خانه
دوست است سویی نه از آنچه می فرمایند مرا سویی آن و اگر
انگودانی از من مکر ایشان مایلی شوم بر ایشان و با شوم
از جاهلان و نادان فرمودند آن طرفها از یوسف
در ویشان شنیدم آخر شب این رباعی میگویند **با عید**
الحی کم رکبت علی الخطایا فحب لی توبه قبل المنایا
ندمت ندان از جهالتها سیفند لی رب البوا یا فرخودند
در میان الف لام جنس است بطل معنی جمعیت مراد
از و واحد است نیمه و آن مرکبست همین یکی نه مرکب
سین و سوف برای **تو لقا** امر استغفرت فاما سین

برای تعجیل است و سوف برای تأخیر معنی نظم رباعی این
 باشد **نظم** المجد منکب شد بر خطا بس بخش و التوبه
 پیش از مرگ پیشانی شد پیشانی شد فی امید بیدارم
 سر انجام بیاورد و نوشن خواهد وند بر پاسب روی
 مبارک برین فقر آوردند فرمودند فرزند زنی این فایده
 نظم رباعی عربی و وجه نحو که تو بر کرد و بنویس **و این**
 فرمودند بعد و تردد رکعت ششم که از دو نیست
 تشعیرا للوتر کنند این دو رکعت بجای چهار رکعت
 شود زیرا که نماز ششم نیم است از روی ثواب
 بر نماز استاده که حدیث صحیح است **قوله**
 صلوة القاعد نصف علی صلوة القایم فرمودند این دو رکعت
 بعد و ترکیبی بگذارد که تجد کند بعد از آن و ترک ندارد
 پس و تراویقی فعلی گردد چهار رکعت شود کسی که تجمیع
 نکند از این دو رکعت بعد و ترک ندارد و این فقیر را فرمودند
 فرزندم بگریه که دعا گو میکند **ایضا** فرمودند رسول
 گفت من صلی الربا صلوة الاحزاب بعد اداء الظهر
 قدر اعدایه لایسبها اعدا الدین الشیطان و جنوده هر که نکند از
 چهار رکعت نماز احزاب بعد از نماز پیشین مهمور شود
 دشمنان او خاصه دشمنی دین شیطان و لشکر او همین
 این فقیر را فرمودند فرزندم بگریه **و این**

فرمودند چون کسی از نفقه و محتاجی عاجز شود او صد
 بار لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم هر روز لازم گیرد
 محتاج کسی نکند و مناسب آن **حکایت** فرمودند
 در وستی در ارج عیال در رشد از سبب نفقه در ماند
 او بر شیخ جمال الدین ابر رحمت الله علیه آمد و احوال
 خود باز نمود که من عیال دار شده ام چیزی کسب نمی
 توانم کرد از جهت نفقه در مانده ام شیخ او را گفت
 هر روز بی ناعه صد بار لا حول و لا قوة الا بالله العلی
 العظیم وظیفه کنی رزق تو فراخ خواهد شد و یک
 لشکری نیز همین بود او را باندگی شیخ همین فرمودند
 غنی شد فرمودند حدیث صحیح است **قوله** **علاء**
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم **قوله** **سور**
فی الله ترجمه لا حول و لا قوة الا بالله کنی است از کلمات
 خدای تعالی در زمین این فقیر را فرمودند فرزندم شهادت
 بگیر بر دعا گو هم وظیفه کرده است **و این** **فرمودند**
 برای کنایه مهمات من قال یا بقیة الحق **و این**
 اثنی عشر الف مرتبه و ان لم یستطع فالف و مائین مرتبه دفعه
 مهمات **و این** هر که بگوید دوازده هزار یا بقیة الحق ایوب
 و اگر نتواند هزار دو بیست بار بگوید هر مسمی که باشد
 بر آید محراب است **و این** فرمودند طالب حق را عقبات

غلط کرده است آن طرفها سماع درج پس روی مبارک
 برین فیتر آوردند فرمودند فرزند من این میال که کشتم
 بنویس غریب است **و ایضا** سخن در عقص افتاد
 بر لفظ مبارک را اندند صورة العقص ستة احدا المجمع
 والثانی ان یشتد الوالی قناه والی وسط الراس والی
 جهة اولی اذ نه الیمنی والی اذ نه الیسری کل ذلک
 مکروه اتفاق فی الصلوة و غیرها الخ الفة السنة الملق
 والنزق فکل ما سوی الملق والنزق عقص والعقص مکروه
 یارمی کرم صورت عقص شش است و معنی عقص
 بستن موئی یکی جعد یا آنکه موئی پس قفایند و یا آنکه
 میان سر و یا بر پشت الی و یا در گوش راست و یا در گوش
 چپ و این جو عقص است در هر چهار ندهب مکروه
 از جهت مخالفت سنت زیرا که سنت خلق است
 یا فوق است و هر چه جز خلق و فرق است این عقص است
 و عقص مکروه است حدیث صحاح است قوله **علاء**
 مع شکر کی یسجد معک یعنی بگذارد خود را از پشت تا سجده
 کند با تو و این اتفاق است که مکروه است در نماز و غیر
 آن چنانکه در رفقہ متفق نظر آورده است در خلق و فرق
 آن شمر و خیال رجال بین الملق من غیر تفریح و بین النزق
 یعنی بخیرند مردمان میان خلق از هر میان سر تا شین

ایضا یعنی تمام خلق کنند نه آنکه میان سر یا جگر
 از سر و یا فرق کند و لیکن درین زمانه بهتر است که خلق
 کنند زیرا که همدستان هم وقت با فرق نمی توانند
 بود و آن طرفها کسی که مخلوق نیست او با فرق می باشد
 پس روی مبارک برین فیتر آوردند فرمودند فرزند
 من این بیان عقص که تو تر که درج بنویسد غریب است
 تا دیگر آنرا فایده حاصل آید و شمار جزا باشد جزا که الله
 خیر است درین کلام عقص غریبی پرسید که جعدنا ساد است
 چون است جواب فرمودند مکروه نیست زیرا که فرق
 و با او سجده میکنند طریق دارند هم وقت با فرق
 باشند در نماز و غیر آن و این جعد ها علم ایشانست
 فرمودند در عوب طایفه اند شریفان که ایشان را در فرض
 گویند این طایفه اقتدا بنماز میکنند و رواندارند و اقتدا
 بصالح کنند و رواندارند و بعضی آن طایفه روان فرض
 که ایشان را امامیه گویند جزا اقتدا شریف نماز روا
 ندارند و ایشان علاوه جماعت خود کنند
 چون سپان گذارند و بروند و یا آنکه پس از آن
 گذارند مناسب این حکایت فرمودند در آنکه
 دعا کو آن طرفها در مدینه مبارک بود امام مسجد
 حاضر نبود شیخ مدینه عبداللہ طریقی دعا کو را امامت

فرمود گفت یا سید تقدیم حتی یصلی الشرفاء معک
 و یقعدوا بک معینا اما مت بکن تا این شیرینان اقتدا
 بنویسند و الا نخواهند کرد چون دعا گوئید بگوئید که
 همه شیرینان اقتدا بمن کردند یک صف دراز شدند چون
 سلام نماز دادم بریدم بهم شیرینان اقتدا بمن کرده بودند
 شیخ مرید گفت لولم تقدم لا یصلون و یدعبون و یصلون
 موضعا آخر و بعد ما صلینا یح اگر تو امامت نکردی نمیکند ببرد
 و میرفتند جای دیگر بیکدار شدند یا الله بود الله که کرده باشم
 ایشان میدانند تو شریفی هستی جز بر بنیال شریف
 نماز خواندند و محبت طایفه اند و ایضا روی می
 برین فیر آوردند فرمودند فرزندانم سبق بخوانید
 آغاز کرد در ترتیب درین بود یعنی ان یعلی ان الذی
 کتب فی المصاحف هو القرآن بالتحقیق و من قال بان
 المکتوب فی المصاحف لیس بقرآن فقد انکر التزیل لقوله
 تبارک الذی نزل القرآن علی عبده لیکون
 للعالمین نذیرا و الم ذلک الکتاب لا یرتاب
 فیه و انما نحن نزلنا علیک القرآن تزییلا
 و طه ما نزلنا علیک القرآن ان لتشیق و نزل
 به المرقع الامین من زعم ان المصاحف لیس بقرآن فقد
 انکر التزیل و من انکر التزیل فقد کفر بهذه الایة

ایضا

لان اسم الکتاب یقع علیها قد دل علیه ان الله تعالی امر لوباد
 بقرآه القرآن فاقروا ما یسر من القرآن فلو لم یکن قرآنا
 فای شیء یقر الا قرآه ان الله تعالی امر عباده باستماع
 القرآن و الاضات عند قرائته قال اذا قرأ القرآن فاستمعوا
 له و انصتوا و اذ لم یکن قرآنا فای شیء یسمعه و کذا لک
 من الله علی نبینا علیه الصلوة و السلام فقال و لقد ایتنا سبعاً
 من المتانی و القرآن العظیم فلو لم یکن فاحکم الکتاب
 قرآنا فای شیء من علی نبین و دل علیه ان الله تعالی نبی
 من سن المصنف من غیر طرارة قوله **تبارک الذی نزلنا علیک**
القرآن **تزییلا** **و طه** **ما نزلنا علیک القرآن ان لتشیق**
و نزل به المرقع الامین **من زعم ان المصاحف لیس بقرآن**
فقد کفر بهذه الایة **و من انکر التزیل فقد کفر**
بالقرآن **و من انکر التزیل فقد کفر** **بالقرآن**
 شده است در مصحفها ان قرآن محقق است نه مجاز
 و فرمودند مصاحف صحیح مصحفی بفتح سیم خانج مکارم
 جمع مکره چون سبق این فیر اینها رسید عزیز می پرسید
 قرآن محقق است چه با شرجواب فرمودند هو القرآن
 بالتحقیق لانه اعنی من حیث اللغة یعنی ان قرآنست
 محقق است از روی لغت و این دلیل بران که قایل بذات
 جنانکه گفتارشان که خوانند عین گفتار او هست
 و هر که گوید که نبشته در مصحفها نیست قرآن بدرستی
 که او شکر شود تزیل را خدا تعالی بسیار جای کتاب

است

خود بر آن یاد کرد یا محمد با تو فرود آوریم قرآن را هر که
 گمان برد که آنجی در مصحفها می نویسد قرآن نیست
 پس او شکر شود از تشنیل و هر که از تشنیل شکر شود
 او کافر گردد بدین آیتها مذکور هر یک از اینها نام کتاب
 واقع است در آن و دلیل دیگر بر آن نام کتاب بر آنجی در
 مصحفها است که خدای تعالی فرمودند که آن خود را بخوانند
 قرآن فاقروا ما یسر من القرآن یخوانید آنجی میسر شود
 از قرآن پس اگر در مصحف قرآن نبود یا پس کدام چیز خواند
 شود و چه خوانند و نه بینی که خدای تعالی فرمود چون قرآن
 خوانند بشنوند و خاموش باشند و اذقوا فی القرآن
 فاستمعوا له و انصتوا پس اگر در مصحف قرآن نباشد
 پس چه بشنوند و از چه خاموش باشند و همچنین
 خدای تعالی منت کرد بر پیغام خود و گفت و لقد آتیناکم
 سبعا من المثانی و القرآن العظیم پس اگر در مصحف قرآن
 نباشد پس کدام چیز منت نهاد بر پیغام و دلیل دیگر
 برین که خدای تعالی نمی کرد از که قتی مصحف بی وضو
 پس اگر در مصحف قرآن نباشد پس چرا نمی کرد از که قتی
 مصحف این ترتیب جمله از آغاز سبق تا فراغ در حق
 این فیه بود و ایضا سخن در اموات افتاد فرمودند
 حدیث صحیح است فی قال لا اله الا الله یا اله صرقة

و جعل النوا ب للمیت غفر الله لذلک المیت و ان کانت
 موجبا للعقوبة یعنی هر که بگوید صد هزار لا اله الا الله
 نیت مرده خدای عز و جل آن میت را بپای مرزد اگر چه
 موجب عقوبه باشد این فیه بر سیده در مجلس واحد
 بگوید جواب فرمودند مجلس واحد شرط نیست
 که می باید گفت نیز پرسیدم محمد رسول الله هم گویند
 جواب فرمودند در حدیث همین لا اله الا الله است
 فرمودند مرصدا جهان میت را واجب است
 که اچیر بکند صد هزار این کلمه بگوید و ان طهار سمعت
 که میرد بنیت او میگویند مناسب این حکایت
 فرمودند در عهد دولت رسول ع سلام یکی از صحابه
 بود او وفات یافت رسول ع سلام بر جنازه او
 حاضر شد و نماز بر او گذارد و در قبر او را فرود آوردند
 عقوبه نازل شد فریادگان عقوبه فرود آمدند
 رسول ع سلام برون آمد و چون زن او را پرسید
 که آن یار من چه معامله با تو داشت گفت نیک بود رسول ع
 فرمود ایستاده یاد کنی گفت روزی آن عورت را از ف
 کفتم بود رسول ع سلام گفت از و عفو کنی تا عقوبه
 از و باز گردد او گفت عفو کردی رسول ع سلام
 گفت همین زمان از و عقوبه باز گشت فرمودی می چشم

اینها مخدوم چشم بر آب کردند و گفتند جایی که
 پیغامبر **علیه السلام** خود بر سر باشد بسبب یک قذف
 عقوبت نازل شد حال دیگران که عورتان خود را برهنند
 و اقربا و بهمنان نهند خود و ملوک مست تاج خود عقوبت
 باشد پیغامبر **علیه السلام** بر سر آن صحابی از برکت
 پیغامبر **علیه السلام** خلاصی یافت از عقوبت و الا که در آیتی
 و درین باب اینست **قوله قل ان الذين يذنبون**
المصائب العظام ان الله يمات لعنهم في الله
و لا حرج و لا عذاب عظيم يوم تشهد عليهم
السهمه و انهم و اولادهم و اولادهم و اولادهم
 یعنی بدرستی انگسانی که بهمنان نهند و برهنند و قذف
 گویند زمان نیک را اگر غافلند هیچ سرو پای خود را ندانند
 حسن ندانند ان بدگویان اینچنین عورات را لعنت
 کرده شده اند در دنیا و آخرت و برایشان از اسبست
 عقوبت بزرگ روز قیامت گواهی دهد برایشان
 زبانهای ایشان و دستهای ایشان و پاهای ایشان
 بر آنچه کردند پس بگویند اعضا خود را ای زبان و دست
 و پای من چرا بر من گواهی دهید و با من در عذاب
 مشرک خواهید بود ایشان جواب گویند انطقنا الله
 الذي انطق كلنا طقت یعنی ما چه کنیم در سخن آورد

مارا خدا اینها که سخن آورد سخن گویند کارنا بعد
 از آن فرمودند دعا گویند برادر دینی محمد حاجی صدر از
 بار گفتیم **لا اله الا الله محمد امیر** ایست از اجماع بر آنست
 و تعلق و بیعت بر من دارد و او را در شیخ بگیر نگاه
 میدارد و بر دعا گو گفت که من دیدم کور محمد حاجی
 روشن و فراخ گردید بنیره مخدوم سید حامد رسید
 کسیت فرمودند دعا کور اسخ کرده است بر کسی نام
 من گویند هم اینهاست بعد از آن فرمودند اگر کسی
 اینها از آن محمد حاجی حاضر است تا این بشارت
 او را گویم یکی از حاضران گفت که برادر زاده او اینجا
 او پای تبارک افتاد نزدیک طلبیدند و گفتند
 از عم تو در گذر آیند و کور او را فراخ و روشن
 گردند این بشارت میدهم **و ایضا** فرمودند روزی
 سر مردانی دولت بر دعا گو آمد و گفت بر بدر تقی
 با دشا شنیده ام دعا کنید تا مرحمت شود دعا کرد
 غریب است او تعلق بر دعا گو دارد بر من گفت اینک
 من همین زمان دیدم او صحنک خاص از بادشاه
 یافته است بر و هیچ تقی نیست بر حمت است
 این بشارت بوزندان مردان گویم و در حال تاریخ
 وقت ساعت نبشت واقعه همچا اینها بود

است

او در اجماع و مردان در دهلی این قیود خود گفت جای
که مردان را این چنین صفت باشد معلومست صفت
سیر چگونه باشد نظر مبارک ایشان ازین اعلی بود که لایق
یتوک بالا علی **و ایضا** سبق مصابیح بود حدیث
این بود قال علی **طالع** من علامات الساعة ان تلد الامة
رثتها ترجمه من برای تبذیر است یعنی بعضی نشان قیامت
آنست که بزیاید مادر خوند کار خود را فرزند در حدیث
آن طرفها از محدثان دو وجه سماع دارج یکی انکه الله الله
مراد است و در رثتها تا ببالفت است ثانیست نیست
یعنی بزیاید کینزک خدای خوند کار خود را یعنی آن سر
او را کار فرماید طریق خوند کاران و حقوق مادرین نداند
وجه دوم انکه اخر الزمان مردان از کینزکان فرزندان
آزند و آن مادر فرزند را بفرزند چون این سر
بزرگ شود مادر خود بخورد پس خوند کار باشد مناسب
این **حکایت** فرمودند دعا گوایی تجارب کرده است
در وضعی یکی ام ولد را فروخت بن چند کاهی آن
فرزند مشتاق خفت که این مادر است بن آن فرزند بای
مادر خود افتاد پس ظاهر خوند کار باشد بود از آن
فرمودند لایق بود بمع الام الولد عندنا و عند الشافعی
فی روایت و فی روایت وجه عن هذا القول و فی روایت

هذا افتراء علیه یعنی بیع ام ولد روا نیست نزدیک
مذهب ما قاضی در مذهب شافعی رحمه الله وجه
روایت است بروایتی رواست و بروایتی ازین
رجوع کرد و بروایتی افتراء بر شافعی کرده اند بعد
فرمودند دعا گو را آن طرفها در غرب سماست
از مشایخ و محدثان و محققان و فقها و علما
است دان که ارشاد دانند که دو چیز بر دو صاحبان
مذهب افتراء کرده اند بیع ام الولد افتراء علماء
الشافعی و دخول الظالم المملوک افتراء علی المالک
رحمهم الله قه و هذا اتفاقا یعنی فروختن ام ولد افتراء
بر شافعی و بر مالک که او دخول بر غلام مملوک روا داشته
این افتراء است بر امام مالک قاضی بر شافعی بروایتی
رجوع و بروایتی افتراء بر مالک اتفاقست
آن طرفها از مالکیان سماع دارج که افتراء کرده اند
لقول علی **طالع** من علامات الساعة ان تلد الامة
الحیوة الدنيا و یشهد الله علی ما فی قلبه و هو الد الخضام
و اذا تولی سبی فی الارض لیفسد فیها و یهلك الحیث
و النسل و الله لا یحب الفساد و اذا قیل له اتق الله
اخره الفرة بالاشتم فحسبه جهنم و لبس المهاد یعنی
بعضی از مردان در حیوة دنیا چون و الی که دند سبی

کند در زمین تا فساد کنند در آن و هلاک کنند
حضرت یعنی جایی را عشت را که از آن نسل شود
یعنی ترک از آن نکرند و بگردان گیرند و خدای تعالی
دوست ندارد فساد را و دوست زنان را گویند
که از ایشان زراعت میشود و تو والد و تناسل میشود
تو نسا و کم حرفه کم واک گفته شود مرا و اگر بشیر
از خدای بگردید او را عشت در بزه کاری و فقر خود ندارد
بس بسته است او را دوزخ و هر آینه بد جایگاه است
دوزخ و نوزل آیه آمد بر من است که کافری بود او این
فعل داشت و هیچ یکی از صحابه و تابعین رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین این فعل هرگز نکرده اند پس از کجا روایت
تو ایها المؤمنون ثبت اخوة قاصحوا بین
اخویکم لعلکم ترحمون و خدای تعالی گفت
مؤمنان همه برادرانند پس محاطه نیک کنید میان برادران
خود و بهتر سید خدا را شاید بشما بخشیده شود پس چون
مؤمنان همه برادرانند پس بر برادر دخول چون کنند
هر که اهل ایمانست او برادر است فلاح و موی زاده
و غیر آن و هر که این کند خدا از روی ایشان شر شده
شود و هر دو در عقوبت مانند که در حدیث صحیح است
من نظر الی علاج شهوة فکانما قتل سبعین نبیا و قتل

نبیا و احدا فقد کفر و عنه **علال** علاج لو اغتسل الوطی
بما را بجا نرلم یا بدیوم الثیمة الا جنبا یعنی هر که بکر یا مرد
نظر شهوة پس جنبا یعنی که کشته باشد هفتاد و بیست
و هر که یک بیغیر را بکشد او کافر گردد عیاذا بالله
یعنی حدیث اینست عقوبتی که کشته هفتاد و بیست
بیغیر را باشد همان مقدار عقوبت منظر کننده شهوة
مرد را کنند در تطهیر این وعید است تا در فعل بهم برین
قیاس کنند و دیگر بیغیر فرمود **علال** علاج اگر غسل
کند لوطی باب دریا نماید روز قیامت بکر بلید
و بلید در دوزخ باشد و همچنین آیات و اخبار و احادیث
بسیار است در وعید لوطی پس روی مبارک بریت
غیر آوردند فرمودند فرزند من حدیث مصابیح و بیات
رو و جهام ولد و بیاتی که بر قول مالک علاج مملوک
و آیه و احادیث درین وعید که تخریر کرد جمیع نویسندگان
غریبست تا خلق را فایده و تنبیه حاصل آید ایها الله
و المؤمنین عن رقدة الغافلین **ایضا** روز شنبه
وقت جاشت مولانا شرف الدین محاسب
بیامد و شرف یابوس حاصل کرد و عرض داشت
که این بنده را حدیثی مشکست بگرد بیان فرمایند
فرمودند بگویند گفت قال رسول الله **علال** علاج قاطع

الشجر وذاب البقر وبيع البشر ملعون بر لفظ هبارك
 راندند در هفت کتاب صحیح نیست شاید در اجرا
 باشد و موضوع هم نیست بعد از آن معنی فرمودند
 بایع البشر ذاب الحمر و بایع ام الولد و فرق بین الوالد
 و ولد تا ثم بایع و قاطع الشجر اذا قطع شجر غیره لاطک له
 فيه و ذاب البقر اذا ذبح فی اللیل او ذبح جنبا فرمودند در
 فتاوی است در صحیح بخاری منقول است روی ابو یزید
 رضی الله عنه عن رسول الله **حکایت** عن ام سلمه
 ثلثه انا خضعت به یوم النیمه رجلا اعطی لی ثم عذرو رجلا
 بایع حرا فاکل ثمنه و رجلا سنا حرا حیوا ولم یعطوا حره الذبح
 فی اللیل مکره **و** فرمودند بشار اگر بوزو شد
 حر را یا بوزو شد و جدایی میان کثیرک مادر و فرزند کنند
 و دوج برنده درخت اگر بر دو درخت غیر ملک
 خود را و سیوح ذبح کنند کافر اگر ذبح کند در شب
 یا جنب باشد این هر سه ملعون باشند که مسلم است
 ذبح کردن شب مکره است پس روی مبارک برین
 فقیر آورده اند فرمودند فرزند نه فایده بیان حدیث
 که تواتر کرد بویسید غریبست **تاریخ** و **جماد الاخری**
 روز جمعه این فقیر خدمت آن امیر جهان گیر حاضر بود شب
 بخشتم فرمودند که مردی جاد و دعاگو در دیدن می یابند

سید محمد الدین مسعود عراقی گفت دعا بد کنی
 هر بار بی چیزی دزدی میکنند فرمودند هرگز دعا بد نکنی
 بلکه تحمل کردی بکل کردی اگر بیاید بگویم بخشیدم ترا و بارها
 چیزها از آن دعاگو در دیده اند متکا و سبی و مثلاً این
 هیچ وقتی دعا بد نکرده ایم مناسب این **حکایت**
 فرمودند در روایتی بود در روی در خانه آن فقیر چیزی کالاه
 آن درویش می برد این درویش عقب شده می دوید
 و میگفت یا ایها الرجل قد وقعت لك هذا قل قبلت
 یعنی ای مرد بد رستی که بخشیدم مرا این کالا بگو قبول
 کردی آن دزد گفت مرا که رفتی می آید و پایا بر کرده
 از پیش نابید شد پس روی آن درویش باز گشت
 از و بر رسیدند و چندین دویدی جواب گفت
 می آید هم اینجا بخشم که فردا قیامت بسبب این در کشاکش
 باشم فارغ میگردم هم در دنیا بعضی بندگان خدای تعالی
 همچنین اند هم دین میان مالیه خادع او گرد فرمودند اگر
 طعنا اندک باشد این دعا کنند اللهم بارک لنا فیما رزقنا
 و قنا عذاب النار اول و آخر در و گویند این فقیر را
 فرمودند بگیرد فرزند من و **ایضا** مخدوم راز حمت
 بود مسلم فرمودند لو کان الیه لایستطیع القیاح للیتیم
 بلحاظ مجوز لان الیه یستطیع ان یشی با شده آیتیم از و

فتا

دور باشد و او خاستن نمی تواند در جابه خواب
 دست زند نیم کند روا باشد زیرا که یک رسیده باشد
 پس روی مبارک برین فیق آوردند و فرمودند فرزند من
 سبق بخوانید آغاز کرد و ترتیب درین بود فان قیل
 القرآن هو الذي سمع جبرئيل، والذي الي جبرئيل الي محمد **عليه السلام**
 قلنا والله قل قال بلا حرف و صوت و بهما و اسم الله تعالى
 جبرئيل بحرف و صوت و بهما و قرأ جبرئيل علي محمد و قرأ محمد
 علي الصهاية فسمعوا منه اجتمعوا عليه و جمع منهم عبد الله بن
 مسعود و عثمان ابن عفان و علي ابن ابي طالب رضي الله تعالى عنهم
 علي ان يكتبوا في المصاحف و ليس بين الذي يسمي الله تعالى و بين
 ما سمع جبرئيل الي محمد و بين ما سمعوا من النبي و بين ما كتبوا في المصاحف
 فرق و القرآن كل واحد فان قال هؤلاء قل قل نعم فان قال
 بئني قال قد جلدتني فان قال اين قال قال بل اين فان قال
 كيف قال قل بلا كيف فان قال قل قل بدالم فان قال بصوت
 قال او بغير صوت قال بلا صوت و من قال غير هذا فهو سديد
 فاجتنبوه **ترجمه** اگر گویند قرآنست که شنید جبرئیل یا آنکه
 بنیامر علی **سلام** خواند یا را یا آنکه در مصحف که نوشته
 یا آنکه یعنی آنرا تو جواب کنیم خدای تعالی گفت
 قرآن را بی حرف و صوت و بهما و شنید جبرئیل را بحرف
 و صوت و بهما اینها فرمودند خدای تعالی خلق صوت



که دین صورت بر جبرئیل خواند و اهل زبان صوت
 قرآن را شنید و بخواند جبرئیل بر محمد و بخواند محمد بر صها
 و صها به از محمد شنیدند بعد از آن جمع کردند آیه سوره
 سورة قصه قصه بخواند خداوند منزل شد از صها به
 نوح جمع کردند مصحف بنشیند یکی عبد الله بن مسعود دوم
 عثمان ابن عفان سیوم علی بن ابي طالب رضي الله تعالى عنهم
 و نیست فرق میان آنکه شنوایند خدای تعالی جبرئیل **ع**
 سوی بنیامر و میان آنکه شنید صها به از بنیامر و میان
 آنکه بنشیند اند در مصحف قرآن همه یکست اگر گویند
 قرآن را خدای تعالی گفت جواب بگو آری اگر گویند کی گفت
 بگوئی کی گفت اگر گویند کی گفت بگوئی کی گفت اگر گویند
 چون گفت بگو بگو چون گفت اگر گویند چرا گفت بگوئی چرا
 گفت اگر گویند بصوت گفت یا بغير صوت جواب
 بگوئی صوت گفت هر که جز این گوید او اهل بدعت
 بود مذحوب باشد پس یک و کنید و بر خرید ازین بگریزید
 این ترتیب جمله از آغاز سبق تا فراغ در حق این فقیر
 بود **تبارک و تعالی** **ترجمه** این ترتیب
 آن امیر کبیر حاضر بود چند غزوی برای خلق و توبه آمدند
 جمع داشتند فرمودند با یک جمع نماز مکرره است
 فرض و غفل باز کنید باز کردند تلقین توبه کردند و این

متفق خوانند **و** خیر الرجال بین الخلق من غیر تزویج و بین
الفرق قید بالرجل حتی یخرج النساء قید بمراد آن که در آن زمان
خارج شوند و تزویج میان سر باشد و یا غریبی از سر
معنی نظم این باشد بخیر اند مردان میان خلق و فرق
یا خلق کنند یا فرق و درین باب فرمودند حدیث
صحیح است **قوله** **علی** **علیه السلام** مع شکر حتی یسجد حاکم
نوحه بگذارد موی خود را در پیش تا سجده کنند با توسل روی
ببارک برین فقیر آوردند فرمودند من این نظم متفق
و حدیث که خواندیم بنویسید تا دیگران را فایده حاصل آید
و **ایضا** نماز جاشت میکند از درند فرمودند وقت
ضمی از اشراق تا زوال است چون آفتاب گشت وقت
جاشت خاست و اگر یکی متصل اشراق جاشت
بگذارد و او باشد که آن طرفها بعضی اشراق و جاشت
متصل میکند از درند فامریع روز مستحب است این فقیر را فرمودند
فرزند من بگوید **و** **ایضا** فرمودند آن طرفها مشایخ
مردان را خلوت میفرمایند تا آنکه عالم نباشد چهار
مدرسه است در کار زرون و مک و مدینه مبارک که هم در
حنفی و مذهب شافعی و مذهب مالک و مذهب حنبلی
آینده اگر می آیند میسر کنند که اح مذهب دارد و در مدرسه
آن مذهب میفرستند تا عالم بخواند چون عالم خواند حجره میدهند

و خلوت میفرمایند و اگر آئینه عالم است در حال حجره خلوت
میفرمایند قال المشایخ الصوفیه لا تکل من جهال الصوفیه
فانهم لصوص الدین و قطع الطریق علی المسکین یعنی نباش
از نادان صوفیان که ایشان در دین اند و راه زنان
مسلمانان **و** **ایضا** بعد نماز شبین روز نذکور یا زوهم
ماه جماد الاخر این فقیر خدمت آن امیر کبیر حاضر بود سید
شمس الدین مسعود عراقی چیزی شکایت و ظیفه میکرد که امروز
نرسیده است حسن خادم را طلبیدند فرمودند و ظیفه
سید بدهند گفت چیزی فوج برسد بدیدم سید
گفتند و ام بکن از بقال مادام که فوج برسد او گفت
من از سلطان وام نیکم از کافر بگرفته باشد بر لفظ جارک
را ندیدم بخور از خد الخرض من مسلم و کافر عند الحاجة
روا باشد و ام شدن از مسلم و کافر وقت حاجت
و **ایضا** مخدوم را زحمت بود حسن خادم را گفتند
آب زمزم بیا ر تا صیحت کلی شود آوردند فرمودند
آب زمزم خورند همچنان برخاستند و خوردند بنده
فرمودند حدیث صحیح است **قوله** **علی** **علیه السلام** ما از فرم
لما شرب له شفا و آب زمزم بهر نیکی که حاجتی که بخورند
بر آید **و** **ایضا** یاری چند سلبه بر کاغذ بنشست
و آن عوضه بخد است یکم که نماز تسبیح در نیت کنند

جواب فرمودند نماز تسبیح شب جمعه نیت سنت کند
 تا بعالی رسول الله صلی الله علیه و آله دعا گویند و رسول الله صلی الله علیه و آله
 باصحابه کرام شب جمعه نماز تسبیح بجماعت گزاردی
 و غیر آن نیت نفل کنند تکیه اللفظ نیز برسدند
 اول شب بگذارد یا آخر جواب فرمودند اول شب زیارتی بخواند
علاء حاج بعد از آن فصل گزاردی چنانکه دعا گویند
 و نیز برسدند فضیلتی که در شب جمعه است غیر آن بهم باشد
 جواب فرمودند در شب جمعه فضیلت بسیار است
 و نیز برسدند این تسبیحات که در بار و حد بار هر روز از آن
 صفت مرویست بخواند آغاز از کبریا کند و ختم
 بکبریا روز کند جواب فرمودند فوراً و این است
 یک آنکه از روز شنبه آغاز کند و ختم روز جمعه کند
 دوم آنکه در جمعه آغاز کند و روز پنجشنبه ختم کند
 ولیکن اول صحیح است و معمول دعا گویند فخر را فرمودند
 فرزند من این فواید که گفت بگیر و تسبیحات که دعا گو
 میگوید بگویند تسبیح پنج وقت باید خواند ثواب بسیار است
 یعنی که در دل دارد حاجت او روا شود بعد صلوة
 الحمد لله یا سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر
 و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم حق اغثنی یا غیاث
 المستغیثین بعد صلوة الظهر هفتاد و بار صلوات بعد

صلوة جنازه من هنا ولا تخرج والا ذهب بک
 یعنی شیخ مدینه گفت مانند قطب همدان روزی
 شیخ فیروز الدین و من حی اکرم از مدینه از بهر نماز جنازه او
 و تو متعلق هستی برون آمدن روان نیست و اگر نه می بردم
 ترا بس تو در مسجد بنزدان و نماز جنازه بجز از همدان
 ماه رمضان وقت اشراق یا در آنرا طلبیدم و در مسجد
 بنمایند یا تا کسی نه بیند در مذهب ابوحنیفه روا
 نیست در مذهب امام شافعی رواست بس نماز
 شروع کردم و تاریخ وقت و ساعت نبستم
 و اقامه همچنان بود و صلوة نماز جنازه میت غایب
 آنکه است زیرا که رسول الله صلی الله علیه و آله باصحابه صلوة جنازه
 نجاشی ملک حبش گزارده است و درین باب
 حدیث صحاح است ان اذاکم قد مات فتوموا و صلوا
 علیه و در مذهب ما نیست صاحب مذهب
 میگوید که برای ایشان حجاب کشاده بوده اند جنازه را
 معاینه حاضر دیدند گذاردند کسی را که این واقعه
 باشد در مذهب ما نیز روا باشد بس روایا بارک
 برین فخر آوردند فرمودند فرزند من این طریق
 بنویسید غریب است **ایضا** همدان میان غزنی
 برسد شیخ که عبدالله را فی بر جنازه شیخ فیروز الدین

حاضر بود جواب فرمودند نبود او مستکف از بعین بود
چنانکه دعا گو و اگر نه حاضر می شد غزنی بر سید
شیخ عبدالله مطهری متکف می شد از جهت متابعت
رسول صلی الله علیه و آله از بعین متکف نمی شد هم درین بیان
غزنی بر سید مشایخ جیست عشر ایزر متکف
نمی شوند حکمت جیست جواب فرمودند در اعتکاف
عشر ایزر روا نیست قیل و اجب و قیل
مستحب و الصبیح انه سنة مؤكدة و در خبر است که وقتی
رسول صلی الله علیه و آله در سفر غذا بود عشر ایزر اعتکاف
فوت شد چون باز گشت در ایام قضا کرده ده روز متکف
شد بعد از آن فرمودند شاید مشایخ جیست بروایت
مستحب عمل میکنند و یا آنکه ایشان ترکیه نفس کرده اند
و اعتکاف برای ترکیه نفس است کمان نیک بریم لقوله الله
ظنوا بالموئین خیرا بس رویی مبارک برین خیر آوردند
فرمودند فرزند من این سه روایت و این حدیث
بنویس بس بنشتم و ایضا رویی مبارک برین خیر آوردند
و فرمودند فرزند من سبق بخوان آغاز کرده ترتیب
درین بود در اثنا و سبق زایران رسیدند خدا دانا فرمودند
زایران را بدارید تا فرزند من از سبق فارغ شود همچنان
در شدند و فرمودند در قضا و عیال طست سنی للمعلم

ان بعد الابواب علی الباب او یعلق الباب حی الفراع
یعنی باید مرسل را که بنشانند در بانان بر دریا در بندند
تا فراع ترتیب درین بود چون سالک در شب
بیدار شود پیش از صبح نماز تجمیع کند از نماز در کار
شود درنگ نکند شاید صبح بدو که مرخواجه عالم را امر
صریح است فقهید باطله لک آن وقت استغفار است
و قراة کلام الله قوله تعالى و قرآن النجم ان قرأت
النجم کان مشهوفا و رویی انه صلی الله علیه و آله قبل الصبح
و نگاه داشت این وقت فاضلین اوقات است
و ان از سحر تا بر آمدن صبح است مگر نماز میان شب
که آن وقت فاضلین اوقات است بشت که در خبر است
قال داود علیه السلام لا یحی فی فاحاة الهی الی احب
ان عبدک فای وقت هو افضل فای الله تعالی الیه
یا داود لا تم اول اللیل و الاخرة فانه من قام
اوله نام اخره و من قام اخره لا یتم اوله و تم وسط اللیل
حق تخلقوا و اخلوبک و ارفع الی حواجک یعنی مهر
داود و فاحات کرد یارب بد رستی که دوست
دارم که ترا به پرستم و عبادت و بندگی تو کنم بس کدام
وقت بهتر است بس و حی که در خدای تو سوی او ای
داود بخیر اول شب و تا آخر بد رستی که عو بر خیزد

آخر شب بخیزد اول شب و لیکن ای داود یا بیاض شب
 بر خیزان وقتی است خالی تو با من خلوت باشی
 و من با تو خلوت باشم و حاجات تو بر آید و اگر سالک
 در آخر شب بنماز مشغول باشد که در نماز معنی استغفار
 و تلاوت قرآن موجود است این ترتیب جمله از آغاز
 سبق تا فراغ در حق این فیه بود **و ایضا** هم در روز
 مذکور سید صدر الدین محمد مکرری را حالتی دیگر بود که
 یکروز نزدیک او آمدند و این دعا کردند اللهم قوه فی سبیلک
 بعد از آن فرمودند بعد از این سه بار بخواند و راقه شود
و ایضا یکی نیست اسلام آمد تلقین اسلام کردند زبان
 عرب گفتند در عرب چنین تلقین اسلام میکند ما هم می
 گفتیم و ما نهانی عنه ففهمه یحیی آیه بود و خدای تعالی
 قبول کرد و از حرم باز داشت ما را باز ماند پس آن
 مولی اسلام را جامها دادند بر سیدند شسته
 او گفت آری شسته ام اگر جنب اسلام آورد غسل
 واجب شود و اگر نه مستحب باشد در کتاب است
 و وجب لمن اسلم جنبا و الا ندب و قال مالک و احمد بن
 حنبل رحمهما الله قالان لم یکنی جنبا و جب **و ایضا** نزدیک
 امام مالک و احمد حنبل اگر چه جنب نباشد غسل واجب
 شود یا بر گفتند بر و از قرآن چیزی تعلیم کن تا بر قول

امام اعظم رضی الله عنه در وقت وجوه از صلوة باشند
تو الله فافروا ما یستری من القرآن تا آنکه دیگر
 بیاموزد **ایضا** در شب بیست سیوم ماه رمضان
 شب ششم بنماز خدمت حاضر بود و بر لفظ مبارک
 راندند سال گذشت امشب شب قدر در یافته
 بودم سید شرف الدین هم و آن عورت که در اوج مبارکت
 او هم فاجون امشب نیست شبها طاق بیست
 پنجم و یا بیست هفتم و یا بیست نهم خواهد بود **و ایضا**
 فرمودند در کعبه مبارکه و مدینه و کازرون بعضی مشکف
 اربعین میشوند و اهل علم محدثان روز عید بطعام
 افطار میکنند و در تمام اربعین بآبی و یا آنک غرماویا
 پیوه دیگر بسند میکنند و بعضی طی میکنند هم درین بیان
 خقاع آوردند فرمودند خقاع خوردن مخالف روافض است
 شب باشد ایشان خقاع را حرام میدانند شب
 خمر میکنند بعد از آن فرمودند روافض تسک بر آن
 و احادیث میکنند روز جمعه در درس ایشان در آنهم
 و برایشان گفتیم اما ای کلم لا تقضوا علی اقولکم دلیلا
 صحیحی انکم تسکون هذه الایة و اسمعوا بر و ساعکم
 و ارجلکم الی الکعبین بالکسر و ترکم الفح و جودتم
 المسح علی الرجل و هذین الترائین کالمعارضین

این سخن را در کتب معتبره
 از امام اعظم نقل کرده اند

الاثنين فلا يجوز في حالة قراوة النصب غل الرجل وفي
قراوة البحر في حالة التمس الخفي المصحح ولا يجب المصحح على الخفي
الما قدر ثلثة اصحاب من اصحاب اليد وعلی رواية الحسن
بن زيا در حقه الله عليه السلام لم يصح ثنوا الریح لا يجوز كصح الراس
فقلت لم لا تركتم الخفي فسلكتوا ما اجابوا بغيره چون دريكه
ویدینه پورس رواضی در اندم كنتم دن برادر شما لم از
جهت سيادت غضب نكنند بر من تا بگویم من شما را دليلي
باشويد از من گفتند بگو كنتم شما اين آيه فاما صحو ابو سلمه
وارجلكم بكم ينجوا نيد وفتح ينجوا نيد و هو دو قراوت
شهر رات و معارضه بيان دو قراوة است اهمو معارضه است
بيان دو آيه وان رواينست و صح بر ياي يكتشيد
و نجي شونيد پس چون وارجلكم بنصب خوانند در شستن
يائي باشد زير ارجع عطف بر وجهكم باشد همچو موقوف عليه است
و چون بگر خوانند مسح موزه مراد باشد وان روايت
بس كنتم جواب شما جيست حقي بعضي كفتند الي الكعبين
بيگويد و در مسح تا كعبين فرض نيست مگر به انگشت
بس كنتم جواب فتح بگويند چرا نوك قراوة كرديد را كت
مانند جواب ندادند پس روي مبارك برين غير آورده اند
فرمودند فرزند من اين مباحثه كه تو ترك كردم بنويسد
در موقوف بعد از ان بر لفظ مبارك را ندهند كه ایشان

يعني رواضی در وضو ياي نجي شونيد مسح يكتشيد
الحمد لله ذهب سنت جماعت را نكرت است
و اگر نه دشوار شود بعد از ان فرمودند ششم و در رواضی
سني نا در باشد مگر آنكه غريب بود يكي لحنه دوم
مسيوم بحرين الحنه فريدك مكره و دينه است و قطيف
در ان بر در باد و بحرین ميانه دريا و وایي ان هو
باد شاه عزم رديت اوست و او سجات و موقوف
نيز از سينان ميغرسند غريزي بر سيد او سني است
رديت او رواضی ایشان را چون سلامت يکدارد
جواب فرمودند مفضل اند علي را بر صها به ديگر نكرته اند
اهل بدعت اند و اگر بگشاد چند را بگشاد حديث
شهر بر است و ایشان تايب شدني نه اند بعد از ان
فرمودند باد شاه مكره و دينه نیز رواضی است و بر ایشان
در مصر خليفه است او سني است بر سيد از ایشان
ولايت جوا نيك شد سني را ولايت دهد جواب
فرمودند از جهت آن دور نيكشند كه شريفان اند
از جهت رويي ميغابر **علي** لا و مفضل اند علي را بر
ابوبكر و عمر و عثمان و اصحاب ديگر رضوان الله تعالى عليهم اجمعين
و سكر اند و اگر نكره شوند كافر شوند موجب قتل
كردند اگر چه شريفان ندهند فرمودند ان طرفها در عرب

مکن بمن سیدنی نادره باشد و یا انگ غریب باشد
از ولایت خراسان و هندوستان رفته باشد و بیشتر
شریفان و وافض اند و سادات خراسان و هندوستان
و ولایت دیگر و سنیانند و این روافض از آن گویند
رفض ای ترک که یکی از فرزندان زین العابدین بود ایشان
او را امام کردند و گفتند ترک ابوکر و محمد عثمان که علی حد
خود را معتقدان و مذهب سنت گذارا و گفتن من هرگز
ایشان را دشمن ندارم ایشان صحابه کرام مصطفی هستند
و مذهب سنت را نگذازم و رفضه ای تو کوه ترک
او گرفتند و بهوای نفس مذهب بدو کردند و گفتند
سایل انشاکنم که عکس سایل سنت باشد و دین سنت
و او را هم بدو گذاشتند تا غایت هنوز برانند پس
روی مبارک برین خیره آوردند فرمودند فرزند من این
فایده که گفتیم بنویسد پس بنشتم **بتاریخ نیست**
سید و رضای روز و شب و وقت جانش
بند حاضر بود سخن در لباس رسول **علای**
فرمودند روز جمع و وقت خطبه و روز عید عمامه سیاه
و جامها سیاه پوشیدی از بر دینی سبز از آن خطبه های
می پوشند و طره عمامه کاخی در پیش بودی و کاخی
عقب پس پشت بعد از آن فرمودند صفویان جامه ها را

سیاه اختیار

سیاه را اختیار کرده اند یکی آنکه مشابوشت بیجا
علای لام دوم زیر آن درین حاجت شستن
نیست مگر بدیری تا بخواهی خاطر طاعت کنند
و در جامه سپید چون ریختن شود حاجت شستن
باشد صابون باید پیش در شستویش افتد بعد از آن
فرمودند رسول **علای** لام جامه سپید پوشیدی
که در کتابست ستمب الثوب بالابيض و نیز روزهای
جامه پوشیده بود که بهار آن جامه بیست و هفت
ماه شسته بود ولی اگر احوال بر دینی سبز پوشیدی
پس اگر موقت جامه خوب پوشم روا باشد که رسول
پوشیده است و چون حوث رسالت بنا پیوسته
بود و کسی دست مبارک میکردند از صحابه تا تکلیف
باشد چنانکه دست دعا گو میکرد برای تکیه و این ماری
جست است بعد از آن فرمودند در علم نیت است
اللبس فخر اللام کار پوشیدن نه ضرب یغوب
یلبتون الحق بالباطل یعنی می پوشند کار حق را با باحق
و اللبس بضم اللام جامه پوشیدن نه سمع یسمع
نظیره فی قوله یلبسون یتابا خضوا بس
روی مبارک برین خیره آوردند فرمودند فرزند من
بنویسد پس بنشتم **و ایضا** هم در روز خاتمه ان

پوشیدی

برادر خود را فرستاد که از بادشاه بنشیند آمده است
که برادر خاننجان برادران بار ما را هم افتاد اگر خدمت
مخدوم درنگ کنند آمده شود و یا آنکه عزیزان که از
اچ برکاب سعادت ایشان بفرض آمده اند اعراض
او در امر انعام بکنند و آنچه مطلوب ایشانست
بر دهند تقیر نکنند تا ایشان سلامتی با حصول
غرض در وطن مبارک باز گردند برادر خان گفت
اشارت مخدوم چیست بر لوط مبارک را نذرند عا
لی ملاقات سلطان نزد شاید بار دیگر ملاقات
باشند یا نه و زنند خاننجان را بگو از جهت بیخشم
بر بادشاه فرستد که دعا گویم در لشکرش مضمونریاید
و یا آنکه بمانم تا بادشاه بالشکر مضمونریخت و نقره باز کرد
که مخدومان ما رعایه مخدومان خود نگاه می دارند پس
بس برادر خاننجان باز گشت بعد از آن فرمودند این
خود کنیم میگویم و لیکن سبب ماندن درین شهر
چیز دیگر هم هست روی مبارک برین فخر و یاران
دیگر آوردند پس رسیدند کسی بیگانه نیست جواب
گفتم هم یاران مخدوم اند کسی بیگانه نیست
فرمودند نزد یک آیند نزدیک شدیم ما چند یار بودیم
فرمودند درین شهر دعا گو موقوف است بر ای جند

چیز تا آن مرفوع نشود و باز نکرد یکی خضر علیه السلام
و عده کرده است و او برای من هدیه رحمانی خواهد
آورد منتظر و بعضی یاران را عرض خواهم کرد و ملاقات
خواهم داد و در چهار مقبره چهار شب خواهم بود یکی
مقبره شیخ قطب الدین و شیخ نظام الدین و شیخ
محمود و شمار ایشانت میدهم که با خضر علیه السلام ملاقات
خواهد شد و بعد ظهر ده رکعت ظهر به سلام لازم کرد
و آن طرفها هم میگردانند البته با خضر علیه السلام ملاقات
خواهد شد و او بر سر قدر مطلع است و آنرا علم من لدنی
گویند چنانکه در قصه او با موسی علیه السلام مذکور است
و بعضی او لیا هم بر سر قدر مطلع شوند چون بکمال میرسد
از حق ندای شوند خلق صوت افعلا و لا تفعل این بکن
و آن مکن منتظر میباشند بعد از آن فرمودند که عهد
کرده ام تا چند یاران متکف را فتح باب نشود باز
نکردم این فخر شکر بجا آورد که من هم بخدمت متکف
اربعین معتم الحمد علی ذلک و بعضی از یاران که متکف
اربعین برین شده اند شب قدر در یابند با نایب است
سبب ماندن دعا گو درین شهر اینست و الا میرفتم
بعد ازین میان روی مبارک برین فخر آوردند فرمودند
سبق بخوان آغاز کرد و حق توتیب درین بود سلوک

مشروع و مجود و مکتوب بر ظاهر و مکتوب بر باطن
 شریعت راه باطن که آنرا طریقت خوانند تا بر کثرت عبادی
 کشاده گردد چون راه طریقت کشاده شد بر سالک
 واجب گشت که راه اگر بخواهد شریعت نباشد
 او را راه طریقت هیچ فایده ندهد بعد از آن فرمودند
 شریعت چیست دنیا ماندن و عینی گرفتن اول اتباع
 ظاهر باید که ذره تخلف و نگذارد از شریعت خوانند تا از
 فتره آن اتباع باطن که یافت احوالست دست
 دهد و از طریقت خوانند که هیچ فاسق و یا اهل بدعتی
 و یا عاصی جانی نرسد سرافست طریقت چیست
 عینی ماندن و بوی مشرب و حقیقت ترک دنیا و عینی
 کردن و محض موی را اختیار کردن و برگزیدن
 تارک دنیا نباشی طالب عینی شوی ای
 عجب کوئی که عینی جاو خاند و استی این ترتیب جمله
 از آغاز سبق تا بخواه در حق این فیض بود **در بیان حقیقت**
در ماه رمضان شب چهارشنبه غریزی افطار
 طعام فاقه را از حرم طلبیدند و نزدیک خود جای دادند
 عادت قدیم و فرمودند خادما چرا همه حجره های یار را برسانید
 و بعد خرج برسیدند همه را بمراد طعام رسید خادمان گفتند
 بمراد خوردند الحمد لله گفتند چنانکه این وقت همه وقت

در این شب که در این شب
 در این شب که در این شب

در انحصار

در انحصار یاران و اندیشه ایشان بودند **و ایضا**
 فرمودند چون مردم بی فرمان میشوند شیطان از زبان
 میشود که از آن بی گشت و شکر و رعیت فرستد
تو لعل استخوان علیهم الشیطان فانتبهوا لله
 اولیک حرب الشیطان الالب حرب الشیطان
 هم الخاسرون و او در سواش خیال آن
 کسانست که طاعت می ورزند و در شب
 مذکور وقت سجده بنده بخدمت حاضر بود عینی
 که بعد از سجده در او را شیخ بگیر است میخواندند
 چون تمام کردند غریزی از یاران مولانا را مختار
 بر رسید خود عینی که دست مستجاب است جواب
 فرمودند بر حکم نص کلام مجید سبحانست **تو لعل**
ادعونی استجب لخصه ولیکن در حدیث شیخ
 عبد القادر جیلانی رحمه الله علیه چند شرط استجاب
 دعا آورده است **تو لعل** ادعوا الله وانه
 موقنون بالاجابة فانه لا استجابة الدعاء من قلب
 لا حق و عنه **تو لعل** ادعوا جناتاً کل الخلال
 و صدق الخلال الغال و عنه **تو لعل** ادعوا ما يتوقع
 من السماء والارض فاذا اصلي على عروج في السماء و شرط
 استجابة الدعاء حتى يرفع يدك وان يبدی اصبع

بشارت بیست و چهارم ماه رمضان در روز شنبه بنده محمد
حاضر بود غریزی برسد تعویذ که در آخر جمعه ماه
رمضان میان سنت و فریضه میفرستند رواست
جواب فرمودند در وقت خطبه هیچ حرکت
نباید کرد چنانکه در نماز موقوفی که ذکر سلاطین
خطیب کند این زمان روا باشد که تعویذ بنویسند
و نماز بخوانند و یا تسبیح گویند و یا ذکر و تلاوت
تا ذکر ظلمه در گوش نیفتد زیرا بجهت صغی که در ایشان
نیست بدان موصوف میسوند و این معنی در فتاوی
کاملست اذا خطب الخطيب خطبة ثالثة جوز ان
يصلي او يركع او يسبح حتى لا يستمع ذكر الظلمه لانهم يوصون
بما ليس فيهم در آخر جمعه ماه رمضان تعویذ مروي بنویسند
و این اینست و لو ان قرأنا سورتي به الجبال
أو قطعنا به الارض أو حلقم به الحموي بل الله الاخر جهنمگاه
بس روی مبارک برین فقر آورده و فرمودند فرزند
من این آیه روایه و فایده تعویذ که گفتم بنویسید
و این حدیث خوانند و فرمودند از صحاح است
قوله **عليه السلام** لا يكمل ايمان المرء حتى يظن الناس
انه مجنون مع تمام نشود که درین مودع تا آنکه
کمان بر نهد و مردم که او دیوانه است مراد از مردمان

اینجا انور است

اینجا آنکه گمانی اند که خورای حب دنیا ایشانرا
مست کرده باشد بصیبت سستی خود را بعد در دنیا را
دیوانه گویند غریزی برسد ازین دیوانه جمود است
فرمودند سماع دارم که مؤمن کاملی از دنیا و کار دنیا
اعتزال نماید و روی با خیرت و کار او اگر در مردمان
گویند که دیوانه که هیچ کاری و کسی نمیکند نه آنکه
او دیوانه گردد و او را خود ایمان کامل باشد پس روی
مبارک برین فقر آورده و فرمودند که فرزند من بنویسید
بسی **نیشتم ایضا** فرمودند سالک را باید که با وضو
دائم باشد و با وضو بخشد که اگر بی وضو بخشد
در نام بلا طهارت است باید و لم یفح لقطه در سلوک
بر بسته شود هر که نکشاید و اگر وضو شکست
و آب موجود باشد و یا آنکه عواسه باشد سالک را
باید که تیمم کند و بخشد که تیمم نیز طهارتست تا سبب
این **حکایت** فرمودند دعا گو آن طرفها دیده است
که شیخ او علما اگر اثناء خواب بیدار میشوند در حال
تیمم میکنند که زبانی بی طهارت نباشد و بعضی از ایشان
نزدیک خوابگاه روند آب موجود بیدارند چون در
لشها و آن بیدار میشوند در حال وضو میستازند
و در وگاه **نیشتم** آن میکنند و میغلطند و دعا گو

هم به چنان می کنند پس روی مبارک برین قیفر آوردند
که فرزند من این که گفتم بکسیرید و بنویسید خدمت
کردم و **ایضا** فرمودند تا در دل سالک مدح و ثناء
ساده نباشد هر که کامل نشود و مرا هفت بدین
و آخرت نکند فرمودند المدا هفت فی اللغة المسيل
سبل کردن مناسب این ترتیب اشعار عزیزی فرمودند
اشعار و ما احدث من السن الناس سالما و لوانه ذلك النبي
المظهر وان كان صورا واللسان قايما يتولون زراف
برای ویکس و ان سحيتا يتولون ابحر وان كان منطقا
يتولون محورا وان كان قدما يتولون اهورا و ان
كان مفصلا يقال مبدوا فلا يختلف بالناس بالمدح و العجا
ولا تخش غير الله و الله اكبر **ترجمه** این اشعار اینست
همچو که در صورت سالک مخدوم ترتیب فرمودند الهی
یعنی نسبت یکی از زبانها مردمان مسلم اگر چه بیچاره
باشند چنانکه می گفتند شاعر و ساهر و کاهن و مجنون
و مسحر و دیگر بیچاره کجا بر آید و اگر صایم و هر باشد
و قائم لیل بگویند برای است که می کنند و اگر سالک
خاموش ماند سبکیت با مبالغه است چنانکه حدیث مبالغه
صادق است گویند گفت است که سخن نمی کند
و منطوق نیز مبالغه ناطق است و اگر سخن کند بگویند

شور انگیز است و ای لنگه گونه رنگ خود کردان
بگوشن مدح و تمجید و ترس از غیر خدا و بر خیز بکبر بگوید
طاعت شو بعد از آن روی مبارک برین قیفر
آوردند فرمودند فرزند من این اشعار عزیزی بنویسید
که سالک و الابدی است پس **بشتم و ایضا سخن**
در کلاه پوشیدن افتاد بر لفظ مبارک را اندند که
قلنسوة رسول الله **ع** طام قلنسوة بیضا یعنی
کلاه رسول سپید پوشید برای بس کلاه سپید پوشیدن
سنت است بعد از آن فرمودند که ان رسول الله **ع** طام
ثلث قلنسوة احدها بیضا و الثانية برة و ای
سوداء و الثالث قلنسوة الازرق یعنی رسول **ع** را
خدای را غر و جل کلاه یکی سپید بود دوم سیاه بود
سیموم کرم کوش و اشارت بکوش خود که در نده بچنین
بود و حال آن بود که کرم کوش پوشید بوده اندستان
بود و در سفر هواز سر دیز پوشید یا بعد از آن فرمودند
که حضرت رسالت بنه یا جنبه نماز کردی و کاه کاهی
از ار و یا قوته نبود یا و نیز و ز می جا می می
جنبه پوشید بود سالی سوال کرد در حال کشید
داد و فرمود که مثل آن برای من دیگر کنند عایشه
گفت زخی الله تعالی عنها که آن جنبه هنوز تمام نشده بود

که رسول **صلی الله علیه و آله** وفات یافت بعد از آن
فرمودند روحی مبارک برین فرزند فرمودند
فرزند من این قائده کلاه بنویسد و سبق بخوان
آغاز کرد و ترتیب دین بود طریق سالک را در
راهی است مستخرج از شریعت چنانکه بنویسد خلاصه
هر چیزی بیکشد چنانکه از کلام مایه بس اصلا
همان کلام بود و شریعت بیان تو حید و معاملات
و طریقت طلب کردن تحقیق آن معاملات است
اعمال ظاهر است باوصاف باطن چون صفاء ضمیر
و تهذیب اخلاق از کدورات طبعی چون سبیل
بدنیا و هوا و ریاء و جفا و شرک و غی و حسد
و غل و غش و غضب و بغض و کینه و خصومت
و تکبر و عجب و حرص و رغبت و طمع و منزلت
و ریاست سری و جاه و قبول و ثناء ایشان مانند
این شمر دم جمله بیست چهار است سالک را باید
که این همه را یاد کند و با بر صیغه کاغذ بنویسد
و هر روز به بیندنی تا غم و محاسبه از نفس بماند
که اگر یکی از این بیست چهار در نفس او موجود شد توبه
استغفار کند و اگر موجود نشد شکر حق بآورد بهتر
آن باشد که در گوشت شکر الله بگذارد که این همه که

کنند و هر سال

گفتم حو سالی که صاف ترا و صوفی تر از بوالج در علم
و چیزی تصفیه قلب و تزکیه نفس است آن طریقت
که طارقات رفته و اکنون در ادب در سر
حقیقت و شایع رفته است در ادب
احکام این ترتیب جمله از آغاز سبق تا بوزاع در حق
این فقر بود و گویند فرزندان بنویسد که ترا و دیگران
این ترتیب که خواهد آمد تو از دین روایت کنی
حاشا که در شمس و در حدیث و در حدیث
حاضر بود بعد از آن دایره سحر سخن در عقل و سر
افتاد و فرمودند سر بالا تو از قلب است و عقل
فرو تو از مرتب نیز دو است یکی علوی و دوم سفلی
و مردم نیز بدو چیز مرکب است یکی علوی و دوم سفلی
و علوی عبارت از بالا است و سفلی فرو در گویند
بعد از آن فرمودند سر چون علوی است مرتب
علی خواهد و سفلی نظر نکنند این که بنده از بندگان
خدا یا علو است که باشد بقوت یا عشق آن و عقل
بایل در هر دو چیز است هم علوی میل دارد و هم سفلی
هم بدنیا و کارها و آن عقل دهد میان هر دو و شکر کند
ولیکن چون عقل بتوفیق الله با سر موافق شود همان
علوی خواهد و تمام عقل قلب است چنانکه در خبر است

سال سلیمان بن داود علیه السلام یارب
ما وضع للعقل قال فی جوف بنی آدم جیه حضرت سلیمان بن
داود در خوابت کرد یارب کدام جای موضع عقلست
فرمان شد در و نه بنی آدم و قلب در و نه است
بعد از آن روی مبارک برین فیض آوردند فرمودند
بنویسید این را پس بنشستم تاریخ بیست و پنج ماه رمضان
روز چهارشنبه بنده خدمت حاضر بود سخن
در ارادت و توبه افتاد فرمودند فرزند من در
عوارق است لایکون المرید مریدا حتی لایکون
علیه صاحب الشمال عشرین سنة شیا یعنی طالب
حق نباشد تا آنکه نویسد بر و فرشته چیا است
سال چیزی این صغیر صفت مرید است بعد از آن
فرمودند آن طوطیها بر سیدم از شیخ و جواب است
یافتم که طالب کامل نباشد مادام که این باشد بعد
از آن فرمودند اگر مرید یعنی طالب را نوزده مرتبه
در حال برخیزد و بر سر آب شود و انابت کند
زیرا پنج فرشتگان را استوار فرشتگان چیا را منع
میکند بنویسید تا فرمان در تک کنید شاید انابت
کند و اگر زودتر کرد و خود نیکو و اگر نه می نویسد
پس باید که حوکه ذلتی شود در زمان باز کرد و باید

کافه

این ذلت عمد او قصد انباشت و اگر بقدر ابرو چیزی
در وجود آید در حال توبه کند پس گفتند فرزند من
این فایده بنشستم انضا هم در روز مذکور قاضی
علاء الدین صدر جهان بنیست غزنی گفته فرستاد
که مشغول شده ام چیزی بکاشف و کرامت میشود
جواب فرمودند بنیست لاجل الکاشف لایعنی لفظ
و بنیستی آن یشتغل فی طلب الله نیکاشف لایعنی لفظ
یعنی هر که از برای بکاشف و کرامت مشغول شود هیچ
بکاشف نشود و طالب حق قاضی باقی جمله بطلیل آن
خواهد مناسب این کرامت **حقیقت** فرمودند که
روزی شیخ سیدی احمد کبیر قدس سره در
کنار دریای طلب کشتی یکروز تا صبحوار شود در آب
بوفی مردمان گفتند یا شیخ مریدان تو برب دریا
قدم می نهند و میگذرند چنانکه بر زمین تو چنان کشتی
طلب میکنی شیخ خواب داد گفت چیزی که احتمال است
باشد چه حاجت است که برای چند درجی بر آن محتاج
شویم و نظر مناسب با حق مشغول بودن نیز
فرمودند که روزی در خانقاه بر خجسته و الداد است
بر کانه در ویشی غریب سافر فرود آمد و گفت
در شهر شما چنانچه شیخی را در یافتن که بدل نوزده کی

کلام مستقر
بیان

با حق دارد و بوقت بنشاست با خلق دارد و هر کس که
آتش **جمال الدین قهرمان** سره است بعد از آن
رویی مبارک برین فقر آوردند فرزند زنی بنویسند
بسی **نیشتم** **و لطف** سخن در اخلاق رسول افتاد
فرمودند و رفتند که حور و سالک ماه جابه سبزه
بوشیدنی چون پاره شدی چونند که دی و اگر نخلین مبارک
پاره شدی خود دختی و بر جای که خود رفتی و محمد
جابه بتا فتی که دی بی مؤمن را باید که تا بوقت رسول
علیه السلام خود نکاهد و در **عاشور** **نیشتم** از آن کوه
بنده خدمت حاضر بود فرمودند که درم مهر را فرود نیاید
منها و ممنوع است و بر آنچه در نوشتن و وقت
از جهت تعظیم بعضی نادان چون اهل سوق نمیدانند
زیر پای می نهند بزه کاه میشوند و روی مبارک برین
فقر آوردند فرمودند فرزند زنی بنویسند بی **نیشتم**
هم درین **حکایت** سید صدر الدین محمد بهکری افتاد
و او را جنونیت شکل شده بود سخنهای پویشان
میگفت فرمودند که وقتی یکی در حاجی رسید و آنجا
دعوی کرد که من قرابت سید جلال الدین هستم بنام
من دختر یکی از اصحاب دول خواستگار می شد مرا بگوید
گویم قرابت است و هیچ نمیگفتم چون او کذب

۱۰۷
کرد او دیوانه شد سبب کذب بسی معلوم شد
ایشان را قرابت نیز نبود بعد از آن فرمودند بر این مکان
برید که من از سید صدر الدین محمد رنجیده ام نه خود
هرگز از کسی رنجم او خود فرزند است و دانکه او از باد
جابه می آید آوردن بکاف و عا کو او را از دادن جابه
درنگ کردند و چیزی بد گفت من از آن هیچ رنجیدم
ولی آن فرزند ما خولیا شده است دعا بسیار میکنم
چیزی نتوانی بگویم خواهی کرد و هم رد افتاده و صحت
دهد در **شب** **نیشتم** **عاشور** **نیشتم** **نیشتم** **نیشتم**
افطار رهند و از غصه طلبیدند عادت قدیم جابه
بر باری بطلبیدند نزدیک خود جای دادند فرمودند
یقین است که **اشب** **لیل** **القدر** ز بر آنچه سک با ناک
نمیکند و قطرات باران هست و می علامت **القدر**
آن **یمطر المطر بالتقاطر** و لایکون کثیرا و لایصوت
الکلب و بی روی مبارک برین فقر آوردند و فرمودند
یاران دیگر بدین عبارت فرمودند خد و یا سیدی
هذه **الليلة** **ليلة** **القدر** فاحیوها و لاتناموها یوفقت
ویرزقنا ان شاء الله تعالی این فقر را فرمودند فرزند زنی
بگوید **اشب** **لیل** **القدر** بود شنیدم شاید یاری دیگر
هم شنیده باشد بعد از آنکه تو **نیشتم** **عاشور** **نیشتم** **نیشتم** **نیشتم**

شب بیداری گذشت ختم قرآن شد امام حافظ سورة
تبت یمنی اند چون قاری شد بر سید ذات طهب
با سکون لام خواندی یا بنی گفت بفتح فرمودند اگر کسی
ذات طهب بسکون لام خواند نصاب صلوٰه با شکر
زیر آن ذات مضاف است و طهب مضاف و الیه چون ختم
تمام شد حافظ را طلبیدند جامها دادند دعا کردند
تقبل الله منك و جوارک الله خیرا و درین شب صد رکعت
نماز جنازه در او را در مطهر است با جماعه گذاردند بعد
ناز تبیح و تراویح و خمود بعد از او دو کانه چند
خرق می پوشیدند و فرود می آوردند دریا فتح که مشب
لیله القدر است شنیده بودم که هر سال در ماه
شب قدر خرقها بپوش میکنند و در ماه مبارک
میدهند و وقت تحمید درین شب وقت سحر
این خیر را از حجره طلبیدند و نزدیک خود جای دادند
بعادت قدیم بزرگان عربی فرمودند جنازه اهل علم
فهم کردند برین عبارت یا اصحابی و رفقای هفت لیله
لیله القدر را در کتفا و امان من اصحابی ایضا را است
انحایب فی هذه الليلة منها نظرات الی المکونات کلها فی السجده
و کان ذلک فی النصف هذه الليلة و کنت فی آخر الصلوٰه
تلك الليلة ارددت ان افصح الصلوٰه و انما افصح حجب السجده

ما خالوت الامام حتی فرغ الامام ثم وقعت فی السجده
و دعوت فی السجده دعا و اصحابی الذین اعد کفوا
معی و رفقای الذین جاؤ الی من اولیائهم ثم دعوت
جميع من تعلق بی ثم دعوت جميع اهل الاسلام فسمعت من السجده
کلاما قلت قامت الاشیا المکونات کلها عن السجده و هذا
لیس کما می بداد اراک هذه الليلة فی کل سنة لنا میراث
الی رسول الله صلی الله علیه و آله چون این فقره ازین کی مخدوم
شنید پای افتادم بر لفظ مبارک را ندید ترا نیز دعا کردم
نام که ختم برین عبارت فرمودند که دعا کردم الهی اجعل
ولدا لفقیر یا سید علاء الذین من المیزین لریک و الواصلین
ایک و ختم امره بالایمان و اجعل عاقبه بالمحبه الی الاصلی
و اجعله شیئا کبیرا واقض حوائج المشروعه عافی
بدنه و ان تحسن عمله و حاله و ان تقویه فی سبيله و ان ترزقه
العفاف و الکفای و ان تجعله محبوبا فی قلوب المؤمنین
و للمؤمنین اما و طول عمره بفضلک و کریم یا مولینا و سیدنا
بسی فرمودند ترا بدین عبادت دعا کردم من شرفنده
شدیم با خود گفتیم کیست که بر این قدر دعا کنند ولی از
مکارم اخلاق ایشانست بسی باز قد بوس کردم کنار
گرفتند و برادر نیز قد بوس گنایندم فرمود برادر
سما را نیز قد بوس دعا کردم بسی این فقره با خود گفت

دعاء ایشان مستجابست خصوصاً در شب قدر در حال
سجده که در سجده شکر که از دم بدین نیست که ملازم یاد
کردن دعوی یا ران بزرگ چنین که در حق بنی از مخدوم
شنیدند این فقر را ببار کعبه که دند و مصافح نیز با خود این
بیت را می خواند و از آن بستم **تلاوه** رومی نیر ویم و جاره نیرالم
مگر که صحبت مردان مستقیم احوال سزد که صدر نشینان
بارگاه قبول نظر کنند به بیمارگان حذف **فال شب**
چیزی بود بخنک ناگهان در که آتش فدا دم جلگی
آتش شد صحبت اینچنین اثر دارد خصوصاً صحبت
آن بزرگوار قطب عالم مخدوم همانین بعد از آن فرمودند
دو خرقه یکی این فقر را و دوم برادر این فقر را عطا کردند
بوسانیدند و گفتند الهی تو جهته بتاج الکرامه و السعاده
و وفقه با نواع العبادة بعد از آن فرمودند ليله القدر خير
من القدر شهره باشد این ثوابه فیض عبادة احياء و ادرار
القدر یعنی ثواب او بهتر است از هزار ماه که عبادت
کنند بعد از آن فرمودند معنی قدر چه باشد یعنی تقدیر امور
و القضا یا و فرق است میان شب برآه و شب قدر
که برات گویند کتابه تا چهار بار در آن شب هر چیزی برات
کتاب میشود و شب قدر تقدیر حکمها میشود و ذلک
تلاوه **حده** **مقاله** **الكتاب** **الهدی** **هنا** **اننا** **نزلنا**

فی ليله مبارکه انما انزلنا من ذرین فیها یفرق
کل امرحکم ای تقی در تفسیر ملاز که دو قول
آورده است بقول اول شب قدر و این صحیح و بقول دیگر
شب برآه است غزنی بر سید در شب قدر کافران
هم بسجده میکنند فرمودند جمادات است خلق حیات
میشود در سجده میشوند و از ادیان سجده میکنند مگر کسی را
که معلوم باشد بر سید ایشان را در سجده او هم در سجده
شود بعد از آن این بیت مستطوب است خوانند **شعر**
وليلة القدر بكل شهر دائرة عینا فادری ليله القدر
بكل شهر رمضان دائرة اینقیفة و عندهما معین کذا السماع
کلی فی المکیة یعنی شب قدر بتاج ماه رمضان میگردد و نزدیک
امام اعظم و نزدیک ابویوسف و محمد بن است
آن طرفها در که سماع در ازین بکل شهر تمام ماه رمضان
مراد است نه تمام سال اگر آنچنان بودی و کنی وليلة القدر
بکل سنة دائرة دلیل اینست و فتوی هم برین میدهند
در که مبارک بعد از آن فرمودند فرزندان این فایده که
یکم بنویسید بنیستم **در باب افروجه** **شعر**
ماه مذکور بنده بخندست حاضر بود فرمودند در وقت
با کنگر از سخن نباید کرد و آسماع می باید کرد که در وقت است
کامل آسماع اذان مسجد الحی واجب لمن کان فی البیت

و ان كان حاضر في المسجد لا يجب ان اجابة الفعل اولى
من القول او در فعل اجابه کرده است و در مسجد حاضر
نشده هم در فتاوی کامل مذکور است التکلم عند الاذان
والاقامة مکرره لقوله عليه السلام من تكلم في الاذان
خيف له زوال الايمان و من تكلم في الاقامة منه عن الصلاة يوم
القيامة اذا امر بالصلاة فصعد المؤمن تحت الوتر
يعني سخن کردن در بانگ نماز و اقامت مکرره است زیرا که
رسول گفت هر که سخن کند در بانگ نماز خوف زوال ايمان
او باشد و هر که سخن کند در اقامت باز دایم باشد
و روز رستخیز از سجده چون فرمان شود بسجده و همه
مؤمنان سجده کنند و نتوانند جو چند که خواهد اصلا است
او نمند گو یا سبح در زده اند بن روی مبارک برین فقیر
آوردند فرمودند فرزند من بنویسید این که گفتم بر بنیستم
و اینها نایاب است از ایندند یکی برای بنده دوم برادر و
از زانی فرمودند و یار از آن بخش کردند و خود هم خوردند فرمودند
سرفراز حمت بدهد و بعضی یار از این و نایاب است
خارق سرفراز است و خداوند از آن گفتند تا صحنه گها بخیزد تا
روز عید کار آید و درین شب دو سوک یکی این فقیر را و دوم
برادر این فقیر را از زانی فرمودند بعد از آن فرمودند در که
مبارک پیش از نماز عید حاضر میشوند و پیش از نماز

و طریقت است افطار و در عید اضحی افطار بگوشت
قریانی سنت است و دعا گویش از خطبه عید اضحی کسان را
میفرستند تا قریانی ذبح کنند و طعام موجود کنند چون
بازیکر دج با صیاب هم بران افطار میکنم که سنت است
غریزی پرسید در مکه و مدینه مبارک که شیر و فرما میکنند
و میخورند جواب فرمودند اگر شیر فرما میخورن بودی
آن طرفها فرما سنان بسیار است در خانه شیر و فرما میکردند
بر اندازد حمت و لیکن سنت نیست و نیز غریزی پرسید
که دست مالیده هم فرما میکنند جواب فرمودند در مکه
و مدینه این رسم نیست این رسم دیار هند و سبک است
بنام حق تعالی در این وقت
حاضر بود روی مبارک برین فقیر آوردند و فرمودند فرزند
من سبق بخوان پس آغاز کرد حق تعالی درین بود که شارع
رونده است در ادب احکام و طارق رونده است
در ادب سر حقیقت مثل اجانه نگاه داشتن از لوث
نجاست و تن از مصیبت شریعت است و دل نگاه داشتن
از کدورات بشریه طریق و طریقت و خاطر از غیر خدای
عز و جل نگاه داشتن حقیقت و روی بقبل آوردن
شریعت است و روی دل محض حق داشتن طریقت است
و درین ملازم بودن حقیقت است و انبیا علیهم السلام

در این وقت

است را شریعت نماید و خود راه طریقت رود
 از برای تحقیق ایشان و تحقیق خود اگر کسی را از امت
 صحت عالی یار او کرد و خواهد که تحقیق برسد سلوک
 طریقت پیش گیر و تا از رجه عوام بر آید و بر رجه خواص
 در آید بعد از آن فرمودند زکوة شریعت از دو نیست
 درم شرعی پنج درم شرعی واجب است و زکوة طریقت
 خود دو نیست واجب است و زکوة حقیقت آنچه از دل
 غیر الله است بیرون افکند **مهر** یا فانه جای رخصت
 بود یا خیال دوست قلب المؤمن حرم الله قلم و حرام علی
 حرم الله این پنج غیر الله بود از آن فرمودند حقیقت
 شریعت است تا شریعت محکم نگیرد و حوک حقیقت
 نرسد و حقیقت همه بجا آوردن مندوبانست یعنی
 مستحبات نه الله بجا آوردن روایات رخصت
 و حیل که در شریعت رخصت و حیل روایات که برای
 ضعیف حالان نموده اند و در طریقت رخصت روایات
 و اکثر روندگان ازین غافلند زیرا که رخصت
 و حیل ذنب حال ارباب طریقت باشد که حسنات
 الابرار سیئات المعزین ای حسنات ارباب الشریعه سیئات
 و الحیل و هذا المعزین سیئات زیرا که ارباب شریعت
 بکفایت بیرونند و در ضعیف رخصت روایات و اگر نه گران

بار شدند و خدا گزیدند و اصحاب طریقت بهمت
 سلوک میکنند و در حقیقت رخصت روایات
 شارع در شریعت و در غیر نموده در رخصت یکا
 و در غایت دوا بر دانست است پس روی مبارک
 برین فقر آوردند فرمودند خزاندم بنویسید که این
 ترتیب ترا کار خواهد آمد که دیگر از اخوانی که در شریعت
 نیستند همین علوم نیست است که ترا ترتیب گردد و تو را
 از نه کفری تا این حور علم نباشد یعنی شریعت و طریقت
 و حقیقت هر که تمام شیخ نرسد زیرا که این مقام ارشاد
 تا خود ندانند دیگر از آن کی گویند اگر صالحی باشد در این
 حور علم موجود نباشند ولی نگویید چنانکه شنیدم
 بعضی از شیخ میگویند کسی که از علم شریعت عاجز باشد
 و طریقت و حقیقت را نداند شریعت چون پیوسته است
 و طریقت و حقیقت بمبار است بر سلطان هم گفته
 بودم این چنین چه دانم هنوز او را شیخ میگویند یا نه حاضران
 مجلس گفتند این زمان او را کم کسی دارند از علما و فقهاء
 و اشرا فیه شیخ میگویند که جهان که ایشان میگویند بعد از آن
 از آن فرمودند سالک را باید که در تقاضای مانی که رسیده
 باشد از آن سخن نگوید که نماند و درین گفتن شریعت
 طلبد تا خلق بدانند که این سالک است و او باشد از خدای

این مقام علم

بترسد در یک بار که شنیده ام که شیخ زکریا الدین
 این بیت بسیار خوانده و کرده زکریا درین تحمل
 ایشان نیز یکا که دهند و بارها خوانده **بیت**
 از حبیب آن دوره خون شد دل من تا خود بگردام
 ره بود منزل من **قول** فریق فی الجنة و فریق فی السعیر
 بعد از آن فرمودند برید را باید که صحبت بیکند افعال
 او بیکرد و اگر این دولت بیکر نیاید او را و یکا از بیکر روی
 باشد هم بران کار کند اگر چه اندک باشد و اگر از خود چیزی
 بیکرد آن از هوا نفس بود اگر چه شبها نوز عبادت در کوفت
 نماز کند و تمام سال روزه دارد **قول** **آفریت** **هین**
أخذ الله هويي و هني النفس عن الهوي
فإن الجنة هي المأوي بعد از آن فرمودند که امام شعیبی
قدس سره از او پرسیدند زکوة چیست
 او گفت از زکوة فقرا میسر رسید یا زکوة اولیای زکوة
 فقرا از دولت است در پنج درم و زکوة اولیای فقره
 بعد از آن فرمودند در زکوة العلون مذکور است لایحوزن غیره
للسائل لا لاجل قضاء الديون لو كان السائل مدینا ولا
لاجل اتفاق اهل ان كان متاهلا یعنی طریقه اگر ذکر این
 نمکند پس رعایت سیرت می باید یعنی روا نیست
 ذخیره کردن مساکین و اگر از بهر ادای دیون اگر دایم دار

اگر وام دار باشد و دیگر از بهر نفعه کردن اهل خود اگر
 قائل باشد بعد از آن فرمودند برین فقره فرزند بنویسد
 غریبست که ترا و یاران ترا کار خواهد آمد این ترتیب
 جمله از آغاز سبق تا فراغ در حق این فرمودند از سبق
 تا فرغ شدند **و ایضا** فرمودند فرزند قاضی علار الدین
 صدر همان نیک مخفی دعا گوشت او را نیز دعا گوشت میکند
 در شب بیست هشتم ماه رمضان شب یکشنبه
 بنده را وقت باید از حجره طلبیدند و نزد یک جای دارند
 بهادت قدیم بر لوط مبارک دارند که در شب قدر جمله
 اشیا مکنونات سجده میکنند غریبی بر رسید چون سجده
 میکنند جواب فرمودند جمله جمادات را در آن شب
 خلق حیات میشود پس سجده میکنند و این سخن در علم کلام
 در است است مناسب این **حکایت** فرمودند که بر مخدوم
 بزرگ جد دعا گوشت است بر کاتر جوین کاسه بود چون
 ایشان در حجره بود که مشغول میشدند آن کاسه جوینی
 نیز با ایشان در ذکر شدی ایست خلق حیات جمادات
 غریبی از شیخ عارف صدر الدین پرسید که در حجره رسید
 دیگری نیست و او از ذکر جدا که دو کس کویند بر می آید
 شیخ گفت با ایشان کاسه جوینی است او مواظبت
 میکند بعد از آن فرمودند آن کاسه جوینی بهر است برین

دعا کور سیده است بترک داشتیم همدین میان بفرزید
 بر سید که در شب قدر آسمانها سجده میکنند پس آسمانها
 از جادوت است جمله در سمت بیت المعمور سجده
 میکنند و در چهارم آسمان داشته اند که نوز که طوفان
 مهتر نوح شد پیش از آن در زمین کعبه بود و هم مجازی
 بر آبر خانه کعبه است چنانکه اگر سنگی از آسمان نازلند بر کعبه
 کعبه افتد فاسد این حکایت نمودند روزی دعا
 بر غزیه می فرود آمد دیدم از پیش پایدا شد بعد زانی
 آمد پرسیدم کجا بودی گفت بمصلحتی در بیت المعمور
 رفته بودم در زمانی چهارم آسمان رفت و آمد فریزی
 بر سید چندین بار سال راه چون رفت و باز آمد جواب
 فرمودند برایشان طبعی می شود قدم می روند طبقا
 آسمان بمتابه نروبان میشود و طبعی همجو طبعی زمین است یعنی
 چنانکه رک زمین میکشد که آسمان نیز میکشد و این در عقیده
 نسفی در علم کلام در بیان کرامت ولی مذکور است
 الکرامه حق فیظهر الکرامه علی نقض العاده قال ولی یطیر
 فی الهواء و یشی علی الارض یصدی السماء و غیر ذلک
 من الاشیاء فکل ذلک بحجة نبی من الانبیاء فیظهر لواحد
 من ولی است لکن بشرط اتباع منه قولا و فعلا و حالا و من
 خالف هذا فلیس بولی بینه کرامت حق است ظاهر می شود

کرامت بر خدای عادت من ولی در هوا و سیر و بر آب
 رود و برود بر آسمان و آنچه بدین مانند از ایشان این مجزیه
 بنما میرسد پس ظاهر میشود و هر یکی را از امارت او بشرط
 متابعت بنما بر خود در کشتار و کردار و رفتار و اگر مخالفت
 ازین سبکی کند هوکری بنما شد درجه میخفت است
 بالاتر و درجه ولایت بالاتر از میخفت است و هیچ درجه
 بالاتر از درجه صدیق نیست که درجه صدیق نزدیک
 درجه نبی است کلی مرتبه خطا و بدرجه الصلوة حاصله درجه
 النبوة و ذلک قوله **اولیایک الذین اتبعوا الله علیهم**
من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین
و حسن اولیایک رفیعا ه و ازین شهدا حاضران
 حق مرادند یتال فلان شهدای حاضرند از آن فرمودند
 که صدیق صیغه مبالغه است که فیل برای مبالغه راست
 و وجه اشتقاق او دونو غشت سماع داریم یکی وجه آنکه
 مشتق از صداقه است و خود که المحبت پس معنی
 چنان باشد که ذکر خدای صدق گویند و وجه دوم و هو
 کثرة التصدیق پس یعنی چنان باشد که بسیار است
 داشتن و لیکن اول متفق علیه است یعنی پیوسته بودن
 از آن فرمودند و را میر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه
 عن این مورد موجود بود هم کثرت محبت و هم کثرت

تصدیق تا چنین آورده اند و هر چه از حضرت رسالت
بنیاد شد بر این بنا گذاردیم که رسول گفت **عَلَّامٌ**
انا و ابوبکر کفر میان ساهمان تو تدم فامنت به و لکنی
تقدمت فامنت بی بی من و ابوبکر دو اسب را مانم که در
یک شوند اگر او پیش رفتی بر و ایمانی آوردی بی خا
شدی و لیکن من پیش رفتی پس ایمان آوردی و بمن
بیجا بر ما شد **و در بیان** لو کان من بودیم لکان ابوبکر
آخر لو وزن ایمان ابوبکر مع ایمان جمیع انبی بر ج و مثل هذا کثیر
فی ذات ابوبکر و افضل الصلایه رسول الله و بی غنیم
اجمیع پس روی سار که برین فقر آوردند فرمودند فرزند
من این فواید و در دو وجه صدیق بنویسید بنشینم بود از آن
فرمودند فرزند من چون سلوک طریقت دانستی
بر آنکه نخست باطن را صاف می باید کرد تا بنیاز حل
مشکلات طریقت در دل او پیدا آید و دانند که اولیا عالم اند
و آن علم با وجود لایست هم باشد علم همین طریقت است
در طلب آن به بود روز و شب ظاهر و باطن بر درگاه خدا
عالم حاضر باشد بیک زمان از غایب نبود و از علایق
از وای خلق دل را اعراض کند و بتصفیه باطن و مراقبه
مشغول باشد که شرط طریقت جمعیت نیست
که خاطر مشغول از حق دور باشد اگر چه در نماز باشد

چون دل جمع شد مستحق گردد و نسبت بند بر درگاه
خداوند پس تقوی است **فراوان** ان ذکر میکنم عند الله
القیامه ای ای بعد کم من التعلقات و افضل الاعمال
ثلثه قطع العوائق و حفظ الدقایق و ادراک الحقایق
و قطع العوائق مثل درسی المدرس و ختم المقابره و مایه
المساجد و کسب الحاسب و اشغالها علی ذلك فی العوائق
و حفظ الدقایق در دل سالک معاینه باشد در لحظه آنرا
بدون تدرج و ادراک حقایق آنجه مایه دقایق است
در یاد و هو که این سه خصلت موجود است او صوفی است
و عبارت از صوفی مرتب است لانه شایق فی الصفة
و حی القوت و ارباب صغیرا که اصحاب صغیر میگویند
که بنیان طریقه اند هیچ قوت نیست الا انک اما اهلین
این ذکر بی گنایمی است پس بنیان راه ذکر باید نهاد
پس روی سار که برین فقر آوردند فرمودند فرزند
من تعلیق دار می عرضه داشتیم اگر تعلیق بودی در
ده ماه صحبت مخدوم جهانیان بپسرت شدیدی
الحمد لله صبح تعلیق نیست بمرا و صحبت کرده اند بعضی
یا را که دعوی سلوک دارند گفتند چرا صحبت
غنیخت بیکه جواب گفتند تعلیق دارم بعضی گفتند
تعلیم بسیار و بعضی گفتند ختم ثواب و بعضی گفتند

درس در اسرار بعضی گفتند بکسب مشغول شو
 که از دم اگر ما تعلق بودی چه میکردم که چون ایشان
 نمیشد این ترتیب جمله از آغاز سبق تا فراغ در حق این
 فقر بود بنابر این نیست نه در معانی روز یکشنبه
 بنده خدمت حاضر بود در لوی کله آورد خادمان را گفتند
 که چه را بدهید تا بوی کنند برای مخالفت و انقضای ایشان
 بوی کردن کل معایم را ناقص صوح میدارند پس هر که
 مخالفت ایشان کند ثواب باشد و ایضا از خود
 مضیی را باید که در نماز عبادی قرآن در خاطر بگذرانند چنانکه
 هیچ چیز از عبادی موقوف نشود و هیئت کلام مشکلم در
 دل او ممکن باشد که کلام خداوند نیست که صفت
 او مشکلم و خیار است نه منی اگر بادشاه مجازی بجانب
 نایب نیست و یا بجانب مطلع فرمان نبشته فرستد
 در دل او و رعایا چه حد حقوق افتد و چه حاضر شوند و گوش
 دل بران آورند تا چه فرمان خواهد شد و این قرآن فراموش
 از بادشاه حقیقی بجانب بندگان خود حقیقی کتاب است
 و اصل درو آنست در ذکر او باشند و او را یک
 لحظه غایب ندرند بلکه حاضر و اندر و لایق و لا
 تحسب الله غافلاً عما یعمل الظالمون و هو اقرب
 الیه من حبلی الورد او نزدیک است از رک جهان بنده

بجانب

بجان بنده پس کسی که چندین نزدیک باشد که از و غافل
 و غایب شوند و کفران و عصیت او و زنده و جل
 و رخصت کی جویند مناسب این **حکایت** فرمودند
 که دعا گو آن طرف از شیخ کبار صفت شیخ جمال الدین
 شنیدم که ظاهر با خلق بشاش بودی و باطن با حق
 انیس و رسول را چون فرمان شد و قل رب زدنی
 علما قل علیهم السلام اجعلنا یمه فی قلبی تعلیما لا اله
 ای بار خدایا و دل من اندوه عشق و درد شوق باشد
 زان سر این معنی است که شاعر گفته **بیت** از و نیست
 بیاد کار در روی دارم آن درد لعل خوار در مان ندیم
 بعد از آن فرمودند روی مبارک برین فقر آوردند فرمودند
 فرزند من این فواید که گفتم بنویسید و سبق بخوانید
 آغاز کرد در ترتیب درین بود بدانکه مبتدی را بعد
 تحقیق الارادة ای الطلب و صیحة الطلوع برای التوید
 فی العلائق باید که میری محنت و شفق و کار دیده و آفات را
 شناخته طلب کند و بلازم صحبت او شود چنانکه تو
 بلازم دعا گو می باشی و اقل صحبت اربعین است
 و اکثر را حدیث نیست زیرا که هر دو درخت که خود روی
 بود میوه او حلالت ندهد که مرید در ابتدا غلبه
 طلبد و از حرارت شوق متحیر گردد در صلاح

مطلب

و فساد خود تا پیری که عمل در احوال مرید تصرف کنند
 و از احوال باطن او بصفا و انوار خود شناسند و از بدو
 نیک او را بیاگاهانند و فواید بر روزگار مرید عاید کند
 که در راه خط بسیار است پس پیر بمنزله بدرقه ماند که راه
 را جبری کند که این و خوف راه سلوک را یافته باشد
 و تمام رسیده مشایخ کبار گفته اند هر که وارد طریقت
 برای خود گزیند او به دست برستی میزد و بگوید پس
 طلب این خانی را صحبت شیخ باید که بن صحبت باری
 اربعین هر که این هم نکند او دعوی دیگر چه کند و از ادوات
 صادق باید که ارادت در طریقت چون نیست در عبادت
 چنانکه عبادت بی نیت هیچ قدر ندارد و در طریقت
 که هست ارادت خالی نیست هیچ مرتبه بگرد و بعد از آن
 فرمودند در سلوک هر جا که ذکر ارادت باشد معنی او طلب
 حق باشد اصیلی در سلوک اگر خواهی فرزند من راه رفت
 شود و نخست پستی نهاد از خود بردار نگاه قدم در
 راه می سپار و کاین کاری بهمت است نه به نیست یعنی
 از زو **قول اول** **للا انسان ما عینی و درون از برون**
 بشناس و برون از درون معلوم کن تا این معلوم نشود
 سلوک میسر نکند و در این علم ذوق است من لم یذوق
 لم یذوق **قال علی** **الح لای یلج فی ملکوت السموات من لم یولد**

مرتین یعنی مرتبه بولاده الطبیعه و مرتبه بولاده المعنویه
 و هو طایفه الصغیرة ای شیخ الذی یأیّب البنیة و مشایخ
 صوفیه ثواب بیجا خواهند و تصوف را سه مرتبه نموده اند
 تا حوسه صح نشود تصوف نبود و بکمال نرسد و قال المشایخ
 الصوفیه **التصوف اوله علم ای بالعلوم الثلاثة** **المذكورة**
و حی علم الشریعه و علم الطریقت و علم الحقیقت و اوسطه
عمل و آخره موهبة یعنی مرتبه اول تصوف علم است نه الگ
 علم شریعت نمود مرا و است بلکه سه علم مذکور که ترتیب
 کردم و توازن گرفتی و مرتبه وسط یعنی میان تصوف علم است
 و مرتبه سیوم موهبة من الله **قال** **ولکن ولان الکسب**
که علم بی عمل ناقص است و عمل بی علم نامح و علم و عمل بی موهبة
یعنی بی بخش از حق رسم است و علم و عمل از آفات رسته
باید خاصیت او روی نماید نفس خفیه است بیک
احسن **همایانی** **بفرود شد بعد از آن فرمودند اگر مرید**
یعنی طلب یک اربعین بصحبت میره خود مشغول شود
چنانکه شما در ذکر گوید حق تعالی او را مکار شوق شهادت
روزی کند اول آنکه کشف شاهد روی زمین
تمام دنیا از شرق تا غرب محاسب کند بعد از آن بتوکل
النظر الیه باطن زمین کشف شود چون اهل قنور
و کعبهها از زمین و زمین و زمرد و مروارید و مانند آن

بعد از آن بگو الفظ البها مكاشفة آسمان ما شاهد
شود و برهم زود تا عرش و کرسی و بیت المهور طواف
کند و بهشت و دوزخ برسد **توله** **وما یفیه**
الأخو حیط عظیم از بالا فرو دآید نظر بر گرفتاران
دنیا که مانده اند می افتند بگویند کاشکی اگر ترک دنیا
کیرند ایشان فرمودند مرتبه صاعد شوند یعنی بالا بروند
ناسب این **حکایت** فرمودند که در وقتی را این
واقع بود چون بالا فرو دآمد گرفتاران دنیا را دید
شفقت آمد از حال گرفتاری ایشان کاشکی ایشان
نیز بالا تر روند بعد از آن کشف لوح می شود جمله
تقریرات در نظر درآید **ناسب این حکایت**
فرمودند دعا گو روزی در مجلسی شیخ قطب عالم رکن الحقی
والدین حاضر بوده ام خدمت ایشان لشکر می آورد باقی
بوس کرد و نشست التماس بیعت کرد شیخ تلقین
توبه نمیکرد و الحاح بسیار میکرد عزیز می بود محسن الدین
نام جد مادری شیخ الاسلام او کساح بود گفت مر
شیخ را این عزیز الحاح میکند و تلقین توبه نمیکند
شیخ گفت بلند جنا که همه مجلس شنیدند و او انفع پیاده
جه کند در لوح محفوظ می بینم هنوز چندگاه کنه خواهد
کرد بعد از آن مشاهده انبیا بعد از آن مشاهده پیغمبر

خود میگو هر چه شود و از فرین مشاهده همین که گفته اند بود
از آن مشاهده حق **توله** شود که عین قلب ببیند و بشنود
احوال در نماز ببیند و این معنی در سنت و جماعت
ظاهر است **توله** و آن الی ربک المنتهی و این مرتبه
نهایت است که خستی و قی کویند اینجا برسد که مشایخ صوفیه
گفته اند الطهارة فصل و الصلوة و صل من لم یفصل
فی الطهارة عن الکونین لم یصل فی الصلوة الی صاحب
الکونین که چه کار بدینجا می رسد هم در خوف می باید بود
ناسب این فرمودند که دعا گو در رکعه مبارکه شنیده
از مشایخ چون شیخ قطب عالم رکن الحقی والدین قدس الله
سره و روحه چون شبها بجمعه و دو شنبه در خانه
کعبه حاضر شدی بر مشایخ آن زمانه این بیت خواندی
و کردی و زاری کردی **مشق** از هیبت آن دوراه
خون شد دل من تا خود بکداح ده بود منزل من رفیق
فی الجنة و رفیق فی السعیر خودم و یاران نیز گریستند
حزنی و خوبی پیدا آمد بعد از آن روی مبارک برین فخر
آوردند فرمودند فرزند من بنویسید بنی بنشتم و این
ترتیب از آغاز سبق تا بغیر از در حق این قیود بود در
شب سیام از ماه رمضان وقت یائنه این فخر را از
حجره طلبیدند و نزدیک خود جای دادند بعد از قدیم

نمک طلسمی در فرموده شد شیخ در عوارف حدیث
 صحیح آورده است از وصایا قوله **عليه السلام** یا علی ابدأ
 بالمحرم و اتمم به فان المحرم دوا من سبعین دوا یعنی ای علی
 در طعام آغاز نمک کن و ختم نمک کن پس بدرستی که نمک
 دوا در حقیقت دواست **نبارخ مسیحی ماه رمضان روز دوشنبه**
 بنده بخد مشیت حاضر بود بر لفظ مبارک را نذرند یکسیدند
 هلال طالع نشده است شب را کسی آمد و گفت طالع نشد
 و نبود یاران گفتند طالع نشده است بعد از آن فرمودند
 در رویشی از ماه رمضان شب را چون شنید که هلال
 نظر طالع شد شنیدم گریه میکرد و این حدیث یاد آید
 من فرج بدخوله رمضان و اغتم بخروج من ذنوبه
 کیوم ولدته ام یعنی هو که شاد شود بدرا آمدن ماه رمضان
 و افتد و هکین شود به بیرون آمدن او بیرون آید از
 کناهان همچو روزی که بزاده را در او **و اینست در حدیث**
 عالم را باید که عامل باشد که در حدیث است صحیح است
 کل عالم لم یعمل بمعمله فهو سخرة الشیطان یعنی هر عالمی که عمل
 نکند بعملم خود او سخرة شیطانست پس عالم را جاره
 از عمل نه تا ازین تمدید و وعید خارج شود **و اینست**
 روئی مبارک برین فیه آورده فرمودند این هر حدیث
 بنویسید و فرمودند فرزند من سبق بخوان پس آغاز کردیم

ترتیب درین بود شش ماه صوفیه رضوان الله علیهم
 اجمعین را بکلمه صفاء نظر بر اسرار آثار قرآن و حدیث
 رسول افتاده ان لكل آیه ظهیر او بطنها لمة دل راه
 نبودند و میریدان بر غیبت و اغرا کردند ایشان را درین
 بیان تجربه افتاد از احوال خود و از احوال بریدن ثمرات
 ساختند و از آن محتاج ثمرات نتوان استخراج کردند
 و برای نتایج احکام نهادند حکم اول آنکه چون حق تعالی دید
 یکی را بر افعال بکشانند تا نیک را نیک دانند و بد را بد
 شناسند و ارادت را ارادت آن دانند نگاه یکی
 از مقبلان در نگاه مقبول است افعال و قصد بعد از احوال کنند
 تا آن مقبول است درین افتاده را بر گیر و این کم شده
 در بر برد و او را از دست نفس اماره باز بستانند و از
 جنگ آن نگاره خلاصی نمایند دوم آنکه اگر او را فتور
 یعنی کسل کاهلی پیش آید و تصویری نماید از راه لطف
 ترغیب کند که نفس بکلمه مجاورت دنیا بروی استغلا
 یافته است و بتبذیر مصاحبت انبیا استقلال جسته
 سیوم آنکه او را خلوت فرماید از اطاک و اموال ترغیب
 کند بر مثال احوال چهارم آنکه او را منع از قربان و عشق
 بدو و باز دارد از شنیدن کلام ایشان که هر چه میرید
 در سالی خود بر کند ایشان در سماعی در دل او شامند

وگویند و نه تا نشنودند **و الله اعلم** الا خدا و یومید نه
بعضی بعض عدوالمحقق و یومید بعض
الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الهم
سیلا یا ویلی لهما اتخذ فلا نا خلیلا لقد اضلنی
عن الذکر بعد اذ جاءنی و عاذا الشیطان
للا انسان خذ و لا یخیر دوستان روز قیامت
دشمن کردند مکر متقیان و آنروز ظالم نفس بازوها
خود بکزد و بگوید برای کاشکی نکر فتنی فلانرا دوست خود
که حوائج بدستی که اولی راه کرد از ذکر بیدارگی بیاید
مرا بی آن دوست من بمنزله شیطان بود که خدایات
و اوزیان کاری کرد پس مرید را این تحقیق شد که نفس
جنس بر آرد و او را هیچ حال بیرون نکند و گوید
ای نفس اگر این بار بیرون شدی آوردن دشوار است
زیرا نزد اول و نمیدانست که در این طلب چه پیش
خواهد آمد و چه رنج خواهد رسید اکنون این بلا دیده
و آفات دانسته عیان کشیده اگر خواهی بعد رنج باز
نتوانی آورد **بیت** ز نهارد لاجو باز آمدی باز مرو
دوار بود که رفت را باز آرند چون مرید را از طرار
صحبت شیخ معلوم شود هیچ وجه روانداده که بخیر است
بر زبان راند و بخیر این نام استماع او بیکه و بخیر مراد الله

و چشم او بیاید و بخیر نام از نفس او بر آید تا در استراق
آن جهان شود که آن مرید صاف گفت از و پرسیدند
چرا میگوید گفت الله و کجا خواهی شد گفت الله و چه
خواهی کرد گفت الله و چه از و پرسیدند همچنین الله گفت
استراق این نام برو جهان مستولی شد که از خود غایب
شد **بیت** خصم بسی طبعه زود و دوست بسی بلند داد
معلولم بر تو بود کوشش برایشان رفت بعد از آن فرمودند
رویی مبارک برین فرمودند و فرمودند و فرمودند این
که ترتیب کردیم علم ارشاد است بخیرید کار خواهد آمد
پس نیشتم و این ترتیب از آغاز سبق تا بخواه این فرمودند
پس فارغ شدیم **و الله اعلم** فرمودند برای تو که نفس
و تصفیه باطن همین کلمه طبعه است و طیب گویند پاک را
پس چون پاک را بجزی استغفار بجزی کنند پاک گرداند
و الله اعلم فرمودند که بعضی سالکان را که فتح نمیشود مکرر
در وضو میخیزند پس سالک را باید که با وضو بخشد و توبه
علیه السلام الطهارة نصف الايمان فرمودند بیان این حدیث
از محدثان آن طرف غیب معلوم داریم که در هندوستان
ششصد بود در میان این زمان که کافر می ایمان می آرد
ماهی دو جز می افتد یکی ماهی کهنه و ماهی سیات پس
مؤمن چون با وضو باشد چون کهنه ندارد ماهی سیات

انچه از بجز وضو دارد برین معنی نمی ایمان باشد
بسی تا از سالک سیاحت محو نشود هرگز فتح باب نمیشود
که کسی هیچ نوسید بعد از آنکه فرمودند من نام غیر الوضوء
لا یفتح علیه ابواب السماء و لا یومر بالعباده تحت الشمس
یعنی اگر کسی بجز وضو و خشوع ده شود برود در آسمان
و نه فرموده شود جهان او سجده کردن زویرش
بس روی مبارک برین قیام آورد و نه فرمودند فرزند من یعنی
این حدیث بخوبی رسید فریست **و ایضا** فرمودند بیان
این آیه از شیخ محمد عبدالله یافعی غیب سلیمان در اربع یوم لا یفتح
مال و لا یفون الا فی اقیامه بطلب سلیم ایامه یعنی روز
قیامت نکند مال و پس از آن مکرر که بیاورد خدا بواب دل
در دنا که مکرر بیاورد از آن فرمودند در آن حال دعا گوید
پیش شیخ عبدالله یافعی قدس سره این دعوت
جامع صغیر عرض افتاد خواندم **یا فاعلی** تو دعای قدسیت
بنظم و بیت که بابت السلیم سرایع صاحب جلاله میگوید
در دیاجه تو را حجت بگیر بخواندن این کتاب بدرستی
که من ربح کشیدم بنظم کردن این کتاب و شب که داشتم
جنانکه شب گذاردم در دنا که مکرر بیاورد از آن فرمودند
مبارک برین قیام آورد و نه فرمودند فرزند من سبق
بخواندن این آغاز کرد و ترتیب درین بود که اول

دعا گوید

این کار است که طریقت کرد روز بهار عاشقان
و نور روز و سراسر صادق است بخوبی و توفیق آید
توفیق آن باشد که هر چه امروز در این از آن آید و توفیق
آن باشد که در بند فرود آید **مشور**
امروز بروی و فرود آید چارگی بود بود توفیق آید
یعنی توازن بود و در دودم کار خلوت ظاهر باطن است
خلوت ظاهر تن باشد که روی بدیوار آورد تا آنکه که جلای
بسیار در دیندار با اهل آن گذارد خلوت باطن آن
باشد که اندیشه غیر از دل بشوید و غبار اظہار و سراسر
بروید میوه کار یک نو که یک فکر کرد و در این معنی بطلع
علائق حاصل شود که صاحب علایق دل او متوقف
بود پس متوقف از حق متوقف باشد و این بشارت است
و ایضا بیاورد چای که از کار بوی بود و صفت و صفت
و دیگر نکند و در میرانی که جز فکر افکار دیگر نشود از کار
انجام و احکام و اسرار اسلام احراج بود و جمیع کم گفتن
و کم خوردن و کم خفتن اختیار کند که این حوسه مد است
بر نفس را این جمله ترتیب از آغاز سبق تا به فراغ در
حق این قیام بود و فرمودند فرزند من این جمله که توازن است
گفتم از علوم نقلیه یعنی علم شریعت و طریقت و حقیقت
بنویسید که شما را و یار از او دستور خواهد بود پس

نیم و درین روز یعنی در بیست و نهم ماه رمضان
روز یکشنبه وقت جاافتاد این فیه و اسرار محترم
تمام که شش و نیم تمام کرد این دعا کرد اللهم اهدنا
والهنا رشدنا بفضلک وکرهک یا یولینا و سیدنا بس قدر بوس
کردیم بر لوط مبارک را از نذر فرزند من درین رساله علوم
ثلثه و طرق ثلثه جمله دریافتی بک که جهان عالمی درین خود
استی و لیکن باید که طالبانوارشاد کنی و برسانی و اگر کسی
مزامم شود از جهت من وکیل بخاری یا مثنی خرقه یوشالی
قد بوسی کردیم و این معراج با خود خواندیم **معراج**
چگونه گوی که گردن نه منهد فرما و در حق این فیه دعا کردند
این بود اول و آخر درود کشند اللهم اجعل ولایک المعنوی
سید علما الدین بن المصطفی لریک والواصلین الیک و ان تحکم
امرهم بالایمان و ان تجعل عاقبتهم بالخیر و ان تجعله للیقین
اما و شیخا کبیرا و ان تعفی حوائجهم و تحصل مقصودهم و ان
تکفی مہماتهم و ان تعافی برونهم و ان تحسن عملهم و حاله و ان
ترزقه العفاف و الکفاف بفضلک و کرهک یا یولینا و سیدنا
دست برداری فرود آوردند قدر بوس کردیم **و ایضا**
در شب عید و کل وقت افطار این فیه را از حشر
طلبیدند و نزدیک خود جای دادند بعد از وقت قدیم
و این عبارت فرمودند الیوم لنا عید و غدا لنا عید فکل یوم

لم یصل الله قلوبنا عید یعنی امروز عید ما است
و لیکن هر روز سیرتانی خدای نکریم امروز عید ما است
بعد از آن فرمودند آن طریقه را در که و درین جا که روز عید
خطیب بنیاده می آید و طبل و دهل و نای مانند آن می زنند
پرسیدیم که گفتن اینچنین مستحسن است و تکلف آن دیار
مطلوب است بعد از آن فرمودند بعضی علماء بعد از مضامین
گشت و تماشا کرده اند و گفته اند **تولای** **معراج**
من فرج بدخول رمضان و انتم لم تخرجوا من بیوتکم
و لکن الله بهی باید که عید بعد از مضامین شش روز از
شوال برآید یا جای گشت و تماشا رفتن نشود و بروزه
مشغول باشند تا اجتماع خروج ماه رمضان حاصل شود و درین
باب حدیث صحیح است **تولای** **معراج** من صحاح رمضان
ثم اتبع سنة من شوال فکانا صحاح الدهر یعنی که روزه ماه
رمضان و اگر کسی عقب او شش روزه از شوال برآید
بس چنانستی که صحاح الدهر باشد یعنی تمام سال سپید و
شصت روزه است و غرب بس و شش یاده سپید
و شصت باشد بس بگو یا که تا تمام سال روزه داشته
باشد **تولای** من جاد بالحنه فدا عشر اشغالها غریزی
دانشمند خدمت حاضر بود پرسید که بخواهد رمضان
اتصال صوم مکرده است که شصت است بخود دان و توبه یافا

میشود و بیکویند رمضان کلمه رمضان یا چیز رمضان شما
 چون رمضان ماست حوا یا فرمودند علماء و فقهاء ازین
 اتصال که بکلمه و هست نمیدانند آن طرفها از مشایخ
 و محدثان و فقیهان سماع دارم که ازین اتصال باز روزه
 عید مراد است که ایشان متصل میفرمودند و روز عید
 مثلا میفرمودند پس فرق عید است اتصال مانند که شبانه
 باشد و آن طرفها دیده ام از مشایخ و علماء بعد عید شش
 روزه شوال متصلا میدارند فرق همان عید است
 پس دعا گو از آنکه باز شش روزه شوال بعد عید متصلا
 میدارد و یار او فرمود که بگوید شما هم همچنین روزه دارید
 و بهم قبول کردیم و در حجره خود آمده ام بعد از آن روی بنا کرد
 برین قیو آوروند فرمودند فرزند من این هو دو حدیث
 و بیانی آن بنویسید از آن شش شوال و کیفیت
 آن چنانکه کتب منی ششم و ایضا در شب عید و وقت
 تهجد وقت خللی بود قد موسی کردیم بر لوط مبارک و اندر
 فرمودند فرزند من برای تونیز عیدی از حق تعالی خواستم
 نام گرفته برین عبارت الهی اجعل ولدالمعوی سید علای الدین
 الذی کان اعتکف معی من المؤمنین لریک والواصلین
 الیکه و ان تختم امورنا بالایمان و ان تجعل عاقبتنا بالخیر و ان
 تقضی حوائجنا و ان تلتفی مهماتنا و ان تعافی بدننا و ان تجعل

المؤمنین اما و ان تجعل شیخا کبیرا و ان تجعله محبوبا فی
 قلوب المؤمنین و ان تحسن عمله و حاله و ان تحصل مقصوده
 و ان ترزقه العفاف و اللغاف بکرم حکم یا مولینا و سیدنا
 پس برادر یا موسی دادم فرمودند برای او نیز دعا کردیم
 و فرمودند خوان بگوید این بار یا من اعتکاف اربعین
 بجا آوروند خدای تعالی از شما قبول کند صوم و قیام
 شما پس قد موسی کردیم بعد از آن فرمودند موسی دعا گو
 اعتکاف اربعین رمضان بکرم و در شب عید از مسجد
 بیرون نمی آیم و عید عیال از حق برای خود و یاران می یابم الحمد
 روز عید این فقر و برادر این فقر بره کاب سعاد است
 باز کستم باینکه عام شد این فقر را نزد یک خود بباد است
 قدیم جای دادند بعد خروج باینکه دو ذله طعام کبی برای این
 فقر را و دوم برادر این فقر را بدادند و جامه ها استعمال
 تن مبارک خود عطا کردند پس اعتکاف اربعین است و ادع
 و حصول غرض اصلی و مقصود کلی برادر رسید الحمد لله
 علی ذلک و بنده کینه را وقت باینکه حلقه یاران اعلی
 نزد یک خود می طلبیدند و جای می دادند و هم همچنین
 وقت سبقت میفرمودند و فرزند من سبقت بخوان این سخن
 از بنده نوازی و مکارم اخلاق ایشان در قلم آمد **خارج**
 صدقم ماه رمضان شوال شب عید ششم

حاصل کردیم بر سیدند برادران بنی یکتا هستند بر
خاستند و قیام نمودند دست این فقیر بوسیدند
و کنار گرفتند بعد از آن فرمودند امروز بر سیدین
فرزند ح ناصر الدین رفته بود و جود نکند و نشست
و بیایم حدیث صحاح است **لَوْ لَا عَلَی** **لَا** بِلَا حاکم
فرمودند بل و معنی دارد یکی بیوستن و دوم تر شدن
و اینجا بیوستن است یعنی بیوند کن باز خدا نما خود بعد از آن
چون باز گشتم شنیدم خاجهان می آید همین که دولت را بگو
دید از اصعب فرود آمد بیاور شد چند قدم زدیم گفتم
چون نزدیک خواهد آمد بیاور شد فرود ایم زیرا که من ضعیفم
و او تند رست است و تبسم کرد ندانم چون او نزدیک
آمد ملاقات شد گفتم چند کار یکی کی آید بر وانه سب
سید رکن الدین راجه مانگپوری و دیگر سید شمس الدین و ام جلال
او را چه زود تر بدهید تا در خانه برود و دیگر استحقاق
چند مستحقان کوفت شما که در آن زمان نیست و لیکن باقی
که گفتم قبول کردیم درین میان حسن خادج برک آوردند فرمود
همه یا را را بده خادج کوفت یک نفر تواند خورد فرمود قال
عَلَّاه ملعون نه اکل و حده و منه رفته و ضرب عبده
یعنی ملعونست هر که بخورد تنها بعد از آن فرمودند این مغزله
فاکحه است بر سر سیری خورند نه لکه مردم خوردن برک

بر شوند پس رو با شد که تنها خوردند و **بِإِصْبَاح** غریزی
و ان شدند بخندیت حاضر بود بر سید که یکی سوگند زده
راند که زن آن شخص را بر طلاق اگر درین خانه در آید
پس چه کند جواب فرمودند جیده است یک طلاق باین زن خود را
بگوید بیکه شود و در خانه آید تا هر دو واقع شود و باز عقد
نکاح از سر کنند پس آن دانشمند گفت از هیچ دانشمندی
این عمل شکلی نشد از خودم عمل شد بعد از آن بروی
ببارک برین فقیر آوردند فرمودند خورند از برین بوسید
این جیده پس بنشینم **عَلَّاه** نوافل که بعد عشاء و یضه
عشاء الله است بیکه دارند اینجا رسید بودند که پیش
از و تر چهار کوفت است فرمودند آنرا بکوفت و تر بکوفت
و قرآن چون قرآن حضرت قبل العشاء یعنی اول آیت الکرسی
و دوم بعد از آن السوآت تا آخر سوره بقره و سوره سجده
تا بدهات الله و در چهارم خواندند هذا القرآن تا آخر سوره
حشر و در هفتم شایقی در کوفت سنت و تر است
و و تر یک کوفت بعد از آن فرمودند بخور و مان با درین
چهار کوفت تعیین نیست فرموده اند **تَكْمِلَةُ الْمَلِكِ الْفَرَنْجِي**
کرده اند بعد از آن فرمودی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند
فرزند بر بوسید غریب نیست این صله پس بنشینم **عَلَّاه**
غریزی چشید نام از مریدان مجتهد و خواص دیده

بود و عصب داشت گویا بنرهای ارسته اند و خلقی
 جمع شده است مخدوم بر بنر آمدند و غط میکنند در میان
 نردبان بنر و لیتا غیر الدین فرایضی نشسته است
 جواب فرمودند دلیل و عطا است بگویند و عاقبت
 بولیتا غیر الدین بخیر شد و روزی دعا کورا عزیزی تراجم
 شد غریب که و عطا بگویند در آنچه گفته او می شنیدند
 میکردم **و ایضا** فرمودند صفوف بنیادید غنی بکلی
 فرمودند صفوف صفوف و فعلی او و صفوف نصف
 و صفوف چیزهای را گویند که بهضم طعام کنند **ما شام**
 حاضر بود علی و برادر مخدوم صدر الدین را حاکم
 خدمت حاضر بودند سخن در راه گفته بود بر لوط مبارک
 را اندند الطریحا الی البیت بعید و الی رب البیت
 قریب فمن اراد البیت یفوی الله صاعقه من المیزان
 ومن اراد البیت یفوی الله صاعقه من المیزان یعنی راه
 خانه بس دور است و بسوی خداوند خانه نزدیک است
 بس هر که زیارت خانه برای هوا و خدای کند او را توان
 کرد و هر که برای نفس کند او را دور بود کان کرد
 بس هر که برای خدا کند او را خدا کند از هر نفس
مثنوی ای قوم حج و عمره بکنید که ایند محبوبین جانشینان

قوله **و هو معکم انما انزلنا و جعلنا**
الذین یحبون الورد که او با شما است که خاکر باشند
 نزدیک تر است از کرب بنده بجان بنده مناسب این حکایت
 فرمودند امام ابانیزید سلاخی رحمه الله علیه او پیش از آن
 زیارت خانه رفتی چند گاه شده است فریشتگان را
 بعد کجا روم بعد از آن فرمودند در کتاب دینام **المصلی**
 یعنی جمعه و صبح الکعبه لان بناء الکعبه قد تمویل علی طریق
 الاستجاب لزیارة الاولیا و یعنی محبت را باید که نیست
 کند متوجه الی جمعه و صبح الکعبه بر طریق استجاب زیرا که
 خلاف کعبه اینجا می دارند باید اندک کعبه بر خاصیت
 بس روی مبارک برین غیر آوردند فرمودند فرزند من بنویس
 بس ششم **و ایضا** کلام در مجاورت بود بر لوط مبارک
 را اندند فرمودند المجاهدة فطم النفس عن المستلذات
 و هی الماکولات و المشروبات و الملبسات و المتکورات
 و المنظورات و المحسوسات و الملبوسات الذایعات
 سو کنند که دند که مجاهده این سماع دارم یعنی مجاهده
 بند کردن نفس است از لذتها و خور و دنیا و اشیای دنیا
 و پوشیدنیها و دیدنیها و شنیدنیها و زنان بسیار
 کردن و مجاهده زانیه که بران حاجت نیست هم دین
 میان آب آوردند و نوشیدند بسید مدنی دانند

زحمت داشتند گفتند سوره المومنه شفا و شفقت
بعد از آن فرمودند المياة ثلثة تشرب قالوا ما ذا الزمزم و بقیة
الوضوء شفاء و کذا سوره المومنین یعنی آب زمزم و بس
مانده وضو و بس خورده بزمین و آب سبیل ایستاده بخورند
بس روی مبارک برین فیقه آورند فرمودند فرزند من این
فایده حج و نماز چهار آب جلد بنویسد بس **بسم الله الرحمن الرحیم**
فرمودند چون مهر عیسی **علیه السلام** از چهارم آسمان بکشتن
دجال آید و او نموده است **قوله** یا عیسی الی رافعه
الی قولہ و ما قتلوه و ما صلیبوه و لکن شبه لهم بل و قد اید الله
و قصیده خوانند **شعر** عیسی سوف یاتی ثم یوکی الدجال
شیخی دی خیال ای ذی فساد چون عیسی در دنیا آید بعد
کشتن دجال و فالت یا بدین در خطبہ مقدسه مصطفی
علیه السلام در مدینه مبارکه دفن کنند و ران قبر مبارک
چهار تربت را قیام است و سه تربت یک تربت دارد دیگر تمام
خالی است بعد از آن فرمودند نزدیک سینه رسول الله **ص**
ابوبکر است و نزدیک سینه ابوبکر سر عمر است رضی الله تعالی
و مهر عیسی را نزدیک رسول الله مقابل او دارند فرمودند
فرزند من این فایده که گفتیم غریبیت در ملوک بنویسد
بس **بسم الله الرحمن الرحیم** در روزی که بعد نماز پیشین
بنه خدمت حاضر بود سبق مصباح می شد حدیث

الی او

درین بود که **علیه السلام** سوره المومنین و المومنات
فایده قد جعلت قالوا قسم بیکنم یعنی رسول گفت
نام من بردارید و بکنیت من کسی را بخوانید یعنی خدا قیامت
بر او قسم کنند قسمت کنم میان شما بعد از آن فرمودند
سلام دارم ای یکی را بخور و نام کنند کنیت او ابوالقاسم
نکنند زیرا که خدا قیامت بکنیت خواند محمد رسول الله
ابوالقاسم بعد از آن فرمودند چون بنیام بر او بخور نام بود اگر چه
کفار خدمت میکردند چون او را بخور نام بود و سئوده
بود اسم مغلول است از محمد یعنی سئوده شد بن روی
جبارک برین فیقه آورند فرمودند فرزند من بیان حدیث
بنویسد غریبیت بس **بسم الله الرحمن الرحیم** بنشد بسید
آوردند و همه باران را بخش کردند که خود و خود هم خوردند
فرمودند در مکه مبارکه و مدینه مشرفه است و غریب می شود
و لیکن مقدار بسوی بزرگ و نهایت شیرین دعا کو آنگهان
غریزه که هیچ جایی ندیده است و در جایگاه دیگر هم
میشود و لیکن خود و توارین مقدار بسو **بسم الله الرحمن الرحیم**
فرمودند مستحب آنست که در استقامت جماعت
بسیار بود باید و در چنانکه از راستا بس روی مبارک
برین فیقه آورند فرمودند فرزند من بنویسد بس **بسم الله الرحمن الرحیم**
شیخ **سبحان** شوال روز چهارشنبه بنو **محمد** حاضر بود

هم در آن روز پیش از نماز جمع نیت اعتکاف بهتر
هستی در مسجد گردند پس این نیز قدوس کرد و وی مبارک
برین خیر آوردند فرمودند فرزند من تو هم نیت اعتکاف
کردی و خدا ششم نیت اعتکاف کردم حمزه بر حدیث
پس دادند و ایضا **بیان اول سب ذی القعدة**
بجانب بنده خدمت حاضر بود پس بداند که هلال ذی
القعدة طالع شد یا ران بگفتند آری بر لوط مبارک رانند
که در قنایست کاهل الهلال اذا غاب قبل الشفق
فهو من الليلة الاولى وان كان غيب بعد الشفق فهو من
الليلة الثانية بين هلاله چون غایب شود از شب گذشته
باشد پس روی مبارک برین خیر آوردند فرمودند فرزند من
این سله که تو بر کردی غریبست بنویس بعد از آن فرمودند
هم در قنای و یا کاطست بکوه القعدة بحديث الدنيا في المسجد
الا المعتكف وقت الحاجة لان النبي **عليه السلام** القعدة
في المسجد بحديث الدنيا ياكل الحسنات كما ياكل النار
الحشيش يعني مكرهت سمى وينا کردن در مسجد مكرهت
وقت حاجت که گفتن آن جاره نباشد زیرا که رسول
صلي الله عليه **عليه السلام** گفت بخند دنیا که در مسجد بخورد
نیکیها را چنانکه بخورد آتش خاشاک را بعد از آن فرمودند
بیان این حدیث از محدثان آن طرف سماع دارم که هرگز

در حدیث

در حدیث و سنان نشین بودم یعنی مادام که بکلام دنیا
شغول شوم و این قدر از ذکر و فکر و طاعت بازماند
گویم که کلام ما دنیا مانع حسنات شده اند جمله حسنات
او محو شود این مراد نیست زیرا که این حسنات نیست
بعد از آن فرمودند فرزند من این سله کلام دنیا در مسجد
و حدیث و بیان این حدیث بنویسید غریبست ششم
در شب مذکور وقت محمد بنده خدمت
حاضر بود محمد بنی بیابانی کازرونی که یکی از اولیا و خدایان
و در تمام ولایت رسیده است او نیت نمود و آمد فرمود
چند از خلق که یزید بنی کنونی در شهر باشد که کمال نباشد
که بداند با حق باشند و حق با خلق و این مرتبه انبیا است
جمله کاملی حال بوده اند و من دعا میکنم که ترا قوت
دهد که میان خلق توانایی بود و دعا این بود ای
تو فی سبیلک واجعله من المومنین لریک والواصلین
ایکد **بیان غره ماه ذی القعدة روز پنجشنبه بنده خدمت**
حاضر بود فرمودند کل ما فرض الله و رسوله فهو فرض
و لازم و احکم واجب لا یسمع فیها الی غیر طایف التقصیر و لا
یخرج عنه التكلیف بل کما از اداء التوب اذا دعا طاعة
یعنی هر چیزی که خدا یا رسول او واجب کردند آن فرض
لازمست و حکم واجب باقی تا کید است معنی همین است

نرسد در این معجزه کردن و بر نوازند از و تکلیف
 فرمان بلکه جویند قرب زیاد شود طاعت زیاد شود
 مناسب این حکایت فرمودند شیخ قطب علم رکن
 الحق والحق قدس الله روحه چون کار ایشان بکمال قرب
 رسید طاعت زیاد کرد تا کار بجای رسید از وقت
 تحبیر که مشغول بودی تا استغفار بعد از آن فرمودند
 تکالیف که فرمان است کی ترک کنند چون قطع زیادت
 کنند و بیجا برانکه بهترین خلایق اند و بیجا برانکه بهترین
 بیجا برانست تکلیف بر نرفتند از دیگر عبادی که بر کسند
 مناسب این **حکایت** فرمودند که چون دعا گو از مکعب مبارک
 می آید در هر یک و سیعه بودم خلق از اشراق بهر زیارت
 می آمدند و گفتند یکی حضرت در آن نزدیک قصبه ابو عوف
 جیبا شد و بگوید نماز از من بر گرفتند چون این شنیدم
 قهقهه کردم و رفتم برومی بینم جمله را کجا بود از او خلق
 دیگر می بارند از هجوم بهر از جمله برور رفتم و نشستم
 پس گفتم نماز چرا نمیکند از این سلام نکردم شنیدم که ناله
 صلوة است لقول الله **صلوات** التوفیق بین المؤمن و الکافر
 الصلوة یفرق بین مؤمن و کافر نماز است او بود دعا گو
 گفت سید بر من جبرئیل می آید و طعام بهشت
 می آید و سلام خدای آورده و گفت نماز التوبه از تو بر

گرفتند

بر گرفتند تو خوب شدی گفتم بر پیوده مگو از محمد
 نماز بر نرفتند از تو چون جاهلی کی بر گیرند از شیطان است
 گوی ای و چه دیدی جز بیکم که جبرئیل می آید و می است
 بیجا بر من بر کس می فرود نیاید و آن طعام که می آید و نذر
 او گفت لذت است لذت دارد بر و گفتم یکی و صحبت
 من نگاهدار گفتم این که می آید تو بگو لا حول ولا قوة
 الا بالله العلی العظیم او قبول کرد و با من باز گفتم در آن
 شواستم رفت روز دوم رفتم آمد و بای افتاد
 واقع حال گفت که صحبت شما نگاه دارم لا حول کردم
 از پیش من ناپیدا شد و آن طعام که داد عذره شد
 از دست من برفت و تمام جامه پدید شد پس او برد دعا گو
 توبه کرد دست او رفتم از حجره برون آوردم در آبادانی
 شهر الور بودم گفتم اینی ساکن شود و علم بیاموز و مجلس
 علم حاضر شود چون تذکر و درس بشنود چیزی که ب
 کن این بیچاره و حیت نه نگاه داشت و بکسب
 مشغول شد و جاهلی شد عثمان نام داشت نیکوخت
 بود گفته دعا گو شنید درین روزها اقل کرد و با بویه
 سلامت رفت و عاقبت از غیر شد یاران گفتند
 اینهم برکت خود بود و اگر نه رانده بود بعد از آن
 فرمودند جاهلی را نشاید بی علم خلوت گزیند راه به خط

است

و گفتند لا تمکن من جمال الصوفیة فانهم لم یصلوا الیه
 و علی بن الحریث علی السبیل قال سئل انکم یقولون قد شرب
 البدر و حده اجد و قد شرب من انی البدر و حده
 العاقلون و التواضعون و المتقون و الفاضلون
 یعنی سئل که می گفتند حذر کنید از سرگروه از مردمان
 که جباران غافلان از حق که او را ناظرند و غیبی
 کنند و غافل از عقوبت او شوند و از جزایم نیز غافل
 باشند دوم خوانند کان میل کنند کان بدینا برای دنیا
 خوانند نه از بهر آنکه تا از جهل بروی ایم المداخلة فی اللغة
 میل کردن سیوم کلیم پوشان جاهل که ایشان در ذات
 دنیا و راه زمان میل کنند ازین سرگروه حذر کنید
 نباید که شوهر ایشان اثر کنند پس رویی مبارک بمسعود
 در پیش آوردند و گفتند شنیدیم که گاهی نماز نمیگزارد
 که رسول صلی الله علیه و آله نماز بزرگترند از تو مسعودی برگیرند
 نماز بزرگتر از این نماز راحت و مناجات و سراج
 مؤمن است قوله علی صلی الله علیه و آله احضای بلال بالاقامت
قوله علی صلی الله علیه و آله سراج المؤمن یعنی ای بلال راحت
 رسان یا تا به صلوة و دیگر گفت نماز کنند را میگوید خداوند
 خود و دیگر گفت نماز کنند نماز سراج مؤمن است و جمله
 انبیاء و صحابه و تابعین و اصحاب صبه و اولیا و دیگر مستوفی

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 و الصلوة و السلام علی سیدنا محمد و آله الطاهین الطیبین الطاهرین
 و علیهم السلام

صلوة جمعه اند و غرض و غفلت کار ایشان جای که رسید
 از صفت این رسید که قبیل لا و او را و او را و او را و او را و او را
 دار و در دل او نیست و کسی را که و نه نیست
 رویی مبارک برین فقر آوردند و فرمودند فرزند من
 که گفت فرزندم بنویسد پس نیشتم و فرمودند چندین بار
 رسالت نام که رویی چیزی سبق و دیگر خوان و بعد داشت
 سبق احادیث نبوی بر لفظ مبارک را اندر بخوانند
 مبارک خواهد بود و آغاز کردم حدیث این بود عن علی
 رضی الله عنه انه قال انی صلی الله علیه و آله من قال لا اله الا الله
 اعز و الوشش و تحرك الموت فی الساعة السعوی يقول الله
 تعالی عواسلک عشی یقول کیف اسکن وانت لم تقم العار لک
 فیقول الله تعالی اشد و یا اهل السموات ای غفرت لک لک
 یعنی که بگوید لا اله الا الله سلسل محبت بخوابد عرض
 و در جنبش در آید الا صحت از فی اللغة التوکل جنبیدن
 و حاجی بخندد که بیزمین صفت است پس بگوید خدای تعالی
 و عرضی را و خلقی حیات کند که از جمادات است
 که قرار گیرای عرضش من عرضی که بجزون قرار گیرم تا عبادی
 گویند کلمه را پس بگوید خدای تعالی که او را باشند ای آسمانیان
 بدرستی که من امروز بیدم که نیت این کلمه را بعد از آن فرمودند
 آن طریقه اسماعیل در آن حدیث میگوید تا عمل

ع
 ج

محمد شایان

به این نیکوکاران پیشتر نمی شوند هم عمل میکنم پس سه بار
 این کلمه را بخواند و آن کلمات پس دست دعا بردارد و اول
 و آخر درود کند و اینها تو سکنایه کلمه الطیبه ان شحتم
 او را با هوا و بالایمان بعد از آن فرمودند روی مبارک
 بر پیشانی او زدند و از زمین مناسب **این حکم** کلمه
 تو را ترتیب میکنم بگیری که **این کلمه** الذکر نوعان ذکر المحبت
 و ذکر المحبوبین فاما ذکر المحبتین بامداد لاجل النبی عماسوی الله
 تبارک و تعالی **علاء** من قال لا اله الا الله و محمد صهرمست لارحمته
 الا ان ذنب من الکتاب را نکات لوان لم یکن فذا اهل بیت و ان لم یکن
 فذا اهل بیت فذا اهل محله و ان لم یکن قلبه و ان لم یکن فذا اهل
 دینه چنانکه کلمه ها کافرا و ان لم یکن فرخ لدرج بمقدارها
 و اما ذکر المحبوبین فبالسرعه لانه وصل با هو المعصومه و نفعی
 عن قلبه کل ما سوی الله **ترجمه** ذکر بر دو نوع است ذکر محبت
 و ذکر محبوبان فاما ذکر محبت بعد است از بهر نی در حد تا
 آنچه چیزی که جز خداست به درونی منی شود و اول
 کلمه هر چند که بدینی خاطر آنچه جز خداست بشود و این در
 خاطر آنچه جز خداست کمزله ذنب حال مترانست کل مایشکل
 عن الله فهو ضحک انرایت من اتخذ الله هواه همین هو را که در
 خاطر است جز خدای عز و جل خدای تو بیکر ند پس برای ذنب
 کلمه با ذکر که بدینی آنچه رسول **علاء** کونست هو که کلمه با ذکر

فرمودند

و ان لم یکن

منی

و این کلمه

حرام کرده شود چهار بار اگر کلمات کبیره او را ذکر
 محبت یا نه بر سر است است زیرا که محبت رسیده است
 بمقصود و بدینی خاطر از آنچه جز خداست منی شده پس او را
 گفتن حاجت نیت او بر سر است بگوید و این بیت
 عزیزی فرمودند **ترجمه** انت المحبیب و لکنی اعوذ به من ان اكون
 محبا غیر محبوب **ترجمه** تو دوستی ولیکن بازده اشت
 بخواجه از آنکه باشم محب غیر آنکه محبوب باشم یعنی مرا
 محبوب خود گردان بعد از آن فرمودند محمد رسول الله شایسته
 کرده است و ایمان آورده اگر کویر شغل افتد و می دهد
 آنچه جز خداست انرا ذکر بکنند پس رسول **علاء**
 را شغل گویند که دیگر مرا در خاطر روا دارند هر که در این
 و در حدایه بعد گویند و در نهایت بر سر است
 گویند پس روی مبارک برین فیتر آوردند و فرمودند فرزند
 تو شب ذکر تو که در محبت و محبت پس **ترجمه** این جمله و نیت
 از آغاز سبق تا فراغ در حق این فیتر بود **و این**
 فرمودند المثل ما یثبه به الشیخ و از شیخ مدینه عبد الله
 مطهری سماع دارح و این شریعی بخواند مناسب این
 محبتی شریعتی یغرب الا مثال من اقیسه فاهل الله و ذلک الله
 بعد از آن فرمودند و آنکه دعا که در شیراز رسید چند کاهی
 اینجا قیتم شد قاضی شیراز **علاء** است در س سبق

میگویند زیارت دعا که آمد عزیز می بر من سبق مصباح
میخواند آن مثل استی که باطل را پدید آید اوله خیرام آخره این است
بگویند بخواند چندی هزار بار برای بر طشت
هر فتوح آورد و آنست در حق او میگویم و تو اضح و شاکست
بسیار فرمود پس آن طشت با مال پر رسید و رسید
حمید مستند و گفت کار خیر و خیران دارم مرا گفت
تو خدای دیگر خواهد رسانید **و اما** **و اما** **و اما** **و اما**
بضم الهاء و حرکت الدال الدین الحق **و اما** **و اما** **و اما** **و اما**
و بفتح الهاء و سکون الدال عام یتناول الحق و الباطل **و اما**
فرمودند الله المعبود الحق و لهذا یعنی پاریج خدای
پرستش پس روی مبارک برین فرمودند فرمودند فرمودند
من بنویسد فایده مثل و شرحی این جمله که گفتم پس بنشینم
و اما عزیز می فکری در میگرد و ترتیب عبادت قطب
علم شیخ الشیوخ سید السادات فرمودند که در عالم میگویند
و اما سبق عوارق پیش رسخن درین آیه بود و تقیها
اذن و اعیة سال علیا کرم الله وجهه من هذه الایة كما نزل
یا رسول الله المراد من اذن و اعیة قال یا علی اجعل اذنک
و اعیة فقال کلما سمعت بعد ذلک ما نیت قط **و اما** **و اما** **و اما**
علی از رسول اذن و اعیة طه باشد گفت یا علی بگردانند
خدای تو گوش ترا آوند علم خیر و بدست خود میاید و اندواید

از و عاصمت و دعا که آمد عزیز می بر من سبق مصباح
حرفه شنیدم بعد ازین فرمود که رسول الله این لفظ
گفت هرگز فراموش نگردم **و اما** **و اما** **و اما** **و اما**
درین آیه رسید انزل ما فضالت او دین بعد ازها فرمودند
درین آیه دو قولست قال عبد الله بن عباس رضی الله
تعالی عنهما انزل فیهم فیضت القلوب بمقدار فهمها
و قال الشیخ ابو جعفر محمد بن حمران رحمه الله علیه انزل نورها
فقطبت القلوب بعد ازها درین آیه قول عبد الله بن
عباس آنست که فرمود آورده خدای عزوجل را شش
نور هم میگویند و لها برانند و فهم خود را که گفتم
گفت فرود آورده خدای عزوجل نور را پس گفت که
و لها برانند از همت خود و لیکن قول اجل صح است
و بر این قول و حسن الحشر من است من روی مبارک برین
فرمودند فرمودند فرمودند فایده ایات که گفتم بنویسد
غریبت بعد از آن فرمودند این شکل بود دعا که
از شیخ عبد الله بن عباس نقل شد روزی که
حاضر بودم او را حاجت شد گفتم یا شیخ انت استادی
انما قلت الماء وضو ک قال لا فانک و لدر سوال بعد فکلف
بگویند که گفتم شیخ را تو است درین و او فرمود که
گفت در این نورند رسول خدا هستی پس چون فرایم

ترا شیخ برای حضور رفت در حجره بیست بس دعا گو
 شنید و گفت آب جفا که دیگری وضو کند چون بیا
 برسد چو یا شیخ من و خاک وضو الما فی الوضو قال اقول
 کلماتی و در رسول الله و قالی الما لیکه بر منی گفتم شیخ ترا
 که وضو کنی و گرا و از رختن آب جفا که دیگری بریزد
 شنیدم گفت ترا میگویم و اگر دیگری می بود نمیگفتم زیرا که
 تو فرزند پیام خدا هستی وضو کنی و رختن آب جفا
 این آواز رختن آب این بود بعد از آن فرمودند کسی
 که در ایشان خدمت کنند ملوک و سلاطین که بپایند
 ضرورت نمک کنند **بسم** بر بنیاد و رم سلاطین
 روزگار چون من ز بندگان تو باشم بگویم بس که کرده اند
 یار آن نیز گریه کردند بعد از آن نظم رباعی می فرمودند
شعر کانت لقلی احوال منقذ فاجتهدت اذ را که العین
 اهوایی بس روی مبارک برین فقر آوردند فرمودند فرزند
 من این خوابی مشغول خدمت دنیا و شرع را که گفتم جمله
 بنویس **و ایضا** وقت خود شب جمع سهیم از
 ماه رمضان بخدمت آن ابر حاضر بودم بعد فراغ این بیت را
 سه بار تکرار میکردند میخواندند دعا با اولی و آخر درود گویند
بیت مرا همی بلند روزی کن حین من از تو ترایم و اعم
 غریزی برسد ازین بلند هست چه مراد است مطلقا یا مقید

جواب فرمودند ازین بلند هست حین محبوب
 نخواهد و دیگری را با او و این معنی هست بلند
 در معراج دوم ظاهر است بعد از آن غریزی معنی این
 بیت الهامی که درین بینک آیتی تبارعدی فارغ بخود
 اینی من البین فرمودند این بیت مجنون گفته است
 و احتمال اینی حرفی صاحب مراد نیست آن فصل با ضعیف
 مستحق از این است و گفت اینی نالیدن یعنی بیان من
 و بیان تو نالشی هست که در و میدارد مراد برادر کوچک غریزی
 خود نالشی مرا از فراق اینجایی گفت او فراق است جفا که
 گویند وقع البین ای وقع الزقاق بانت زوجی ای فارقت
 بین نظر فراموش نیست زیرا که الف و لام در بین طرفه
 دنیا بد غرض ازین اینست که محب عدم خود بخود اهد
 و بنا بر وجود محبوب جفا که از مجنون برسد دنیا
 اسبک قال لیلی نا تنو چیست گفت لیلی یعنی از خود دانای
 شده بود هیچ از خود یا دنیا و در و محبت لیلی پر شده
 بود همانم گفت زیرا که ظاهر و باطن او همه محبت لیلی بود
 از خود خبر نبود دیگری که غیر خود است کی یاد آرد و این مقام
 محو است **مثنوی** می تراود چه کنم آنچه در آورند منست
 ه کل اناء یوشع با فیه معنی این درین بیت است
 بعد از آن فرمودند این دور حقیقت است خوب می آید

نالشی

مجنون

و یک وجه انا الحق همین است که از خود فانی شده بود و هیچ
 یا و نیامورده و قول دیگر حاکی عن الله تعالی بود و قول دیگر
 که منصور را ندانند پس بگویند شنیدند نمی خدای لنا و حق فقال
 الخلاج انا الحق ای الثابت بنده را روحی کیست که فراموش
 سازد از بهر جان نازنین خود را خلاج گوشت من حق یعنی
 ثابتم بقدر ساختن جان خود بهر بران ثابت رفت
 و بر سر کبره سر مردان بین نامردان را بیای خاری کبره
 هم درین میان غریزی پرسید که برون بر بطلای سحالی
 اعظم شایان بکدام عملی میگفت جواب گفتند فرمودند
 دو وجه آن طر فها سماع دارم یک وجه آنکه حاکی عن الله
 بود صفت خدا یک گفت از صفت خود زیر انچه بایکی و در
 از عیب بر خدای راست غر و جل و این نزد فقها است
 و وجه دوم همین که مذکور است یعنی از خود فانی شده بود
 و بدایت حق باقی و این قول شیخ است
 فانی از خود و بدوست باقی این طر که نیستند و هستند
 اگر هستند هم ایشانند پس روی بهار که برین فخر آورده
 فرمودند فرزند من این وجو مات که گفتم بنویسید
 غریبست که کسی نمیداند **و این** سخن در صفت
 مشایخ افتاد غریزی پرسید که شیخ کبیر را شصت
 و هشتاد و نه بود چیزی انعام و چیزی غریزی و شیخ

و ابوالدین را چیزی نبود جواب است فرمودند و حدیث
 کلمات قدسی یعنی خدایتی خدایتی الدنیا لها یعنی هر که
 خدمت میکند مرا خدمت کند او را دنیا تمام نزد
 من باشد دنیا خدایتی من خدایتی و من خدمت غیر من فاستخدمه
 من کلمات القدسیه یعنی ای دنیا خدمت کن کسی را
 که خدمت کند مرا و او که خدمت کند غیر مرا **و از حدیث**
 خواه بود از آن فرمودند ازین خدمت دنیا مراد علم است
 انباء دنیا است و لهذا ازین که چه انباء دنیا از ملوک
 و تجار خدمت ملوک دارند پس ایشان دنیا خدمت
 میطلبند چون غیر او را خدمت میکنند ایشان طالبان
 دنیا اند از ایشان خدمت میخواهد بعد از آن چیزی
 میدهد و بطلای طبعی بطلای آخرت اند از فخر
 و مشایخ غریزی پرسید که شیخ کبیر و شیخ فرید و شیخ
 قطب بوده اند حکمت چیست که شیخ کبیر را
 دنیا داده بود و شیخ فرید را ظاهر نبود جواب
 فرمودند آن طر فها شنیدم که هر دو محبوب
 بوده اند و اما شیخ کبیر احب یعنی دوست بود و شیخ
 پس برای چشم رخ سید و آن دنیا بود و درین
 اگر غریزی جمیل باشد دوست آن غریزه جمیل را سید
 و آن بر رخ مندا چشم رخ نباشد و آن اولیا است

که چون مقامات ولی را می بینند که بالاتر از ایشان
 مرتب است و شیخ فرید الدین را نیز فتوحات
 میرسد و بعضی از این اسم کار دهند که دنیا باشد و بکمال آن
 گفتند اند که بر پیاده دانه باشد و این سخن در مناقب
 شیخ جمال الدین افتاد فرمودند که او سدر اقطار است
 از شیخ بادشاهی چیزی قبول نکرد و چند بادشاهان تراحم
 شدند از جهت ویران کردن قبول نکرد و فرمودند
 کاهی قبول کرد و برسدند چندین گاه قبول نکردی این
 زمان چیست که قبول کردی گفت از جهت
 متابعت پیران خود قبول کردم که ایشان قبول کرده اند
 چون شیخ بهار الدین و شیخ صدر الدین و شیخ
 رکن الدین بعد چند کاهی وفات یافت الحمد لله رب العالمین
 پیران خود رفتند **بنام شیخ چهارم** ماه ذی القعدة
 روز یکشنبه وقت جاویدت بنه خدمت
 حاضر بود غزنی شیخ زاده غزالدین کازرونی
 شرح کبیر جمل اسم یکدشت در خاصیت اسم بود
 هر که این اسم بخواند ملک فرستگان وقت تعرف
 او شود و پیران مطلع او شوند هر چه ایشان از او بپایجا
 آرند بر لفظ مبارک رانند و جماعتی که یوسف حق تعالی
 انجا کند و این سخن مستحق باشد و در نماز

او چه

بر کبری

مکرم

میگوید یا که نوب و یا که تسبیح حق بر تو باشد که مستم
 در تو باشد و میگوید او استغفار از دیگری کند پس
 مدعی کافرب باشد که دعوی دروغ کند بقیه باید که این
 اسم بخوانند استغفار عن الله قائل کنند لا اله الا الله
 یاری از خدا خواهد نه از غیر او که این منزله شریک خفی باشد
 بعد از آن فرمودند آن طریقه دعا گو از شیخ مدینه عبدا الله
 مطهری رحمه الله علیه شرح این اسم پیش او که شش اسم
 عیسی در آخر هم آورده ام یکدشت است بر ما و فرمودند
 مخفی می دارد هر که آنرا می بیند در رفتن افتد و این شیخ
 مشفق است از صحابه و تابعین و ران همچنین مذکور است
 بعد در حقی ازین اسم هزار بار بگوید محبوب و محبوب
 شود و با حرف ط و او مطلق و در شمار نیست و بجا آنک
 لا اله الا انت نیز در شمار نیست زیرا که آن بمنزله اسم است
 در ابتدا و باید که هر روز این جمل اسم بخواند از جهت
 تقطیع و دعا گو نیز بخواند یکدشت کرده ام و مادر
 فرزندان نیز غزنی می پرسید چون بعد در حرفی هزار
 بار بگوید و هر روز بخواند ترک حیوانی خوردن کند و در
 فرمودند بخورد و بخور شریکی که در خاصیت اسم غزنی
 است بخورد و بعد از آن فرمودند این شرح پارسی
 مختصر است از تالیفات شیخ بهار الدین قبول خواهد زاده شیخ

مخواند

الشیوخ بود

موتی

263

2

باعتقادی

[illegible]

و جعلنا من بين ابي ابيهم سدا ومن خلفهم سدا
فافئسنا حشر نفهم لا ييهو و س د

فلا تلبث الا وهام كل من لنا به وحيته يا محمود

اللهم

و هو ارحم الراحمين سه بار بخواند سه بار حسبي حسبي
نه افوض امرى الى الله ان الله يبير بالعباد
تو بخواند سه مرتبه فخر بعد تمام اين اسم تو صل کند برين خجسته
العزيز مستقر هذه الاسم الاعظم ان تجعلنا من المقربين
لديك والواصيلين اليك وان ترزقني ايمانا وامانا من
عقوبات الدنيا والآخرة وان تفرق ابصارا واطمينا والمهدين
الى السور وان تفرق قلوبهم من شر ما يفرونه الى خير
الا يملك غيرك بفضلك وكرمك يا مولينا وسيدنا يا
دست بر دوي و تن فرو د آورد و اول و آخر درود
گويد بعد از ان دروي ببارك برين فخر آوردند فرودند
فرز دهند و روز بخوانند و اگر کسی بيايد نماز اجم شود او را
تعليم كنيد چنانكه شما از هن كه فتيدي اين فخر قدوس
كرد دعا كه دند الهي اجعل و لدلي المعنوي سيد علما الدين
من المقربين لديك والواصيلين اليك وان تحمهم امورنا
بالايمان وان تجعل عاقبتنا بالخير وان تقضي حوائج المشروعة
بفضلك وكرمك ورحمتك وايضا غزني جي بر سيو شير
سوار شدن آمد است جواب فرمودند هر چه خواست بخواهد
و استر و فرات نمي است خاصه شير كه درنده است
براي ر كوب نيست قوله تعالى والجنود والبنغال والحمير
لن كجوها وايضا خبر وفات مولانا فرود الدين

توالت

از سوره تبارک الذي خوانند و ثواب بخشیدند
 حدیث صحاح است **لَوْ لَمْ عَلَّام** **الح** سوره الفاتحه
 شد فی السوره سوره الملهه تطهر صاحبها من الذنوب
الح **الح** **الح** و دو کانه نیت است در او وارد
 چند طلبیدند نیا فتند پس دعا گو کردند اللهم اغفر
 وارحمه و تجاوز عما تعلم فانک انت العلی الاظم اول و آخر
 در دو گفتند **ایضا** در روز مذکور چهارم ماه ذی القعد
 روی مبارک برین فیه آوردند فرمودند فرزند من سبوی
 بخوانید غایب کردم حدیث این بود عن النبی ابن مالک
 رضی الله تعالی عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 ما من صوت احب الی الله من صوت عبد ندبه تائب
 له قال یا رب یقول الله من فوق عرشه لبیک عبدی انت
 عبدی بعض ملائکتی انا عنی عینک و عنده شاک و من قوتک
 و من تحتک تسل قول الله اشهدکم یا ملائکتی انی غفرت لکم لفظ
 مبارک را اندندند زانیه است و ما نایه است اسم و خبر بطلبید
 اسم این صوت است و خبر و احب صوت مرفوع است
 از جهت اسم ما و خبر ما احب منصوب است من فوق
 عرشه مبالغه است انکه خدای عزوجل بر عرش است
 او مشرف است از کان انت عبدی بعض ملائکتی از میان ملائکه
 مراد اند از این بنده تائب از معصیت و از عیب و از گناه

حافظه

این بنده تائب از معصیت انا عنی عینک ای عالم
 حدیث این باشد نیست آواز می همرو دست
 سوی خدای از آواز بنده که از گناه توبه کند چون بگوید
 یا رب ای خداوند من جواب گوید از زیر عرش
 لبیک عبدی ایستاده ام جواب تو ای بنده من بمجو
 بعضی فرشتگان مژگان می بیند گاه بان را استقام
 و حیاء تو و از بالاء تو و از فرود تو بخوانه ناداده شوی
 تو گواه میکنم شمارا ای فرشتگان من بدستی که میخواند
 بیمار زید نام این بنده را **لَوْ لَمْ عَلَّام** **الح** **الح** **الح**
و حبت **الح** **الح** بدستی که خدای دوست میدارد
 تا یابا نزد دوست میدارد یا کار تا یابا نرا از گناه یاد
 کرد از جهت دل ایشان که نوبت دارند و این پاکانند
 که بگناه کبایر مرتکب نشده اند ایشان که شکان درگاه
 من اند ایشانرا اگر چه آخرا بد کنند و بخند چون گفته اند مثلا
 اگر یکی از خانه باشد و دیگری همان توبه یابد او را تعظیم
 کنند این خود از خانه خود است و اگر صغیره بغیر تقدیر
 در وجود ایشان موجود شود در حال انابت کنند که
 آن بمنزله ذلت انبیا باشد که غیر قصد و تعهد در وجود
 شود و ان الانبیا و لکن امان عن العصیان بعدا و انوار ال
 ای لکن عصه من الله این جمله ترتیب از آغاز سبق تا بخواج

اول

الخصال **الحمد لله** كسفاك خورجه داند که در چهارت
 او بزرگتر از یک شود و خوردن بکشد و قولش **کشل**
 الشیطان اذ قال للانسان اصبر فکنا کفرنا قال
 انی برینی منکم شلما بعد علمه بران داند که نفس را غلبه
 نماید چون او غامبی شود و با قیامت نیز از آن نفس
 شود که نه کرده ام پس دست و پای او گواهی دهند و قولش
 وَ تَكَلَّمْتَ اَبَدًا یَوْمَ تَشْهَدُ اَنْزَ حُكْمًا **دست**
 گوید اگر گفتی گرفتار است پاکو بدنا جا و رفتنی رفته است
 مناسب این را غایت و با غمی
 و لاسر در کریهات بینه نفسک چهار کرده است
 و مایه حرص دنیا را تمامت دین را حاکم کرده است
 چه تنگ می شوی ای دل که از حق فعل بد ناپسند
 نمکونکر خدایی را که حرمی را اگر کرده است
 تو را **علاء** علی عالم لم یصل جملة فهو سخرة الشیطان در حق است
 چون صحابه از علم چیزی می شنیدند بمثل مترون میکردند بعد
 از آن پسته میشدند و فرمودند بر ملا دار و زداد است
 کتاب پیش استاد باشد خواندن جدا که قدر دعا گو میخوانی
 و اجازت کویند که استاد کتاب بدست شاگرد بدهد
 و کویند از من رخصت است که دیگر از نا تعلیم کنی و قراوة
 و قراوة پیش استاد این اولی است بود از آن روی مبارک

برین فیروز آوردند فرمودند فرزند من این دعا و است
 که در غیبت خود و غیبت است از بیت کردم نویسی
 جمله غوایه که کار خواهد آمد پس ششم بنویس ماه ذی القعدة
 روز دوشنبه وقت جاشت بنده بخدایت حاضر بود
 وقت خلوت بود و ما چند یار بودیم حکایت
 میکردند در اوج و وسوسه که شیخ نیرالدین دعا گو را داده بود
 نمودم همه باره پاره کردند و بر وند چنین اعتقاد داشتند
 آن طریقه شیخ نیرالدین و قطب حنفی بگویند هم درین
 میان غرضی پرسید که شیخ نیرالدین شماره اجازت
 نکالت کی کرد جواب فرمودند در آنکه دعا گو هم در
 شهر آمده بود و بنام سلطان محمد و آنجا معنی در عرب
 چند کسان فرقه ایشان بواسطه دعا گو پوشتند
 و چون شیخ در محله طلب سلطان بر فرستاد و در حق
 بود سلطان محمد وفات یافت شیخ ایشان را راه باز
 گشت در خانقاه محمد و والد داشت بر کاشانه و آنجا
 و در دعا گو گفت اجد دکل الاجازة یعنی اجازت ترا تجدید
 میکنم و اجازت نامه نوشته بخط خود او **الله** قلندریا
 بخیرات آمد او را بدال قبال بگویند آغاز کرد چ چنین
 کردم و عرفات چنین و قدس خلیل و اس کذا و کذا
 زیارت کردم بر لفظ مبارک را اندند که اخطا داشتی

اولی از ایشان است که این **حاج** که دند که در پیش
 ولی اندیج رفت چون در خانه آمد گفت برای یکبار
 رفت بودم گفت برای حج رفته بودم و برادرم شرف الدین
 نیز حج کرده است و کسی نمیگوید پوشیده میدارد و من
 میدانم و دیگر کسی نمیداند که این زمان **و این** سخن در سلام
 افتاد بر لفظ جبارک رسانند چون سلام رسول **صلی الله علیه و آله**
 و چهار یا را میگویم جواب سلام برادرم شرف الدین
 میشوند و من هم می شنوادم و چون زیارت مخصوصات
 بروم به جواب می شنوم بدین عبارت السلام علیک
 یا ولی الله جواب می شنوم علیک السلام یا ولی رسول الله
 و همچنین زیارت شیخ نیرالدین و شیخ نظام الدین
 و شیخ قلوب الدین و شیخ ویرالدین و سید علاء الدین
 جاورانی و مولانا علاء کرانی و مولانا حمید ناگوری و اولیاء
 دیگر نیز بارها می شنوم و این بار این هم شنیدم و سخن
 و ثباتک دن علینا سمعت ذلک من کل المشایخ یعنی ولایت
 و اویم ترا و باس بر ما چند کاهی و همه مشایخ این گفتند
 و تعظیم و اکرام کردند و این بار دعا گو را که درین شهر
 در یک است سر اینصفت که ایشان گفتند چند کاهی
 بر ما باس و بخوام یکشب باشد در خانه شایخ نیرالدین
 باشد **و این** و وی بارک برین فیر آوردند فرمودند

نوع

فرزند من سبق بخوان پس آغاز کرد مع حدیثش این بود
 عن انس ابن مالک رضی الله عنه انه قال قال النبی
 علیه الصلوٰه السلام من صلی الفجر ثم یقول حین ینصرف لا حول
 ولا قوة الا بالله فلا حيلة ولا احتیال ولا منجاة ولا ملجأ الا
 الى الله یسأل من ذبح الفداء عنه سبعین نوا من العباد و یسبب
 حین ینصرف حیث جواب فرمودند حین ینصرف ای یلغ غ
نوع هر که بشکند از نماز باید پس بگوید چون فارغ
 شود و صفت باران دعا بخواند خدا ی قلم صفت داد
 نوع بلا از آن بنده دفع کرد و در صفت در ده صفت داد باشد
 مبر باد که بگوید ده بار از وجود او دفع کرد این فقیر
 رسید حیل و احتیال یک معنی است تکرار چیست
 جواب فرمودند فرزند من احتیال ابلغ است
 از حیل پس روی بارک برین فیر آوردند فرمودند
 فرزند من این دعا بود باید و باید و به حدیث خود اتم
 و شایه یاران دیگر نیز یاد گیر بد و یب نافع خواهند
 و حدیث داشت کردم که بنده این دعا پا و دارد و بخواند
 بی نافع دعا تا کردند و گفتند خدای از تو صفت داد
 نوع بلا دور میکرد و اندر حکم حدیث مکرر این تریب
 جمله از آغاز سبق تا بغیر دفع این فقیر بود **این**
 بود نماز ظهر روز مذکور پنج ماه **و این** تقدیر مکرر است

از نرد

یعنی در دوستان من بجه مشغول شوید در دنیا جواب
 گفتند ای خداوند ما بندگان تویم پس ما را اختیار بندگی تست
 مستی العبد للعباده پس بنده چه کند بجز عبادت پس گفت
 ای عالی همتان نیکو اختیار کردید شما را به از همه روزی
 رسانیم **و قال ما عند الله خیر من**
اللاه و من التجارة و الله خیر الرازقین
 یعنی نیک نیست بزرگ خدای تعالی باز می و باز گاهی بگو عبادت
 او خدای تعالی بهتر روزی عبادان خود نیکو عبادت بگو کسب
 و ان واقع است پس هیچ چیز بهتر از عبادت نیست
 چنانکه قایل گوید **پای می کرد آری و چنین خواب**
 عادت پیش تست ای که سرگردان برای نان شام و چاشنی
در وقت جو قدرت مخور چندین غم پس میثاق از جمله
خدا یق از مؤمن و کافر و صالح و فاسق گرفت و دست
 خود بران حجره سود می نمایند بر یکی و میثاق بگو میگردند
 پس کافران و فاسقان عهد شکستند کافران از ایمان
 و فاسقان از طاعت رحمن پس از شومت عهد شکست
 ایشان این متکبر سپید نورانی ظلالی سیاه شد بعد از آن
 تفسیر این آیه فرمودند **و قال لها و الله لا رخص**
اینها ای آسمان و ای زمین طوعا او کرها ای تو غیب
 او تکریم عبادت طاعت طاعت رسول الله ص سره الا رخص

و السماء و اینها طاعتی ای راغبین غیر کفار و عین
 یعنی الله که خطا با کرد و آسمان و زمین را که فرمان برداری
 کشید بر غیبت خواه بدشوار می پس جواب داد کل مبارک
جسد رسول الله از ناف زمین رسد این زمان جای که کعبه
 خاک رسول از اینجا است مقابل آن ناف زمین آسمان
 نیز گفت فرمان برداری کن بطوع و رغبت نه بدشوار می
 خدا را از فرمودند که ساری سوال کنند که میفرماید در مدینه
 رخصت و اخذ طینه از نکه چون باشد جواب گویند
 در آنک طوفان حضرت فوج شد آب موج زدن طینت
 مصطفی را در مدینه انداخت جای که این زمان قبر مبارک است
 پس رسول را هم یکی و هم مدنی چون طینت جواب داد در
 نکه بود چون آب طوفان موج کرد در مدینه بر دهن طینت
 نیز گویند از حضرت اصل طینت از نکه می گویند و اگر
 قرار طینت در مدینه مدنی گویند بعد از آن فرمودند ای
 نیز گویند ای یکی زیر آنجه نام مبارک در قرآن امم القریه است
 ای اصل القریه الامم اصلى صفا اینست و بعضی آن معنی
 نمیدانند چیزی دیگر میگویند بعد از آن روی مبارک برین
 غیر آوردند فرمودند من تفسیر این آیه را که کردم بنویس
 پس هشتم بعد از آن فرمودند دعا کو این عوارض
 بعد از مطهری پس او خواندم از اصل نسخ پیش

گویند

حضرت شیخ الشیوخ که مشایخ است بود از آن شیخ حنین
 عبد الله مطهری در وقت وفات وصیت کرد ای عوارف
 بشیخ که عبد الله یافعی فرستاد و قدس الله تعالی روحهما که گفت
 این عوارف رسید جلال الدین برسان شیخ که بدست حاجی
 فرستاد آن حاجی عوارف برد و کور رسانید این نسیم بر فرزندم
 محمود است کسی را نمیدهد و آن نسیم سخت خوش است
 معجم در روزیادت و نقصان نیست **و ایضا**
 شب ششم از ماه ذی القعدة شب ششم وقت
 تجدد بنده خدمت حاضر بود سخت در دیوانه و دیوانگی بود
 بر لفظ مبارک را نهند دیوانگان عجب مردمان از دیوانه
 عجیبی شنیدم **بیت** این دولتی بدلی به سر دل نهد
 و ایف نزل محضتکان منزل نهد در علم عشق این سقا را است
 زان ذره بهند تر عاقل نهد پس روی مبارک برین فغیر
 آوردند فرمودند فرزندش این ربای بنویسد از دیوانه
 سماع و اجمع پس **بیت** **و ایضا** از یزی پرسید این حدیث
 صحیح است **قوله** **علاء** من تزهد فی علم جن فی آخر
 العارومات و خل فی الکفر جواب فرمودند در آخر است
 یعنی هر که زهد و پارسایی ورزد بخیر علم دیوانه شود در
 آخر و یا خود میسوزد در آید در کفر **و ایضا** فرمودند بقول
 امام شافعی صلوٰه و ترک رکعت هم است و دو رکعت پیش

از آن منبت و ترک گویند و دعا گوید در آخر شب چون چهار رکعت
 قریب شود همان یک رکعت بیکر ارم و آن فرموده بعد از آنست
 و مشایخ نیز میگویند در آخر شب جمع میشود و اول شب
 و ترک ارم و میفرماید از هر آنکه شایسته قوی و مولی باشد باری از
 رکعت ساقط است و چون آخر شب تمام میگردد و ترک
 باز میگردد آن اگر وقت وسیع می باشد دو رکعت بیکر ارم
 و این مقول نموده است **قوله** **علاء** اجمعوا للوثر آخر صلوٰه
 یعنی بگردانید و ترک نماز تا خود را ختم بگردانید و این
 طریق مستحب است که در خبر است که شبی رسول **علاء**
 مبارک را ترک کرد از یکبار متصل او وقت ختم دوم چون تحمید
 گذارد و ترک باز گردانید سیوه چون در خانه آمدند و این
 حدیث مذکور فرمودند و دعا گوید در اول شب
 بعد و ترک رکعت شبیه بیکر ارم و بنیت تشغیل
 للوثر یکم یک رکعت میشود در معنی **قوله** **علاء** **صلوٰه**
 اتفاق بعد نصف علی صلوٰه العایم پس آن سه لایزال رکعت چهار رکعت
 میشود نقل بیکر دو و آخر شب بعد تحمید که میگردد بعد
 آن دو گانه بیکر ارم آن و تو صریح میخاست پس روی
 مبارک برین فغیر آوردند فرمودند فرزند من بنویس
 و شام بکنید چنانکه من میکنم پس خدمت کردم و نوشتم
شیخ شافعی ذی القعدة روز دوشنبه وقت حاجت

که در این
 حدیث

این فقیر فرمود که آن امیر حاضر بود جاست او را که در
 آستانه آن فرمودند که وقت جاست تا استوائ است
 عزیزی رسید که در فقه است کفر الهی و استوائ
 مکره است باز نزد یک استوائ یعنی قریب است جواب
 فرمودند اینجا عند معنی وقت استوائ محض است و مراد است
 زیرا که پیش از استوائ باز است پس روی مبارک برین فقیر
 آوردند فرمودند فرزند من امروز در واقع دیدیم که ولی الله
 از که در ایام رسیده است و در خانقاه مجمره دعا گو فرود
 آفتاب است و دعا گو در مکه مبارکه مصاحب بود صاحب
 که است است و مادر فرزند آن بیمار دارم می گفتند
 و می گوید در دهی می آیم که هجوم است کاره است انشاء الله تعالی
 چون مخدوم باز کرد و در پی بیم من این فقیر در حال تاریخ
 نداشت ششم ماه و بی التعمد بود در واقع بهمان بود
 چند کاهی خبر رسید از خانه کسی آمد بهمان فرمودند شنیدیم
 سلطان باز که است انشاء الله تعالی زود تر باز کردیم **والله**
 روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند من سبق
 بخوانید پس آغاز کرد و حدیث ترتیب درین بود عن
 انس بن مالک رحمه الله انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 من قال قل الله الحمد لله رب السموات والارض فارتفعت
 العالمين وله الكبرياء في السموات والارض وضوء النور

این فقیر فرمود که آن امیر حاضر بود جاست او را که در
 آستانه آن فرمودند که وقت جاست تا استوائ است
 عزیزی رسید که در فقه است کفر الهی و استوائ
 مکره است باز نزد یک استوائ یعنی قریب است جواب
 فرمودند اینجا عند معنی وقت استوائ محض است و مراد است
 زیرا که پیش از استوائ باز است پس روی مبارک برین فقیر
 آوردند فرمودند فرزند من امروز در واقع دیدیم که ولی الله
 از که در ایام رسیده است و در خانقاه مجمره دعا گو فرود
 آفتاب است و دعا گو در مکه مبارکه مصاحب بود صاحب
 که است است و مادر فرزند آن بیمار دارم می گفتند
 و می گوید در دهی می آیم که هجوم است کاره است انشاء الله تعالی
 چون مخدوم باز کرد و در پی بیم من این فقیر در حال تاریخ
 نداشت ششم ماه و بی التعمد بود در واقع بهمان بود
 چند کاهی خبر رسید از خانه کسی آمد بهمان فرمودند شنیدیم
 سلطان باز که است انشاء الله تعالی زود تر باز کردیم **والله**
 روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند من سبق
 بخوانید پس آغاز کرد و حدیث ترتیب درین بود عن
 انس بن مالک رحمه الله انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 من قال قل الله الحمد لله رب السموات والارض فارتفعت
 العالمين وله الكبرياء في السموات والارض وضوء النور

الحمد لله

الحمد لله رب السموات والارض رب العالمين وله الكبرياء
 في السموات والارض وضوء النور انما قال اللهم اجعل
 لي بها نور لدی لم یبق للوالدین علیه حق الا اداء حقها و انما
 بهما فان ما لها فما لسا ثلث مرات و جعل ثوابها للمؤمنین
 و المؤمنات او دخل الدخول علی القبر من المؤمنین المؤمنات
 و المؤمنین و المؤمنات و من زاد فیها قدر ذلك من الثواب بعد ان
 روی مبارک برین فقیر فرمودند فرزند من ثواب برادر و پدر بخند
 بخشتم تلقین میکردم مخدوم بایاران بخوانند باز روی
 مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند من سه بار دیگر
 تلقین کن ثواب همه اهل ایقان بخشتم و فرمودند آن طریقه بخوان
 چون حدیث میگویند پیشتر نمیشوند عمل بران حدیث
 نمیکنند ما هم موافقت ایشان نگاه داشتم بعد از آن
 فرمودند انکه عا بهر میت بخوانند ثواب برود بخشند
 و این دعا ایست سید علی مدینی خواند نور قهر و انفس هم گویند
 شدیم فرسخ شد و این دعا و محمول مخدوم است
 و بعد از آن روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند
 من این دعا یا دیگر طریقه من نگاه دارید بنیت هرست
 بخوانید و ضم داشتم که بنده کینه یا مولود گفتند الحمد لله رب
 فقیر رسید که ضیاء نور یک معنی دارد فرق نکرد احبیت
 جواب فرمودند فرزند من ضیاء نور است از نور

این فقیر فرمود که آن امیر حاضر بود جاست او را که در
 آستانه آن فرمودند که وقت جاست تا استوائ است
 عزیزی رسید که در فقه است کفر الهی و استوائ
 مکره است باز نزد یک استوائ یعنی قریب است جواب
 فرمودند اینجا عند معنی وقت استوائ محض است و مراد است
 زیرا که پیش از استوائ باز است پس روی مبارک برین فقیر
 آوردند فرمودند فرزند من امروز در واقع دیدیم که ولی الله
 از که در ایام رسیده است و در خانقاه مجمره دعا گو فرود
 آفتاب است و دعا گو در مکه مبارکه مصاحب بود صاحب
 که است است و مادر فرزند آن بیمار دارم می گفتند
 و می گوید در دهی می آیم که هجوم است کاره است انشاء الله تعالی
 چون مخدوم باز کرد و در پی بیم من این فقیر در حال تاریخ
 نداشت ششم ماه و بی التعمد بود در واقع بهمان بود
 چند کاهی خبر رسید از خانه کسی آمد بهمان فرمودند شنیدیم
 سلطان باز که است انشاء الله تعالی زود تر باز کردیم **والله**
 روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند من سبق
 بخوانید پس آغاز کرد و حدیث ترتیب درین بود عن
 انس بن مالک رحمه الله انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 من قال قل الله الحمد لله رب السموات والارض فارتفعت
 العالمين وله الكبرياء في السموات والارض وضوء النور

کیا تو ایمن

این فقیر فرمود که آن امیر حاضر بود جاست او را که در
 آستانه آن فرمودند که وقت جاست تا استوائ است
 عزیزی رسید که در فقه است کفر الهی و استوائ
 مکره است باز نزد یک استوائ یعنی قریب است جواب
 فرمودند اینجا عند معنی وقت استوائ محض است و مراد است
 زیرا که پیش از استوائ باز است پس روی مبارک برین فقیر
 آوردند فرمودند فرزند من امروز در واقع دیدیم که ولی الله
 از که در ایام رسیده است و در خانقاه مجمره دعا گو فرود
 آفتاب است و دعا گو در مکه مبارکه مصاحب بود صاحب
 که است است و مادر فرزند آن بیمار دارم می گفتند
 و می گوید در دهی می آیم که هجوم است کاره است انشاء الله تعالی
 چون مخدوم باز کرد و در پی بیم من این فقیر در حال تاریخ
 نداشت ششم ماه و بی التعمد بود در واقع بهمان بود
 چند کاهی خبر رسید از خانه کسی آمد بهمان فرمودند شنیدیم
 سلطان باز که است انشاء الله تعالی زود تر باز کردیم **والله**
 روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند من سبق
 بخوانید پس آغاز کرد و حدیث ترتیب درین بود عن
 انس بن مالک رحمه الله انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 من قال قل الله الحمد لله رب السموات والارض فارتفعت
 العالمين وله الكبرياء في السموات والارض وضوء النور

و جعل الشمس ضياء و النجوم
 نوراً و جعل القمر نورا و جعل النور است
 بياضاً و جعل الظلمة و جعل الظلمة است
 لروايت كوكبه رسول كوفت علي بن ابي طالب
 بخواند و ثواب اين دعا بر ما در و بد زنجير نماز ما در و بد
 او را حق بگو و او را ادا کرده باشد و در كوفت اين دعا رسد بآورد
 و ثواب بخواهد اهل ايمان بخشد و در آرد خدای تعالی بركت و بركت
 خواندن اين دعا بگو و دعا اين موحدان يكانه كويان چون شادي
 آفتاب و ماهتاب و فراخ گرداند و هر كه بر سر بار زيادت
 خواند چهار بار يا پنج بار يا پسترس ثواب پسترس
 يا بد بود زان فرمودند بويي بركت بر حاضران مجلس آوردند
 و فرمودند فرمودند بن سيد علاد الدين اهل علم است و بصحبت
 دعا كوفت بويي باشد و چهار كتب بر سر قرار ده كه در و چند كتب
 بسماء كه بود و اعتكاف اربعين دعا كوفت بن او را از جهت
 خود و وكيل كردم اين فقره ميسر كرد و گفتند فرمايند فرزند نه
 خدای تعالی انت الله شاهر و جدي در قره خود باز كشم ياران
 بزرگ آمدند ماين مصافحه كه دهند و گفتند براي ما دعوت
 بكن تا خانه تو ميراث آمد و شد باشد تو بر ما مبر تو قبول كند
 اين ترتيب بگو از آغاز سبق تا بفرارخ در حق اين فقره بود
 ماه ذي القعدة شب چهارشنبه وقت غروب

و جعل الشمس ضياء و النجوم
 نوراً و جعل القمر نورا و جعل النور است
 بياضاً و جعل الظلمة و جعل الظلمة است
 لروايت كوكبه رسول كوفت علي بن ابي طالب
 بخواند و ثواب اين دعا بر ما در و بد زنجير نماز ما در و بد
 او را حق بگو و او را ادا کرده باشد و در كوفت اين دعا رسد بآورد
 و ثواب بخواهد اهل ايمان بخشد و در آرد خدای تعالی بركت و بركت
 خواندن اين دعا بگو و دعا اين موحدان يكانه كويان چون شادي
 آفتاب و ماهتاب و فراخ گرداند و هر كه بر سر بار زيادت
 خواند چهار بار يا پنج بار يا پسترس ثواب پسترس
 يا بد بود زان فرمودند بويي بركت بر حاضران مجلس آوردند
 و فرمودند فرمودند بن سيد علاد الدين اهل علم است و بصحبت
 دعا كوفت بويي باشد و چهار كتب بر سر قرار ده كه در و چند كتب
 بسماء كه بود و اعتكاف اربعين دعا كوفت بن او را از جهت
 خود و وكيل كردم اين فقره ميسر كرد و گفتند فرمايند فرزند نه
 خدای تعالی انت الله شاهر و جدي در قره خود باز كشم ياران
 بزرگ آمدند ماين مصافحه كه دهند و گفتند براي ما دعوت
 بكن تا خانه تو ميراث آمد و شد باشد تو بر ما مبر تو قبول كند
 اين ترتيب بگو از آغاز سبق تا بفرارخ در حق اين فقره بود
 ماه ذي القعدة شب چهارشنبه وقت غروب

فاست و در آن کل نگویند و بعضی نیز گویند که ششم
 است و این قول بدو جای نیست باطلست باید این
 قول را بطلان بخوانیم **اعلم** ایست که ششم
 کافی است و مثل نیز شبیه و در برای تاکید اندازی مثل
 شدنی فاجوه و الجسم شیء فلا یزید فی شیء مثل مثل او
 کسی چیزی پس جوهر و جسم چیزی اند پس وارد نشود بعد از آن
 روی مبارک برین فقر آورند فرمودند فرزند من بنویس
 این چه که گفتم با چهار نوع لفظ از آن بنویسد **بنیم**
 بنده خدمت حاضر بود سخن در نماز ظهر بود فرمودند نقی
 من الغنای الکامل لایدخل وقت الظهر بعد از الوقت الشمس حتی
 یسیر ظل جدار عشرة اذرع ذراعا و احدی ندخل وقت
 الظهر وهو الاصح و علیه الفتوی فی روایة لایدخل وقت الظهر
 حتی لا یخرج الظل الاصلی کما خرج ذلک دخل وقت الظهر
 یعنی نقلست از فتاوی کامل در نیاید وقت ظهر حرکت
 آفتاب تا آنکه از دیوار ده گز یا یک کز سایه نکرود و این قول
 اصح و فتوی برین است و بعضی گفتند در نیاید وقت
 ظهر تا سایه اصلی نکرود و تعریف سایه اصلی و نسبت کشتن
 آفتابست در هر برجهی متفاوت است کم و بیش شود چنان
 که روز درازتر سایه کوتاه تر و جوهر چند روز کوتاه تر سایه
 اصلی درازتر و از این از ده نیم قدم دراز نیست و کوتاهی او از

بنی عارف
 میگویند

یکسوم قدم کم نباشد کسی که بخواند و تعریف سایه اصلی
 کند و در زمین عوارس بر بند از سر دور کند و وقت
 بافتاب آرد پس سایه خود بنشیند تا آنکه حالت
 کند پس قدم بشمارد دریا بد چنانکه و عا کو میکند و دریا
 قدم سایه اصلی بدون نمی آید نماز ظهر شروع میکنم تا بر
 اتفاق وقت در آید بعد از آن فرمودند فرزند من این
 هر دو روایت از فتاوی کامل بنویسد غریبست و در
 قدم م بنویسد تقریر کردند **اعلم** چهار نیم قدم تو ریم نیم قدم
چهار نیم قدم **چهار** نیم قدم **چهار** نیم قدم **چهار** نیم قدم
چهار نیم قدم **چهار** نیم قدم **چهار** نیم قدم **چهار** نیم قدم
عزب شش نیم قدم **عزب** شش نیم قدم **عزب** شش نیم قدم **عزب** شش نیم قدم
عزب شش نیم قدم **عزب** شش نیم قدم **عزب** شش نیم قدم **عزب** شش نیم قدم
 روی مبارک برین فقر آورند فرمودند فرزند من بنویسد
 با احتیاط و عمل میکنم این قدر این عمل واجب است
 و ای تعریف اوقات صلوة پس بدین فقره بنویس
 کوه و بنشینست **اعلم** روی مبارک برین فقر آورند فرمودند
 فرزند من سبق بخوان بن آغاز کرد و ترتیب سبق
 حریف بود قال علل الحام نه حیل المغرب ثم صلی بعد هات رکعات
 قبل از تکلم بسوء کتب له عبادة شتی عشرة سنة
 یعنی هر که بعد از این منزه شش رکعات بکند و پیش از آنکه

بنی عارف
 میگویند

ستمی بکنند و اگر ستم نیک کنند و با شد نبش
 شون و از عبادت دوازده ساله رسیدیم نیت بکنند
 قدر خود نیکند و اگر ستم نیک کنند و با شد نبش
 که در کتب است و در ب است بود المیز و اربع قبل
 العصر و قبل الغشاء و بعد از نیت است ستم
 رکعت بعد از عصر مغرب و چهارش از عمر پیش از شام چنانچه
 از عشا پرسیدیم درین جون نیت کند جواب فرموده است
 رسول الله پرسیدیم درین شش بعد از غروب چون تکبیر
 للمزایف نیت کند که همه ستم است جواب فرمودند
 درین نیت کردن همچنین مرویست فرمودند آن شش
 رکعت دو رکعت صلوٰه فردوس و دو رکعت
 صلوٰه نور و دو رکعت صلوٰه استجاب چنانکه در او را
 شیخ کبیر است فرمود پرسید او را و فرمود و مولانا نظام الدین
 آورده است صلوٰه حرز متصل گذارند جواب فرمودند
 غلط نوشته است صلوٰه حرز آخر صلوٰه او این است
 چنانکه می بیند من میگویم واقع همچنان بود که صلوٰه حرز
 بعد از او این دو کاهه احیاء قلب میکند اندر بعد از آن
 فرموده اند بعد از شش ستم متصل صلوٰه هدیه الرسول
 میکند ارم رکعتی و لیکن ستم همان شش رکعت است
 که فرمودیم و او را و شیخ کبیر همان کبرید و این دو کاهه

از کتب

و عاقل و زبادت برانی کرده است بود از آن
 اینان و سببها و ادعیه آورده است بگویند و این
 آنکه از فرموده جمله ترتیب از آغاز سبق تا بخرام و در حق
 اینم تقریر بود **و ایضا** غریبی نامه فرستاده بود و در کتاب
 مبارک را که اندر جواب آن نامه بنویسید که در کتاب
 فتح و عیب است جواب کتاب کجواب السلام یعنی عیب جواب
 نامه هجیر جواب سلام در فضیلت **ایضا** جمال الدین
 خواهر زاده مولانا کریم الدین متعلق نظام الملک رحمه
 داشت خواهر زاده آورده بود یک تکه زر و خود یک
 تکه نقره آورده بود و فرمودند مکافه می باید که در کتاب است
 المكافاة فی الهدیه واجبه حدیث صحیح است قال علی السلام
 ما اهدی الیک هدیه فمکافوه وان لم تقدر و افا دعوا
 را باخیر حتی تعملوا انه مکافاة یعنی هر که هدیه کند سویی
 پس مکافاة آن بدهید و اگر قدرت نباشد پس دعا کنید
 مرا و را تا بداند که این دعا مکافات است هدیه
 باشد باری مبارک خود برود اند و گفتند آن از وجه
 دعا کو است فتوح نیست بود از آن روی مبارک برین تقریر آورده
 فرمودند فرزند من این سلمه جواب کتابت و حدیث
 مکافات بنویسید و نیست من نیت **ایضا** فرمودند فرزند من
 آنچه در خاطر افتد بنویسد در جواب و عاقل

مکافات هدیه

و شیطان را از حق تبارک و تعالی بفرمانده شود بواسطه آنرا شیطان
چون از نیکی باز گردد **قَالَ** ان ربي يهديني سواء السبيل
علام الغیوب ای یحیی الله الحق فی القلوب من عالم الغیب
فهم علم الغیوب یعنی انی میکند خدای تبارک و تعالی از عالم
غیب الخوف الماتع و یقذف بالحق یقذف فعل است و قال او صریح
مفهوم است و یقذف فعل لازم است باب تقدیم که در
الحق است بتقدیم کشته است و بالحق منقول است
حق او منسوب بسبب با تقدیم مجرور که است ای یحیی الله
الحق و آنچه در خاطر بواسطه ملک اتقا شود آنرا شیطان تو انقدر
تواند که بر دو فراموش گرداند و آنچه در خاطر شیطان القای
کنند آنهم فساد است لقوله فان الشیطان بعد کما الفکر
و یأمرهم بحم الحشا و الله بعد کما مغرور منه و فضلا
یعنی بر رستی که شیطان وعده می دهد بقرآن حال در حال غیر
صرف کنید که قیوم خواهد شد و می نماید فساد و ان ششین نماید
که بکنند و بخوبی **قَالَ** نور از بهر خوردن بود ای بس
ز که نه اول چه سنگ و جزو را و این بیت بزبان حال میگوید
خضای ع و جل وعده میدهد که مال بخیر محک صرف کنید
و زکوة آن بر صید و حبس نکنید و در محل شمر صرف مگردانید
ما مغفرت و فضلا یا یسید قوله فان اتقوا الله من مال الله
الذی آتیکم و لا توتوا السفهاری یعنی بر صید از مال خدای

که در او تسلط دارد و صید آن مال بشمارد و اهل فساده را
فرمودند نفسی خطره عا جله خواهد بود و حوله حق و یحیی
و تسلط خطره عا جله جوید یعنی خطه آخر وی د جان خطره
صا جله یحیی خطره جمال جلال بس روی مبارک برین فقیر آورد
و مسووند فرزند من این فایده که ختم بنویسد کار خواهد آمد
قَالَ یعنی بفرموده جلد بخدمت مصحف
یکه شد این آیه در قصه حضرت نوح بود **قَالَ** نوح
رب انی انا و بنی و اهل بیتی اذناک و عذک الحق و انت
احکم الخافین **قَالَ** یا نوح انک لیت من اهلک انک
عملت صالحا فلا تسأل من صالحک کلمه علی بر لعل مبارک
را آنچه که حضرت نوح علوان الله علیه چون از کشتی فرود آمد گفت
خداوند من بر رستی که سر من از خاندان من بود و بر رستی
که وعده تو حق بود و تو حکم کردی بودی که ترا و اهل ترا عوف
کنم فرمان فرمودی نه و اسلک فیما من کل روجین
اتینت و اهلکم یعنی ای نوح در آر در کشتی از هر جهت
دوکان دوکان و در آر در کشتی خاندان خود پس فرزند
من کنان از خاندان من بود و او را غرق کردی فرمان شدای نوح
ان لی من اهلک ان عمل غیر صالح پس بر رستی یا نوح کنان
از خاندان تو نیست بر رستی کنان عمل صالح نداشت و حق
بود که از نرسد که کنی یا ربی انا و اهل بیتی و اهلک
قَالَ یا ربی انا و اهلک یوصی من الله مال لا عاصم

در این میان برین فقیر آوردند فرمودند فرزند من فایده
 که کنسم بر تو بسید غنیست آنقدر فایده سماع دارم
 فرزند و سندان نشینده بودم پس این فقیر نوشت
در این روز ماه ذی القعدة این فقیر خدمت آن امیر حاضر بود
 در روز شنبه وقت جاشت روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند
 فرزند من سبق بخواند که روز شنبه است پس آغاز کردم
 ترتیب درین بود غزالی ذی القعدة عن النبی صلی الله علیه و آله
 قال قال الله رسول الله صلاه وانه عمل رسول الله فقال
 يا رسول الله بای وای ای الکلام احب الی الله عز وجل قال
 رسول الله ما اصطفا الله قال لما یکتبه سبحان ربی وحمده
 سبحان ربی وحمده **ترجمه** مرویست از ابوذر که رسول
 علیه السلام پرسیدن او رفت و او بر پرسیدن رسول
 علیه السلام آمد در مرض گفت پرسیدم ای فرستاده خدای
 حق مادر و پدر من فدای تو باد فرمودند چون یکی را دوست
 و عیب مبالغه میکنی در بین کلام بای وای که کدام کلام
 دوست تر است بسوخت خدای عز وجل رسول فرمود
 ای ابوذر آن سخن که هرگز نگوید از خدای عز وجل
 جمله فرستگان خود این تسبیح است سبحان ربی
 ربی وحمده سبحان ربی وحمده ای اسبح
 ربی وحمد و این فقیر پرسید ازین کل فرستگان هر اندی بعضی
 جواب فرمودند کل راوندند فرستگان این تسبیح میگویند

چند

گویند

این همان است که در بعضی نسخ آمده است و در بعضی نسخ
 این همان است که در بعضی نسخ آمده است و در بعضی نسخ
 این همان است که در بعضی نسخ آمده است و در بعضی نسخ
 این همان است که در بعضی نسخ آمده است و در بعضی نسخ

متکا دادند سیاه ار
 بند بر اهل بیت عباس و
 از آباء و اجداد و ائمه اطهار
 و این طریق مس سوزا

نوشته بماند سیه در سفید
 بن نوشته حرف کردم روزگار
 یوح الخط فی قرطاس دحل و کاب
 تمام شد وقت اشراق روز یکشنبه
 رمضان بیست و نهم ۱۰۴۸

احقر الکس فیروز ولد محمد غفر الله له که بنیذیای
 و عا ایمان بدو فرماید بای خدا
 این نسخه جامع العلوم نویسه
 و ضابطه غفر الله له



